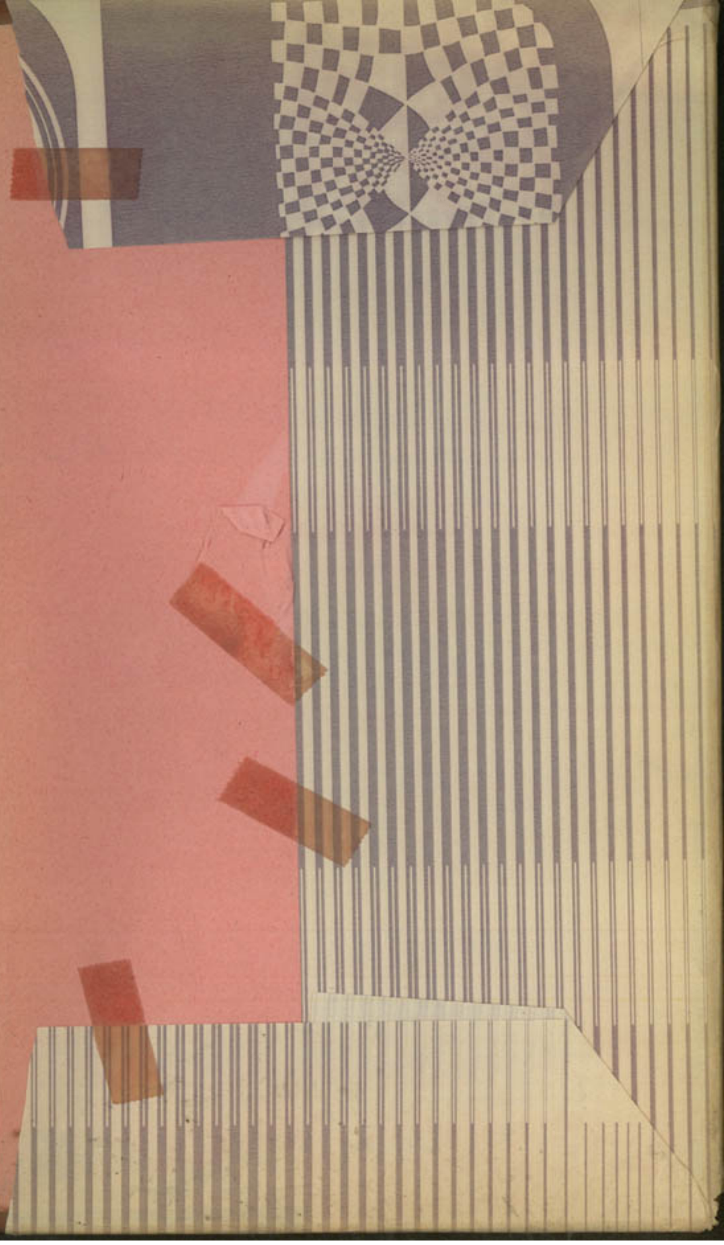
کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱۶۹



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب تاریخ دو قلم میرزا سید علیخان سعیدی
مؤلف طباطبائی مشتمل بر زندگی شخصی صراف و
مترجم براساس منابع اقتصادی سیاسی و فرهنگی ایران
شمارهٔ قفسه ۱۶۹۷۱ ج ۲
شماره ثبت کتاب ۲۰۸۱۳۶

« یک دوره زندگانی »

« تصنیف میرزا سید علیخان سعیدی طباطبائی »

۱۶۹۷۱
۲۰۸۱۳۶

آشیانه امید

بنام خداوند رحیم مهربان

[illegible]

[illegible]

تشکیلات اسلام

[illegible] است . و من الله التوفیق و علیه توکلت

(فصل اول یادگار عهد خوش)

در شب چهارشنبه [illegible] جمادی الثانیه سنه ۱۳۳۰ هجری قمری مطابق [illegible] ۱۳۸ شمسی [illegible]

[illegible]

کمک تو بود [illegible] منزل از من سخت می‌جست و قبل از آنکه من وارد شوم هر چه خورده‌ای داشت [illegible] که مهیا شده بود [illegible]
از آنکه هر [illegible] دو روش [illegible] [illegible]
که اطراف خانه ما را احاطه نموده [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر خدا [illegible]
[illegible] فانوس [illegible] استاد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ولی در همان حال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اقاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شوق را صرف عبادت و [illegible] را صرف مطالعه کتب علمی و [illegible] دیگر را مصروف [illegible] و ملاقات دوستان و
راحت خود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کشید [illegible] ایستاده بودم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ساعت [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

صدای ارگ صدای حیات مو صدای ناله و استغاثه است .

ارگ، این همان ناله‌ی خراشی است که تو این جا می‌شنوی من در اطاق مجلل فرین گرم مفروش خود می‌شنیدم .

این صدا از کجاست .

تأمل کن

بعد وحشت مرا که، حضرت حوا ... اشاره میکند او را اطاعت نمود. هر دو در پوشکی های ... تا ... در حالیکه هر تا شیشه باید ... را که ... انداخته اند و از شدت برف ... کرده ... برف ها را ... دیده میشد .

بعد . ... .

اخیراً از سرما هلاک شدیم دلم از گرسنگی ضعف کرده . اخیراً تهران خدا ... اطاق های ... نشسته ... ها کنند کجا ... اگر دو نگاه ... خدا ... توام .

صدای ضعیفی از گوشه دیگر اطاق شنیده میشد که می‌گفت مسعود محسن کاش ان خدا بیا ... که در این ... همین ... بود که ... ... کردیم ... ... بودم ... ... اطاق را ... کرد ... ... تا ... ... از ... غائب شد کاش ... ...

مسعود محسن . معصومه ... ... بود ... کان بود ... ... معصومه ... مسعود محسن ... ... این طور ... با اصطلاح ... ... حاضر ...)

ناگهان در ... صدای ... ... مردنا شناس ... .

... این ناله های ... دل ... .

مسعود محسن ای بابا خدا ... ... کتی ... ... احوال مسعود محسن ... ...

معصومه . مسعود محسن ای ... ... از ... ... ولی ... اطاق ... ... این ... ... اند .

... این حال مسعود محسن ... ... گرامی که ... ...

معصومه ... ...

... حالت ... این ... ... مردمان ... .

(مسعود محسن) ... ... خدا ... .

مسعود محسن ... ... کنی

... ... مردم ... ... شده .

معصومه . ای آقا ... از ... ...

مردنا شناس . ...

اطاق ... ...

... ... داخل شده . ...

یک ساعت بعد از این واقعه من در اطاق خواب خودش افتاده ... ...

... لباس های ... ...

فصل دوم (سال دهم ... ...)

در فصل ... ...

... ...

... ...

علم ... ... روایات و اخبار ... ...

... ...

... ...

... ...

در این ... ...

... ... فی الحکمة ... ...

و از خود بی خبر ... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ... خوردیم .

~~... ... ...~~

~~... ... ...~~

~~... ... ...~~

~~... ... ...~~

~~... ... ...~~

~~... ... ...~~

... ...

... ...

... ... سال ۱۱ ... ۱۳ ... ...

... ... تحصیل

... ... روایات و اخبار و مسائل مذهبی ... ...

این مدت که در تحصیلات من عموماً ... از بهترین ادوار زندگانی و حیاتم شمار می‌رود و کناره از هر جهت با خیال آسوده
فراغت در ظل تربیت پدر پرداختم فی‌الحال به تحصیل علمی پرداختم و ضعف بینایی‌ام کاملاً [illegible]
[illegible] بود و به لطف و تحصیل فرزند طوریکه در بین ... کتاب مخصوص می‌بودم و بعدها ... و گشتم از عهد
عزیمت بعضی اطفال به بازی و دلگرمی تمایلی نداشتم و از الفاظ زشت و بوچ بچه‌ها متنفر بودم ظرافت و آلودگی
خیلی دوست میداشتم و جوان بودم تا کنون در مطالعه کتب اخبار و ... طرفدار بوده‌ام ... مذهبی تربیت شده‌ام و از
[illegible] مطالعه کتب علمی مذهبی و حکمی لذت می‌بردم به خواندن تاریخ و مطالعه اشعار شعرای عرب و عجم
میل مفرطی داشتم .

افسوس که روزگار را سوده‌گی فکر و راحتی خیال با من بغی فرع ... دانسته و نمی‌گذارد حس صباحی
فارغ البال بی‌گرفتاری و ملال بودنم که ... بدانکه ... هستی وارد مرحله ... که
دست تقدیر و تدبیر را ضایع ساخت و بوزگار تخم رقم انداخت دفتر دیباچه را فرو چیدم و پای از گلستان ...
رخت کشیدم

«فصل سوم یک داستان شگفت»

روز شنبه ۴ ربیع الاول ۱۳۴۵ هجری قمری تختی روزی است که از خواب راحت ۱۴ ساله خویش بیدار و اولین ...
که از تحصیل از ... بیاری ... عامل ... ۲ عامل دیگری متکفل امور معاش و تحصیلم بود از امروز من
... از جمعی ... علت ... محترم ... اسم این روز تلخ را از ایام تاریخی
دوره حیات ... است که ... از صفحه ... نمی‌شود .

روز ۲۲ صفر ۱۳۴۵ ... قبل از این تاریخ که مذکرات مشغولیم (آقا حاج زین العابدین خان) فرزند
مرحوم حاج محمد کریمخان رئیس و قائد و پیشوای شیخیه که از حیث حسب و نسب مقام رفیعی را حائز و از دودمان
سلطنت و از جهت زهد و ورع و تقوی و علم ... مرجعیت نائل گردیده است ... تاریخ ...
... حضور ... (...) .

این شخص که ... (...) ... سال قبل ... علاقه ... مرحوم ... جنس
... داشت ... کرمان ... آقا ... کرمان مشغولیم
در اواخر صفر که ... مجلس روضه ... (... خان) که ... دربیت
... و ... بیاده ... غفلت ... خیال ... جنس
افتاده ... همراهان ایشان ... ... نفر از طبقه ... و علما
و ... ایلات کرمان بودند که ... واشتند .

... ایشان را ... گواهی داشته در ... ۲۳ صفر ...
با تجلیلات ... مراحم ... تا ... فرسنگ
... استقبال شتافتند .

... (الاجرا) ... ساختمان ... عزیمت
... مصلحانی ... در ... ... خان ... مصلحانی بود
... هفته ... روز جمعه ۴ ربیع الاول ... ... دنیا ... حاج ...
... دیکتاتور ... شعیادتش ... استفسار حالش می‌پرداخت ... که ... ما

زنده‌باد ... قدیم
حسبی ... مرحوم مذکور ... شوق و شعف و وحید ... که ما از ذکران ... بیانات ...
فقط ... کلام ... جای ... نگاریم ... خوشوقتم که ... سال ... اطاعت ... امرالحمد
مصروف داشته ... محبت ... ولایت ... از دنیا ... و ...
... ... و ... محبت اولیا ... (...) کلام ...
رسید ... ابی ... از ... موقت ... عالم بیرون کشید ...
با تجلیلات ... (...) ... و ... خاکش ... و ... ترحیم ...
... مهمانان گرامی ... صاحب ... گرامی ... آمده بودند

فصل چهارم

حینا که در ابتدای فصل سوم ... گردید ... راحت ... دوران محنت ... شروع شد ... انقلاب ...
... عالم ... تحصیل ... ... رسید ... رفت ...
... کوچک ... در جهان ... و ... همت ...
هر یک ... جمیع ... ما نماندیم ...) پس از یکسال ...
... ... حاصل ملکی ... حوادث ...
... دو سال ... مطالعه کتب ... امر ... مشغول
... ... دوستان و ... ملاحظه کردم ...
... ۱۲۹۰ شمسی ...
میرزا محمد حسن ... عناصر ... وطن ... ایالت ...
... ایالات کرمان ... وضع ... دولت ...
... ... ملاحظات ...
... کارکنان ... کاسه ... ملت ...
از اتفاقات این سال ... عالمگیر است ... ناچار ... وضعیت ... نگاریم
در اواخر تیر ۱۲۹۷ ... مرض ... افتاد ...
... اختیار ... کاشان ... طرف ... شتافتیم
وضعیت ... ... مزاج ...
... ... استقبال ...
... ... اطبا ...
... ... معالجه ...
... ... آب و هوا ... ... خستگی ...
... ... حال گذشت .

حقیقه ... خداوند متعال ... راحت ... ... تعیین ...
... ... تصنع ... ماخوذ ...
... است .

... خوانندگان محترم اگر ... بیانات ... ...

شاید خالی از مناسبت نباشد .

مولد شیخ کرمانی که هم اکنون به شهداد موسوم است یکی از قصبات مهمه ایالت کرمان و ۱۸ فرسنگ در راه شهر کرمان واقع شده است .

شهداد در سمت غربی کویر لوت معروف واز محلهای حاصلخیز گرمسیری و دارای مرکبات وحنا و خرما وحبوبات یک سلسله جبال از حدود ممتد ... در قسمت شمال کویر بفاصله ۱۷ الی ۱۸ فرسخ واقع است قطعه‌ای از کوهستانهای ... و صنعت ایران محسوب میشود گوئی ... هنر را صانع حکیم از اشیاء برای ... داستان ... ابنیه در اراضی کرمان و دیوارهایی گذارده و از ... که در ... شیطانی در منطقه قلب وحوالی شهداد تا تاریخ نموده برای رعایت نظافت ... را بدست طبیعت به اندازه ... از بین ... با کمال دقت واستقامت ... خود را در مقابل قضا وقدر الهی نگاه داشته است . همین ... که خداوند ... رحمت ... و موهبت کامل ... قرار داده ... گذرد ... دریای رحمت خلاق یکتا قطراتی چند نثار ... در ... از همین ... است که با توجه ... فوق القیاس ... محاسن ... مدت ... تعمیر ... این سلسله جبال ... خانه‌هایی ... است که یکی به ... کرمان ... و دیگری ... کرمان و یکی هم به قصبه شهداد الی ... کرمان ... رودخانه ... بیک ... خدا داده از ... برای ... از ملاقات ... ره ... گاه ... وسنگهای ... اشتباه ... ماکه ... خویش را ... ساخته طرح ... تو ک ... مسافت ... در ... اکنون ... از ... از نشیب و فراز ... وجبال ... طبیعت ... سرزمین ... ملاقات ... عقلا ... ما که ... در حالیکه ... معلق ... مقدم این ... قصبه شهداد ... روان گردید ... طبیعی از ... ناپدید میگردد تنها یک ... درختان و گلهای طبیعی مختلف دیده میشود که ... اطراف ... هیکل ... که گوئی ... صاحب منصب ... است با ... خداداده ... ایستاده و گاه گاهی ... تعظیم واحترام ... با ... است ... و ... اظهار ... می نماید .

« فصل ۵ شهداد »

شهداد یکی از قصبات گرمسیری کرمان و از نقاط حاصلخیز مرکبات و خرما و حنای آن در تمام دنیا معروف است ... با صفا وطراوت و در تمام سال ... رودخانه که ... قلعه ... کرمان ... کنار ... شهداد ... از ... گاهی ... نظر ... که ... و ... و ... میشود که ... در ...

دیگران مثل ... را ... دعوت می نمایند

شهداد از اول بهار تا اواسط فروردین برای سکونت بهترین اماکن است ... خصوصاً قوی ... و ... اغلب ... قدیم ... که ... و بنا ... در ... واقع که ... شده ... شغل ... دارد ... جمعیت دارد ... و توابع ... ۳۰ ... اند .

هوای شهداد ... تابستان ... .

... شهداد آب ... و ... که ... کنار ... خوب ... است . ... شهداد ... جهار ... منقسم ... آب ... ۱۲ ... و هر ... ۱۳ ... برق ... ۲۷۰۰۰ ... معین ... ۱۳۰۰ ... است .

... شهداد ... و ... حاصلخیز ... در ... هوای ... با ... و ... لطیف ... در ... بهار ... هوای ... که ... معروف ... سرزمین ... .

یکی دیگر از قراء شهداد ... که ۱۸ فرسخ تا ... است ... خیلی ... که ... و ... .

یکی دیگر از توابع شهداد قصبه کوک است که ۱۴ فرسخ تا شهداد مسافت داشته ... جمعیت زیاد ... است که ... خوبی ... هوای ... اوضاع ... فقط ... ادوار ... مرحوم ... خان ... مرحوم ... خان ... کرمان ومرحوم ... خان ... است مرحوم ... خان ... کرمان

و از اولاد مرحوم میرزا علیرضا خان کلانتر معروف کرمان میرزا علیرضا یکی از متدینین و نجبای کرمان و از پیروان
شاه نعمت‌الله ولی بود و [illegible] مرحوم میرزا [illegible] است که قبرا در کرمان مطاف درویشان و دارای [illegible]
میرزا علیرضای مزبور در زمان سلطنت شاه عباس کبیر اعلی‌الله مقامه [illegible] در محله [illegible] کرمان که اغلب از
شاهان این خانواده بوده نزول داشته در منزل [illegible] شب [illegible] خاموش [illegible]
منزل رفته [illegible] شود [illegible] [illegible] شاه [illegible] میرزای [illegible]
که [illegible] اجازه دخول می‌دهد [illegible] [illegible] خوش [illegible]
[illegible] و از طرز مکالمات او می‌فهمد که از اشخاص بزرگ و [illegible] [illegible] است [illegible]
ولی هرچه دقت [illegible] مشود [illegible] صاحبخانه [illegible] که از وضع مکالمه و [illegible]
مشاهده شده مخصوصاً که در هنگام [illegible] درویش را هم ملاحظه کرده بود که [illegible] درویش [illegible]
ندارد [illegible] بلطف [illegible] [illegible] کرمان و [illegible] از اعمال
میرزا [illegible] خان نام حکومت [illegible] اعالی و طرز سلوک با [illegible] دولت [illegible]
[illegible] شب [illegible] تمام استراحت مکند [illegible] که مرحوم میرزا [illegible] از خواب [illegible]
[illegible] درویش [illegible] خواب [illegible] جواب [illegible]
و درویش [illegible] از [illegible] [illegible] معلوم شود درویش [illegible]
[illegible] خواب درویش [illegible] ناگهان [illegible]
[illegible] میرزا علیرضا [illegible] که [illegible] [illegible]
ملاحظه مکند که [illegible] درویش [illegible] صفحه کاغذی [illegible] کاغذ را [illegible]
[illegible] که [illegible] است [illegible] [illegible] کاغذ دیگری
[illegible] درویش بیرون می‌آید که [illegible] مطالعه [illegible] که این شاه [illegible]
[illegible] قدم [illegible] فرموده [illegible] فرمان [illegible] مگذارد .
مضمون فرمان بطور خلاصه از این قرار بود .
من که شاه عباس صفوی شاهنشاه ایرانم میرزا علیرضا را به کلانتری کرمان [illegible]
که [illegible] قیام و اقدام نماید [illegible] میرزا [illegible] کرمان [illegible]
و [illegible] [illegible] کلانتری [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] دختر [illegible]
سمت کلانتری کرمان را خواهد داشت .
همان روز [illegible] دقت [illegible] حکومت کرمان [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] را سؤال مکند [illegible] .
[illegible] وضعیت کرمان [illegible] شاه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] کلانتری [illegible]
و [illegible] متقول کار باشید .
[illegible] به کلانتری کرمان منصوب و این سمت [illegible] مرحوم میرزا [illegible] کلانتر [illegible]

کرمان و آدم فوق‌العاده بوده و از اولاد [illegible] مرحوم میرزا [illegible] خان است [illegible] دو قران بوده است
فرمان دیگری هم از شاه سلطان حسین [illegible] میرزا [illegible] شرف صدور یافته که در [illegible] [illegible]
و فرمان شاهنشاه صفوی را تأیید نموده است .
مرحوم میرزا [illegible] خان [illegible] میرزا [illegible] [illegible] مرحوم میرزا [illegible] خان است [illegible] که [illegible]
کلانتری کرمان منصوب و یکی از اشخاص کافی [illegible] [illegible] حکومت [illegible] مرحوم [illegible]
بوده است این [illegible] [illegible] است [illegible] معروف [illegible] از [illegible] است

همانطوریکه درسطور فوق شرح دادیم در یک فرسخی شهداد قصباتی به موسوم [illegible] محلات ملاقی وکوهستانی واز تپه‌ها وسنگزارها حوادث است رودخانه از وسط آن عبور نموده محاری و باغات آنجا را مشروب ساخته [illegible] وجود دو فرسخی [illegible] که گرمسیرات میرود میوه جات این قصبه خیلی زیاد وقت حمل میوه کرمان از آنجا حمل میشود [illegible] ملاق [illegible] برای قرب مسافت وهمچنان حرارت وعبور قابل توجه است که [illegible] باعث [illegible] ودربیشتر ازمکانها [illegible] هوای گرم وبادسموم غایت دارند به هوای لطیف ودلپذیر [illegible] آنجا نائل میگردد.

برای اینکه بخواهیم به مقام معرفی کاملی ازاین محل کسیم حقیقتا [illegible] است که باید [illegible] مقارن طلوع آفتاب وارد ان سرزمین نزهت افزا گردید ودراول ورود از هوای صاف با طراوت ودلپذیر [illegible] دل پذیری که از یکطرف باغستانهای سبز وخرم ومجاور وازطرف دیگر جریان آب رودخانه وابشار وانعکاس نشاطی [illegible] ملاحظه این مکان که مطمح نظر است مجسم نمایم وچشم خورشید جهان افروز بکوهنده وتابان از افق طلایی وامانی میکلفت وسحاب [illegible] درختان [illegible] این سرزمین [illegible] تابیان سال [illegible] نور ملایم [illegible] آنکه نموده واین نقطه [illegible] باید های شمالی وطوفان های غیر عادی [illegible] وقتان با اختصار [illegible] خوشی وتوانگر [illegible] درختان [illegible] وصنوبر [illegible] وهرچشمی [illegible] از هرطرف [illegible] سبز وخرم [illegible] ودرزیر پیه‌ها [illegible] خوشی [illegible] قدر [illegible] ودرختی [illegible] سرگردن [illegible] خود را درمقابل مهمان تازه وارد [illegible] برگهای [illegible] اوراق کوچک [illegible] سایه [illegible] خود ابلاغ می‌نمایند. [illegible] ازاشی [illegible] جنوب [illegible] که میوه های [illegible] خوش [illegible] مرکز [illegible] درهر [illegible] موردتمجید وتعریف واقع گردیده‌اند.

اگرچه مواقع تاریخی [illegible] دردست نداریم که بتوانیم مفصلا از گذشته این سرزمین که سابقا به بلدة الصالحین موسوم بوده خبری بنگاریم ولی همین قدر برای آنکه مطلبی را کم شروع کنیم از هرجهت [illegible] مختصرا می‌نویسیم و

[illegible] درزمان سلطنت سلجوقیان [illegible] بنیاد [illegible] پادشاهی [illegible] سلجوقی [illegible] خاصی براین نقطه مبذول وچون مرد[illegible] صالح [illegible] داشته [illegible] بلدة الصالحین [illegible] اند.

[illegible] صالح علوی [illegible] سلجوقیات که مدتها به حکومت این محل منصوب ودرهمانجا مدفون گردیده.

محلی [illegible] سیف می‌نامند وده [illegible] است [illegible] بلده [illegible] الیف موسوم بوده ومطابق [illegible] که در ۳۰ سال قبل از آنجا [illegible] ملاحظه نمودم این [illegible] یکی از نقاط [illegible] ۴۰۰ باب دکان [illegible] داشته است.

می‌نوشتند [illegible] سوار [illegible] دراینجا [illegible] بوده [illegible] جمعه برای نماز جماعت درمسجد جامع بلدة الصالحین حاضر میشده‌اند [illegible] بلدة [illegible] معلوم میشود [illegible]

ولشکرگاه حکمران این شهر بلدة الیف بوده وچون اول لوت خراسان واقع است آنجا را نواحی [illegible] وسابقاً [illegible] ورونق مدتی بوده‌اند.

[illegible] صالح علوی از اولاد حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام است واز بزرگان وسادات وعلمای شیعه محسوب است [illegible] تشیع [illegible] امرا [illegible] اهل دراینجا مقتول وبنا به مشهور سرش را [illegible] نزد [illegible] برده [illegible] شهر [illegible] نموده [illegible] دفن نموده‌اند درهرحال [illegible] خادم [illegible] دارند ومحل احترام عموم شیعیان است.

[illegible] دراینجا موسوم به [illegible] که گویا کلیسا [illegible] ناقوس بوده است [illegible] سال قبل [illegible] آنجا بیرون آمد که تاریخ آن [illegible] قبل (سنه ۵۵۰ هجری) نوشته بود

علما ودانشمندان بزرگی از این شهر برخاسته‌اند [illegible] الدین محمد وزیر سلطان محمد [illegible] که نام ایشان در تواریخ مسطور [illegible] نموده‌اند [illegible] الدین محمد [illegible] وفضلای عظیم الشأن ودرآخر بمقام وزارت محمد شاه صفوی نائل گردید است.

شاه سلطان محمد قبل از وصول بمقام سلطنت [illegible] شاهزادگان صفوی از این نقطه عبور کرده وچندی [illegible] توقف داشته‌اند.

ـ فصل ششم ابتدای کار ـ

در اوایل سال ۱۲۹۷ مرض [illegible] دیگری موسوم به (انفلوانزا) درتمام ایران شایع [illegible] کرمان هم رسید وتلفات زیادی داد وخسارات غیر قابل جبرانی وارد آورد [illegible].

در اول سال ۱۲۹۸ انتخابات وکلای دارالشورای ملی دوره [illegible] شروع [illegible] آقای حاج میرزا [illegible] آقا [illegible] مجتهد زاده‌های کرمان واز خانواده‌های محترم این ایالت محسوب میشود [illegible] وکالت پارلمان [illegible] کرمان [illegible] انتخاب گردید [illegible] کرمان [illegible].

[illegible] آقای حاج میر [illegible] وقتی [illegible] از انتخاب [illegible] آنجا بطرف [illegible] حرکت نمودند ودراین مسافرت [illegible] بودم واز طرف جمعیت حزبی [illegible] نظارت [illegible] قرب [illegible] وقت [illegible] نظارت [illegible] جایست [illegible] تکمیل [illegible] کارها [illegible] دوستان [illegible] مانند [illegible] کرمان [illegible] وآقای [illegible] الدوله [illegible] واقع [illegible] تجلیل [illegible] مسافرت [illegible].

[illegible] سال [illegible] حکومت کرمان [illegible] آقای [illegible] الدوله [illegible] محول [illegible] آقای [illegible] الیه [illegible] (سنه ۱۲۹۸) [illegible] دفترداری [illegible] مالیه [illegible] داخل خدمت [illegible] آنکه در سفر [illegible] اصلاح [illegible] از اداره [illegible] کار [illegible] امور [illegible] عجیب [illegible] کاغذ [illegible] اطلاع [illegible] عرض [illegible] قوانین [illegible] نمی‌توانیم بگوئیم [illegible] مالیه [illegible] نتوانست [illegible] قلوب اهالی [illegible] حاصل کرده [illegible] جلب [illegible]

در این حافظه به مقتضیات ... مناسبت خبث [illegible] وضعیت ... مخصوصاً رؤسای شعب به نگاریم تا اندیکان
ملاحظه ... [illegible] مخاطرات و مشکلاتی مواجه بوده ... خود را [illegible] اگر چه [illegible] موقتاً
اطلاع [illegible] قضایا ... [illegible] حاکم [illegible]
و در حاشیه قیمای صفحی از [illegible] ... حقیقی را اشاره میکنیم که .

لطفاً امین مالیه در آن سنوات به تمام معنی صدق و صحیح بود . و مطابق [illegible] ... از قرط اطمینان
از او حساب و کتابی نمی خواستند و به بیانات و اظهاراتش کاملاً وقع داده [illegible] ... را صدق و [illegible]
می شمارند [illegible] ... معصوم مقدس را ... عالیه اجیر کرده بودند [illegible]
[illegible] ... از این عهده [illegible] ...
مرحومات [illegible] و از این عده [illegible] ... الحمدالله صلاحیت [illegible]
[illegible] ... مفارقت [illegible] ... عقیده و نقیداً [illegible] ...
[illegible] ... حقوق ... [illegible] ... عالیه [illegible]
[illegible] ... امین مالیه [illegible] ... مطلق [illegible]
[illegible] ... مالیه [illegible] ... موافق آن [illegible]
امنا مالیه [illegible] ...
[illegible] ... استقبال [illegible] ...
[illegible] ... مقتضیات اداری [illegible] تاریخ [illegible]
مفصل [illegible] ... اقدام داشت) [illegible] ...
[illegible] ... معلوم [illegible] ... وکلا [illegible]
[illegible] ... تقدیم [illegible] ... مالیه [illegible]
معلومات [illegible] ... مخالف [illegible] ... مالیه [illegible]
[illegible] ... معترضین [illegible] ...
[illegible] ... واجب الاطاعه [illegible] ... و اصناف [illegible]
[illegible] ... صندوق مالیه [illegible] ...
[illegible] ... صندوق [illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ... مرکزی [illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ... صندوق [illegible] ...
[illegible] ... متعدده [illegible] ...
تصفیه محاسبات و ختم [illegible] ...
[illegible] محاسبات [illegible] تا حساب [illegible] تقاضا بگردد

[illegible] ۱۲۹۹ آقای حاج [illegible] الملک [illegible] ...
[illegible] ... آقای حاج [illegible] ...

(مضارعتم انجمن تجار)

سه سال متوالی گذشت و حسب المعمول به انجام امور مشغول بودیم در بهار سال ۱۳۰۰ حسب الامر آقای حاج [illegible]
خان [illegible] الملک [illegible] ... امین مالیه [illegible] ... دست [illegible] جمع کردیم ...
حساب خواستند ... [illegible] ... ملاقات [illegible] ...
مخصوص [illegible] ... مقتدر [illegible] ...
[illegible] ... مناسب [illegible] ...
[illegible] ... و بخوف و هراس [illegible] ... انجام کار دولت [illegible]
[illegible] ... از اول این ساعت [illegible] ...
که مقید ... [illegible] ... در آن حال عموم [illegible] ...
[illegible] ...
موافقت [illegible] ...
[illegible] ... مصالح اداری از خدمت دولت [illegible]
مالیه [illegible] ...
[illegible] ... حکومت [illegible] ...
[illegible] ... حقوق [illegible] ...
که [illegible] ... وضعیت [illegible] حکومت
[illegible] ... اختیارات [illegible] محترم [illegible] .

[illegible] ... خلاصه [illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ... راحت [illegible] .

[illegible] ... خصوصیت [illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ... ریاست [illegible] ... گذشت [illegible]
[illegible] .

ودست رنج پنج ساله [illegible] که از خون دل [illegible] جمع گردد [illegible] ...
خدمت [illegible] ... مستقلاً باقی گذارده [illegible] ...
[illegible] ... استقلال [illegible] ...
[illegible] ... مشغول کار گردیده [illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ... حال [illegible] ...

مکی را که چاره بجست و دیگری ۱۵ دنار میگوید (یجمعون حولی کربیضة الغنم) بالاخره عقلای قوم
نشستند و مشورت کردند انجمنی تشکیل دادند و مطبوعه منظم نمودند و بنا بر این انجمن اتحاد نامیدند و هرچه
عهد و سوگند و قول و قسم بود در نظامنامه اش گنجانیدند که تخلف نکنند و انحراف از مواد آن ننمایند
یکی به ریاست انتخاب شد و دیگری به نیابت ، صنوف متمایزه را تشکیل دادند و هیئت رئیسه را
از بین جمعیت برگزیدند نگارنده هم در آن انجمن عضویت داشتم و خادم ملت از اعضاء رئیسه
بودم و بعد دیگر کس و نقیصه طولی نکشید کار بالا گرفت و انجمن مرجعیت پیدا کرد دسته دسته
از هر طرف عضویت انجمن را خواستار گردیدند و با عهد و سوگندهای مؤکد متوجه میگردیدند (یدخلون فی
دین الله افواجا) و افراد محترم چون زائرین خانه خدا فوج فوج گرداگرد هیئت مقدسه
در طواف بودند و قائدین کرام چون قضات دیوان جلف و احلاف هنوز دو ماه نگذشته بود
که عده [illegible] بود [illegible] عقد اخوت بستند و کمر ظالمان شکستند ندای آزادی و علامت اتحاد
بلند گردید و رایت مهر و محبت و وداد افراشته شد پرچم اخوت و وفا در سراسر محیط [illegible] افراد
[illegible] و بیرق صدق و صفا بر فراز ایوان هیئت اتحاد ما پیدا گردید انجمنهای فرعی اقدام [illegible]
و در هر قصبه مراسم افتتاح بجا آمد بالاخره معلوم بود دست تعدی متعدیان بر دامن این جمعیت نرسد
و خوشه از خرمن حقوق آنان نمیچید هیچ کس را یارای ظلم بر آنان نبود و قدرت [illegible]
شد [illegible] [illegible] گردید و [illegible] خراب و دیوان [illegible] فراش [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دوانی [illegible]
[illegible] تقاضای [illegible] [illegible] و موافق [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] دوست [illegible] دست حسرت [illegible] (مع کل ریح)
هرجا صدائی بلند شود به آغوش بشتابند و سرا زپای نشناخته بصاحب صدا میگروند
بدون آنکه از مقصد و مرامش مخبر شوید و از اغراض و اغماض متحضر .
هیچ با فسند ظهر با معاندین عصر با مخالف اوسب با مساعدین .
بهرحال روزگار عجیب برآن تاریک گردید و راه فواید شان بسیار تنگ هرجا دست تعدی
متعدیان دراز می شد اعضاء هیئت اتحاد برای کوتاه ساختن آن بر پا و آزمی آمدند
مراسلات بود که برای دادخواهی مظلومین و ضعفاء بمقامات روسا معروض میگردید و در
دوسیه هایی مربوطه ضبط و ثبت میشد هرزه [illegible] اتحاد مجمع اعتاد گوش و اعاده
و افراد با برملا گردید و عده عضویت انرا خواستار شدند .
نظر مدنیت والی عصر که بود و نامش چه بود کاغذی به نگارنده نوشته بود در نهایت
و موافقت خود را از این طرز وحدت و اتحاد اظهار فرموده بود .
در اوائل را مثال نگارنده مواد نظامنامه را وحی منزل دانسته تخلف از آن را جایز نمیشمرد
رفته رفته کار بجائی کشید که برای عضا و رئیسه هم امر مشتبه بود که آیا ممکن است کوچکترین
ماده از مواد آنرا تحریف یا تغییر یا عبارتی را تفسیر یا تبدیل دهند لا غیر ممکن بلکه اکثریت آرا
مخالفت با بخصوص متصدیان فلانرا گناه عظیم شمردند و متخلف را مردود و رجیم

بالاخره روزگار آقا منشی به پایان رسید و محرک خوش الحان عبودیت و بندگی از تخت بر بید
راه فوائد بسته گردید و در عوائد شکسته نه از بادافتادن بریخی ترس و وا همه بود
و نه از بعد ملاقات و تحویلات بدرا زوشبا بر تشویش و دغدغه همه بهم بند بند با اعتماد و اتفاق
سود کار کرد و نتیجه مطلوبه گرفت .
هلاکو خان را گفتند در قلب مستعصم خلیفه عباسی اسلحه ان تو مینی آید در زمین اهلش را از و بود
جواب داد که ما او را در نمد میکنیم و مشت و مالی میدهیم و ضمناً با اتفاق شما به بام قصر برآئید
به آسمان نظری می اندازیم هر وقت دیدید علائم خفیف و انشقاق به سما ظاهر و هویدا
گردید و غضب حضرت حق جل و علا هویدا شد دست از کار میکشیم و از دست حضرت خلیفه
ساغر شهد و شربت میچشیم هنوز حرف هلاکو به پایان نرسیده بود که روح مستعصم از قفس
بدن پرواز و قبل از نزول بلا خود به عرش اعلی شتافت مؤمنان را خطاب کرد که هان تجهیز
سرابهان چنین فساز بد و بس وگردن خود را به تیغ و تقب نفیذ از بیل حضرت خلیفه تشریف بردند
و در جوف نمد چه در زیر نعید سپاهیان تخت مرحمه تا ترخان سرفند از ساحل صدائی کرد
و نه از زمین ندائی بلند شد مثل مشهور زخشکی بلرزه دریا و زمینگی بازیچه گردید .
عکس [illegible] دختران [illegible] روشیه را دیدیم که بر لب جوی آبی نشسته و بدبخت شوئی مشغول
بودند مرا تو سردی آب دعوای زمستان از دستشان چون جابه بود جا از دیده شان سرشک
غم ساری شده بود بالای آن عکس نگاشته بود که من خوب آنرا در خاطر دارم .
اینها که می بینید نشسته اند و این دهقانی که مشاهده میکنید خون انسان جاریست [illegible]
صر! خون بی گناهان ریخته و خاک غم بر سر بی نوایان بیخته و این هیاهوا که می شنید گریانست
به یکی کرشمه و ناز و اشارات و غمزه های عاشق کش دل و از صدها جوانان رشید قوی هیکل مطلعت را آب
خاموش ساخته اتش شهوت بخوابگاه خویش کشانیده و بجگرگاه ان از خوف افشای فجایع و تبلیغ اعمال
شنایده انرا بجهنم سر، فقط بجرم آئی مدرکات رها بیابند به عدم مشهود الحال روزکاران بر انجام بیت
و بس و کارشان بر رخت شوئی و مزدوری کشید (فمن یعمل مثقال ذرة شرا یره) .
عجب اینجاست که هرچه و هرقدر بهم درس عبرت نیامیدهد پند نمیگیریم و از رفتار خود منفعل نمیشویم
روزی که لقمه نان جوی محتاج بودی و شب برهنه میدیدی و سختی ایام آشنه بودی حالا هرکدام
بوکی نیابت های معدنان نا... شده و صاحب افتاده بر روایات فرض گردیده و قبول ادب رحم
در روزی گرو گری ، هیچ تغییری در حالات راه نیافته انروز هرچه بودی امروز با داشتن حرمت حیثیت گشته
بودی بیک نواخت عادات خوشنود بودی و امروز با تحصیل صدها هزار روپیه ان قانع نیستی همی حرص
و طمع است که انسان را با الاخره بجاه ضلالت می اندازد و کارش را بسیار زد همی صفت حرص
و طمع است که شخص را ذلیل و موهون و زار و زبون میسازد (عز من قنع و ذل من طمع)
این حرص چه هم بی انتهائی است که هرچه در آن میریزند هل من مزید گوید و چون دل کافر و ملمان
جوید قدرای خود را نمی دوانی شده بیها جمع بمانیم این بیچاره هاخلق خدا نیند و این نیم مرده هاء آفریده شده
دست قادر توانا اعضام خلاق هرشناسد و مطامع و منافع طالب پند برای قربانی هوا و هوس خلق شده اند و تحمید
تحمل تحویلا طاقت فرسا ایجاد گردیده اند وای به روزی که دست انتقام هین ملت نیم مرده ضعیف از آستین

مدبرانه دیده فرق هر روحی با روح ما تجربه دیگر همسازد تا بود کند .

دانسته است انسان در مقام پشه خیلی قوی است در نقاط گرمسیری کار را پشه ها بجائی میرسانند که شخص قوی بنیه را فراری و متواری ساخته بی اختیار با دست خود به سر وکله وصورت می نوازد و از شدت درد ناله میگدازد کاری نکنیم پشه ها متحد شوند و از کشته پیلان پشته سازند چندان سر و ریشان نگذارید تهران است و هر قدر به خواب لاانسان نه چندان معمول تو تا گوسفند بجا است سیر و شیر سید هلاکو گرگ دیوا در دوید و خشنود از اسمان کشک در دنی برایمان نیرود و از گوسفند مرده محصول چرب و موم نخورد دعای خیر به جان گوسفندان کنید و از شر گرگ غدار محفوظ هستید و آرید از مکافات بترسید و با خلق خدا مستیزید که این بیچاره ضعیف هم خدائی دارد .

(فصل هشتم وعده لابد ملاس)

یک ساعت بغروب روز اول میزان ایت ئیل ۱۳۴۰ یک نفر مسافر بدون اینکه کسی از مقصد او آگاه شود در چند فرسخی شهر کرمان طی طریق مینمود .

مسافر غریب در حالیکه غرق بحر فکر بود مرکب میراند خانه دهش هم در قفای او بفاصله خیلی کمی اسب میتاخت .

مسافر در بین خیالات و افکار عمیقانه خود گاه گاهی کاغذی را هم از جیب بیرون اورده مطالعه نموده با خود میگفت .

موافق چه من باید مخفی بودم که احدی از مسافرتم مطلع نشود اما قصد شان از این مطلب چه بوده چه کار مهمی دارند که به قید فوریت احضارم نموده اند به صریحا مینویسند بوصول این کاغذ بدون اطلاع احدی به کرمان بیائید .

خوب است من که حالا میروم به بینم چه میگویند .

حالا نزدیک است مثل کرمان مشغولیم در یک محلی اتفاقی چند نزدیکی هم پیدا شده مشغول مذاکره هستند یکی از آنها که معلوم میشود سمت ریاست دارد میگوید اقایان علت غیبت ناگهانی او ... چیست

حضار ... ما هم در همین خیالیم اقلا اطلاع مختصری میداد .

هیچ خبر دارید کی و چه ساعتی حرکت نموده .

یکی از حضار میگوید از شخص معتمدی شنیدم که دیروز غروب از نزدیکی کنار اینجا بود شنیدم که میگفت دو نفر سوار را سر اول آفتاب در اغا دیده است .

پس مطابق این قاعده غروب در کرمان خواهد بود .

حضار بلی همینطور است .

پس شبانه حرکت نموده .

حضار بعضی اینکه کسی از ما فوقش خبردار نشود شب حرکت کرده است .

رئیس . اقایان این اقدام ... مخالف با نظامنامه و شخص هیئت رئیسه بود و باید از او تعقیب نمود

حضار .. ما که میشوند .

همه جواب میگویند .

یکنفر جوانی که تدریس از خود راضی به نظر میامد گرمان به بیان این عنوان کشاده میگوید اقایان

اقای رئیس هیچ منافی بدائی این حرکت بدون چاره ملل مخالفت را کردید . باید به صندوق با او همدستان شوم همه ازات جمع صلاحیت ندارد اقا گوش تان عقیده به قرآن ندارید نگذارید دیگران هم پایان خود باقی باشند ما قسم یاد کرده ایم که با این شخص مادام العمر مساعد و همراه باشیم چگونه برخلاف عهد و سوگند . حضرات گذشته از مساعدت مخالفت نمایم چه کرده که مستحق مخالفت شده تاملی کار لازمی موافق اتفاق افتاده محال بکرده ارا اضطرار و دارد طوفی کجای نظامنامه قید شده که ما فرقت های شخص اعضا را اخبار با چه برای اجازه اعضاء رئیسه باشند .

یکی از ان میان یکی خبر اقا اشتباه کرده اید من سلام او و کجا و برای هرکار رفته نتیجه که میخواهد از ما گرفت حالا میرود ثمرش را به بیند .

رئیس اخبر شد عقیده دارم ایشان از حزب مقدس و انجمن محترم ما خارج و کسی حلالی را کوبیده اند و ما باید ساکت منتظر مواظب خود باشیم و از احوال او مراقبت نمائیم .

دیگری با لهجه غریبی که گویا کرانی الاصل به نظر میرسد میگوید در هر حال ایشان کار خوبی نکرده اند بی خبر رفته اند .

هنوز حرف این شخص تمام نشده که یک نفر را میبینیم که به پای ایستاده اعضاء را مراتب این مجمع را مخاطب ساخته میگوید

کار خوبی همان کرد که رفت و رخت از میانه بیرون کشید و کار بد را شما کرده اید که با اساس اتحاد مقدس مخالفت نموده برخلاف عهد و سوگند خود با معاندین با همدست شده و ما را آلت جریف کامهای خود قرار داده اید اقایان میخواهید ... از میان شما رفت و آیا میدانید کار بدی که کرده و مقارن با این حرف دست را در بغل نموده کاغذ مخصوصی از جیب بیرون اورده دست چپ پاره پاره قاش خود گرفته با صدای بلند میخواند که .

در مقام جمع ایران عظمی ما ها عالی و اعضاء و افراد انجمن اتحاد مقدس از حسن رفتار و سلوک و وظیفه شناسی سرکار بیگانه اهل اتحادیه کمال رضایت را داشته و داریم و سکتاتی که تاکنون نموده ایم مبنی بر تحریکات دیگران بوده و اساسی ندارد تقاضای اطراف اسلامیم . دایره منفور نشده انجمن ...

داسی جلد پنج مجوم)

سکوت عمیقی مجلس مقدس را فرا گرفت در این موقع که تکیات او تب گذشته و ظلمت شب عالم را تیره و تار نموده حالت بهت و حیرت غریبی به اعضاء انجمن مقدس دست داده است .

هم صدائی جز صدای ضربان قلب ها و گاه گاهی آواز ضعیف مرغ شب که از بین یک سلسله درختان انبوهی که دور و نزدیکی این عمارت بود بگوش میرسید صدائی شنیده نمیشد .

کلمه حق که از دهان یک جوان بیباک ضعیفی با این عظمت و ابهت در آن تاریکی و ظلمت خارج گردیده با صحبتی در آن هوای صاف تا ساقی را طی نموده به گوش این یکعده مردمانی که اگر لاانا نوابی و فا بخوانم خطا نکرده ام رسیده و تا اعماق قلوب شان نفوذ مینمود .

دگو یا نا فو کلمه حق بود که سرهای رفقای متهم اتا اعضای سفید رسیده هر کدام به فکر عمیقی فرو رفته و جز صدای لطیف قلب انسان مجمع مقدس اتحاد صدائی بگوش نمیرسید

در و دو یک چراغ مادی کوچکی به این سکوت و ظلمت خاتمه داده ابتدا رئیس و بعدا دیگران بجو

اند و هر کدام میخواستند حالت آشفتگی خود را از رفیق خویش مخفی دارند ولی زحمت بیهوده بود
چراکه خستگی دهانها در روی صورتها که با طبق قلب توأم شده بود این سرهانی را برای هر بیننده آشکار میساخت
همه هیچ نه کم بود. این کار مؤاففاده است در رنگ رخساره خبر میدهد از سر ضمیر

اما این کافی که تا با نتیجه در هیئت متادیس تأثیر خود را میجان و استگی را ایجاب کرد خود بود شاید خوانندگان محترم
میل نباشند از مفادان مطلع شوند و اگر تواضع دهاتو نویسیم مطالعه کننده گان محترم هر دو بار ما ایراد کرده
و نسبت بی وفائی را که در سطور سابق به اعضاء این مجمع دادیم از صمیم قلب تصدیق میفرمائید

لیکن این کافی رضایت و تجدید نامه از کسی بود که صدها شکایت نامه از او به مراجع مقامات مربوطه رسیده
داوری است که یک مشت رعیت فلک زده از شر قلدرانیش در این هیئت مقدسه پناهنده شده و ما بطرفداری
نجاها ایشان میکردیم ~~آن~~ دعوت ~~ما~~ جابر و ظالم بود حالا عادل و صالح شد دیروز شاکی بودیم امروز راضی شدیم چه شد که
یکمرتبه تغییر عقیده دادیم ما که مظلوم نواز بودیم ما که قسم خورده بودیم با ظلمه رفاقت نکرده از آنها کمک نکنیم
ما که عهد کرده بودیم با مستبدین و مخالفین آزادی مساعدت ننمائیم ما که قرآنرا مهر کرده عهد و
ورق قسم خورده بودیم که بدون اطلاع و نظر نمایندگان هیئت اتحاد هیچگونه مراسله بمراجع ننویسیم
ما که در نظامنامه خود نوشته بودیم هر نوشته عریضه که بدون مهر دولت و امضاء فلان از دفتر خارج شود باطل
خواهد بود و نویسنده مردود و منفور خواهد بود چه شد که بی ذره ری ژیت عمومی ... و بدون اطلاع
عامه هر صلکان عاریه و رفقای ساده لوح بجاه افتاد. بطرف اشقیاء و مفلطه چون جویی میبود اند را
گوشه ضدپان انکه میخواهیم راجع به ذلت موضوع عام المنفعه بر نویسیم رضایت نامه از اول
معاند و مخالف هیئت و دست جمعی که صفحه درست کنیم و بنویسیم اما اکنون بخاطر نشته بودیم و آلت این
وان شده بودیم حالا از خواب غفلت بیدار شدیم ولی گذشته اتحاد ندامتی نداریم.

در حالیکه روح مکنیزانهها دینی مجاب لهاب ... خبردار شود واحدی از این اقدام راضی نمی
این را چه باید نام نهاد. تقلب، مکر، ملعنت، هرچه میخواهید نام بگذارید ما هم با شما
هم رأی خواهیم بود و از این نوع اشخاص که برای منافع شخصی زحمت و بدبختی عمومی را فراهم
میسازند برائت میجوئیم.

ارف همین کمنام پول بمیان امد قول، قسم، قرار، عهد، سوگند، همه فراموش گردید با
یک معمانی و چرب زبانی دوستان حاجی را از نظر راندند و خیانت مابها کردند روزگار همی با
حلیه و تیره و تار نمودند ظاهر بود و دعوی میکنیم و هدف را هر مشتی حقیقه فریبی با بود که وقایع را بکر
نیاید شرح دهیم و الا ما نیستیم بود و در راز پردهان. بلی بوده ایم هم ها سال رو به دار دعف،

فصل هشتم هرکه را طاووس خواهد، جور هندوستان کشد

اگر هیئت اتحاد را بحال داد و فریاد بگذاریم و سواس ناشناس را دنبال کنیم شاید خالی از مناسبت
نباشد.

در غرب همان روزیکه در فصل سابق اشاره کردیم تو دیک دروازه ای باغ که حالا خیابان سپه
معروف است دو اسب را میبینیم که بدست یکنفر خادم سپرده شده است. این شخص برای اینکه از زحمت
خستگی راه نجی بیاساید سیگار بر آتش زده و دود غلیظ انرا در هوا پراکنده میسازد
دو حیوان بیچاره که معلوم میشود خستگی فوق العاده ما بها تأثیر کرده و یال و کاکلشان پر از گرد و غبار

گوئیا است لحظه به اشارات سر و کله که اصول تکلم حیوانات است به استفسار حالات یکدیگر پرداخته
و سپس چشمها را بهم گذارده گاه گاهی هم بوسیله خمیازه های طولانی که علامت خستگی حیوانات است رفع
کوفتگی راه را مینمایند و همین پشه های مرکستان وقت به انتظار معلوم یک عده حملات عنفرفند فریب
بی صبرانه اطراف سر و کله اش فرا گرفته شروع بر دیده بوسی نموده انهار دل سوزی و همدردی مینمایند.
چند قدم فاصله جوانی را بنظر می آوریم که لباس سفری در بر دارد و با تعجیل راه شهر را در پیش گرفته از ...
معروف به باغ وارد کرده در پیچ و خم کوچه ها ناپدید میگردد.
همانا عضو مسافر از اول داخله مسافرت گاه گاهی متکو میبینی فرو میرفت و با اشارات دسته
مطالبی را ادا میکرد و بعضی اوقات بی خود از جنبره های ... که نمائش در هوا پراکنده میگردید
ولی تاریخ انها را ضبط نموده پس از سالها بما یادآوری میکند.
شاید ا تحیا تماد میگوید لحن غیب ناگهانی من بما چه بود و تحقیا این طرز مسافرت را بر خلاف مقررات
میدانند هی اگر فهم از روی حسیت و را تعیب نخواهند قائد و بشر دیگر محبت یا طلب نشوند و دستها را
و زبان گوئی یکی حامیه اینشند با به مبادلین قدم غرض و عرض را از خود دور و مالع عمومی را بر خوانم شخصی
ترجیح دهند، نفاق و شقاق را بالمره وداع کنند، وفاق و اتفاق را سرلوحه مرام خویش قرار دهند.
ظاهر شان و باطن گرگ نباشند، لقمه های چرب گوینهارند، نظاهر با قدامهاه و دو همنا در راه نباشند.
جاسوسی و نمامی را ترک کنند، اسرار را با نفوذ اغیار آشکار نسازند، ملت رالت اجرای اغراض
خویش قرار ندهند، نه در خیال فتنه و فساد باشند، ونه در صدد لجاجت و عناد
پادشاه مملکت را دوست بدارند، وطن را مادر خود دانند، به او خیانت روا ندارند، دشمنان
خارجی را بر دوستان داخلی مقدم نشمرند، قانون مملکت را محترم بشمارند، وجود عقلا و دانشمندان را مغتنم
شمرده و معارف را مرام دانند، و زیردستان را احترام نمایند، دهان را به فقط برای اظهار مطالب خیر بگشایند
دست را صرفا برای کار نیک بکار اندازند، نه تنها در آتش خویش باشند، منصرف دخانه ... درد
مردانه، تقوی و پرهیزکاری را شعار خود سازند، و در ترویج دولت اسلامی مساعی جمیله ابراز دهند
نفعش و صادق حکومت را از خود دور سازند، و احترام هرکس را در حد خویش منظور.
خدای قادر و توانا را در همه حال ناظر دانند و در همه جا حاضر، توکل بخدا نمایند و تحمل بر
مظاهر قدرت الهی نمایند، دامن همت را محکم استوار کنند، و پای مردی در راه مساعی ... عمل گذارند
تردید و خوف و هراس را از خود دور کنند، و در پیشرفت مقاصد مشروع خویش بغایت استقامت بخرج
منظور دارند، کمالات و شئون راقیه را رعایت نمایند، و ذات را به تقلید و استبداد مشرق از خوبیها مذموم نسازند
دست اتحاد و یگانگی بهم دهند و همچه برای خود میخواهند برای دیگران هم بپسندند و انچه را که برای خویش نمیپسندد
بر دیگران هم روا ندارند، بالاخره متفق شوند متفق گردند، بر دستور ... بجان ... کنند و کرجا را
بازگشته دانند تا کشتی حیات از گرداب بلا نجات یابد و بساحل مراد برسد.
ولی اگر هیئت دارای این مرام مقدس باشند ما هم آنها را تقدیس کرده تمجید کرده حالا این هیئت که نام
اتحاد را بر خود نهاده، علائم نفاق از سیمای ظاهر است چه باید کرد چه
بهتر آن است او را وداع گوئیم و دست از دامنش بر داریم.
آدمی نتواند سر من خلف عهد را نبین دهند ممکن است امرا برای ماده لوحان مشتبه سازند تفتیش

حتی بتوان فهمید که صادق از کاذب و امین از خائن تشخیص داده شود.
امروزی که من مراسلات جعلی را با امضای ارائه دهم و بگویم آیا این نوشتجات مطابق کدام قاعده تدوین
شده و محتواهای مطالب آن را از اعضاء رفقا مستور داشته اند و به طوری دیگر به بی سوادان جلوه داده
همه مملکت را گول زده باهم اینکه راجع به اصلاح امور عمومی است کار و مرام تحقیق خود را انجام داده اند
به من چه خواهند گفت یقیناً از خجالت خواهند مرد. یا اگر همه دعوتها را از طرف شریف
یکی از رفقای مانوس شده و اورا دعوت به منزل خویش نموده و در اینجا قول و قرارهای پنهانی به علیه
این بیچارگان داده اند بیرون بیاورم چه جوابی خواهند داد و در این جا مسافر آهی طولانی کشیده
باز میگوید اگر حواله فلان مبلغ وجه را که به فلان شخص در مقابل تهیه و تدوین این نوشتجات
تقدیم شده کسی ارائه دهد و بگوید با این مبلغ جزئی کلی بی گناهان را که به معرض نموده بیچاره
اخوی مرا به مبلغ جزئی جمع کثیری را فروخته اید چه میگوئید و چه جوابی بالاخره در محکمه عدل الهی
خواهند داد.
امروز ملت ای مملکت، مگر دست غیب از آستین بیرون آمده خرابی ها را اصلاح کند.
ای وطن بیچاره اگر روزی یکی از فرزندان تو به حمایت تو خواسته قد مردانگی برافراشته بخواهد
چند قدمی به سیر ترقی و تعالی برود و برادران و خواهران خود را از چنگال گرگ صفتان و فرزندان
ناخلف نجات دهد و قوانین ملاحیه را [illegible] مرده، میرساند و خفتگان را از خواب غفلت بیدار
کند همه مکیده از اولاد ناخلف تو از اطراف و جوانب با شمشیر آخته به جانبش حمله کنند و کارش
را بسازند. ولی ای ایران قدیم، ای ایران نجیب، ای ایران عزیز، مطمئن باش که هر ذلتی عزتی
است و در عقب هر [illegible] عنقریب روزگار رو به ترقی مقام خواهد [illegible] و [illegible] جلوه
گر خواهد گردید و عالم پیر دگرباره جوان خواهد شد، و اخوان ما هم [illegible] خواهند [illegible]، چشم
نو گل [illegible] نگران خواهند شد.
اگر ما اسرار پنهانی و گفتگوهای خودمانی مسافرین را تا این درجه آشکار ساختیم معذور بودیم
چه که برای توضیح مطلب ناچار بودیم شمه از داستان را بنگاریم. اینک مسافر عزیز را دنبال میکنیم
وارد [illegible] یکی بس [illegible] عمارت بزرگ افتاد، می بینیم که با دو نفر [illegible] قراول دولتی [illegible]
میپاشند.
دو دقیقه بعد مسافر وارد عمارتی عالی و در مقابل شخص محترمی ایستاده می بینیم که آن شخص با جلال
و عزت فوق العاده بر فراز صندلی دسته دار [illegible] با سبیلهای دو رنگ خود بازی میکند و ضمناً
نگاهی هم [illegible] وارد بوده میگوید.
کی آمده اید.
الان از راه میآیم.
کی از طهران حرکت کرده اید؟
قریب به پنج [illegible] خیلی خوب زود آمده اید.
اطاعت امر مبارک لازم بود. در این جا شخص محترم تبسم مخصوصی در لبانش ظاهر شده اجازه
جلوس میدهد و با زنش رو به مطلب و صحبت عوده میگوید: انجاها چه خبر بود؟

تازه که قابل عرض باشد چیست.
شنیده ام انجمن در آنجا تشکیل شده است موضوع چیست؟
بنده مسافر بی اثر قدری تأمل عرض میکند تصور میکنم انعقاد هیئت های ملی در این عصر امر تازه نیست.
خبر یکی هست در سایر نقاط مثلا انجمن های سرخ تشکیل میدهند در محل ما مجامع سفید منعقد میشود.
شخص محترم هیئت های سرخ را میدانم انجمن سفید کدام است؟
نقطه مقابل انجمن سرخ انجمن سفید است. اعضای سرخ عقیده دارند تا کشتار عمومی نشود و مخالفین وطن
و معاندین مملکت را نابود نکنند کار مملکت اصلاح نمیشود.
هیئت سفید معتقد است که تا دست اتحاد و برادری به یکدیگر ندهند و با آب صلح و سلم آتش فتنه
ها خاموش نسازند حال وطن بیچاره مریض ما رو به بهبودی نمیگذارد.
آقای محترم عقیده شما چیست؟
جوان مسافر: بنده کمترین عقیده دارم که اتفاق سرخ و سفید با هم یکی از وظایف و مواهب
طبیعیه انجمنهاست که اگر متحد شوند [illegible] حمایل دل [illegible] در وطن [illegible] شوند به یکدیگر [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] ابرو [illegible] خائن [illegible] از وطن خود
آواره نمائید و تا این دو قوه سرخ و سفید متفق نشوند نتیجه [illegible] منظور [illegible] است عاید مملکت
و ملت نخواهد شد.
آقای محترم صحیح است معلوم میشود شما در ادبیات هم ید طولانی دارید و در بعضی مباحث فضول و
کلمات [illegible] از بیانات شما مسرور شدم و از احساسات شما خوشوقتم حالا بگوئید ببینم
در این مدت چه میکردید.
جوان مسافر: بهترین زندگانی ما در دنیا زندگی ساده بی آلایش است هر قدر ممکن است زندگانی
خود را ساده تر میکنم از [illegible] خود [illegible] لذت میبرم خودم را آدم آزاد میخواهم و آزاد میدانم و این آزادی را
از راه بندگی به خدا تحصیل کرده ام و الا بنده آزاد نمیشود و غلام سیاه [illegible] اطاعت امر آقا
سید و مولا میگردد. در عین حال مدتی به کوهستان ها سفر میکنم و زندگانی ایلیاتی ها را مشاهده
میکنم. مخصوصا وقتی که یک پیرمرد ۱۳۰ ساله با یک [illegible]
[illegible]
کرده باشد [illegible] خود [illegible]
میگذارد.
این پیرمرد ۱۳۰ سال از عمرش گذشته [illegible] که هر کدام [illegible] سال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دندان [illegible] کشیده است.
این پیرمرد معمولا سحر از خواب بیدار میشود دست و رو را با آب [illegible] صاف [illegible] است [illegible]

داد. به اصطلاح خودشان کله قند میزده. و ماده رنگ زیبت، شکر و حصه خدا را بوده، پس سفره
خوراک صبحانه را در روی علف های سبز و در سایه درختان انبوه پهن می نمایند
در حالیکه فاصله کمی هم آب سرد صاف خوشگواری هم در بستر ریگ های نرم کوهها با شتاب به جای
برای ملاقات و احوالپرسی ریشه درختان و محصولات تا ... به اطراف دیوارهای عمارات و ناحیه
قلعه این دهکده میخرامد. نسیم خنک ساعتی هم از روی این آب صاف میوزد، هوای لطیف عالیه
را اعلی درجه تازگی و لطافت رسانید. و صدای اوراق درختان دل الباب انسانی میربایند.
مهمانان ما در کنار یک مجمع سفره خانه طبیعی جنبی پیرمرد وسط با اولاد و نوباوه گان در بین دیارش
نشسته علامت احترام طبیعی جلوس کرده اند. قدحی مملو از شیر و ماست های تازه بسیار ممتاز که
روی آنها یک پرده نسبتاً ضخیم پوشانیده و دنبه سرپوش ظروف ماستینه یا نان دهاتی ما محسوب میشود
در میان گذارده. چند قرص نان جدا بزرگ نیز است که به میان دانه های کوچک معطری پاشیده اند
در جلو خود نهاده قبلا از همه پیرمرد و بعد پسرها و سپس جوانان و بالاخره بچه ها مثل اینکه دستور مخصوص
در موقع خوردن طعام دارند به ترتیب یک لقمه درشت از نان را شکسته تا مقدار رفیقی در قدح
ماست فرو برده با دو انگشت او را به دهان خود میگذارند دندان های آنها هم قدری سفید محکم
است به اندازه ای بجنبند که به یکطرفه این حساب قدح ماست و نان های ... را پاک کرده
شکرگویان از جای برخاسته هر کدام عقب مقصود ... از خویش میتازند بچه ها با یک
مست فوق العاده کلبه های کوچک را به جلو انداخته به کمک ... از بیابان روانه میشوند.
جوانان قوی پنجه رشید گوسفندان را از ربیضه یا داغال، خارج ساخته در عقب
بیابان ... راهم که به دیار، معروف است در دست گرفته گاه هم در هنگام مکث دست را به روی
چوب نیز گذارده و دست دیگر را کمر استوار نموده تکیه گاهی برای موقع خستگی تهیه مینمایند
در همان وقتی که آخرین گوسفندان از قشلاق ... خارج میشوند شبان قوی پنجه ... هم به راه
افتاده راه کوه و دره های سبز و خرم را در پیش گرفته و ضمنا ... از خود نای
سنگ با وفای خود را هم در این مسافرت همراه برداشته و گاهی چوب قطور بعکس خود را از تمام
محبت و مودت به گوشت های این حیوان با وفا آشنا ساخته چونکه ... در همان حین که به پاس
محبت صاحب و برای حق شناسی از ... دهن را باز اندازه میتواند وحشی ها را ...
... و بالا ... نگاهی به اطراف صحرا و دره ها نموده از گوسفندان محافظت و مواظبت
می نماید.
بعضی از آنان هم اسباب شخم را که به بیل و کلنگ معروف است بدوش کشیده تا بیابان صحراها
و خوشه های سبز محصولات رفته یا به زراعت و نظم و نسق و ترتیب حاصل میپردازند و در این
حال که هوا با آفتاب جهان تاب مشغول آرایش زراعت و انجام امور فلاحتی میباشند
عرق زیادی را هم که هوا و گرمی و حرارت آفتاب بر چهره و کله آنان جاری است با آستین
کنار دکمه ای خوبی پاک نموده در این حالت ... مترنم است ... از عمل خویش ... منت
از ... کشند، در این جا فراموش کردیم بنویسیم که ... دهاتی ما هر کدام که ... برای
چرانیدن احشام و اغنام میروند دستمال کرباس ضخیمی را هم بر روی لباس ... بسته اند که ...

جوانان دو قرص نان بسیار بزرگ برای نهار ظهر و عصرانه پیش گذارده شده است.
نان های این دهکده به خوبی در زیر درختان گردو و زردآلو محلی را به مسافت جداگانه نخ در نخ
صاف و هموار نموده، به فاصله ده قدم چند میخ چوبی بزرگ در زمین کوبیده نخ های زیادی موازی نصب
کرده اند و با آن ... نواقصی که در اسباب پارچه بافی دارند با زحمت فکر تمام روز را به بافتن کرباس
برای لباس زمستان و تابستان خود و بستگان مشغول میباشند.
... از زن هم ملی که اسباب چوبی موسوم به (چرخو) در پیش نهاده مشغول رشتن پشم اند
اگر به عادات و اوضاع قدیم نگاه کنیم آدم بیکار کمتر خواهیم دید بلکه شاید مشاهده کنیم و هر کدام به یکی
از اموری که ... لامحاله مشغول خواهند بود لو فرض خود دارای ملک و احشام نباشند در ...
صاحبان احشام اجیر و مزدور شده و خط مشی زندگانی او را به خوبی است ... ماندیم
و تمام این جمعیت که اشاره دادیم ~~...~~
همه مردمان قوی و سالم و در هر کار با استقامت و شهامت فطرتاً متهور و شجاع و دانا مرد اند و بی باکند
نه ...) چسبیده اند و نه ...) ... اند نه انجکیون
الکتریک ... استعمال کرده اند و نه اسم ... ترقی نموده اند نه حب ... خورده اند
و نه قرص ... میل کرده اند نه گرد ... در حلق ریخته اند نه چند قطره ادویه ...
برای تقویت نوشیده اند نه بوی کلروفرم ... رسیده و نه جناب دکتر امریکایی ...
نه در خون آنان میکروب سفلیس موجود است و نه در اعصاب آنان ... ظاهر و مشهود
نه بوسیله سوزن مجری را پاک و پاکیزه کرده اند و نه با تلمبه معده را شست و شو داده اند.
نه برای اطاق ... لازم دارند و نه برای ... میخواهند
نه صندلی دسته دار سفارش میدهند و نه قالی های فرد اعلی خواهش مینمایند.
اطاق خوابگاه هاشان پرده و ماهوت لازم ندارد و برای انجام امور خانگی ... خادم
نمیخواهند.
نه چندین ساعت وقت را مصروف ... زدن کروات میکنند و نه پول خود را صرف عطریات
مخدرات مینمایند نه پودر ... ریش میمالند و ... صابون ...
میخواهند. دست رنج خود را صرف لهو و لعب نمیسازند و به تقلید اجانب نمیپردازند هنوز ...
عادات مردان قدیم در آنان موجود است و نسبت به ... عقیده دارند
در ... علائم مردانگی و شجاعت فتوت غیرت و مروت عفت ... عصمت نجابت و ...
... وجود داشته باشند. زنهایشان ... گشاده اند و ... زیورهایشان همان حسن خداداده
عقیده ... است که هر قدر میدان تجملات و علائق دنیوی وسیع تر گردد به همان اندازه
حلقه آزادی و استراحت و رفاهیت تنگ تر خواهد شد. گویا اگر این تجملات و تکلفات ...
برای ... نخواهیم تجربه نشان داده است که هر چه در این زمینه بیشتر کوشش کنیم عقب تر خواهیم
رفت نزول انواع بلایا و قطع اکثر مواهب و عطایا، شیوع امراض لاعلاج ... گرانی نرخها
کساد بازارها، دل مردگی و افسردگی اغنیا و فقرا، را بزرگترین دلیل اثبات بیانات خود میدانند
حالا نه تنها سادگی دهاتی و تقلید ... از خارجیان ... می نمایند ...

هزارش نکته میباید نه از حسن زیبائی -

اولین قدمی که ما برای وصول مقصود در طریق عمل باید بر داریم همین تمیز راه دیانت
است مادام که ایرانیان از راه دیانت قدم در میدان عمل نگذارند از نجات و فلاح و ترقی و تعالی ایرانیان مایوس خواهند
شد . مقام مقدس دیانت اعظم و اجل از آن است که ما بتوانیم در اطراف آن بحث کنیم و ادراک تمام
معنی تعریف بنمائیم .

هر قدر رشته‌های عقل و دانش بشر در هوای علم و معرفت بیشتر پرواز کند لزوم دیانت را بهمان اندازه
خواهد فهمید .

با این همه منافع عظیم الشوکی که اروپائیان در قرون اخیره ابراز داده عقول اهالی آسیا را حیران
ساخته‌اند با آن قوانین و آداب و رسوم که نامش را تمدن گذارده‌اند و دیگران را وحشی میخوانند
بالاخره با اینهمه علم و صنعت و ثروت که همه آنها دارا هستند علانیه میبینیم فلاسفه و بزرگان آنان تا
چه درجه در امر دیانت مقیدند و اساس دیانت خود را محترم و مقدس میشمارند .

هیچ ندیده‌ام یکنفر اروپائی قلم برداشته با کمال وقاحت و بیشرمی آئین و دیانت خود را هجو نموده
موزه هدیه برای هموطنان خود یا بر ملل فرستد .

یا در جائی نخوانده‌ام فلان ادیب با تمام اراده‌های معجزات و خوارق عادات حضرت مسیح را تکذیب کرده
مورد طعن و توبیخ قرار دهد در عوض دیده و شنیده‌ام اغلب بزرگان و متمولین در حال حیات مبالغ هنگفت
برای تبلیغ دیانت خود بر مبلغین داده آنها را به دهات آسیا اعزام میدارند و نیز در وصایانامه‌ها خوانده‌ام
که هر ساله متمولین آنان چه وجوه هنگفتی برای تعمیر و بنای کلیساها و معابد خود داده تا به چه
درجه بزرگان دیانت را احترام میکنند .

ملی چه بسیار خوانده‌ام و دیده‌ام با نخست ایتالیا رفته به عمارت واتیکان قدم گذارده آن همه
تجملات و دستگاه و ثروت و اثاثیه و عمارت یازده هزار اطاق جناب پاپ و دو هزار خدمه اش را
زیارت کرده‌ام و مراسم تاجگذاری سلاطین کاتولیک را با حضور و اجازه پاپ در کتب خوانده‌ام حضرا
شده‌ام که در سرزمینهای متمدنه مذهبی حتی سلاطین و رؤسای جمهور با چه خضوع و خشوع و فروتنی دستگی
آستانه کلیسا را بوسه زده لباس روحانیت پوشیده در محراب عبادت با بردباری موعظه مواظبند
تواریخ خوانده و احتراماتی که سلاطین و بزرگان آن مملکت از علمای مذهب منظور نموده‌اند همه قرائت
نموده‌ام از مسیحیان گذشته کلیمی‌ها را هم دیده‌ام که با آن عادات و اخلاق که دارند در مقام دیانت تا چه
اندازه حفظ و مراعات اصول دیانت خود را مینمایند و رؤسای مذهبی خود را تا چه حد احترام نموده
از دستورش تخلف نمیکنند و اگر نشنیده‌ام فلان یهودی قلم برداشته از افتضاحات ملاها کتابی بر
علیه دیانت یهود تهیه و تحریر کرده برای یهودیان ایران بر علیه ارسال دارد .

هیچ شنیده‌ام زردشتیان کتب مذهبی و کیش و آئین دیانت خود را با این همه کهنگی و اختلافی که دارد
تنقید و استهزا نموده تکذیب نمایند هنوز که بعضی محله‌های مسلمانان ایرانی که در اروپا نشسته در خیال
خود خدمت عالم بشری مینمایند میخواهیم که اثبات معجزه برای زردشت نموده و کتب زند
در حقانیت دیانت زردشت تالیف و تصنیف مینمایند و حتی دیانت زردشت را با دیانت
مقدس اسلام شبیه و نزدیک میدانند ... اختلاف

هیچ یک از مذاهب و ملل نباشد بر این حال خنده زشت و ناپسند است که ما مسلمانان در این مرحله
از یهود و نصاری و زردشتیان عقب بوده اقلا اندازه که آنها علاقه مندی خود را به آئین و کیش خود اظهار میکنند
ابراز نمائیم .

نظرم می‌آید چند سال قبل در مجلسی که مرکب از چند نفر ایرانی و اروپائی بود حضور رسانیدم یکی از ایرانیان که
ظاهراً خیلی مسلمان محسوب مشهور بیش از اندازه ناب سرمست گردیده بود شروع به بدمستی کرده در ضمن
خود از مذاهب عالم سخنی بزبان راند چندان که ممکن بود در اطراف معایب آثار و عادات ملی و قواعد
و رسوم مذهبی سعی و کوشش کرد و ضمنا برای اینکه ثابت نماید چقدر ترقی کرده است و خوش آیند کرده باشد
تا حدیکه ممکن بود نسبت های بی جا و ناشایسته به بزرگان اسلام داد بالاخره وقاحت و بی حیائی را
بجائی رسانید که مفضول را بر فاضل مقدم شمرد و در بین مذاکرات اشتباها اشاره به عیسی بن مریم علیه السلام
نموده و نام مبارک آنحضرت را بدون القاب و احترام ذکر کرد هنوز مطلبش تمام نشده بود که دو نفر مسیحی
سابق الذکر با حالت عصبانیت از جای برخاسته از مجلس خارج شدند و در همان حال که با
شتاب تمام از آن محل دور میشدند آقایان فرنگی مآب متجدد ابوالهی الاصل را مخاطب ساخته
گفتند . راجع به امر دیانت خودتان اختیار با خودتان مختار بودید و ما را سران نیست که در اطراف
آن حرفی بزنیم ولی از مذهب ما و کاهانی ندا شتید که خودسرانه با بی احترامی نام پیغمبر مذهب ما را در
این حال مستی و سستی بزبان جاری سازید اگر قول خودت تو را با شمشیر مسلمان کرده اند ما را
بر آب تدبیر عیسوی نموده اند ! !

چندین سالست از آنروز گذشته هنوز این چند کلمه را فراموش نکنیم اینطور مسیحیان مذهب و کیش
خود را مقدس میشمارند حال بیا در مجلس ما و ببین چه بر سر گبی است قلم من از ذکر فرمایشات آن
حیا میکند شاید روزی این دفتر با قایلین از نظر یکنفر مسلمان بگذرد و نقابهای پرده پوشی
خود یکی از شروط دیانت است ملی مسطورات ... بوده روی این موضوع میکشیم ولی
از اظهار یک مطلب ناگزیر بوم که .

یک قسمت عمده هم در ترویج دیانت در قرون اخیره در ایران قصور شده و مسئولیت آن بعهده رؤسای
محترم روحانیت است که از مقاصد اخلاقی اسلام بکلی منحرف بوده جلوگیری نکردند و انقدر یکه متعددین
بود در ترویج دیانت کوشش نمیکردند و ... سب و لعن و تکفیر و تحقیر یکدیگر برآمدند و نایره جنگ خود
و جنگ و جدال را گذاردند و مردم را بدین و آئین بی میل و رغبت نمودند قریب ۱۵۰ سال ایران
دوچار نزاع خیلی بود در هر شهری چندین فرقه برعلیه یکدیگر مشغول تبلیغ بودند یکی بنام صوفی دیگری
بنام درویش دیگری بنام بالاسری دیگری شیخی و قس علیهذا هر کدام فرقه فرقه دیگر را مرتد و مردود
میشمرد و غافل از آنکه اساس اسلام از روز اول بر اتحاد و اتفاق بوده همان اتحاد و اتفاق بود که اسلام را
در ظرف مدت کمی در تمام دنیا منتشر نمود برای رفع اختلاف بود که علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه ترک
خلافت گفت و خانه نشینی را اختیار فرمود و نخواست بین مسلمانان اختلاف کلمه ایجاد شود آری علی
طالب شریعت اسلام بود و برای توسعه اسلام بود که هر قدر بر ضد حق او ظلم کردند تحمل نمود ولی ما طالب
منافع شخصی و ریاست دنیائی هستیم و در عموم که تکفیر میکنیم ندای اسلام است بلکه ... که او از میان
برود و خود با آن جانشین او شده ... قضاوت ... کنیم ... زندان مصنف داشته

۳۰

ومورخ عالیمقدار در کتاب موسوم به تاریخ تمدن الاسلامیه صحیفه ۴۵ از جلد اول نسبت
به اتحاد مسلمانان تحت عنوان (الاتحاد بالاسلام) می‌نویسد (وانما الاتحاد بالاسلام فانه ظاهر
فی کل اعمالهم تستشهد بذلک ما قدمناه من امر المعاهدة والمواخاة فی اول سنة الهجرة ویؤیده
ان الاسلام عنوان التوحید).

و باز در ص ۵۷ می‌نماید که خلاصه ترجمه‌اش این است.
از عوامل فوق‌العاده کار و فقادیین بحث طولانیست و جدل عمیقی در اسباب اینکه عرب را مساعدت نمود
به فتح بلاد روم و فرس و مقهور ساختن قیاصره و اکاسره و بدست مردانی که زیاد نبود عدد ایشان
و عدد نفوس یک شهر از شهرهای ایشان و فتح تمام مملکت عرب ...) با اینکه عرب
در اول ... دست خالی و عدد کم و روم و فرس بزرگترین دول روی زمین در آن زمان بودند و نفوس آنان
بود عده و مردان و قلعه‌ها و معاقل و غیر آن از همه آنکه این اعراب فتح کردند در مملکت عظیم را
در مدت کمی که تجاوز نکرد از بیست سال پس چگونه این فتح نصیب آنان شد .
باز میگوید عقیده اهل تحقیق بر این است که این فتح نصیب اعراب نشد مگر بواسطه ضعف و سستی
که در فرس و روم حاصل شده بود ولی نزد ما این مطلب علت این نصرت و فتح نیست برای اینکه
هرقدر این دو دولت ضعیف شده بودند باکثرت عدد اولی بر استیلاء بودند بر طائفه و امت
کوچک کم عددی که سبب غالب شد تمام آن دو دولت را .
باز میفرماید نظری کردند عرب بروم و فرس بنظر احترام و ترس و وحشت و اهمیت ملک آنان فراموش
بود در عرب و از اسم آن خائف بودند پس چگونه جرئت کردند بر تصرف آن درحالیکه بودند
~~اعراب قبائل متفرق ... غلیظ و ... ~~
~~... و جواب این است که عرب جمع کرده بود آنها را اسلام غیر از آنچه که بود مثل اذان~~
~~اعراب قبائل ... پس جمع کرد ... در حالیکه ... از واحد ...~~
بر قلب یکی واحد وان وحدت ... باز کافی نبود ... اقدام ایشان بر این امر عظیم .
واین است قرآن حث مساعدت کرد ایشان را بر اقدام برای آنها اعتقاد ایشان بر راستی دعوه دعوت کننده
که از آن جمله عقیده داشتند اینها که دنیا را فتح میکنند در راه دین و خداوند اینها را خوانده است ثواب
در اسلام در آخرت ... در این راه اگر بمیرند شهید مرده‌اند و از اهل بهشت خواهند بود و عالم آخرت
نعمات و باقی است از دنیا همین اعتقاد جرئت داد عرب را بر ... این ... خشن
غیر از آن حلاوتی که چشیدند در ایام حیات پیغمبر از نصر و فتح در غزوات .
واما اعتقاد عرب بر این بود که دعوت آن صدق و حق است و برای فرقت عمل میکنند نه از
برای دنیا هم چنانکه ظاهر است از اقوال ایشان در اثنا ... فتح همچنانکه گفت مغیره بر رستم قائد
فارسی در اثنای ... قادسیه در جواب این حرف که گفت رستم شما میمیرید در اینجا که طلب میکنید
مغیره گفت هرکدام از ما کشته شویم داخل میشویم بهشت را و هرکس از شما کشته شود داخل میشود آتش را
و فاتح و غالب خواهد شد کسیکه باقی بماند از ما بر کسیکه باقی بماند از شما و مثل قول عباده ابن صامت
از برای مقوقس صاحب مصر وقتی که ادعا نمود تو سامان از کثرت جمعیت روم و اینکه شما نمیتوانید
مقاومت کنید حصن بابل را ... گفت عباده معنی در صورتیکه ... اصحابت و ... ...

از جمعیت روم و عدد ایشان و کثرت آن قسم بخدا که خوف مطالب ما ازین تو را زده نمیکند
در اینجا ماند و خدا وند ما را ترغیب فرمود . در قتال شما و حرص ما زیاد است برای اینکه
اگر کشته شویم از برای ما است مکان در رضوان و جنت و نزد ما چیزی بهتر از این نیست مگر اینکه
جنگ ما با شما دارای دو جنبه است : اگر ما بر شما ظفر یابیم غنیمه دنیا را میبریم و آخرت و اگر شما ظفر یابید
ما غنیمه آخرت برده‌ایم و خدای ما فرموده (کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله والله مع الصابرین)
و نیست از ما مردی مگر اینکه میخواند خدا را در هر صبح و عصر که روزی کند او را شهادت و اینکه برنگرداند
او را بسوی شهرش و بسوی زمینش و بسوی اهل و عیالش . و اینکه نیست ما در شکوت و حسرت
و نیست همتی جنین نیست در ما است مگر بزرگتری وسعتی (لو کانت الدنیا کلها لنا ما اردنا منها لانفسنا
اکثر مما نحن علیه) تمام شد ترجمه امیدوارم روزی آفتاب عالمتاب حقیقت طلوع کند و پرده خرافات را
برداشته و اسرار و ابهامات (فصل هیجدهم ماقوما) ... آنها ... ...
محفوظ کرده . از بیانات شما خیلی مسرور شدم آری همین است مملکت ما هم در سایه دیانت اسلام
و پیروی احکام و دستورات سید انام و عمل بر پرهیزکاری و تقوی ترقی و تعالی برای شما حاصل خواهد
شد . حاجی زیدان معروف را خود من در مصر ۱۹۱۴ ملاقات کرده‌ام بسیار آدم منصف فاضل دانشمند
بود خیلی از اهل اسلام تعریف میکرد و در حین ملاقات مسلمانان تا این حد اختلاف بینشان
تولید شده و دو صد دسته خانه خرابی خود بر آمده‌اند و مقاصد و اغراض شخصی خود را تحت عنوان
مذهب و آیین اجرا می‌نمایند مخصوصاً نظر میآید از موضوع شیخی و بالاسری که در ایران پیدا
شده و علت این کشمکش و اختلاف را از من سوال کرد و چون اطلاعات قابل اهمیتی نداشتم
جواب تا نمی‌توانم بدهم حالا میخواهم شما برای من تعریف کنید که اساس اختلاف این دو طایفه
چیست و از چه تاریخ بوسیله چه اشخاص و برای چه مقصودی این دوئیت ایجاد گردیده و مرام و
عقیده هر طائفه چیست و چه میگویند و لحن تلقی و عقیده ما هم دارند و ما با اینکه هر دو طایفه ادعای
تشیع میکنند دیگر برای چه یکدیگر را تکفیر و تحقیر می‌نمایند .
ماقوما . اگرچه بنده میل ندارم هیچوقت داخل اینگونه مباحث شوم ولی چون امر فرمائید ناچارم
بدون اظهار عقیده اغلب را که در کتب دیگر خوانده و از معتمدین و موثقین شنیده‌ام و دیده‌ام برای اطلاع
شما عرض مینمایم .
اینکه شیخیه یا شیخی میگویند برای این مناسبت است که قائد و سر سلسله و معلم اول آنان شیخ احمد احسائی
است یا پدر ... زین الدین احسائی و از ... بزرگان عرب است در سنه هجری متولد شده
در سال هجری قمری در نزدیکی مدینه طیبه وفات یافته و در آنجا مدفون شده است .
مرحوم شیخ احمد سالهای متمادی مشغول تحصیل علم بوده و چندین سال بر ریاضت و ترکیه نفس و کسب
علوم ریاضی و حکمی میپرداخته و از سن جوانی به تقوی و پرهیزکاری و ذکاوت و فطانت معروف بوده
در میان امثال و اقران مقامی عالی داشته است اغلب مسافرت و سیر بلاد نموده تا رفته رفته صیت
علم و دانش و فضل و حکمت او در ایران و عربستان گوشزد عموم علماء و فضلاء و بزرگان گردید و ملاقات
او را خواستار شدند در سلطنت مرحوم فتحعلی شاه به ایران آمده شاه و رجال دولت مقدمش را
محترم و گرامی شمردند و از او تقاضای توقف در ایران کردند ... تقاضا را قبول نموده

ودر جواب ایشان اظهار میدارد که اقامت من در طهران نه مقتضی سیاست ملکی است و نه مناسب
مقام شخصی من چرا که بعض اکاذیب رعایا بواسطه تقرب من در دربار پادشاهی ایران اطراف و جوانب
مرا واسطه رسانیدن عرایض خود تمام سلطنت قرار داده و انجام مقاصد و [illegible] خود را
توسط من از پادشاه میخواهند اگر سلطان ایران همه مدعیات انانرا اجابت کند شاید
مناسب سیاست و مقتضی حال ملک نباشد و اگر رد نماید مناسب شان من نباشد پس اولی آنکه
من فارغ بنشینم و عمر خود را بیهوده تلف نکنم به تهذیب اخلاق جامعه کوشم و به ترویج دیانت
حقه اسلامیه مبادرت نمایم چنانکه گفته بود در هر یکی از سفرهای ایران چند صباحی
توقف نمود و مجلس درس و وعظ را سر دیا میکرد مدتی در یزد و چندی در اصفهان و کاشان و طهران
و کرمانشاهان و قزوین به ترویج دین میکوشید و در هر شهر ورود میکرد همه علما و فضلا وی را
احترام کرده به مجلس درسش حاضر شده از فضل و کمالش استفاده میکردند و مخالفی برای
وی ظاهر نگردید کتب زیادی در حکمت الهی و سایر علوم مفصله مجلد تصنیف نمود که یکی از انها
موسوم به شرح الزیاره است که بطبع رسیده و اغلب دیده اند چندین سفر به مکه معظمه
و عتبات و مشاهد متبرکه مشرف شده و در بعضی اسفار با نهایت تجرد و حتی بدون [illegible]
طی طریق مینموده است تنها کسیکه اغاز مخالفت با شیخ را نموده و جزئی مخالفتی کرد. شهید ثالث
بوده است و نقل میکنند که شیخ اوحد خود منزل او رفته و چندین بار از اعتراض شرح الزیاره را که
تصنیف کرده بود با خود برداشته با او [illegible] و اظهار کرد که شما مشکلات بعضی کلمات مرا نتوانسته
درک کنید و لحن من با شما تفاوت دارد لحن شما اصول و لحن من حکمت است اصطلاحات هر علمی
مخصوص اهل ان علم است اگر بعضی مطالب مرا نتوانستید با قواعد حکمت درست حل کنید به خودم
مراجعه نمائید تا جواب شافی کافی با اصطلاح خودتان بگویم و باعث ایجاد اختلاف در
بین مسلمانان نشوید گرچه در ان مجلس متقاعد شد ولی باز هم دست از مخالفت خود برنداشت
پس بی تحاشی با بن جهت اساس اختلاف را از این موقع بنیاد [illegible] کسی که [illegible]
کوشید و این اختلاف را در بین تولید نمود شهید [illegible] بوده و برعکس سایر علمای معاصر
نسبت بمقام شیخ منتهای ادب و احترام را منظور میداشتند حتی جمعی از فحول اعاظم علمای
مفصل مشروحی به شیخ نوشته و مراتب فضل و کمال و علم و تقوی و بزرگواری او را تصدیق نموده اند
که اغلب ان اجازه‌نامه‌ها طبع شده است .
شیخ احمد احسائی در ظرف این مدت زندگانی خود هیچوقت در امور سیاست دولتی و ملکی مداخله
نکرده و تمام عمر خود را مصروف به تالیف و تصنیف کتب علمی و مذهبی و ترویج دیانت اسلامی نموده است
شیخ احسائی هیئت علمیه زیادی از طلاب قریب الاجتهاد و فلاسفه و بزرگان و عرفا و ادبا
در مجلس درسش حاضر بود. [illegible] در موقع رحلتش در حدود ایران و عربستان
و هند و شامات و ترکستان قریب ۳۵۰ هزار نفر مرید و ارادتمند [illegible] داشته که
سلطان [illegible] ... در سن قریب ۹۰ سال به مدینه منوره رحلت
[illegible]
فلاسفه و مستشرقین فرنگ و مورخین اروپ راجع به شیخ احمد احسائی هر کدام مطالبی نوشته اند

و مراتب فضل و دانش و مقامات علمی او را تصدیق کرده اند و مخصوصاً وی را بنام فیلسوف و حکیم
در کتب خود نامیده اند و از اغلوطات کتابی از تصنیفات [illegible] که مصنف [illegible] انصاف
انصاف را پیشه خود قرار داده و می نویسد مطالبی هست را که از اغلوطات این عبارات که
خلاصه ترجمه اش این است [illegible]
[illegible]
[illegible]
تا آنکه میگوید [illegible]
[illegible]
[illegible]
و گرامی و محترم [illegible] حاج سید کاظم رشتی را [illegible]
او را [illegible] از نجف [illegible] شیخ احمد را [illegible]
[illegible] در عبادت و فتوت [illegible] این موضوع به اطلاع بشرح حالات [illegible]
واستفاده کامل کردند حالی کرد از وجود او در موقع محاصره عساکر داود پاشا و نجیب پاشا
پس از آنکه فتح کردند ان شهر را و کشتند و قتل عام کردند [illegible]
[illegible] که احترام کردند [illegible]
بودند [illegible]
منصرف نمود [illegible] از خراب کردن آثار متبرکه [illegible]
اقتدار در این موضوع مبالغه نمود [illegible]
از فنا و زوال و [illegible] تعلیقات زیادی که از [illegible] شرح قصیده و غیره از کتب
علمیه حکمتیه و متفرق شده [illegible]
[illegible] در اذربایجان و کربلا و کرمان [illegible]
شیخیه در تبریز [illegible] در عربستان و به مرحوم حاج محمد کریم خان در کرمان [illegible]
محمد کریم خان [illegible] که در فضل [illegible] از سید مرحوم مذکور [illegible]
شد که [illegible] و مقامی عظیم داشت [illegible] صاحب کتاب [illegible]
و فصل الخطاب و طریق النجاة [illegible] که متجاوز است از ۲۵۰ جلد [illegible]
و بعضی [illegible] فارسی [illegible] از حکمت الهی و فلسفه و فقه و طب [illegible] و نجوم و ریاضیات
و احکام و غیره و از آنها است کتاب
دقائق العلاج و حقائق الطب در طب که ترجمه شده است [illegible] در آلمان و بریطانیا و فرانسه
و از عجایب [illegible] فرزند ابراهیم خان قاجار از [illegible] ملوک و خانواده [illegible]
کرد در کرمان [illegible]
[illegible]
[illegible] در ایام جوانی به کربلا [illegible] حاج سید کاظم رشتی را [illegible] حکومت [illegible]
و جلال و تجمل [illegible] از تمام ان [illegible]

او خود هم وحشی شد با اینکه بزرگ شده بود در ناز و نعمت و چشیده بود حلاوت بزرگی و ریاست را
و بودند سیادات و علما عام او بزرگان و اهالی شاهزاده گان و اعیان که هر یک در ایالتی و ولایتی حکومت
میکردند و او از همه آن لذائذ چشم پوشید و اختیار کرد عزلت و فقر و گوشه گیری مانند سید [illegible]
و قریب بیست سال بدین حال در کربلا بسر برد و بود از برای او در اغیار [illegible] ملجأ نان در [illegible]
قناعت کرد و تحصیل علم نمود و ما در اینجا بذکر یک قسمت از بیانات او در شرح زندگانی و ایام توقف
در عتبات قناعت میکنیم و عین بیانات او را که در کتاب خطی تعلیم هنر را بخط او تحریر شده
در اینجا می نگاریم . (عین عبارات او [illegible] و درهم و خارج از دستور گذشته)
لا بد هستم در این جا چند جمله حکایت کرد و من در آن ایام بزرگ بودم و غالب شب نیز نوکر داشتم تحمل
امور ولایتی چیزی بر من رجوع می شد من ملا بودم همه میرفتم تا اینکه رفتم کربلا خودم میرفتم بازار
گوشت میخریدم نان میخریدم [illegible] میخریدم [illegible] منزل میرزا نظام الدوله من هیچ [illegible] حالت
تو را میکنم و نمی توانم [illegible] کربلا زندگی میکردم با اینکه سید رحیم [illegible] بسیار
التفات بمن داشتند اگر بخواهید اعیان [illegible] بود در نجف هم من این طور بوده ام در کرمانشاهان در بیت
شیخ علی [illegible] (در [illegible] حضرت [illegible]) میرفتم خیلی هم محترم بودم [illegible] مقدم [illegible]
[illegible] با وجود این میرفتم بازار هیزم میخریدم می آوردم خانه و هیچ ننگ نبود اگر بگویم [illegible]
ولایت غربت بود میگویم من در همین کرمان الان [illegible] داشتم ۱۸ قروش [illegible] بودم [illegible]
که [illegible] گوشت و [illegible] حالا اگر [illegible] (در [illegible]) این [illegible]
نمی شوند و من همان الاغ را سوار میشدم میرفتم مسجد جامع موعظه میکردم و در [illegible] موعظه هم
میکردم . و من چندین سال قبل [illegible] کرده بودم [illegible] و همین [illegible] بود [illegible]
[illegible] این را [illegible]
[illegible] آدم را خراب میکند خوب است آدم از مال خود [illegible]
مال حاج محمد صادق [illegible] است [illegible] وضع عالم
[illegible] من در همین کرمان [illegible] نان سرکه و شیره [illegible]
نان سرکه و شیره میخوردم [illegible] میکردم [illegible] فارغ [illegible] این است
انسان [illegible] از علم [illegible] تحصیل [illegible] الحمد لله [illegible]
رفقا [illegible] من دلم میخواهد کاری کنند [illegible] من دلم میخواهد این است در آن [illegible]
که میگویند [illegible] باشد [illegible] کاش رفقای ما مثل حکمای یونان میکردند
که [illegible] هر کدام [illegible] هر کدام در علمی کار میکردند مثلا یکی مسلم
طب باشد [illegible] طب بگویند [illegible] طب میخواهند بخوانند [illegible] بخوانند یکی [illegible]
باشد هر کس حساب میخواهد [illegible] میخواهد [illegible] بخوانند یکی فقیه باشد هر کس فقه میخواهد
[illegible] بخوانند یکی حکیم باشد [illegible] و حکمت بخوانند [illegible] میکنند [illegible]
[illegible] فقیه [illegible] بودم [illegible] طب بخوانم [illegible]
[illegible] طبیب باشند [illegible] طب [illegible] هر کس که میخواهد [illegible] فوشته ام
در علم [illegible] و حساب کتاب نوشته ام [illegible] عبدالله کرده ام [illegible]

رفقا میخواهند این علم را یاد بگیرند میروند نزد او بخوانند .
اما [illegible] هست [illegible] من هم کتاب در این علوم نوشته ام و [illegible] کرده ام میروند نزد
او یاد بگیرند . در علم قرائت کتاب نوشته ام میروند نزد او درس بخوانند .
در فقه و حکمت کتاب ها نوشته ام میروند تحصیل کنند حتی در علم هاسه و تجارت و فلاحت
کتاب نوشته ام و به [illegible] میروند از او بیاموزند .
طبیعت من این است که اگر یک [illegible] در علم [illegible] اگر خبری بیاید که من ندانم مثلا او بیاید که این
میانه [illegible] رنگ میکنند و من ندانم من عارم نمیشود میروم پیش او یاد بگیرم هیچ
ننگم نمیشود مطلقا میروم نزد او می نشینم [illegible] تا یاد بگیرم وقتی یاد گرفتم میشوم مردی عالم [illegible]
[illegible] کار خود حالا اگر رفقا بر خود نگیرند که هر کس چیزی را میداند از او یاد بگیرند خیلی
خوب است من موقعی که زبان عبری را میخواستم تعلیم بگیرم از علما رفته بود است که خوب زبان
عبری میداند [illegible] هم بود [illegible] خیلی [illegible] از آب [illegible]
[illegible] مخصوص می پوشیدم و زبان عبری نزد او [illegible] میکردم و [illegible]
از تن دور میکردم . خیلی از کارها کردن رفقا [illegible] دلم میخواهد [illegible] کار میکردند
من در هیچ کار [illegible] این [illegible] را اعتقاد ندارم گم میشود از میانه میرود مثل شاعر که
هر وقت یک خبری [illegible] یک گوشه می نویسد [illegible] می نویسد من اینطور
اعتقاد ندارم میگویم اگر شاعری [illegible] یک دیوانی بنویسد تا [illegible]
بیاید ولا این جا [illegible] یک گوشه انداختن فایده ندارد [illegible] باید [illegible]
داشته باشد که انسان که میمیرد یک جای دنیا عیب [illegible] که [illegible]
مثل او کسی نتوانست [illegible] بنویسد این گوشه دنیا [illegible] اما حالا [illegible]
بمیرد [illegible] کاری [illegible] خوب است اگر انسان کفش دوز است
خوب است کفشی بدوزد که اگر [illegible] حالا [illegible] که دو کلمه [illegible] از توی
دنیا ببرد [illegible] دنیا عیب [illegible] و این از آن [illegible] است که [illegible]
[illegible] که [illegible] نمی توانند [illegible] خوب است انسان هر کاری [illegible]
[illegible] کاری را [illegible] شنیده ام بعضی از علما که توقف کردند در [illegible] بوده اند که مطالعه
[illegible] بوده وقتی که انسان بخواهد کاری بکند [illegible] تمام شد عبارت
مرحوم حاج محمد کریم خان در سن ۴۰ از عتبات مراجعت بوطن خود (کرمان) نموده و شروع به تصنیف و درس
و وعظ کرده است و در سن ۶۳ [illegible] رحلت نموده است پس میتوانیم زندگانی او را به ۳ قسمت تقسیم نمائیم
که ۲۱ سال قبل از مسافرت به کربلا به تحصیل مقدمات علوم مشغول بوده و ۲۱ سال در عتبات بوده
و تمام [illegible] تحصیل انواع علوم نموده و ۲۲ سال در مراجعت مشغول به تصنیف کتب بوده است
و در این ضمن چندین سفر به مشاهد متبرکه و مکه معظمه و دو سفر به پایتخت برای ملاقات
شاه و سایر رجال که او را به مشهد [illegible] طهران طالب شده بود رفته و در تمام ایام مال [illegible]
[illegible] و وعظ مشغول بوده است چنانکه در هر روز ۳ درس فقه حکمت . سایر علوم [illegible]
میداده است که عموم [illegible] تند نویس تعب وضع کرده اند و موجود است [illegible]

متجاوز از ۵۰۰ جلد کتاب تصنیف نموده است و وفاتش در ماه شعبان سنهٔ ۱۲۸۸ هجری قمری است .

آقای محترم . پس از توضیحات و بیانات شما مسرور شدم و ممنونم که بخوبی بحقیقت این امر مطلع نمودید از کمالات مرحوم حاج محمد کریم خان قسمت عمده اخلاق و رفتار و طرز رفتار و سلوک او را فهمیدیم فقط یک مطلب باقی مانده که میخواهم از شما سؤال کنم آیا حاضرید برای جواب ؟

مسافر . البته بشرطیکه مسبوق باشم عرض میکنم .

آقای محترم . بطوریکه شنیده ام میگویند حضرات شیخیه شیخ احمد و سید کاظم و حاج محمد کریم خان را قطب و رکن رابع میدانند آیا این مطلب حقیقت دارد و نیز آیا خود مشایخ شیخیه چنین مقامی برای خود بوده و اظهاری کرده یا در کتب خود نوشته اند . ؟

مسافر . هیچیک حضرات مشایخ چنین ادعائی نکرده و در کتب خود هم ننوشته اند ولی برای اینکه ابهامی را که ما میگوئیم از رفع تا اخذ و صل یک مثنوی باشد عین عبارات مرحوم حاج محمد کریم خان را که در رساله موسوم به چهار فصل ذکر شده در اینجا عرض مینمایم بیانات ایشان بقدری واضح و روشن است که تصور میکنم دیگر احتیاج بتوضیح نباشد .

میگوید در رساله خود خطاب به مقلدین و رفقای خود که .

مردم چنین مذکور میکنند که بعضی دیگر غلو میکنند در حق مشایخ و ایشانرا توصیف میکنند بصفات ائمه یا پیغمبر یا خدا این جماعت هم مشرکند و کافر و ملعون بلعنت خدا و رسول و ائمه و از ملت شیعه خارجند اگر راست باشد که یکی از مشایخ را بان صفات وصف کرده یا میکند کافر و مشرک است بخدای عزوجل و من و مشایخ از او بیزاریم و باز میگویند که بعضی از شما مرا رکن رابع میدانند و مشایخ مرا رکن رابع میدانند اگر مراد شما آن باشد که من گفته ام و نوشته ام و اعتقاد دارم چند احتمال دارد اگر مقصود آن باشد که علمای شیعه قاطبه رکن رابعند از ایمان یعنی رکن اول معرفت خدا و رکن دوم نبوت و رکن سوم معرفت ائمه و رکن چهارم معرفت علمای شیعه مرا که اخذ مسائل این اختصاصی بمن و مشایخ ندارد همه علما رکن رابع ایمانند و اجماع علما است که بعد از امام مردم یا مجتهدند یا مقلد و اخذ کنند از ایشان و برای کسیکه مجتهد نیست واجب است که مجتهد را بشناسد و تقلید کند و اگر مراد از رکن رابع نقیب و نجیب است بطوریکه وصف شده در اخبار و در بعضی کتاب ها نوشته ام و اگر کسی از شما نقیب بگوید یا نجیب والله العلی العظیم از او بیزارم و ملعون است مرا که غلو است در شأن من و من قائل نیستم و هرگز بزبان من و قلم من و بخاطر من خطور نکرده و خدا او را لعنت کند اگر چنین ادعائی کرده باشم یا داشته باشم و در روز قیامت مخاصمه میکنم با کسیکه این نسبت عظیم را بمن دهد و او ملعون و فاسق است در نزد من و اگر نسبت به شیخ مرحوم و سید مرحوم میگویند والله العلی الغالب که من از سید مرحوم بالمشافهه تصریحاً شنیده ام که چنین ادعائی نکرده ام و هرکس نسبت نقابت یا نجابت بایشان دهد خدا و ندا بجمیع لعنهای خود لعنت کند و ایشان از او بیزارند چنانچه در حیات بعضی نسبتها میدادند بایشان و تبری میفرمودند نقبا و نجبا در زمان غیبت محجوبند چنانکه امام ایشان محجوب است و هرکس بگوید من ایشانرا میشناسم دروغ گفته است .

آقای محترم . واقعاً حقیقه روشن شدم بحمت شما من تا امروز تصور میکردم که شماها رکن رابع [illegible] حالا فهمیدم این بحث چگونه تحریف شده [illegible]

یک سؤال دیگرهم دارم تمنا میکنم جواب دهید که کاملاً رفع اشکال شود

مسافر . بفرمائید

آقای محترم . میگویند مشایخ شما سایر علما را بر باطل میدانند و قدح در آنها را جایز و غیر از خود احدی را اهل نجات نمیدانند چنانکه مرحوم آقا خان [illegible] فقط تنها ایرادی که باین طایفه دارند همین است و میگویند اگر این طرز نبودند هیچ عیبی در آنان نبود شما حقیقه امر را بیان کنید

مسافر . این سؤال خیلی غریبی است که واقعاً گویندهٔ آن خیلی بی انصافی نموده من آدمی هستم بیطرف منتهی مسلمانم هر وقت هم اختلافاتی در بین مسلمین مشاهده میکنم واقعاً کسل میشوم بی انصاف هم نیستم که اگر حرف حقی از کسی شنیدم اغماض کنم لذا اگر سخن نوح باطلی بگوشم خورد در نظر دارم اگر هم حقیقه عبارتی من از شیخیه شنیده و یا در کتابهای دیده بودم بدون تأمل بر حسب امانت عرض میکردم ولی خلاف این مطلب مکرر از آنها شنیده و در کتاب خوانده ام و حالا هم برای اطلاع شما چند سطر از کتاب ساقی المذکور که در این موضوع مرحوم حاج محمد کریم خان نوشته عیناً نقل میکنم تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

لا محال مذکور میشود که چه از شما بعلمای دین و راویان اخبار ائمه طاهرین استخفاف میکنند من خود از شما شنیده ام لکن مردم میگویند آگاه باشید که اگر یکی از شما استخفاف بایشان کرده باشد خبر آن را بعد از این بکنید در روز دنیا از او بیزاریم و مشایخ شما از او بیزارند چرا که قدح در علما و راویان اخبار قدح در ائمه است و قدح در ائمه قدح در پیغمبر و قدح در پیغمبر قدح در خدا است و کفر است رد بر علما رد بر خدا است و رد کننده بر خدا مشرک است و من و مشایخ من از او بیزاریم و قدح کننده در علمای سلف ملعون است تا آنکه میگوید .

خدای کل این امت یکی است پیغمبر ایشان یکی کتاب ایشان یکی شریعت ایشان یکی ائمه ایشان اثنی عشر معین و مذهب یکی و اختلافی نیست در اصول دین و اگر اختلافی در مسائل فرعیه باشد همیشه در میان علما بوده و باعث شقاق و خلاف نمیشود و کسی از مذهب بیرون نمیرود و اگر کسی بواسطه آن مسائل فرعیه با ایشان عناد ورزد و آنها را [illegible] ملعنت خدا و رسول گرفتار شود و اگر آنها با شما عناد کنند شما متحمل شوید آنها اگر خلاف شرع میکنند شما نکنید و عصبیت را کنار گذارید . تمام شد عبارات

آقای محترم . مرحبا ای فرزند [illegible] شنیده ام حقیقه مردم احمقند بی انصافند این شخص که [illegible] آنکه میگویند او علما را حرام میداند میگوید اگر از طرف آنها تند رفتاری شود شما صبر کنید تحمل کنید خیلی [illegible] بعضی ها که مرحوم حاج محمد کریم خان در باطن خیال ریاست و سلطنت داشته اگر چه این نسبت هم قطع دارم مثل آن دو نسبت دیگر است و محال است کسیکه حمل عیال ترک دنیا کند و دست از حکومت و ریاست کشیده و تحصیل علم کرده چنین خیالی داشته باشد ولی میخواهم ببینم شما چه اطلاعی دارید .

مسافر . این نسبت را در زمان حیات مرحوم دادند و مکرر بناصر الدین شاه عرض شکایت [illegible] عده ای از آنان نوشتند که حاج کریم خان خیال سلطنت دارد و مردم را میخواند لذا شکایت کردند که شاه او را بمرکز احضار و خود بر تحقیق مطلب پرداخت و بالاخره کار بجائی رسید که نزدیک بود حکم قتل مرحوم را صادر کند در اولین ملاقات و ملاحظه ضعف مزاج و آثار تقوی و تدین و اطلاع بر درجه فضل و کمال و [illegible] حالات او فوق العاده از مقاله احترام من حتی در همان جلسه ملاقات سؤالات چندی در علوم مختلفه نموده جواب هائی اخذ مینماید و بقدری اظهار محبت باو مینماید که موجب حیرت است و در همان روز درجها باو را برای [illegible] مفتخر داشته و در موقع نماز خود شاه و همه اهل حرم باو اقتدی می نمایند

بالاخره شاهد عادل عبارات خود اوست که ذیلاً می‌نگاریم

«مکرر و مرتباً به شماها گفته‌ام و باز میگویم من بواسطهٔ علمی که خداوند نصیب فرموده از زی
قاجار و خوانین بیرون رفته‌ام و بطلبهٔ جزء رفته‌ام که ... و هرکس بالاتر
که با سایر عشیره و برادران من که مردم راه میروند از کوشش و سایر اداب سلوک نماید بلعنت خدا و رسول گرفتار بود
شماها اگر تقلید مرا می‌نمائید باید به اداب رسول خدا و اداب شریعت و سایر علما رضوان الله علیهم راه روید
خداوند بحمد مؤمنان را اسلام قرار داده. هرکس عادت قدیم و عادت سلوک با سایر برادران با من سلوک کند از او بیزارم
هم‌چنین اگر از تمام مراتبات درید علم‌ها و مساجد و مدارس به عمق تکریم من نماید یا در راه‌ها که عیانی میروم با من
همراه شود خدا از او بیزار باشد مگر کسیکه منتظر داشته باشد یا متعلقی داشته باشد که از او منع نمی‌توان کرد اگر در مجلات
مرا از اتمام نماز و تعقیب متفرق شود و انتظار مرا نداشته باشند و اگر مجلس درس عام یا خاص است مرا تا اتمام درس هرکس
بی‌کار خود برود که همیشه متنفر و متنفر از این اجتماعات بوده‌ام مرا بگذارید بطبع خود با دو سه نفر اجیر خود سر میکنم
که میخواهم بروم و مجنون خدا بیزار باشد از کسیکه در خانه من دست ببوسد مرا واسطه امور نموده و حکام
قرار دهد که همیشه از این وسائطها متنفر و متنفر بوده‌ام و هستم و هم‌چنین اگر هرکس را در مجالس ما بینا بوده
القابی یاد کند که لایق شان علما نیست خدا او را لعنت کند چنانکه مکرر نهی کرده‌ام باز هم نهی میکنم و تبری میجویم
و هم‌چنین قسم دادم که در غیبت سر من هرگونه سخنی که دیدی من بگوئید اگر چه لعن و کفر و فحش عرض باشد حمایت نکنند
و ضرت نرسانید و اگر رضای مرا میخواهید خانه خود میشنوم و متحمل میشوم ایشان هم متحمل شوند و اگر
کسی خلاف ادب بگوید، سلوک کند یا نسبت به مقتدای او بی ادبی کند بلعنت خدا و رسول گرفتار شود

آقای محترم آقا به بخشید الکلام یجرّ الکلام ولی بدانید که شما از اظهار این مطالب عند الله ماجور خواهید
بود و چون آدم بی‌طرفی هستید مؤثر واقع خواهد شد حالا فرمائید بدانم اینکه میگویند شیخیه به معراج
جسمانی و معاد جسمانی قائل نیستند و روحانی میدانند حقیقت دارد یا خیر.

مسافر. چون این دو موضوع از مسائل مشکلهٔ علمیات نبود باین فرصت جواب عرض کنم مرحوم
حاج محمد کریم خان در کتاب خود موسوم به ارشاد العوام شرحاً بیان حقیقت معراج و معاد نموده
و فرزند او حاج محمد خان نیز برحسب تقاضای ناصرالدوله مرحوم کتابی موسوم به ناصریه در موضوع
معاد تصنیف کرده. اگر لازم دارید از کتابخانه مرحوم حاج محمد کریم خان گرفته بیاورم مطالعه کنید

آقای محترم خیلی ممنون میشوم ولی خواهش دارم فرمائید مگر کتابخانه ایشان در دسترس عموم است
و کتابخانه دارند.

مسافر بلی آقا کتابخانه مفصلی است در مدرسه ابراهیم خان تا جائیکه انواع کتب علمی در آن
حاضر و وقف نموده و هرکس میتواند رسید بدهد بگیرد و بخواند مگر کتابهای مخصوص حقوق مرتب دارد

آقای محترم مشکل دوتا شد مگر مدرسه هم دارند این مدرسه حیثیت حقوق معلمین او را که میدهد

مسافر مدرسه است بنام مدرسهٔ سعادت واقع در مدرسه معروف ابراهیم خان که قبلاً متذکر آن بوده‌ایم
و ... کلاس دارد و مانند مکتب‌خانه قرآن حوزه دیپلوم معلمین او را از عایدات موقوفه مرحوم میپردازند
و قریب ۲۰۰ نفر شاگرد دارد مدرسه حقیقی طلاب هم دارد و هریک طلاب که در این مدرسه درس بخوانند
ماهی مبلغی عنوان حق الطلاب از عایدات موقوفه با ایشان داده میشود

آقای محترم چه‌گونه موقوفه است واقف کی است متولی فعلی کیست عایداتش چه میشود؟

مسافر. مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله والد ماجد مرحوم حاج محمد کریم خان املاکی را وقف نموده و عایدات
آنرا اختصاص به مصارف خیر داده است و قنات ... مفصلی دارد از اغلبه در هر سالی ده روز
در ایام ماه صفر در مدرسه مزبوره با سیر روضه‌خوانی شده و تمام فقرا و اقوام و اقارب و شیخیه
و دیگران از هر قبیل و هر صنف حتی طلبه اضافه داده طرف چاشت ناهار طعام داده میشود و این مهمانی
و عزاداری و روضه‌خوانی در کرمان معروف است و جمع کثیری از فقیر و مسکین در این چند روز سیر میشوند
و مبلغی از آن صرف حقوق معلمین مدرسه است که همراه تحت صورت حساب مخصوص معین و سند صرف
محض برای ... داده میشود و مبلغی به طلاب علوم دینیه اسلامیه در سال بابت حق الطلاب پرداخته میشود
و مبلغی در سال به فامیل ابراهیمی از هر طبقه و شیخیه در هر شهر و دیار که باشند عنوان مستمری
پرداخته و رسید گرفته میشود و هریک از این فقرات دفتر و حساب مرتب مخصوص دارد و اسامی مستمری
گیرندگان در آن مرتب شده است و مبلغی صرف کتابخانه و حقوق کتابدار میشود مبلغی به
زوار فقیر و مساکین و ابناء السبیل داده میشود و بعید نیست هزاران فقیر مضطر و صدها
گرسنه بیچاره در سال از این موقوفه متمتع و بهره‌مند گردیده دعای خیر به صاحب آن می‌نمایند
مبالغی هم در سال به مدارس دارالایتام و سایر مؤسسات عام المنفعه کمک میشود متولی غیر از واقف
مرحوم حاج محمد کریم خان و بعد از او مرحوم حاج محمد خان و اینک آقای حاج زین العابدین خان رئیس
سلسله شیخیه میباشد

آقای محترم واقعاً عجب آدم خیّری بوده است کاش همه موسرهای ایران اینطور کرده بودند آنوقت
فقیر در ایران نبود میخواستم بگویم کاش یک مطبعه سربی در این شهر بود که این کتابخانه کاغذهای
اداری را با مطبعه سنگی چاپ نکنند

مسافر آقا مگر مطلع نیستید که مطبعه سربی آقای حاج زین العابدین خان دارند چندی مشغول
کار است و اخیراً شنیده‌ام مطبعه بزرگ مجهز دیگری هم سفارش داده‌اند از الآن بیاید بعد ...
آن مطبعه کمتر در ایران آمده است

آقای محترم بسیار خوب معلوم میشود این طایفه برخلاف دیگران اند و امکانشان یا مثل علمای دیگر تماماً
در این مختص بوده خدمات ... به جامعه میکردند و اوقات را صرف مطالعه کتب نحو و حل مسائل
حیض و نفاس نمی‌کردند

آقای محترم بالاخره نفرمودید شما در این مدت چه میکردید

مسافر در این مدت با همان سادگی که عرض کردم با مرتب راحت می‌پرداختم و از حاصل دست‌رنج
خود امرار معاش میکردم اگر موفق میشدم کمک به بی‌نوایان میکردم و اگر خالی نبودم اقلاً همانجا
کمک میکردم.

آقای محترم من از طرز رفتار و سلیقه و اخلاق شما مسرور شدم مقصد از احضار شما این بود که خصوصاً
خاطر نشان کنم که من در این مدت به تفتیش عملیات شما پرداختم و تقریباً لازم بود از مقتدین کسب
اطلاع نمودم بالاخره نتیجه تحقیقاتم این شد که می‌توانم با یک نظر مساعدی شما را بنگرم و از عملیات شما اظهار
امتنان کنم و شما را با حفظ مقام سابق با محل خودت عودت دهم

مسافر. از این حسن ظن شما هرقدر اظهار تشکر کنم کم است ولی خاطر عالی مسبوق است از اطفال خود ...

که در تجربه صحت عمل مبین انجا رضائل گردیدم .
ساعت ۵ زنگ خود را با نهایت متانت بگوش رسانید اجازه موضوع حاصل و چند دقیقه بعد دو نفر سوار را در کوچه های تاریک شهر کرمان که گویا شهر خاموشان است می‌بینیم که بطرف منزل گاه خود می‌شتابند .

(فصل دهم الصحة العمل)

از یادداشت های مسافر ما چنین مستفاد میشود که آن شب را پس از ورود بمنزل و استراحت مطالبی را بخاطر آورده و در دفتر خود نیز یادداشت نموده است که ما هم عین آنرا برای اطلاع خوانندگان محترم در اینجا ثبت میکنیم .
بعضی میگویند صحت عمل جز یک حرف بی معنی است در ایران این کلمه واقعیت نداشته و عبارتی است بی مبنا است .
بارهٔ میگویند عبارت از حیث معنی و ترکیب لغوی صحیح است ولی کار در مملکت ما عملی نبوده و اثرات آنرا نمی‌بینیم .
فرقه میگویند در بعضی اوقات از طرف بعضی اشخاص بصحت عمل در آمده ولی چون محیط ما محیط صحت عمل نیست در حال ملک و ملت تاثیری نکرده نتوانسته مرض اداری کند .
حالا ما میخواهیم جمع بین چندین کنیم و در این مشاجره حکمیت نمائیم پس میگوئیم .
در اینکه کلمه صحت عمل عبارتی با معنی است [illegible] اکوالف ولالی هم بران بیفزائیم (الصحة العمل) با قلم درشت آنرا در بالای صفحه بنویسیم میتوانیم عبارات و بیانات ذیل را در تعقیب آن توضیحا بنگاریم .
صحت عمل همیشه با یک عده از مردمان صحیح العمل با دیانت همراه بوده و از ایران هم هیچوقت مهاجرت نکرده وطن اصلی آن خاک پاک ایران بوده سالهای متمادی در این سرزمین سلطنت میکرده و در بین خلق حکمفرما بوده است .
لکن از آنجا دیانت صحت عمل است و از همین جهت است که ما معتقدیم مسئله ترویج از دیانت باید قبل از همه چیز مطمح نظر اولیاء دولت قرار داده شده طوری اقدام کنند که ملت مذهبی و با دیانت تربیت شود هم چنانکه در ابتدای اسلام و اواسط اسلام و حتی در زمان سلاطین صفویه رضوان الله علیهم این قاعده ساری و جاری بوده و همگی دیانت در جامعه حکمفرما گردیده طبعا تلو دین داری اعمال صحیحه و اخلاق حسنه افتاده و دیانت که انسان را مجبور بصحت عمل میکند وبس .
مطابق مقررات قانونی مامورین کشوری و لشگری را قسم میدهند که به اساس حکومت ملی و مملکت و ملت خیانت نکنند و ولی خود را دوست بدارند به امانت و صداقت خدمت نمایند این عملیات بجهای خود شایسته که ملت ایران را به دین و ایمان علاقه مند معرفی میکند ما میگوئیم اگر همین مسئله حلف احلاف با یک عقیده راسخ کامل حکمی انجام گردد نتیجه [illegible] حوایج دولت و ملت حاصل میشود .
بعضی ها تصور میکنند این حلف و احلاف شاه و وزراء و وکلا و سایر متصدیین دولتی در ایران امر

تازه است و تازه معمول شده و قانون اساسی ایران آنرا اختراع نموده است در صورتیکه چنین نیست بلکه به تواریخ رجوع میکنیم از ابتدای اسلام این قاعده در بین مسلمانان و دول معظمه اسلامی جاری بوده و یکی از اصول اولیه تحکیم اعمال دولت حلف و احلاف و بیعت بوده و ما برای اختصار قادری هم بترجمه قسمتی از عبارات تاریخ تمدن الاسلامیه در این موضوع می‌پردازیم .
در ورود و عادت و قبلیه اهتمام میکردند به بیعت خلیفه بیعت میکردند او را بزرگان دولت در اول و بعد از ایشان اصحاب مناصب و [illegible] در دولت عباسیه بوده اول کسی که بیعت میکرد خلیفه را قواد و رؤسا و قضاة بغداد - و بود کاتب [illegible] کسی که تولیت داشت قسم خوردن اینها را [illegible] عهد میکرد [illegible] و میخواند [illegible] و وزیر یا حاجب او پس هم [illegible] خلیفه [illegible] وی مینشانید [illegible] و القاب زیادی [illegible] اختیار میکرد لقبی از آنها را .
و این القاب عادت شد در اسلام و بود در دولت عباسیه مثل امین و رشید و [illegible] معتصم اضافه کرد اسم جلاله را بر لقب خود [illegible] معتصم بالله و عادت گردید در خلفا [illegible] پس [illegible] بیعت میکردند خلیفه را [illegible] موکب [illegible] اسبان زین کرده شده [illegible] صاحب سواری بود با لباس های فاخره پس سوار میشد خلیفه [illegible] و سوارانی از [illegible] دولت و معرفت [illegible] وصف میکردند قواد [illegible] و سیر میکرد موکب [illegible] تا دار الخلافه [illegible] در بغداد پس وارد میشد [illegible] بزرگان از اطراف .
اختلاف کردند مردم در بیعت باختلاف دول و احوال اگرچه بود مرجع [illegible] بیعت کردند انصار [illegible] عقبه و گفتند [illegible] رسول الله [illegible] فانک فی ذمتنا [illegible] و این است [illegible] بیعت [illegible] شرک [illegible] بیعت [illegible]
[illegible] بیعت [illegible] ابو مسلم خراسانی [illegible] بیعت [illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] اختلاف کردند مردم [illegible] بیعت [illegible] دول [illegible]
و در این جا [illegible] بیعت خلفا عباسیین را در اواسط دولتشان که [illegible] مطالب آن و بزرگ است سلطان و ارادات [illegible]
بیعت [illegible] امیر المومنین [illegible] اختیار و اعتقاد [illegible] و صدق [illegible] مجبور [illegible] فضل [illegible] و اعتراف کننده به برکت او [illegible] خلیفه مفترض الطاعه واجب است طاعت او و [illegible] او و ولایت او لازم است از برای امت قیام بحق او و وفا بعهد او [illegible] در این [illegible] دشمنان او از خاص و عام [illegible] موافق ظاهر هم

تا میگوییم واگر بگوییم این بیمه ما و تغییر دهی و تبدیل دهی شرطی از شروط انواع آن که سهمی از سهم انواع تغییر دهی حکمی از احکام انواع ظاهر یا پنهان باشد و یا کمی بیش جمیع املاک و از عین اوراق یا عمارات یا دواب یا زراعت یا غیر این از صنف املاک و اموال صدقات مرساکین و ارامنت مرتو انکه مرجوع کنی خبر را از این صرحا از وجوه یکی از اسباب متعدده که ثابت از ذن و مرد از ادنی و زنان مطلقه از خانه طلاقی که نعت رجعی مراعات و تعیین از مرای توضیح تا بیا یا صاحب و موقوفات وقف شده بخانه خدا سرچ راضی نیست خدا از تو و مگو بوفا و سرابی عهد و خداوند سرابی عهد سهمیات و کافی است شهادت او، تمام شد توحید ،

ملاحظه کنید شما قسم یاد کردن عمال دولت و سایر رجال و وضعیت سوگند منطقی در جمیع تاجگذاری و اعیاد دینی و وظیفه معتقدین و دق و مجازات آن در تمرد و تخلف از وظایف مستمره ملاقیات با اغیار که دین یا اسلام در بین مسلمانان جاری بوده و صحیح مطلب تا زمان منتهی

الی دین که ما بنظر سبقه میکردیم تعصبیه خود را بدیدار و محکم ما استوار بوده و نظر بر دیانت واهی تخلف از آن انواع موجب سخط و غضب خداوند میدانستند هم چنانکه تاریخ گواهی میدهد دولت اسلام بر حیرت سبقت در دنیا انتشار یافت و تمدن اسلامی شایع گردید بطوریکه گذشت حقانیت اینها این عبرت برای دولت اسلام در نتیجه اعتقاد بر صدق دعوت صاحب دعوه اسلامی و اعتقاد دیانت بوده لاغیر و برای هیچ ملت و مملکتی جز در ظل کلمه دیانت ترقی حاصل نشده است .

اگر می شنوید یک گوشه از دنیا مکرر عده با کمال بی علاقگی بر امر دیانت زندگی نموده و ظاهر امور خود را هم مرتب داشته و شاید با اصلاحات هم در بادی امر موفقیت حاصل نمایند و بر قول آن تجربی که مکیفیت با خدا و دیانت را حالا دیگر لازم نداریم انوکرن ملت و حقی بود ارسال رسل و انزال کتب لازم اسعد با متمدن شده ایم قوه مقننه مجریه قضائیه داریم احتیاجی بر مذهب و دیانت نداریم با کمال اطمینان میگوییم این اصلاحاتی را هم که میبینید ملت بی علاقه بر مذهب شروع نموده همه مفاسدیست که بدست خود تولید نموده ای این طول نمیکشد که خودشان بر خطاهای خود مطلع میشوند و حضورا بجوش و جنبش میافتند که در ظل کلمه دیانت ولو هر چه باشد داخل شوند بشر ناچار و مضطر است از اینکه نقطه اتکاء و پشتیبانی داشته باشد حالا انواع بار خدا و یعنی اهورمزدا دیگری هم بنامی دیگر می نامند چه اجباری دارند سنگ را پرستش میکنند بت می پرستند در حالیکه هیچ نفع و ضرری از آن عاید شان نمی شود اگر بگوییم صرف جهالت است چنین نیست بلکه نفی کورداییم از کجا با بعضد میلیون نفوس جاهل شده اند و فلان متجدد از خود بلغی ... سرآمر یکانه نقعه عالم این نیست مگر آنکه بشر مجبور از پرستش و عبودیت است در فطرت و طبیعت او عبودیت و بندگی سرشته شده و منتها ما لایات که موجود و محسوس دانسته باشد منتهی در نظر اول مطلب ... خود را مجبور بر بندگی می بینند در وحله ثانوی که باید بر قوه عقلانی و تفکر راه را از چاه تمیز دهد و خدا هم در این مرحله آزاد گذارده که هر چه طلب کنید یا به عطا فرمایید از آنچه انقلاب نجاشیر دند و خدایان برای خود مهیا نمود و پرستش میکنند و از خالق و مکون کل غافل میشوند بهر حال از مطلب دور افتادیم سخن در صحت عمل و در سر کار بی حالی بامانات صانع رسید و بگوییم مطلب خودمان که در آنجا ستون را ماخذ سقف را برقرار از آن نصب نمایم

والا سقف بی ستون بر پای نه ایستد و ستون بی سقف خوب بر آن مترتب نگردد .

در این ایام که ما زندگی میکنیم صحت عمل را اغلب فقط در مورد متعهدین دولت و کارکنان دیوانی استعمال و مینامند مثلا فلان مامور صحیح العمل بوده فلان نیست و در سایر موارد بندرت این کلمه استعمال میشود و مورد توجه قرار داده میشود در حالیکه چه اشتباه بزرگیست اگر ملت صحیح العمل باشد متعهدین دولت که از بین همان جامعه منتخب شده اند صحت عمل خواهند داشت کارکنان دیوان را از بلاد روم و فرنگ نیاورده اند مرایران اجیر کنند از بین خود ملت عده را برای تمام امور اجتماعی انتخاب کرده با هم متحد در دولت میباشند اگر خوبند در محیط خودمان تربیت شده اند و اگر غیر از این قصور از خود ما است از شخص زارعی که زراعت میکند میگیریم تا طبقه اول مملکت صحت عمل شامل همه میشود و مربوط بهمه است مانند زنجیری که یکی از آن گسیخته شود از یکدیگر منفصل میشود و حلقه ای میگردد شخص زارع از آن ساعتی که بذر گندم را از صاحب ملک برای زراعت دریافت میکند دیگر تخم بذر افشانی با کمال صحت عمل میگذارد باید عملش بر دقت صحت باشد بذر را که مالک باو میدهد بالتمام زراعت کرد و قسمتی از آن را در خانه خویش مخفی نسازد که همه دهه وانه از آن به دزدی و خیانت در دلهای نو باده گانی زراعت میشود آبی را که باید بحاصل برود بدیگری نفروشد و برای خود که تا حدی مقداری حاصل را ضایع و فاسد و خشک نه نماید تا گندم سبز شود و موقع حصادی رسید باز باید صحت عمل بخرج دهد مقداری از خوشه های حاصل را محرمانه منزل نفرستد تا برای تقسیم بین مالک و رعیت حاضر شود در این جا هم مالک باید صحت عمل منظور دارد و سهم رعیت را تمام و کمال تحویل کند و بعد از موعد شروع قسمتی از حق زارع را برای خود برندارد و تا ... همانطور که مامور دولت باید صحت عمل بخرج دهد و علاوه از مقدار معینی که قانون معین کرده از رعیت اخذ نکند رعیت هم باید سهم دولت را با نهایت صداقت بدون تاخیر و مسامحه بپردازد و در خود را بدروغ و خلاف و اتهم گوئی متهم نسازد ، گندم را به انبار میبرد میخواهد بمصرف فروش برساند باید صحت عمل را در نظر داشته باشد خاک و سنگ ضم و حاصل نکند او قول میگیرد غله بدهد خریدار برای سنگ و خاک وجهی نداده است قیمت را مطابق نرخ عادله تعیین کند و به نرخ گران جنس را بمردم ندهد که شرش تنها عاید خریدار و غیر ما نخواهد رها از آن بی عدالتی متضرر خواهند شد غله را فروخت ، خریده هم باید صحیح العمل باشد جنس را همانطوریکه پاک و سالم خریده بر خباز فروشد و برخی ... استفاده قناعت کند ، خباز هم باید صحت عمل داشته باشد جنس را پاکیزه بپزد ، جوا داخل گندم و ارزن داخل جو نکند و برآسیاب نفرستد رسید بطحان طحان هم باید صحیح العمل باشد رفع نواقص اسباب را بکند برای خرج خود از گندم نان مکیده مسلمانان را فاسد نکند و مقداری از آن را برای خود علاوه از اجرت آسیابها بر ندارد گندم آرد شده بنانوا رسید بنانوا هم باید صحیح العمل باشد اورا مواظبت کند با نظافت خمیر کند و بر نجیبی آرد در آب تنها قناعت نکند و عدالت بر ... درد دل و هضم و حاره ... خمیر را به ... مردم نفروشند گندم ها که بکمک ... ان خریداری کرده اند درسته بر این ارباب ملت نفروشند .

اگر ما با معان نظر بر این مراتب توجه کنیم دقت میکنیم که صحت عمل ... در یک قسمت از امور عادی تا چه حد ... داشته باشد در موارد دیگر چه تاثیری خواهد داشت بلی در اینجا مامور

مأمور دولت هم باید صحیح العمل باشد و الّا هر مبلغ و مقداری که دولت معین نموده علاوه از رعیت مطالبه میکند
تا نان کاسه از آش گرمتر نباشد ملکی که صد من غله دارد و سه من نیم مثلا سهم دولتست دو عشر و آن مقرون نباید
دعوای جلب فواید شخصی یا اغراض دیگری سالها رعیت بیچاره را بزحمت و رنج نیندازد چرا که معلوم است
ملکی که هزار من حاصل دارد و مالک مالیات خارج زراعت از هر قبیل متحمل شده یکسال زحمت کشیده سرما و
گرما خورده و قانونا باید ده یک مثلا بدولت بپردازد اگر ده دو و ده سه از حاصل را بایم مالیات بگیرد
با اینهمه مالکین از عهده زراعت چنین مزرعه برنیاید که نه از دیوانی ملک مالکیه مأصل و موقیات
منثور ضرر و ضعف و اضمحلال ادم با التبع عاید دولت خواهد شد چونکه ادم از اعضا و هیئت جامعه
بوده نفع و ضرر فقر و غنی ادم عاید همان جامعه خواهد شد .
ثانیا هر چه از رعیت میگیرد غیبا بدولت برساند و مبلغی را برای خود ذخیره نسازد که مالا خود بوده از
کار برداشته شده خائن شناخته میشود .
در تمام این مراتب چیزی که دیانتست که انسان را از ارتکاب هرگونه عمل زشت و خیانت و دنائت باز میدارد
و بلکه بهتر است که هر چیزی را نبیند و هر گوشی ندای او نشنود همیشه با صاحب خود همراه است و رفیق راه
در نهایت وضوح فهمیدیم که تمام طبقات مردم باید در صحت عمل شریک باشند بیچاره و اغنیا همه صحیح العمل
باشند تنها شامل مکلفین مستخدمین دولت نیست ملت هم در مقابل دولت باید صحت عمل بخرج دهد
قوانین موضوعه حقه را مطیع باشد اوامر قانونیرا محترم شمارد و بوطن خود علاقمند باشد خیانت به
دولت متبوع خود را گناه عظیم مانند بادشاه مگر از صمیم قلب حامی و هواخواه باشد و برا دوست دارد
شوید عند الله داند دولت را از خود و خود را از دولت شمارد عمال صدیق دولت را حامی بشته سلطان
مملکت و دستگاه خادم عموم ملت شمارد گرامی و محترم دارد برای دو قران مالیات مدعی خود دو سال مأمور
وصول را معطل نکند و خود را دوچار جرم قانونی و حاصلش را گرفتار توقیف نسازد اگر مراتب ترتیب
امور بنحو صحت عمل اقدام و سیر صحیح خود را فرا گرفت است که صحت عمل مورد رغبت هیئت ملل خبات
و سرقت حالب نظر عامه خواهد شد ما کدام اینها حال وا رهنمایت که ما دایم و امیدواریم روز یکه فعلا
منافع ملی تور و دوچار معبر حوطات تأثیر کند نتیجه مطلوبه عاید شود درخت امید ما بار اید و کمال آمال
بوبیه نخیمات رز و ماز شود و با بلبل لاله هم آهنگ دو کشتی مراد به ساحل رسد و از شاد ملاقات یابد .
تصور نمودند که وضع مالیات بر ترتیب فعلی از اختراعات متجددین تابت و مکرر عوات که بخدا داند ملوک مکه جموطات
محترم ما بدانند که ترتیب وصول و ایصال مالیات از عهد خیلی قدیم بوده و هیئت دولت از رعایا اصالی
ستان مالیات اخذ میکرده است چند سطر در این موضوع می نگاریم و توجه میکنیم از تاریخ ابن خلکان
اغیره را که نوشته است در این موضوع
(ذکر کنیم ما در ماتق هر چیکونه قواد گذارده خراج و در دواوین آن را با مواعیده را که بود در ایام دول قدیم در روم و ایران)
وقتی که اباد بود قرن و زیاد بود اهل آن زیاد میشد خراج آنان و اگر کم میشد اهلات و خراب میشد ناقص میگردید
و بود شام بر حین نحو و اما ایران میگرفتند خراج را به تقسیم تا اینکه مساحت کرد قباد ابن فیروز قبل از اسلام
و قرار داد اورا به مساحه پس گرفت از هر جریب درهم و قفیز و جریب ۳۶۰۰ ذراع مربع)
پس هنگام که فتح کردند مسلمانان همه جا را قدیل کردند در خراج بنا بمقتضیات احوال در هر عصری و از برای
اثبات است قوانین عمومی در اراضی بس زمین در اسلام چهار قسمت گردید .

۱- زمینی که اختیار میکردند مسلمین پس از مواضع امام بود عشرات و شمرده میشد از قبیل اختیار اراضی بایر
۲- زمینی که اسلام می آوردند اهل آن پس از آن باقی میماند و آن نیز عشری بود
۳- زمینی را که مسلمانان مالک میشدند به قهر و غلبه پس آن غنیمت بود از برای آنان و شمرده میشد از ارض عشر
۴- زمینی را که صلح میکردند اهل آن و آن ارض مختص به خراج بود و خراج آن باطل میگردید و لو تسلیم شوند
اهل آن . و مقدار خراج برای این ارض قدر تحمل آن بود .
پس حین که فتح شد عراق قرار گذارد عمر برای خراج آن چنانکه نویسند وضع کرد و بایستی گرفت از هر جریب از زمین
قفیز و درهم و قفیز عشر جریب است یعنی ۳۶۰ ذرع مربع پس امر کرد عثمان ابن حنیف را مباحت و او برای
مالیات وضع کرد بر هر جریب از بستان پر درخت ده درهم و از نخل ... درهم و از انگور ... درهم — الکور و غیره
و از حبوبات ... درهم و از گندم ... درهم و از جو دو درهم و این جمع بود و تحول یافت در ایام منصور عباسی — ۲ و اتم گردید
شد مجموع مقاسمه و این بود که تغییر کم شد پس نرسید غلات کافی بخراج این بود که تبدیل شد مقاسمه را وقتی که زیاد
میشد غله زیاد میگردید خراج و قدر خراج مقاسمه مفوض بود برای خلیفه لکن او زیاد میکرد بیشتر از نصف غله
و کم میشناخت ... از حق آن .
پس از عراق بالغ شد خراجات در ایام عمر سنه ۲۰ ... ۱۳۰۰۰۰۰۰۰ درهم و در ایام عبیدالله ابن زیاد
(سنه ۴۲) ۱۳۵۰۰۰۰۰۰ درهم و در ایام حکومت حجاج بن یوسف سنه ۸۵ ... ۱۳۰۰۰۰۰۰۰ درهم)
دیگر عمر عبدالعزیز ... ۱۳۰۰۰۰۰۰۰ درهم و ابن هبیره ... ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ درهم سوای طعام
قشون و ارزاق ... و یوسف ابن عمر حمل میکرد از خراج بسوی دار الخلافه ... ۶۰۰۰۰۰۰۰
درهم ... ۷۰۰۰۰۰۰۰ درهم و انفاق میکرد بر کسانیکه بودند با او از لشکر شام ... ۱۶۰۰۰۰۰۰ و بر نفقه ...
... ۴ درهم و ... ۳۰۰۰۰۰۰ درهم و باقی میماند نزد او از برای نفقه ... حوادث
... درهم پس بود مجموع جبایه عراق در ایام او ... ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ درهم
اما مصر پس بتحقیق خراج آن را گرفت عمرو عاص ... ۱۲۰۰۰۰۰۰ دینار دیگر گرفت بعد از آن عبدالله ابن سعد
ابن ابی سرح ۱۴ ملیون دینار دیگر کم شد خراجات در ایام بنی امیه تا رسید ایام هشام ابن عبدالملک سنه ۱۰۵-۱۲۰
پس خبر دار شد از آن پس فرستاد عامل او کبیرا و امر کرد اینکه مساحت کنند آنرا پس مساحت کردند آنرا
و یافتند مساحت آنرا ... ۳۰۰۰۰۰۰۰ فدان پس قرار داد برای آن ... ۴۰۰۰۰۰۰ دینار و گرفت اسامه ابن زید
در خلافت سلیمان بن عبدالملک (سنه ۹۷) ... ۱۲۰۰۰۰۰۰ درهم با اختلاف کور امر خراج در مصر و ضعیف شد
آن در خلافت بنی عباس تا اینکه رسید خراجات به ... ۸۰۰۰۰۰ دینار و وقتی که والی شد ابن طولون
سنه ۲۵۷ بالغ گردید خراجات ... ۳۰۰۰۰۰۰ دینار با بخشش اسعاد
و اما شام بالغ شد خراجات در ایام عبدالملک ... ۱۷۲۰۰۰۰ دینار که بود ... ۱۸۰۰۰۰ از اردن و ۳۵۰۰۰۰
از فلسطین و ... ۴۰۰۰۰۰ از دمشق و ۸۰۰۰۰۰ از حمص و قنسرین و عواصم) تمام شد ترجمه
حالا می بینیم با وضعیت حاضره در ۱۴۰۰ سال است که در خدمت و خیانت میگویند تفاوت بسیار و مصلح ... مفروض
تشخیص میدهند و در مملکتی که حقا صحت عمل را مختص مأمورین دولت میدانند و دیگران خود را معاف از این
قسمت تصور میکنند محض تاجر و کاسب که بموجب مراعات صحت عمل را نکرده جنسی را که به قیمه ارزان خریده است
به قیمت های گران بمردم میفروشند و ابدا احترام مسئولیت ندارند هیچ عدالت و صحت عمل را قائل نیستند
با ده تومان پولی که فلان قبال تجارت فرض میدهد پس از یک سال دو دویست تومان ملک او را بدون حکم

محاکم صالحه می‌بود چنانچه الان که ما در این حدود هستیم از چند سال قبل براین طرف قسمت
عمده از املاک و عمارات تحت همین قاعده به ملکیت [illegible] اشخاص تعلق گرفته که اگر به خبر و خرید انتقادیدگی
شود می‌بینند که چه علایق در این نقل و انتقال شده و چه بی انصافی ها و بی عدالتی ها شده. [illegible]
ملاک زمان و ملاک کسب روزیکه براین سرزمین پا نهاده دارای دو توپ کرباس بوده و اساس سرمایه‌اش دو من
روناس در ظرف چند سال محیر العقول [illegible] متمول به عمارات و پارک‌های عالی ذخیره شده و کلبه و ویرانی
تبدیل به باغات و بناهای چند طبقه گردیده است. در بین ملتی که پیغمبرش [illegible] را داخل [illegible] از
۷۰ مرتبه زنای در مسجد الحرام دانسته و خدایشان بطور مطلق حرام فرموده. طوری رایج المعامله شده است
که حتی با کمال قدرت در اسناد و مدارک خودشان هم اصلاً و فرعاً ذکر میکنند و فلان مجتهد و قاضی هم مهر
مبارک به اعتراف سند مرغوب را مختوم میسازد.

اگر روزی پادشاه اسلام عطف توجهی به این حالات و کیفیت معاملات ما رباخوار و از معامله‌کنندگان
نماید و بگوید که در ظرف ده یا دوازده سال ثروت ملاکان به واسطه فرعات کریکش در نزد یک گروه
جمع و انباشته شده و با تعادل که عایدات روزانه‌اش را بطور حقیقت میزان معین کرد از ده سال قبل
بر ضعیف بدون آنکه دفینه یافته باشد چه فوائدی برده و چه بیچاره‌ها را از خانه و علاقه خویش
آواره ساخته که الان با نهایت عسرت امرار معیشت میکنند و انجاهات قلب مبارک سلطان را صحت
براین نوع خودسری ها و تجاوزات نشده رعیت ضعیف بیچاره‌اش را از چنگال [illegible]
ملاحقه و گرگان آدمی خوار نجات خواهد داد -

بهرحال در بین ملک‌های ملی اما اگر کسی صحت عمل [illegible] مطابق عقلا است یا کاری لغو
هرکس هرچه میخواهد بگوید ما را عقیده بلا خیال است که،
سکندر همه عقلا و حکما خوب را در هر حال خوب و بد را بد دانسته اند هیچ فیلسوف حکیم و هیچ
پیغمبری از طرف خداوند نیامده که فرماید صحت عمل در بعضی موارد بجا است و در پاره‌ای مواقع
بیجا و در تمام مذاهب کار خیر خیرات و امر شر شر.

حالا اگر یک عده از جهالت با حرص و طمع از اعمال نیک و کردار نیک و رفتار نیک دوری کرده‌اند
دلیل نیست که دیگران هم اقتدا بانان کنند [illegible] در عمل خیر اقتدی به اشخاص خیّر خیرات ولی در
اعمال شر متابعت اشرار کردن صرف شرارت و شقاوت است.

مقصود نگارنده در تمام امور دو نظر را باید ملحوظ داشت رضایت خلق رضایت خالق و رضایت
خالق در هر کار مقدم بر رضای مخلوقات خداوند صحت عمل امانت صداقت پاکدامنی را ستوده
من هم مخلوق و مطیع اوامر او هستم اطاعت کنم امرش را خواه در انظار عده‌ای از جهال مطلوب باشد یا مردود
در حالیکه اشعه آفتاب اگر چند باتی در پس ابرهای غلیظ مظلم مخفی و پوشیده بماند بالاخره طلوع
میکند که خرق حجاب کند و جهان را به نور خویش منور سازد صحت عمل تا هر وقت باشد
ثمره خود را خواهد داد و شخص صحیح العمل اگر در مراحل مادیه دچار ناملایمات و نهانی شود
گذشته از آنکه در همین حال در نزد عاطفه و وجدان و خدای خود شرمنده نیست رفته رفته عمل
نیک اثرات نیک خود را بمنصه ظهور خواهد رسانید چنانچه یکی از مدتها متمادی [illegible] از نظرات
شخص محترم که خود از عناصر صالحه مملکت شمار میرود با تقوی و دیانت و صدق و امین

جلوه داده و اگر در ظرف چندین سال در نتیجه صحت عمل به حقوق یومیه قناعت و به عسرت
و زحمت امرار معیشت نموده و بعد از چند سال انهدام دولت گذشته از آنکه اندوخته کند خونی علاقه
موروثی خود را هم فروخته. اینک پس از سالها صحت عمل نتیجه خود را نمود و اوامر این موقع که اینگونه
اشخاص مشغولیم میکند و آدم صحیح العمل بجامعه معرفی کرد و جناب شخص محترمی با آغاز محبت و ملاطفت
نموده اظهار موافقت و مساعدت می‌نماید.

(فصل یازدهم روح سلحشوری)

اواسط میزان سنه ۱۳۰۰ که در شهر کرمان اقامت داشتم و به تماشای ان میرفتم در مدت
ورود تغییراتی در امور ادارات دولتی مخصوصاً در تشکیلات لشکری مشاهده نمودم که فوق العاده
مایه تحیر شد.

هیچ فراموش نمیکنم از روز عصری که با یکی از دوستان محترم در میدان مشق نظامیان قدیم
چیزهائی که ندیده بودم دیدم.

معاصرین ما از مندرجات این فصل شاید سودمند نباشد ولی از برای آیندگان اطلاع
بر آن دارای اهمیت زیادی خواهد بود

قشون ایران در قرن اخیر عبارت بود از چند دسته سربازانی که در ظرف سال با مور
شخصی و ارباب خود مشغول و در منازل خویش بی دغدغه و تشویش مسکن داشتند و از علامت
سربازی سوای کت کم رنگ مندرسی که چند دانه دکمه شیر و خورشید بان دوخته شده معلوم
نبود که کدام یک نیاکانش میراث رسیده و بر بالای قبای [illegible] کرباسی خود پوشیده بود چه بسا خود
ملتفت و ما باید دانست که کت مزبور هم از شدت اندراس استطاعت رفاقت همیشگی با آن
جوان را نداشته و فقط در مواقعی که برای جلب فوائد شخصی از قبیل مناسبتهائی چند
از ملاکین و مداخله در امور قضائی و جنائی و حقوقی و اخذ حق‌المنازعه یا رشوه برای [illegible]
بیچاره‌گان دهاتی آن کت عالی مقام را بر فراز قبای سابق الذکر زیب پیکر نموده و پس از اتمام
امر مجدداً در زاویه اطاق قدیمی سربازان با نخی و نای باز میگردید

میگیرند که خیلی کمی هم از سربازان دیده میشد که تعداد ولی ادارات دولتی و قورخانه و اسلحه خانه و غیره
مشغول بودند حالت حاضره این سربازان چندان تفاوتی با همقطاران ایشان نداشته فقط برای
امتیاز تقریب دوخود ابریشم یا نخ های هندی قرمز رنگ بر فراز کلاه نمد خود نصب نموده بودند
مرتبه که در بعضی مواقع با لباس های الوان برای اخذ تعلیمات نظامی بمیدان مشق حاضر میشدند
منظره خیلی جالب توجهی را نشان داده اسباب انبساط خاطر معاندین و دشمنان مملکت را فراهم میکردند
در میدان مشق متجاوز از ۱۰۰ نفر از این قبیل سرباز که عموماً قبا های مختلف الشکلی در بر داشتند
گدائی معمولی را بر فراز آن پوشیده بودند حاضر خدمت بوده در حالیکه قد و بالای قبای [illegible]
بر اندازه چهار انگشت از کت معمول بلندتر بوده تا محاذی سر زانوی صاحب خود رسیده [illegible]
و آشنائی با پای آدمی نموده در این جا اگر ما از شرح شلوارهای گشاد کرباسی سربازان خودمان که تا
پا پیچ خیلی باریک مضحکی پائین آن را به پا چسبانیده و پاهای آن وضعیت غریبی را نشان میداد
صرف نظر کنیم شاید اولی باشد ولی برای همین مطلب فقط می‌نویسیم که آن پا پیچ‌ها هم

بطوریکه صورت با یکدیگر تناسب وشباهت داشته وغالبا از دو رنگ مختلف تهیه شده بودند
ودر همان حال که سربازان با نغمات وتارومانات مشغول حرکات خیلی بی ربطی بودند
با مچ شاخه دسته دسته از مصاحبت وظرافت بابای صاحبقن خسته شده با یک طرز مخصوص
بالاخره خود را بروی زمین رسانید. در زیر قدم های سربازان اعضا وجوارح خود را
مجروح وقطعه قطعه میساخت .

صاحب منصبان سربازان اغلب با لباس های مختلف وسرداری های بلند در میدان مشق
حاضر شده ودر زیر سایه درختان اطراف میدان به سیگار کشیدن مشغول بودند .
مشق نظامی هم عبارت بود از یک سلسله حرکات بی ترتیبی که معلوم نبود از چه تاریخ دارای
به یادگار مانده است .

سربازان قراول ادارات هم اغلب را مشاهده میکردیم که در جلوی قراولخانه ها با حال
چرت واغمای مخصوصی بطرز مضحکی نشسته بواسطه که در تابستان پای برهنه میباشند به چیدن
گیوه مشغول بودند وتقریبا به این کار علاقه ودلبستگی داشتند که در مواقع رسمی در مواردی
که برای انجام خدمتی اعزام میشدند نخ وسوزن گیوه چینی را از خود دور کرده ودر حال
به انجام این کار اشتغال میورزیدند .

سربازانی که در خانه خود بودند وراحتی خانه داشتند بی انصافی بود مطالبه حقوق کنند
بلکه واقعا جای داشت مبلغی هم خدمتانه تقدیم نمایند .

قراولان وسربازان حاضر خدمت هم صنعت گیوه چینی را بخوبی دارا بوده واحتیاجی
بمخارج دیوانی نداشتند مانند خیاطی وعرق چینی ودوزندگی امرار معیشت میکردند .

صاحب منصبان هم اغلب علاقه مخصوص داشتند ودکانهای خویش سر می بردند بعلاوه
هیچ احتیاج بمقرری دولتی نداشته وخودشان دارای ملک وعلاقه مخصوص بوده حتی آن ترتیب
ودرجه صاحب منصبی هم از یک قول مخصوص خود نائل شده بودند

حالا بیاد از یکسال بهمان میدان مشق حاضر شده ببینیم .

در عوض صد نفر سرباز هزار نفر نظامی با لباسهای متحدالشکل قیافه های جدی همه جوانان
رشید قوی پنجه که سنین عمرشان از بیست چهار نگذشته با یک وضعیت ابهت منظمی
در وسط میدان ایستاده. چند قدم فاصله چندین نفر صاحب منصب با لباس تمیز متحدالشکل
رسمی وشمشیر های ابنجه با چکمه های براق اطراف نظامیان را گرفته به آموختن دروس
نظامی مطابق مقررات وزارت جنگ مشغولند

وقتی که فریاد صاحب منصبان با صدای پای نظامیان قوی پنجه رشید جوان ما تمام میگردید
محوطه میدان مشق دل شهر کوبان را متزلزل میساخت. صورت یک یک جوانان بهیج در تمام وکنیه
از نظامیان تماشاچیان را هم بشور وولوله درآورده بود

قسمت سوار نظام بر اسب های قوی هیکل فربه سوار وبطرز آهن وفولاد بودند
درخشندگی وتلألؤ سرنیزه ها وفرزندگی آلات ناریه وتفنگ های سیستم جدید چشم ها را خیره
هیئت رشید وقت [illegible] با یک طرز خیلی عالی مشغول مخابره بودند

توپ های متعدد وشصت تیر وغیره بر فراز مرکب های قوی گذارده شده عراده ها ونظامیان
توپخانه کوداکور قورخانه را فرا گرفته در حرکت بودند

مکفی سرهنگ با لباس تمام رسمی در مقابل سردر عمارت بیا رمزقی که شرف بوصلان مشق
ایستاده. حرکات نظامیان زیردست خود را تماشا مینماید

بیرقهای شیر وخورشید بیرق با عظمت دولت شاهنشاهی ایران بر فراز ایوان بیار بلندی
کار قشون در حرکت واهتزاز است . ! ! !

اداره قشون مرکب از چندین شعبه ودایره گردیده وهرقسمت تحت سرپرستی مکفی صاحب منصب
لایق قرار گرفته ودر رأس تمام آن عده مکفی صاحب منصب با رتبه سرتیپی یا سرهنگی که فرمانده کل آن شعب
میباشد ومخصوصاً به تمام امور افراد وقسمت رسیدگی مینماید جیره وعلیق وغذا وملبوس ومقرری نظامیان
مرتبا آخر هر ماه پرداخته شده رسید از آنها گرفته میشود .

قریب دو سال است این تشکیلات جدیده در لشکر ایران داده شده ونظام این مملکت قرین انتظام
گردیده است .

ایران را به چندین منطقه تقسیم وهر منطقه را بنام لشکر مینامند درهر منطقه عده زیادی
قشون بهمان ترتیب که سابقا ذکر شد موجود وهر لشکر یکنفر امیر که بنام امیر لشکر نامیده میشود
معین نموده اند وهر لشکر را به چند تیپ وهر تیپ را به چند فوج وهر فوج را به چند گردان وگردان را
به چند بهادران وهر بهادران را به چند دسته ورسد تقسیم کرده اند

روح سلحشوری ایرانیان که چندین سال بود بواسطه عدم مواظبت اولیا امور مرده شده بود
اینک رونق وحیات تازه ای بکالبد سپاهیان ایران داده شده در مقابل عالم ودول متمدنه
دنیا عرض اندام می نماید .

قائد دلیر ایران ومحیی روح سلحشوری ایران وتشکیل دهنده این قشون ونظام مخصوص
آقای (رضاخان سردار سپه) است که اکنون به وزارت جنگ ایران منصوب
ومبرقرار گردیده .

از اولین روزی که سررشته امور نظام ایران را بدست گرفته با عزم راسخ وپایداری محکم دقیقه
ناامیدی بخرج نداده اصلاحات اساسی موفقیت حاصل نموده است . شروع به کار واینک

شرح خدمات درخشانی که این عنصر لایق وفرزند رشید غیور ایران در راه عمران وترقی وطن خود متحمل شده خود
یک تاریخ مبسوط جداگانه لازم دارد که در صفحات تاریخ نام نامی او را با قلم درشت ودرجه ذکر میکند ودر
ذیل آن شرح خدمات ذیقیمت معظم له را به نگارند .

(فصل دوازدهم [illegible])

اگر در این فصل از مافوق الذکر چیزها صحبت کنیم وخوانندگان محترم را از انتظار بیرون نیاوریم بی مناسبت
نباشد .

یک هفته بعد از آن تاریخ که در ابتدای فصل اول شهر را مشاهده کردیم شهر کوی مقارن
مشاهده می نمائیم که هر کدام بر اسب قوی هیکل راهوار سوار ودر جاده معینی در حرکت میباشند
راهی را که اختیار نموده اند بالاخره منجر به طرف [illegible] وجاده [illegible] خواهد

کرمانشاهیها را به راه گذاری می‌نامیم .

دو نفر از این سواران قوی هیکل و خشن به نظر می‌آیند و از حال مکیانشان معلوم می‌آید که خیلی به ندرت اسب سواری می‌کنند، و از این سواری فوق‌العاده در زحمت است .

یکی‌شان جوان هم هست بیاره اوداره [illegible] نشسته [illegible] کوچک طرف اثاثیه [illegible] مرکب خود گذارده، مثل سفری [illegible] و خود از لباس خود پوشیده است .

در عقب ایشان دو نفر خادم هم بود و اسب [illegible] سوار و طی طریق می‌نمایند . سواران فوق به واسطه عدم آشنائی با مرکب‌ها ناچار بودند به فاصله ساقی از یکدیگر دورتر حرکت نمایند و از این حال معلوم میشود که این اسب‌ها در یک اصطبل تربیت نشده . و هر کدام از جائی آمده و تقدیر آنها را جمع کرده است .

سواران و مسافرین مزبور به واسطه بعد مسافت و بدی و خرابی جاده ، دو ساعت [illegible] که منزلی که در بیدوشید [illegible] نام داشت رسیده لا توقف نمودند .

اگر محل منزل گاه ایشان را به نظر در آوریم مطالب کشف خواهیم کرد که شاید در آتیه موجب بصیرت خوانندگان محترم نهایت لزوم را داشته باشد .

یکی از آن مسافرین را می‌بینیم که بر بالای تخت [illegible] نشسته [illegible] خود را [illegible] عقب سر گذارده است .

شخص تنومند و قوی و دارای سر و کله و شکم بزرگ است بعضی از موهای سر و صورتش سفید گردیده و ضمناً تسبیح سنگی دانه درشتی را هم در دست گرفته با نهایت تعجیل به شماره دانه‌های آن مشغول است .

فاصله یک ذرع جوانی را می‌بینیم با نهایت ادب جلوس کرده . مثل [illegible] حکم [illegible] گرفته و با حال تواضع و فروتنی با رفیق دیگری صحبت میکند

در طرف دیگر شخص دیگری را می‌بینیم که قدری از او کوچکتر ولی خیلی قطور و قوی با ریش [illegible] سیاه به دو زانو نشسته و سیگاری را آتش زده . دودهای آن را در هوا و شعله چراغ تماشا میکند .

معلوم میشود از این شخص قوی الجثه سمت ریاست و تفوق بر دیگران را دارد در همین حال می‌بینیم با آهنگ معتدلی میگوید من خیلی خسته شده‌ام اگر راه فردا هم به همین منوال صعب العبور باشد روزگار [illegible] و عمرم تباه .

مانوچهرخان میگوید تصدیق دارم راه خراب است و شما در غذا هم به علت خستگی [illegible] و [illegible] که شما را به تعب انداخته .

مرد قوی هیکل دیگری میگوید آقا راه فردا شنیده‌ام خیلی خطرناک است [illegible] وای به حال من و در همین حال خنده طولانی مضحکی می‌نماید از طرز صحبت داشتن او می‌فهمیم از اهل تبریز است و آن که سمت ریاست دارد طهرانی است جوان تنومند هم از اهل وطن خودمان کرمان است

جوان جواب میدهد بلی جاده که ما فردا از آن باید عبور کنیم فعلی از آن فوق‌العاده صعب العبور است باید قریب یک فرسخ [illegible] در کوهی که از دور مشاهده میکنید طی طریق کنیم با این معنی که [illegible] طرف بالا حرکت کرده دو هزار ذرع [illegible] بپیمائیم

این قله کوه از قلل مرتفعه این سرزمین است که دره‌های عمیق اطراف آن را فرا گرفته و اندک لغزشی که در قدم دونده پیدا شود او را به اعماق دره پرتاب ساخته از رنج راه و زحمت سفر طولانی کلی الی الابد آسوده خواهد گردید .

طهرانی [illegible] تبریزی کرده میگوید پس با این قاعده و با شکم‌های بزرگ و تنه سنگین من و شما اگر پا هم سستی کند و به ته این دره عمیق بیفتیم همان رنج مسافرت به چنین قله عظیمی ما را از زندگانی محروم خواهد نمود ؟ و در عوض اینکه خودمان به آن طرف کوه برسیم تنها نعش ما را این رفیق غریبمان به مقصد خواهد برد و ما مصیبت من در همین جا خاتمه خواهد یافت

جوان . میگوید آقای من مطمئن باشید [illegible] بزرگی از این قله مهیب برای شما متأسفانه غیر مقدور است اگر این قرار داد را میخواهید عملی کنید تمنا دارم ما از همین جا برگردیم مراجعت فرمائید ما اجازه دهید [illegible] ما خود [illegible] دارم که هر جای خدای نکرده اجل معهود رسید بتوانند قدری خاک را پس و پیش کرده پناهگاهی برای [illegible] تهیه نمایند .

آقای طهرانی تبسمی با معنی نموده میگوید .

مجادله که ما هنوز نشسته و خیال مسافرتی نداریم کاغذ داریم [illegible] بزرگ مجادله کتاب [illegible] از مطالعه باز نمانیم .

دو دقیقه بعد صدای معتدلی را میشنویم که به خواندن مثنوی ملای رومی مشغول گردیده است ؛

ساعات و دقائق عمر مانند برق در گذر است . مسافرین ما خوب [illegible] هنوز صبح نگذشته بود که وقت حرکت رسید و ناچار از مسافرت گردیدند و [illegible] عبور نکرده بودند که به ابتدای کوه صعب العبور سابق الذکر رسیدند که در واقع [illegible] راه مأنوس [illegible] عبور از آن را غیر مقدور و محال تصور میکرد .

خانمچه نقل میکنند یکی از اروپائی‌ها به خیال مسافرت به [illegible] افتاده به پای این کوه آمد از مکاریان پرسید راه از کجا است کوه را نشان دادند گفت سبحان الله هر آیینه [illegible] من تا حالا فکر میکردم [illegible] به این خوشی آب و هوا [illegible] نامیده‌اند حالا [illegible] . [illegible] در کتاب اخبار میخواهم و ندانستم این راه عبور کرده [illegible] اگر [illegible] منحصر به همین است پس [illegible] این گفت و به سرعت تمام از همان راهی که آمده بود مراجعت نمود .

بالاخره مسافرین تا حدی که ممکن بود سواره عبور کردند ولی وقتی که خود را در پای پله‌کان سنگی که از هر پله تا پله دیگر نیم ذرع فاصله بود دیدند ناچار از اسب‌ها پیاده و لحظه [illegible] به نظر حیرت به تماشا مشغول گردیدند .

خاطر [illegible] که گفتیم در ضمن این راه مسافر به پله‌کانی میرسد که از یکپارچه سنگ صاف است و ساقی را باید پله به پله خود [illegible] عبور کند و اگر بخت مساعدت نکند و دست [illegible] رکاب یا مرکوب [illegible] بلغزد [illegible] کند از همان جا [illegible] دره‌های عمیق را که در کنار این جاده از مدتها با انتظار مقدم مسافر نشسته و دهان گشوده‌اند در پیش گرفته تا انتهای دره که تقریباً دو هزار ذرع است [illegible]

قرار و آرام نخواهد گرفت.

ما نمی توانیم شرح دهیم دو نفر مسافر قوی هیکل تن پرور چه حالی ابتدا نشاط داشتند
به محض [illegible] از اسب پیاده شده، [illegible] و داغ و خدا را حافظ کرده، با یک حالت [illegible]
دست ها را بروی زمین گذارده به کمک دست و پا و مساعدت بوته های خودرو و در [illegible]
دو سه ذراع طی می نمودند.

متاسفانه گاهی بوته های سست عنصر هم در زیر دست [illegible] انها طاقت نیاورده در حال
حالی که انوا [illegible] دست گرفته و خود را بان آویخته بودند از بیخ و بن کنده
شده و ان اندام قوی و تنومند را بفاصله چند ذرع از محل خود به عقب پرتاب میشودند
از درج این نکته هم نگذریم که هر وقت بوته ها سستی نموده ریشه کن میشود [illegible] صدای
عجیب و غریب و ناله مایوسانه از نهاد مسافرین محترم ما بیرون آمده تا به محل توقفشان
اسکلتهای عظیم از صاحب صدا مفارقت نمی نمود!!

البته خوانندگان محترم تصدیق میفرمایند که اگر با این ترتیب تا بود این مسافرت پایان [illegible]
شاید پس از چند سال دو نفر مسافر مذکور به انتهای قله کوه نمیرسیدند.

یکی جوان مسافر ما [illegible] از دره ها و سنگ لاخها طی طرق میکرد که باعث حیرت
میگردید عجیب اینجاست که اسب ادهم اقتدی به صاحب خود [illegible] و آهم همه جا
از قفای او میخرامید.

قریب ظهر شد دو نفر مسافر ما قریب به هلاکت رسیدند چون حرکت غیر مقدور
بود از جوان رفیق خود تقاضای توقف نمودند که نهار ظهر را در آن جا صرف نمایند
جوان اظهار داشت قول میدهم با این ترتیب نه شام و نهار در این راه صرف
خواهید کرد.

دو نفر مسافر فوق الذکر بعد از صرف مقدار زیادی طعام سر را بروی سنگ ها گذارده
به خواب سنگینی فرو رفتند!!!

یکساعت نیم بعد از ظهر [illegible] نفر عمله قوی هیکل را می بینیم که با سرعت برق بدر جانب
ان کوه می شتابند و مثل اینکه از وظیفه و تکلیف خود کاملا مطلع هستند هر کدام یکی از
ان دو نفر مسافر را بدوش گرفته مانند شیر تو بیراه افتادند.

در بین راه برای رفع خستگی هر کدام به نوبت ان بارهای گران وزن را بدوش
میکشیدند.

جوان مسافر ما هم همه جا در جلو پیش انان عبور نموده دستور حمل و نقل بارها را داده مواظبت
کامل میشود که صدمه به مسافرین وارد نیاید و ضمنا [illegible] وعده میداد که اگر این خدمت را خوب انجام
دهند علاوه از انچه قبلا قرار گذاشته مبلغی بر سم انعام به هر یک خواهد داد

دو ساعت بعد تمام ان عده را در بالای ان قله عظیم رفیع مشاهده می نمائیم که اینک
نگاه خود را به بیابان وسیع انداخته [illegible] و [illegible] را به یکدیگر نشان میدهند
فقط ان دو نفر مسافر بروی زمین دراز کشیده و گاهی دست خود را برای ادای شکر

که ادای جانب ان جوان مسافر دراز میشد ولی متاسفانه دست ها هم از شدت بزرگی
و غلظت قوه ایستادگی را نداشته در کنار صاحب خود معاودت اختیار میکردند.
جوان [illegible] هم مانند همه مردان شجاع و [illegible] خدمت خود را کوچک و بی اهمیت
جلوه داده و در عوض از سلامتی رفقای خود اظهار خوشوقتی میشود.

مقارن غروب این عده در انتهای کوه بر لب چشمه آب باریک و
خوشگواری مشاهده میکنیم که توقف اختیار نموده اند

عملجات بعد از صرف شام هر یک مبلغی حق الزحمه و انعام از جوان مسافر دریافت
و مانند برق و باد بجانب ان قله عظیم المثال رهسپار گردیده در پیچ و خم دره ها از نظرها
ناپدید گردیدند.

فردا صبح مقارن طلوع افتاب هم مسافرین با کمال ملایمی در جاده پر سنگ [illegible]
و درختی که اب رود خانه از وسط ان عبور میشود حرکت میکردند

قریب بغروب انان را در نزدیکی قصبه پر درخت سرحدی مشاهده میکنیم که با سرعت
در حرکت میباشند.

شاید برای قارئین محترم شرح این قصبه پر دار و درخت محتاج به تکرار نباشد چه که در
فصل پنجم مشروحا شرح داده ام.

یک ساعت از شب گذشته هر سه نفر مسافر را در وسط عمارت تحتانی کوچکی نشسته
می بینیم که به صحبت مشغولند.

پیرمرد ضعیف اندامی که صاحب خانه به نظر می اید عبای نازک و [illegible]
گرفته از مهمانان تازه وارد بوضعی در خور [illegible] ولی مختصر پذیرائی میشود.

مهمانان مذکور از اول ورود مسافرین علامت خستگی و خوردگی در سیمایش ظاهر و اشکار
بود ولی رفته رفته حالت سکون و ارامی بخود داده به مهمانداری مشغول گردید.

(فصل ۱۳ سیزدهم قدردانی)

روز ۲۰ میزان [illegible] ۱۳۰۱ مصنف و نگارنده این اوراق طبق دستور اقای [illegible]
و نظر به اقای میرزا جلال خان خضرائی معاون مرتب محاسبات مالیه کرمان که برای تفتیش امور مالیه [illegible]
چند روز بود وارد [illegible] شعبه مالیه بوده [illegible] دفترداری الیه انجا منصوب گردیدم.

امین مالیه [illegible] میرزا اسدالله خان موفق السلطان [illegible] پیرمرد نجیب [illegible] خوش خط و املا [illegible]
و از منشی های زبر دست مرحوم مشیر الدوله و مستوفیان ان زمان بوده.

اقای خضرائی قریب چهل روز در انجا توقف کرده مشغول تفتیش و [illegible] متوجه [illegible]
[illegible] نموده و برای اصلاح امور مالیه [illegible] را مختص با این دیدند که کلیه [illegible] انجا را [illegible]
کنند این تصمیم را قطعی کردند تمام مالیات [illegible] جمع به نگارنده گذارده تمسک گرفتند و نیز [illegible]
نمودند که [illegible] جمع کامل با اسم املاک و اشخاص [illegible] تا ان وقت که چندین سال از [illegible] مالیه
انجا گذشته بود هنوز دارای [illegible] صحیح [illegible] نبود و [illegible]
که برای مطالبه وجوه [illegible] نام هر کس مبلغی می نویسند [illegible] از شدت [illegible]

و پارگی و کثافت و قلم خوردگی و سایر عیوب گذشته از آنکه قابل استفاده نبود باعث تحیر و اشتباه ملاحظه کننده آن میگردید .

اسم املاک دهیجه و مقدار ملک و تفکیک مالیات و نام و اسم کنونی مالک بکلی مهمل معین نبود خواهید گفت پس چه بود .

حقیقت کاغذ خیلی کهنه اسامی کهنه . مسوده مالیات را در ابتدای تاسیس مالیه در روی آن نوشته و زمین مدون آنچه معین باشد از حیث رقبات دهیجه ملک و حق مقدار ملک است و همان اسامی هم تغییرات کلی کرده و ابداً نقل و انتقال در حاشیه آن ذکر نشده بود .

ای بسا قبض مالیات که بنام شخصی صادر میشد خود او سالها از دنیا رفته وارث او ملک را تقسیم کرده و هر کدام به شخص خارجی فروخته بودند و هنوز قبض بنام مالک اولیه صادر میگردید .

دفاتری که میبایست قاعدتاً موجود باشد همه موجود نبود منتهی جوان و امین مردمان خدا شناک و حق ملک که جزء اطراف ادارات هم بود عارف سفید بکلی از آنان نداشته بود .

ثمرات مراسلات و اندیکاتور و میتوت مقدرات باهم مخالف بود که بالاخره شده هم موفق به اصلاح بین آنان نشدم .

جمع دفاتر مانده و صندوق و محاسبات بکلی نمایی صورت داشت و تقاضا با ملک بگو گذارد . هر یک ارقامی برای خود جمع نموده بودند گویا از اول مراقب و مطالب آنان منظور نظر نبوده .

مالیات ها تا آن موقع سال فقط یک ثلث وصول شده و بقیه لاوصول مانده بود .

تیمسال آقای خضرائی پس از ترتیب و تنظیم قسمتی از اداره به مرکز مراجعت کردند .

پس از چند روز آقای موفق السلطان هم مریض و به کرمان مراجعت نمودند .

اداره مالیه کرمان بکارمند و امانت مالیه متعهد اداره و قرار ع منصب عمده بودند .

سال مرقوم میزان مالیات ها تا دینار اخیر وصول و ایصال گردید . غیر از جمع مرتب منظم مراسم املاک مدون و تصفیه شد . تا با این حال مکان جمع آوری گردید .

مراسلات تقدیر و تمجید از اداره مالیه کرمان با امضاء آقای حاج میرزا شمس الدین خان هلالی در آن سال خطاب به نحوه شیلد صادر شد . که در سیه بوشلی همه را نشان میدهد فقط برای اختصار مطالعه کنند . کان محترم مدرج در ضمن از آنان ذیلاً صادرات می نمایم

و از حیث اهتمامی که در این مدت در انجام وظیفه و وصول اقساط مالیاتی مبذول داشتید کمال رضایت حاصل است خصوص در وصول ما بقی مالیاتی جنس و مضامین و تصفیه خودتان کمال نجح طور دیگه متعهد بوده اید صاف جمیله از اهتمامات لازمه مبذول داشته در اقساط مقرره مالیات اخبار ما حیله وصول داده اید خودتان مطلوبی تصفیه شده که بیش از پیش رضایت خاطر این جانب را جلب و موجبات ترقی و توفیق مقام خودتان را فراهم سازید نمره ۷۸۴۴ / ۱ قوس ۱۳۰۱)

و نمره ۳۷۰۵ به ضمیمه دو جلد دفتر جمع جنس و کوک که تصفیه و تدوین کرده و فرستاده بودید واصل و ملاحظه شد جدیت زحمات شما را در تصفیه جمع جنس و نقدی تقدیر و تمجید و از این حسن خدمت شما رضایت خودم را اظهار میدارم) نمره ۱۱۱۴ / ثور ۱۳۰۲)

و اداره مالیه از جدیت شما در وصول مالیات در سال جاری و گذشته رضایت دارد انتظار دارم تا حدی که

ما بقی نیز انشاءالله کلا وصول و ایصال داشته خدمات خودتان و رضایت این جانب را تکمیل نمایند ۱۰۰۸۹ دلو ۱۴۰۱)

برای آنچه معلوم باشد خدمات تکمیل شده به درج قسمتی از حکم ۹۵۸ / ۳۱ حمل ۱۳۰۳ اداره مالیه کرمان می پردازیم .

و نظر بلزوم تکمیل عضو کافی مطلع محقق امور دفتری برای دفترداری مالیه خبیص آقای میرزا اسدالله خان که در شعبه مالیه تحت بدل امحاء لیاقت بوده و کمایلی از عهده انجام خدمات مرجوعه برآمده است منصوب و برقرار میدارد)

در اوائل سال ۱۳۰۳ به مرکز ایالت احضار و در اواسط فروردین ۱۳۰۲ به کرمان آمده خود را به اداره مالیه کرمان معرفی نمودم

فصل چهاردهم[۱۴] (نامه های در ادبیات مقدر ندارند)

یکی از ادبا میگوید و آنکه با نعمت تنعم نیست . او چه داند که حال گرسنه چیست .

نه تنها طالعمان نعمت از عالم فقر و مسکنت بی خبر نند بلی مدار جهان بران است که ان الانسان لیطغی ان راه استغنی)

انسان محل نسیان است و خانه عصیان . گذشته از آنکه سیر به گرسنه نیست زمان گرسنگی خود را نیز بودی فراموش سازد .

آری خداوندان نعمت و صحت را از افتادگان به بستر بیماری و محنت یاد نماید . ولی را عقیده چنان است که در روز نعمت ایام محنت خود را از خاطر محو سازند . خاتمی ماده نعمت و صحت سرمست کند که از روزگار فقر و ذلت بی خبر ماند .

چه بسی طبیب از خود میازار . هارغ از تجربه تا بکی نگه دار . شاید روزی باز به بستر بیماری افتی و محتاج بر احد به طبیب گردی .

در موقع نیز دل بلا خدا را خوانند دایم و توسل جویند و نذر و دعایشان موقوف است و خانه تهیات داورادان معمور لیانمان از ذکر فراغت ندارد و مشمان از فکر .

از دنیا و ما فیها میگذریم و به دوست و دشمن میگوئیم . زبان تضرع بسوی خلق و خالق دراز داشتانه عجز و نیاز باز .

سالکان راه خدا را شب و روز عهده ایم و مسکان ملا اعلی را سپاس گذاریم . تا طلیعه کوکب امید و بریل اختر بخت و اقبال سر برزند و صفحه دیده و دل را منور سازد کلبه بخت را معطر کند هنوز زمان طعم تلخی نبرهان گذران بلا در کام است که باده نشئه فاقه در جام هنوز شیشه آثار راحت تغییر حدیث نوکرات . که در بحر غم و منکر غوطه . هنوز نش اثر تو صیحه سخط و غضب خدا در گوش است . که از باده جهالت مدهوش . با لاخره با مختصر حصول اطمینان از رحمت خدای مهربان به تجدید مطلع کوشیم و جامه حابلان پوشیم به حیوان روزگار محنت و ذلت میداشتیم و عیش و نوش را از سر گیریم زمان بی نوائی را فراموش سازیم و به تماشا و جوش و خروش بکار بزایم خون مردمان خوریم و جان جانداران گیریم مال یتیم را غنیمت دانیم و زمین و ظلم به ضعیف را اسراف هدیه در روزی که در بیچ و تب بودیم به عیش و طرب کوشیم و جبران ضرر و زیان را به مکیدن خون زیردستان کنیم

دلهای مستمندان را آزرده سازیم و خاطر پژمرده بی نوایان را افسرده و
بیازاریم. رحمت خداوند دیگرانی را به زحمت اندازیم و مقتضای هل جزاء الاحسان الا الاحسان حکم
اغلب را اهمال خیال است که مذکور گردید و کردار همان است که مسطور گشت .
اگر خواهی نعمت و خیر و برکت یابی در حال عزت ذلت را بخاطر آر و اگر مایلی از عذاب فقر و ذلت
ایمن باشی به ذلت و محنت دیگران رحم کن . افسردگان را دلجوئی کن و آزرده دلان را از رنج برهان
دل سوختگان را تسلی ده و آوارگان را ملجأ و تطییب خاطر شو
اگر نعمت جاوید خواهی به عشرت چهار روزه غره مشو و با آزادی خود فراموش منما که خدا امتحان
کند و بیازماید .
آنکس که به تمامی شام پیش از حال درویشان محزون شود و به زیارت بپردازد اگر روزی یکباره
مهیا شود و جامه هر کس دیبا گردد کفران نعمت کند و باعث فساد ملک و ملت شود
آب دریا در چشمه نگنجد و بحر خضر در دریاچه کوچک جای نگیرد .
سعادت ابدی شقاوت سرمدی هر دو در حیطه دست ربی تواند هر یک خواهی برگزین .
راه نیکوئی خدا باز است و حاجب و دربانش موافق و هران تو نکوئیدم ما این همه حقارت و ذلت
لطف او را تا او جنید و رنگ ما را همه عظمت و قدرت به تو نو رنگ گردد .
حیف است غافل نشینی و عاقل نباشی .
هان فرازنده و بخشاینده که تو را در حالت فقر و مسکنت دل نوازی نمودند و نوازش کرد
گناهت بخشود از مجازات صرف نظر فرمود فریاد واستغاثه ات شنید و به یاریت رسید
قادر است که بار دیگر حال اولیه عودت دهد و بپوشاند مسکنت و مذلت را حجب .
اگر شکر احسانش کنی و از گفتارش انحراف نجوئی چنانکه او سینه ات را از خاک تیره بلند
کرد تو جبین بندگی بر آستانش نهادی و بر قدم اولیائش نهادی هر دو دنیا و عقبی را بالاتر برانی
و هر چه خواهی تاوان تو عطا کند .
امروز که از احتیاج به لئام خلق بی نیازی حرص و آز را ترک کن هر چه داری از او بخواه
و آنچه را که داری از وی دان هر چه را خواهی برای طلب رضای او بخواه و از غیر او
چشم احسان مدار . بندگی کن تا به سلطانی رسی اطاعت و پیروی امر او کن خدا کن
تا عزیز دو جهان گردی رهروان رو که رهروان رفتند .
سخن در این بود که تا اندازه ای در نعمت و راحت است از روز بیچارگی و مذلت یاد نیارد
مگر وقتی که باز مدام بلا افتد و گرفتار رنج و عنا شود هم چنانکه دو نفر مسافر ما ابو بحیه
قضا و قدر شدند و از خود بی خبر گشتند هم ما مذکران داستان بودیم و نیش
و نوش را با هم شانه ام تلخی نصایح سودمند را به لذت شیرین حکایات دل پسند عجین کنیم
و شکایت را با حکایت توأم و قرین .
شکایت در حکایت دل نشین است - شکایت گر کنی را هش چنین است
. . . .

۱۵
(فصل پانزدهم قبل یا ارض خالص بارک و یا سماء العلی)
یک ساعت از ظهر گذشته روز اول حمل ۱۳۰۳ هجری شمسی پنج نفر مسافر از دروازه شرقی شهر
کرمان خارج و به سرعت برق و باد راه بیابان را در پیش گرفته و هر یک کوهی از گرد و خاک
در قفای خود بجای گذاشتند .
از مسافرین من تو یکی که بر اسب بیا رعنائی سوار بود جوانی بلند قد و معتدل اندام به نظر می رسید
که شیک معمولی را بر دوش داشت .
و دیگری بر الاغ سوار بود و دولت آنکه سوزنش در قفا بلا انتها نمود سایه باقی در کت داشت
و به نظره ۴ از نفس می گذشت .
سه نفر هم خدام بودند که در قفای صاحبان خود اسب می تاختند
هنوز بیش از یک فرسخ از شهر دور نشده بودند جوانی که بر اسب سوار بود ایستاد و دست راست چشم
گذاشته مثل اینکه از دیو هیز برابر به نظر می آورد و رقتی به تماشا مشغول بود .
شخص که الاغ سوار بود سؤال نمود آقا چه چیز را تماشا می کنید ؟
جوان جواب داد این ابرها را که ملاحظه می کنید از طرف جنوب به مغرب می رود خیال را
ناراحت نموده اگر در فصل بهار بخت یاری نکند و حضرت باری تعالی بر خیال آب باران نشد
سیل های شدید از هر طرف جاری شود و مسافرین این طرف را بزحمت اندازند
ما نمی گوید دست فریون نقشه کنیم این ابر کاری از پیش ببرد
جوان گفت در هر حال باید ما هم تند تر از این حرکت کنیم و هنوز حرفش تمام نشده بود
بهتر خود را که دریا با آفتاب درخشندگی زیادی داشت به پهلوی اسب آشنا نموده و حقارت
همان وقت رفیقش هم تازیانه بیار بلندی را که در دست داشت بر گردن الاغ خوش
آشنا نموده بیچاره حیوان را به تاخت و تاز در آورد .
خدام هم اقتدی به آنان نموده میدان اسب تازی خود نفری تشکیل دادند چنانچه کسی
از دور آنها را به نظر می آورد فکر می کرد این چند نفر یا از مجلس عیش و دولتی فرار کرده یا
برای قیم دفینه به محل مخفی به این شتاب می شتابند .
زحمات مسافرین ما اگرچه خیلی بی نتیجه نماند ولی آن مقصودی را که در نظر داشتند
عملی نگردید .
هر که قدری یکی دو نیم نه پیموده بودند که لکه ابر کوچک آفتاب میان غلظت را از نظر ناپدید
نمود در صورتی که اول قدری کوچک بود که قابل رؤیت نبود هر دو هزینه شد و به یکی
گوشه آسمان طاق حلوه گرگردید ما را دیگر نصف آسمان را احاطه نموده است
متعاقب این حال جوان مسافر لباس بارانی خود را که به ترک مرکبش بسته و آنچه لازم
کرده بود لباس خود پوشیده خود را مهیای جدال ساخت رفقا هم به خیال حفظ خویش
از باران افتادند تصور نمی کنیم هیچ موفقیت حاصل نمودند چرا که بعضی از آنها لباس بارانی
نداشتند سایه بارانی هم با خود نیاورده بودند فقط به بار زدن به حیوان بیچاره و نگاه کردن
به آسمان قناعت نمودند .

غرش رعد ناگهانی گذشته از آنکه راکب را به وحشت می انداخت مرکوب را هم لرزش زیادی دست میداد .

گویا هوای مساعد بهار و تفرج در جنات تجری من تحتها الانهار ملک موکل بر ابر را که از زنبور کوچک تر و از پشه بزرگتر است و نا بیهوده توانائی در وادی هوا آغاز نموده چرا که هنوز تازیانه قدرتی را بدرستی نداده ابر محجوم آشنا ساخته بود که صدای زخمه و اشغاله و صحیرائی گوش مسافرین ما را کر میساخت .

و در همین ضمن قطرات اشک بود که چون باران میباد دنثار سر و کله مسافرین ما میگردید .

گویا خداوند رحم را در نهاد این ملک خلقت نفرموده است هنوز اثرات تازیانه نخستین بجا بود که ضربت دومین را شدیدتر می نواخت شاید نوعی ما برقهای جوزندر بسته بود که ضربت صد تازیانه به بدن ناقص بی گناه بی نوازد یا او را طبق مقررات قانون مجازات در محکمه جنائی ملاء اعلی محکوم به قرار تازیانه نموده بودند !!

نعره بنده که جوان مسافر ما طرف بالا بلند کرد، ملک موکل ابر را خطاب نمود .

حالا که از زنبور کوچک تری تا این درجه متمردی و این همه سر و صدا راه انداخته اگر بجای دردائیل ملک بودی که سرت در زیر عرش و پایت در تحت الثری بود به یقین عالم را زیر و زبر میکردی و گوش جهانیان را کر . امیدم بخدا چنان است روزی از پشه هم کوچکتر شوی و از تنگی بمیری .

دعاها و نفرین ها تعارف ها ابداً تاثیری در اطوار طبیعت ننمود نه از صدای غرش رعد کاسته گردید و نه از جهیدن برق کم شد .

تا بحال صدای رعد امثال ملک ابر به گوش می رسید حالا دیگر غرش بنیان کن سیل از خاطر فراموش نمیشود مخصوصاً وقتی که صدای رعد و غرش سیل با یکدیگر هم چشمی نموده آن یک از بالا و آن دیگر از پائین صدا به صدای یکدیگر داده عقل و هوش مسافرین را به یکباره ربوده اند از همه بدتر آنکه آفتاب هم غروب نموده و امید بیچاره مسافرین که در بیابان گرفتار باران شده بودند بکلی نا امید گردید .

هوا تاریک شد رفته رفته بالمره ظلمانی گردید بر شدت رعد و برق و باران افزوده شد مسافرین بسر رودخانه رسیدند که در روز روشن و هوای صاف عبور از آن بواسطه سنگلاخ زیاد مشکل بود پس در تاریکی هیچ شبی که نتی از آنجا اندازه صعب خواهد بود .

هنوز مسافرین به وسط رود خانه نرسیده بودند که سیل عظیمی به ملاقاتشان نائل گردید و از اول در وذ به بوسیدن سم مرکب ها قناعت نموده خورده خورده تا محاذی زانو حرارت رسیده حالا دیگر به پای بوس مسافرین ما موفق شده است

در این چند ساعت عادت براین جاری بود که مسافرین هر وقت سردی هوا و برودت فشار می آورد دست خود را مقابل دهان رسانیده بوسیله حرارت نفس مختصر گرمی به آن داده تا چند ثانیه مختصر التیامی از صاحب خویش می‌نمود ادعیه ما

قبل متأسفانه از این اقدام هم منصرف شدند چرا که شدت برودت و سردی هوا خیلی حرارت بدن را هم مبدل به برودت صرف نموده و گذشته از آنکه حرکت دست تا نزدیک دهان کار کوچکی نبود نتیجه هم بر این عمل مترتب نمیگردید .

تا بحال قطرات باران که از آسمان بر سر و کله مسافرین روان بود یا بر زمین میریخت و یا در اعماق تار و پود البسه تو و تازه آنان فرو میرفت حالا که عبای آنکه قطرات باران قرار را اختیار کرده با نهایت شفافی و تلألؤ در روی سر و کله و لباس آنان سکون و قرار گرفته بودند دانه های نور و نقره رفته رفته بحال جمودت رسیده و هر یک مسافرین را میدید تصور میکرد لباس سلام در بر نموده خوشه های مروارید و دانه های الماس بر لباس زیب پیکر خویش قرار داده اند .

گویا ملائکه زاده های جوان هفت آسمان که حکایت طوفان نوح را از نیاکان خود شنیده بودند متمایل شده بودند آن وضعیت را بچشم خود مشاهده کنند . خداوند هم مسئلتشان را اجابت فرمود، خطاب ~~یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی~~ [illegible] را تکرار فرموده بود .

فرقی که داشت امروز نوح نبود که متوسلین دست توسل بدامنش زنند و از غرقاب بلا جستند امروز بر خدای نوح و نجه سرائی مسافرین ما را نبود و راه صواب و نجاتی نمایانی و کشتی خلاصی نرساند والا کار زار است و روزگار غدار بر سر کار زار آیا به یاس و حرمان و داستان داستان کل من علیها فان .

در همین حال یکی از مسافرین رو را به همقطار خود کرده گفت خدا خوب ما را نبخشد کرده رفیقش گفت خدا را نبخشد نمیکند اینها کار ملائکه های تازه به سر کار رسیده است که اگر خداوند بخواهد ما را نجات دهد آقایان بواسطه وسیله تفریحی داشته باشند نمیگذارند .

دیگری گفت راست میگوئی شاه ببخشد شیخعلیشاه نمی بخشد .

یکی از آن دو نفر که بشما گفتم در حرکت بودند برفیق خود میگفت یا للعجب که نوکرها قوه حرف زدن را داشته البته بقیه دقت ها بواسطه ورزش قوی ترانه ها است .

رفیق مسافر که ابداً یکی از مطالب دوست عمیق خود را نفهمیده و از عبارات مقطع و بی ترتیب او درجه بوقی حواس او را می توانیم بفهمیم که انها خیلی . در هم و برهم شده . مثلا صد .. خدا کند غلط نشده باشد ... والا نمیدانم چه میشود ؟

رفیق مسافر گفت آقا جان آیا راست میگوئید ما راه را غلط کرده ایم حرفهای شما مغلمات واضح بگوئید اگر این طور باشد ما از این مهلکه نجات نخواهیم یافت مسافر جوان . بلی دوست من مدتی است در این خیالم ولی از اظهار آن فایده حاصل نیست چرا که شما این را ملتفت اید اگر هم ملتفت نشده در این شب تاریک و این شدت بارندگی و سیل و رعد و برق ثمری نداشت . اغیر من تصور میکنم این راهی که ما میرویم بکلی منتهی به بیراهه است کاش اقلا ممکن بود ساعت خود را نگاه کنم به فهم چقدر از شب گذشته و چند ساعت در حرکتیم

مطابق معمول بیابان طی این مسافت را در ظرف ۴ ساعت طی کنیم حالا قریب ۹ ساعت میگذرد
که ما حرکت کرده‌ایم در هیچ آبادی نرسیده‌ایم راستی است بواسطه باران و سیل ما اینها از رفتن باز
مانده‌اند ولی مع المراتب بیابان منزل رسیده‌ایم .
مسافر دیگر میگوید پس تکلیف چیست تأمل کنیم آدمها از عقب بیایند هیچ صدائی از اینها شنیده
نمی شود برطبق حیه پنهان اند . آقای من این چیست که می آید
گویا اسب است . سوارش کجاست .
در همین موقع سیاهی از دور نمایان میگردد .
حتی این محمود بیچاره افتاده و سایر همقطارانش ملتفت نشده‌اند .
تأمل کنید من اسب را نگاه داشتم بر مقتضای جنبیت اسب ایستاد
مسافر جوان . پناه بخدا اینقدر تاریک است که من نمی توانم تشخیص دهم روی زین اسب
آدمی هست یا خیر .
آقا عجب فرمایش میفرمائید اگر بود حرف میزد من هم دستم طوری خشک شده که قادر به
حرکت نیستم .
جوان مسافر دوست من محمود بالای اسب است ولی در عوض اینکه بفهمید خوابیده است کلاهش هم
افتاده بیچاره سر برهنه است این موهای اوست که باطراف گردن اسب او بچسبیده است
ملاحظه کنید .
آقا شما اشتباه میکنید من چشم گربه دارم که ملاحظه کنم علاوه من از روی الاغ هرگونه دستم به یال
و کاکل اسب میرسد .
جوان مسافر دوست عزیز من غریب غریب آمد دیدم از روی الاغ بپائین دست بزنی
اسب خیلی بنظرتان بلند می آید پس اگر تماشا کنید که من از روی اسب سنگ از زمین
بر میدارم یقیناً از تعجب انگشت‌گزیده مبهوت خواهید شد .
جوان مسافر آخر من بنظرم میرسد این بیچاره از شدت سرما از حال رفته و روی
زمین سیاه شده بهر حال بودیم معطل نشویم وقت تنگ است اعمال زیاد در همین مرده
کشی را کرده داشتیم .
آقای من سایر بچه‌ها چه شده‌اند خبری از اینها نیست شاید انجام ملامحمود شده‌اند
جوان مسافر دوست عزیزم آدم من بچه زحمت کش قوی جثه است در خیلی مسافرتها با من بوده
نباید سرما تا کنون اورا از پای انداخته باشد ولی ممکن است گماشته شما که [illegible] از سفر
و زحمت بی خبر است گوشمالی داده باشد آدم من هم بواسطه او معطل شده است
مسافر . انشالله مگو تا چه تقصیر کرده‌ایم که بر این بلیه دوچار شده‌ام یاد
دیشب گذشته شد همین حالا در عمارت تهران [illegible] مفروش روی صندلی راحتی
غلطیده اطاق گرم تمیز قلیان کاکوئی [illegible] گذارده بود مشغول مطالعه
روزنامه ایران بودم چند ساعت بیش نمیگذرد که در این بلیه دوچار شده‌ام
که مرگ هزار مرتبه گواراتر است .

جوان مسافر . دوست من وحشت مکنید مانع زود بیا از زندگی صرف نظر نمائید
مرد باید قوی دل باشد چند ساعت سرما و باران کاری نمیکند من اینقدر در این بیابانها
سرما و گرما برف و باران دیده‌ام در مقابل گلوله دشمن بوده‌ام و جانم سالم مانده که خودم
بعضی اوقات تعجب میکنم میشود حالا دیگر مرا و [illegible] حتی در چند سال قبل در فتنه
غارت بلوچ اسب من در میدان جنگ گلوله بگردنش خورد و [illegible]
دفاع میکردم و دشمن را از خود دور میکردم .
مسافر آقای عزیزم نظرتان باشد وقتی که به محل مقصد رسیدیم حکایت غارت بلوچ را باید
برای من ذکر کنید .
جوان اطاعت دارم [illegible] شما خوف و هراس را از خود دور کنید خداوند رحیم است .
بلی دوست من اگر دیشب شما در خیابان محلات [illegible] من هم [illegible]
و از هیچ جهت ناراحتی نداشتم .
ولی حالا دیگر قطع دارم نجات خداوند نتیجه مطلوبه عاید شده کشتی نجات [illegible]
مسافر آقای من چه دلیلی برای [illegible] دارید مگر از نزد خدا آمده‌اید .
جوان مسافر بلی آقا از نزد خدا آمده‌ایم و پیش خدا خواهیم رفت تا شما [illegible]
قلب خود رسید [illegible] بزرگی است برای خلاص [illegible] در هنگام نزول بلا .
توکل بخدا و صبر بر بلا از شیوه مردان است تا شما من و شما تا امشب را از نیاید
بودیم قدر رفیق را نمیدانستیم حالا دیگر اگر زنده ماندیم و چون رفیقی را دیدیم
بیش از پیش قدرش میدانیم و غنیمت میشمریم و شکر نعمت منعم حقیقی را بجا می آوریم .
ملاحظه کنید اگر دیشب هزار دوستان شما میدانند که [illegible] در عمارت رفیق سیاهی
[illegible] البته قبول میکردید [illegible] را مگذارید [illegible] در اطاق سیاه
پهلوی اطاق آتش [illegible] دود [illegible] ولی حالا رضا دارید مبلغی بدهید مگر چنان
اطاق سیاه تاریک چند خود را از شر این باران و سرما نجات دهید .
رفیق مسافر . آهی طولانی کشیده میگوید آقای من حرفهای شما را به هیجان آورده
[illegible] شده‌ام آری همینطور است [illegible] (قدرناشناس) ولی اکنون
اطاق سیاه را که اسم می بردید و ضرب المثل قرار داده‌اید الان در این جا بود
و ما یکی دو ساعت در پای اطاق آتش می نشستیم و لباس های خود را خشک
نموده در روی یک فرش کاه که در کنار اطاق ریخته می افتادیم [illegible] را
[illegible]) [illegible] صاحب اطاق [illegible]
[illegible] .
جوان مسافر با خود میگوید سبحان الله این شخص دیشب اگر هوای اطاق یک ذره کثیف [illegible]
[illegible]
[illegible]
ای بشر ، ای انسان ، ای مغز خلاق ، ای اشرف مخلوق ، چقدر ضعیف و ناتوانی [illegible]

ضعیفی در مقابل حوادث عاجز تویی و در رفع و دفع کوچکترین صدمات از خود نادری که روزی کوس لمن الملکی کوبی و خود را بی نیاز از خالق و مخلوق دانی که غرور و قدرت بجائی رساند که بندگان خدا بچشم حقارت نظر کنی و برای اجرای مقاصد سوء خویش ازتکاب گونه عمل شنیعی باک نداری ، حضرا مالک الرقاب جهان دانی و مابقی مخلوق را ذلیل و حقیر شماری ، اگر تمام جهان را مالک شوی باز هم چون مال دنیا را اهل من مزید گوئی و چون دل کافر و سلطان خوری برای الحاق خویش به املاک هزاران درویش رضا دهی و به غارت مال ضعفا و حبس و دربدر کردن آنها همت گماری اگر خادم بیچاره ات چند دقیقه در اجرای اوامرت تأخیر کند سرش را بالگد میکوبی و فحش و ناسزا میگوئی ، کجاست خیال مفسدان از نظر گذرد و جهات که از حال آن پایمال شدگانت خبر شد خفتگان قبر را از نظر و نعمت را از آوارگان کوه و بیابان چه خبر است و غنودگان در جامه عیش و عشرت را از افتادگان در دام رنج و حرمان ، مگر روزی دست قضا و قدر از آستین مکافات بدرآید و همانطور که متکبری بر فراز تخت کبر و نخوت خفته گریبانت را گرفته به پرتگاه بدبختی و مکنت پرتاب سازد و ندامت کند که ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی .

رفیق همسفرم تا من و تو را چنین تنگی روزی تنگ قدر رحمت و راحت و دین را نمی‌دانستیم و ملتفت بودیم که با همه بخت بکام است و دنیای بخت با اقبال و جام از سر خواست گوئی رسد و نه از جور سپهر رنجی هماره بختمان یار است و شاهد مهجبینان در کنار حال از دیباچه قدرت چند سطری خواندیم و فهمیدیم که همانطور که زمان ملایم بخت و فقر و بینوائی میگذرد دوران خوشی و کامرانی هم سپری میگردد نه در آن ثبات و نه قرار این اطمینان واعتمادی نیست و فرش هر دو در گذر است و رنج و جوش هم میگذرد ما را امشب اهالی اینجا بخشیدند و بحال ما محبت نمودند که کبریا چه ضعیف است هنوز نگرفته اند با بال و پر زنند و نخ و فرع کند مخفی الله از چنگ صیاد رها گردید به سر شاخ شاخسار و در عصیان کند نغمه مستانه سر آید و از گذشته اش یاد نیاید انسان شب گذشته چه عهدها میکنند و چه نغمه‌ها می چینند و چند ساعت خورده فراموش میکردند و منتظر گرسنی بودند بر زمین و زبان ناز و منت داشتند دیگران منت میکردند فریاد و فریاد می زدند تا کجا از چنین شبی یاد میبودند . در ظرف چند ساعت چه انقلاب عظیمی در حال ما پدید گشته و مصیبت غلیم دیگر به غایت بزرگی و بر کاشانه دهقانه رها شدند و از آنچه ناز و نعمت بر یکباره در گذشتند

دوش ترصفت نفره بی برده میکشیدند و امشب روباه دوش نوتره عاجزانه در شب مولا و زید و امشب به غلامی رضا گشته اند به پیری خود را منفی و منندو در خلاص خود میکوشند ما نیز میگوئیم ای بشر ضعیف تو که اینقدر ناتوانی که دفع مگس با یاران و سرما از خود نتوانی این همه کبر و غرور درت چیست و استعباد بر خوانی و شر و شور ت از برای چه تو نیز مخلوقی عاجز تویی و از هر حیوان بیچاره تر زبان خود سری و خود نمائی و کلام تلخ و شعر و دم آزاری را در غلاف کن که روزی زبانت را از دهن بیرون کشند و بایمانت نخجر

حضرت را مجبور جبران نموده و دگاه مردان خدا بابش و شکر گذار احسان و عطای خالق یکتا تا عزیز دو جهان باشی و از شر بلایان محفوظ و در امان

(فصل شانزدهم مو بدبختها)

در فصل سابق گفتیم که مسافرین ما هر کدام به فکر عمیقی فرو رفته بودند و در گذشته و آینده خود نگران .

امی را که گفتیم از بیابان نفس زنان آمد اسب محمود بود و مشارالیه بواسطه سردی هوا مدهوش شده فرفر او را روی اسب بسته بود و در همان وقت که از کار محمود فراغت حاصل کرده بود به یاد همقطار و رفیق دیگرش قاسم افتاده او را نیز جستجو میر و دار او سراغی گیرد اسب محمود را بو داشته اتفاقاً بمسافرین ما میرسد و پیدا پس با این قاعده همان نعش محمود روی اسب بود که معلوم نیست زنده است یا از شدت سرما جوانک بیچاره بهلاکت رسیده لابد بعداً معلوم خواهد شد باری مسافرین ما با نهایت بی تکلفی که نمید انستند کجا میروند براه افتادند .

باران بشدت میبارید سیل هم تمام بیابان را بکمال شدت فرا گرفته دو دست بهم دادند و فشار آوردند .

اتفاقاً مسافرین ما بمحلی رسیدند که ناچار بودند پیاده عبور کنند به ناچار مسافر جوان ما از مرکب بزیر آمده با یک دست لجام اسب را گرفته و با دست دیگر میکوشید بی حرکت محمود را بروی زین نگاه داشته دامن را بالا زده رو براه میگذارد .

ضمنا برفیق خود میگوید برای این جلو افتاده ام که شما را راهنمائی کنم در کجا را راه خراب و صعب العبور یافتم شما را مطلع سازم و خود را هدف تیر بلا قرار دهم .

رفته رفته آب بشدت زیادتی و طغیان افزود بدن محمود هم از بالای زین به تدریج سرازیر میگردید و اگر جوان مسافر ما دو را به عقب نکرده او را از افتادن بروی زمین مانع نشده بود دو دقیقه بعد اثری از او باقی نبوده طعمه سیل میگردید

جوان مسافر ناچار ریسمانی که با آن محمود را به زین بسته بودند و اینک قریب به باز شدن بود محکم باز نموده محمود را بر دوش گرفته لجام اسب ها را هم نیز به بازوی خود انداخته شروع به حرکت نمود .

رفیق مسافر ما هم این قضیه را نقل میکرد و ضمنا میگفت وقتیکه از آن رودخانه خلاص شدیم و به بالای بلندی رسیدیم جوان و دوست عزیز و وفادار من بدن محمود را بروی ریگ ها گذارده موهای پریشان خود را که به اطراف عارضش ریخته بودند جمع نموده دست ها را بکمر زده در بالای آن جوان که بروی ریگهای بیابان دراز کشیده و گویا از این عالم بی خبر بود با یک تصور و دلتنگی ایستاده بود که گویا ابدا احساس خستگی و سردی هوا را نمی نماید مخصوصا وقتی که باران شدت سردی عرق تمام بدنش را فرا گرفته برای پاک کردن عرق

از صورت کلاه را بالا زده پیشانی بلند و وسیع او نمایان گردید اگر حیا مانع نبود بجای پیش
پیشانیم و چهره مردانه اش را بوسه میزدم .

نیم ساعت بعد مسافرین را در خط راه معمول یافتیم درحالیکه جوان فیروز محمود را در جلو زین
نگاهداشته و دو با رضایت تعجیل بسمت معینی در حرکت بودند .

از وضعیت معلوم میشد راه را تشخیص داده و منزل نزدیک شده‌اند هنوز مسافتی طی
نکرده بودند جوان مسافر رو را به رفیق خود کرده میگوید از برود خانه خلاص شده‌ایم .
باران هم تخفیف یافته ولی گوش فرا دهید صدای استغاثه را می‌شنوم هردو ایستادند!
فقط اسب محمود گاهی شیهه‌ای بیقرارانه سرداده و گویا از حال صاحب خود استعلام مینمود !
صدا از دور شنیده میشد ولی چون باران ایستاده و هوا نسبتاً ملایم و سرد بود گاهی اوقات
مختصر صدائی بگوش میرسید .

جوان مسافر میگوید صدا از طرف شمال است ما رو بمشرق میرویم باید معلوم کنیم کیست
رفیق مسافر جواب میدهد آقا هرکس میخواهد باشد از ما باید توقف یا فرصت دو چار
زحمت باشند ما چه میتوانیم بکنیم شما که نعش آدمی را در جلو زین دارید من هم قادر
نیستم همین افسار مرکب را نگاه دارم نیفتم پس بنابراین خواهش میکنم براه افتید
برویم که اگر یکساعت دیگر بمنزل نرسیم نفیاً برای نعش من هم باید تهیه دیگر اتخاذ کنید
واقعاً خیلی مشکل است مگر جوان که مسافتی را پیاده طی کرده و با سیل و عجله شنوده
نعش آدمی را هم بدوش داشته حالا دیگر قسمت عمده بدن بی جان را هم متحمل شود جوان میگوید
هرچه باشد من باید بدانم این صدا از کیست واگر حاجتی داشته از ما برآید انجام دهیم
شما همین جا بایستید حرکت نکنید من برای صدا میروم برای اینکه تنها نباشید
بدن محمود را هم تا مراجعت شما میسپارم بعد فکری کرده میگوید خیر محمود را با خود میبرم
و شما را از زحمت پاسبانی معفو میدارم دستوری که بشما داده ام فراموش نکنید اسب
محمود را هم نگاهداری نمائید.

درهمین حال عنان مرکب خواسته بیچاره حیوان تاخت و تاز بطرف شمال درآمد
از این حرکت صاحب خود که او را برفتن وامیداشت شاید بی حیرت نبود !
هرقدر بطرف شمال نزدیکتر میشود صدا بلندتر میشود جوان هم گاهی تامل میکند
گوش فرا میدهد بکرات میشنود کسی میگوید . . .
الخدا من این جوان بیچاره را حکم کنید امنگیرم مرحوم بابا من اخلاقی که در اربابمن
وجود دارد کشف خواهد شد و مرا طرد خواهد کرد پس چه کنم . . .
جوان مسافر حرکتی بجو داده میشتابد میگوید صدا بنظر مرا آشنا می آید ! !
اسب هم گویا خطری بنظر آورده و صدای استغاثه در حیوان بیچاره هم تاثیر کرده در هر
صورت با کمال میل بسوی صدا رفت .
پنج دقیقه بعد اگر ما به آن مکان نظر میکردیم در حاشیه بودیم منظره حزن انگیزی
را مشاهده میکردیم که یک نفر سوار نعش کسی را در جلو زین نگاهداشته و گریه میکرد

ایستاده بدن مکفن را روی زمین نهاده او را تماشا میکند . !
شخصی که ایستاده بود فریاد زد سوار کیستی بفریادم برس . . . .
جوان مسافر . بانگ میزند فیروز توئی اینجا چه میکنی . این نعش از کیست چه
نمیتوانم شرح دهم این صدای آشنا برای خادم و مخدوم چه اثری نمود فقط همین
که جوان مسافر به بالای سر آن بدن نیم مرده که بروی سنگهای بیابان
خفته و از عالم بیخبر بود رسید و آن منظره را دید اگر خوب بصورتش دقت
میکردیم دو قطره اشک چون مروارید غلطان بر عارضش سرازیر میدیدیم .
قطرات مزبور که از بحر فتوت ، رحم ، عاطفه ، مردانگی . تراوش نموده و از چشم
جوان مسافر جاری شدند بر رخساره های بیرنگ و فروغ محمود که جلو زین
جوان خوابیده و قرار گرفته بود رسید و سکونت اختیار نمودند
گویا این دو قطره اشک در تمام بدن این جوانی که ما تاکنون او را قالب بی روح
میپنداشتیم نفوذ نموده غفلةً حرکت مختصری در اعضا و جوارحش ظاهر گردید .
فیروز با حالت هیجانی که خنده و گریه تواماً او را دست داده بود جوان بیحال رفته
خود را گذارده خود را بصاحبش رسانیده با التهاب و انقلاب ... او را
می بوسید .
جوان مسافر میگوید . فیروز بگو ببینم زنده است یا مرده .
فیروز . نمیدانم آقا همینقدر معلوم است که ابداً حرکت نمیکند . اما این چیست شما جلو زین
گرفته اید .
جوان مسافر . با کمال ملایمت میگوید چیزی نیست بدن محمود است .
فیروز . خدایا امشب چطور شب نحسی بود ما از شهر که بیرون آمدیم بدون کدام حلال زاده
دیدیم .
جوان مسافر . میگوید فیروز تامل جایز نیست اگر این دو نفر جان ندارند یا قوه حرکت ندارند
من و تو جان داریم قوه داریم . زود رفیقت را جلو گرفته حرکت کنیم .
فیروز میگوید . آقا من چگونه میتوانم با اینکه تمام بدنم از فرمان رفته است
مگر آنکه او را بدوش بگیرم .
جوان میگوید نقلی نیست . اگر بدانی نزد خدا و وجدان و عاطفه ، چه اجری داری
هیچ خسته نمیشوی . زود باش حرکت کنیم
فیروز برای اطاعت امر ارباب اقدام میکند ناگاه جوان صدا میزند فیروز . نزدیک
بیا محمود را از من بگیر . روی زمین بخوابان این جوان بحرکت آمده شاید خدا
نخواهد از مرگ نجات دهد نمیخواهم وقتیکه چشم میگشاید خود را در جلو زین اسب من
ببیند و خجالت بکشد ! ! زود باش کمکم کن محمود را بروی زمین گذاردند فوراً
جوان از مرکب فرود آمده چند قطره مائی که در خورجین برای احتیاط بود در دهان محمود
چکانید ... رفته رفته حالت تشنج برطرف شده دست داده حرکات چندی بدست و پا داده

چشم های خود را گشوده پس از چند دقیقه که خیره خیره بر اطراف نظر میکرد
وگویا خود را در عالم ارواح تصور میکرد حرکت نموده نشست .
جوان مسافر . میگوید محمود هیچکس امشب وسط بیابان بخواب اگر ما
نرسیده بودیم تو از سرما تا صبح چه میکردی .
محمود را گویا قوه غیبی حرکت داده برپای خواست نزدیک اسب جوان مسافر آمده
با زبان الکن بنای زمزمه را گذارد .
مقارن با حرکت محمود صدای خش فیروز بلند شد و بانگ شبا مثت زیاد نموده
حیات رفیقش را اعلان نمود .
چرکه در همان موقع که جوان مسافر از بهبودی و حیات محمود اطمینان حاصل کرده
بود به پرستاری و عیادت رفیق فیروز شتافته و مایع معهود را به زحمت زیاد
بیاو خورانیده بود .
قاسم هم بهوش آمد پس از لحظه سر را یکی دو مرتبه حرکت داده عطسه بلندی زده
طوریکه اسب ها که فاصله دو قدم دیر تر ایستاده بودند و لحظه از زحمت راه آسوده
شده بچرت زدن و خمیازه های طولانی مشغول گردیده بودند از آنوازن صدا چشمها
گشوده گوش ها را کمی بلند نموده . مختصر نگاهی بجلوی خود انداخته دو مرتبه بحالت
اغما و خواب خوش فرو رفتند .
قاسم و محمود که هر دو از چگونگی قضیه بوسیله فیروز مطلع شده و کیفیت نجات خود را
از او شنیده بودند اطراف نجات دهنده خود را گرفته به بوسیدن دست و پای او مشغول
و با چشمانی که از حق شناسی پر از اشک شده بود از او تشکر نموده دعا او میکنند .
جوان مسافر بدون آنکه زحمات خود را که تا این درجه در نجات و حیات آنان مؤثر بوده
قابل و مهم بشمارد با لحنی که علائم صداقت و محبت از آن ظاهر بود گفت .
همراهان من کار فوق العاده نکرده ام فقط بوظیفه بشریت خود عمل نموده ام حمد
خدا را که شما از خستگی راه فراغت حاصل نمودید حالا سوار شوید برویم که رفیقمان
در بین راه وسط جاده بانتظار ما ایستاده است و این نکته را هم بدانید که اگر
فیروز تفصیل را بشما نگفته بود و زبان درازی نکرده بود بحال بیهوشی از چگونگی
امر مستحضر شوید و خود من برای شما نقل کنم .
دگویا آقایان قارئین محترم نظیر این واقعه را هم در فصل ۱۲ قرائت فرموده باشند
اخلاق و رفتار این جوان مسافر حقیقتا شباهت دارد به همان مسافر مکیه در فصل
۱۲ بذکر حالات او پرداختیم ممکن است خود او باشد العلم عند الله (
در همین حال که مسافر جوان مانند زمستانی خود را از آن بیرون آورده به محمود پوشانید
فیروز را هم امر نمود سر داری چرک بلند خود را به قاسم بپوشاند و راحت یاران را بر
سلامت خود مقدم دارد .
ساعت بعد سواران مجموعا به رفیق منتظر خود رسیده و طولی نکشید که به هلکه کوچک کم جمعیتی

رسیده در زوایای عمارات رعیتی از نظر مخفی و ناپدید گردید

(فصل هفدهم ۱۷ کشف حقایق)

بموجب دستور اداره مالیه ایالتی کرمان در اوائل جوزای ۱۴۰۲ باتفاق آقای
وزیری مأموریت مالیه مشهد اداره عملجات دار و میدالصوب حرکت نمودم
در بین راه به باران و سیل عظیمی دوچار شده پس از دو سه روز بمحل رسیدیم
و مشغول انجام امور مربوطه شدیم و هیچ مانعی در کار نبود
اطلاعات چندین ساله شده کار ها را آسان نموده چون و چیزی که برخلاف
خون دل بجوشید کرده بودم کار وصول مالیات را اسهل کرده بود
دفاتر و محاسبات و طرز وصول و ایصال مالیات تقریبا منظم و مرتب بود که
منجر بالیه کرمان ضمن مراسله رسمی زحمات و جدیت و طرز کار کردن نگارنده را
تمجید و تقدیر نموده است و اینک عین مختصر آنرا برای اطلاع خوانندگان محترم
در این جا ثبت میکنیم .
و نظر باینکه آقای وزیری هم از طرز رفتار و جدیت شما در انجام امور مرجوعه و خدمات محوله رضایت کامل
اظهار رضایت کرده . لهذا انجانب هم تردید قبول دیده شما را تمجید و تحسین و از این حسن خدمت
شما رضایت خودم را اظهار میدارم ۲۳۴۹ مورخه ۲۲ جوزا ۱۳۰۲ (
این مراسله و مراسلاتی که در ضمن فصل سیزدهم ۱۳ اشاره بانها شده با مضاء آقای حاج فتح الله
منیر الشمس الدین خان جلالی است که طاچون امضاء و تصدیق او را محترم میشماریم
و او را یکی از عناصر صدیق صحیح العمل پاکدامن میدانیم بدرج احکام تقدیر و تقدیر
که با مضاء او صادر شده مبادرت ورزیده و اگر بدان مباهات کنیم ذیحق خواهیم
بود .
در اواسط همان سال آقای جلالی منتقل بفارس شده و آقای میرزا علی نقی خان
بیگلری به پیشکاری مالیه کرمان منصوب و وارد شدند
شمس الدین خان جلالی در زمان تصدی خود با نهایت صحت عمل و جدیت و فعالیت
مالیه کرمان را من حیث الجهات مرتب نموده بصورت اداری در آورد دست اشخاص ناقابلی را
که غیر از غارت و اذیت مردم و اختلاس از مال دولت کاری نداشتند از دامن مالیه کرمان کوتاه
نمود به رشوه و تعارف رسوم و رسم دیرینه خاتمه داد موضوع رشوه و تعارف و انعام و هلیل
کلی منسوخ گردید تعویض یک سلسله دستورات جامعی برای پیشرفت امور اداری صادر و نظام
صحیح المال بعموم مأمورین ابلاغ نمود اضافه عمل ها سکه سالها در بلوکات کهنه رایج امضار الیه
بود و از بین میرفت تا دنیا برقرار است و عمل نموده تصدیق دولت عاید بود در زمان تصدی
او با مأمورین مالیه با نهایت اقتدار و احترام و از طرفی با کمال بی غرضی و بی طمعی انجام وظیفه
میکردند جلالی گذشته از مقام اداری از حیث معلومات و متانت و با شعور و کفایت بود
پس از چندین سال مقام اول به احترام بر قلم جاری ساختند خدا نیرا که بمالیه کرمان نموده

سپاسگزاری میکنیم .

واقای حلالی پس از تفکیک مالیه کرمان به شیراز رفته و تفکیک مالیه آنجا را عهده دار شد و پس از مدتی بسمت معاونت وزارت مالیه منصوب و قریب دو سال هم بر این سمت برقرار و در سال ۱۳۰۸ منفصل خدمت گردیده و پس از تکمیل حکومت اصفهان و بعداً به سمت والیگری فارس منصوب و برقرار شده است .

آقای بیگلری روزی که وارد مالیه کرمان شدند هیچگونه نواقصی در امور مالیه ایالتی مشاهده نمی شد معهذا ایشان نظر به اختیارات تامه که از طرف دکتر میلسپو رئیس کل مالیه ایران (که در سال ۱۴۰۰ از امریکا به ایران آمده و از طرف دولت ایران ماهی مبلغ هنگفتی [illegible] تومان حق الزحمه [illegible] به این سمت معین شده بود) داشتند ادامه مشوکی در حسن جریان امور به ادارات مربوطه داده مشغول انجام وظیفه شدند .

سال ۱۳۰۲ به پایان رسید و امنار مالیه بلوکات و دفترداران را مطابق قاعده [illegible] که آقای حلالی وضع کرده بود به کرمان احضار نمودند

اینجانب هم به نوبه خود از طرف کرمان رهسپار شده و تمام اعمال سالیانه را به کف دست گرفته به پیشگاه پیشکاری مالیه جواب تفریغ محاسبات حاضر شدیم .

آقای بیگلری در سال ۱۳۰۳ تشکیلات جدیدی در مالیه کرمان داده رؤسا و محاسبین شعب تغییر و تبدیل داده پاره شعبات واضحه تفکیک نمودند از قبیل بردسیر و راور [illegible] اقطاع و راور و کوهبنان را که شعبه مستقلی بوده و ما بعداً ذکر آن خواهیم پرداخت [illegible] که یکی از بلوکات کرمان و دارای مزارع متعدد و کوهستان است نمودند .

در تشکیلات جدیده اینجانب را به سمت نمایندگی مالیه خبیص و راور و کوهبنان معین کرده حکم اکید صادر کردند که بعجله شروع [illegible] متوجه (?) .

اوائل ثور ۱۳۰۳ برای تهیه مسافرت راور به سعدآباد رفته در اواسط ثور با بعضی [illegible] کوچک خود سید کاظم خان [illegible] مقدم از سعدآباد ضیم راور حرکت نمودیم .

راه از سعدآباد به راور که از خط [illegible] عبور میکند راه صعب العبور کوهستانی که ما در ظرف چند روز [illegible] کردیم .

از سعدآباد تا راور ۳۰ فرسخ مسافت است

شب اول را در [illegible] در مزرعه [illegible] شب دوم را در مزرعه [illegible] و شب را در مزرعه گودرک [illegible] در مزرعه [illegible] شب را در آب بید

در کاروانسرائی که مرحوم حاج محمد ابراهیم بنا نموده است منزل نمودیم .

ظهر روز سوم را در کاروانسرای حوض پنج که به تازه که مرحوم حاج محمد تقی یزدی بنا نموده و قبلاً مرحوم حاج محمد ابراهیم کاروانسرائی در آنجا ساخته و خراب شده و دارای آب جاری [illegible] منزل نمودیم .

عصر [illegible] روز ۲۰ [illegible] ۱۳۰۳ به قصبه راور وارد شدیم و در محل شعبه مالیه که خانه [illegible]

وباغچه مختصری در جلو آن بود منزل نمودیم .

فصل هیجدهم ۱۸ راور

راور که نام اصلی آن [illegible] راور است یکی از بلوکات کرمان است . از راور
۲۷ فرسخ تا شهر کرمان و ۱۳ فرسخ تا زرند و ۱۷ فرسخ تا کوهبنان و ۲۴ فرسخ به انتهای لوت خراسان است .

در طرف مغرب آن زرند و شمال آن کوهبنان مشرق و جنوب شرقی لوت خراسان و جنوب آن کرمان (خبیص؟) واقع گردیده است

از شهر راور تا اولین منزل لوت ۴ فرسخ است دهات موسوم به اسمعیل آباد که آب شور دارد و از آنجا تا کاروانسرای دهانه کوران ۶ فرسخ است که آب شور و کاروانسرای بالنسبه محکمی دارد و برجی بر فراز کوه ساخته شده این برج را عباس خان نخعی به امر و خرج دولت و نظریه آقای سردار اسعد بختیاری در سال ۱۳۰۳ در آنجا بنا نموده .

از دهانه کوران تا دربند ۱۰ فرسخ است دربند کاروانسرای خیلی بزرگ مشجری دارد در آنجا آب شیرین و چند اصله نخل است .

از دربند تا چهل پایه ۸ فرسخ است آب انبار و کاروانسرا دارد

از آنجا تا حوض خان ۷ فرسخ است و آب انبار و کاروانسرا دارد و برجی محکم در آنجا عباس خان نخعی بنا گذارده است در سال ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳

از حوض خان تا مزرعه نای بند ۵ فرسخ است نای بند مزرعه کوچکی است و اهالی آنجا لهجه مخصوصی دارند و عادات خاصی دارند آب شیرین و نخیلات خرما دارد نای بند بین خاک کرمان و خراسان است و از زمان سلطنت شاه عباس کبیر به امر او به این محل آمده سکونت اختیار نمودند فرمانی هم به آنها داده شده که از پرداخت مالیات و سایر عوارضات دیوانی معاف باشند تقریباً ۵۰۰ نفر جمعیت دارد دو فرسخ تا فردوس و تون ،

راور محلی است بین گرمسیر و سرحد !! و از عجایب آنکه نخل و درخت گردو که اولی از اشجار گرمسیری و دومی از درختان سرحدی است در یک باغستان کنار هم واقع شده و ثمر میدهند .

مرکز راور عبارت است از دو مزرعه درق آباد ، کشمونوئیه .

عده نفوس راور و قراء تابعه آن به ده هزار نفر میرسد .

دکاکین و بازار و مسجد و منازل عمده در کشمونوئیه و باغستان با صفای آن در قسمت درق آباد واقع است .

در حدود ۴۶ مزرعه مزارع در اطراف آن بفاصله هزار ذرع تا ۶ فرسخ واقع است این مزارع هر کدامی نامی دارند ولی همه یکجا به راور نامیده میشود .

انجیر و انگور و انار راور در خاک کرمان ممتاز و معروف به خوبی است و در تمام قابل تعریف است محصولات زمینی اگر دقت کرده شود بهتر خوب است . کوکب زمینه (?) در راور عمل میآید .

اغلب سنوات از خراسان و یزد گندم برای آن می آورند معلوم است محصول غله که در خوار
عمل می اید لفایت مخارج سالیانه اینجا را نمی نماید .
درصورتیکه محصول غله اینجا دچار آفت زدگی نشود و حاصل صیفیجات هم ثمر بدهد جزئیل
برداشت می نمائید

گندم ۱۶۵۰۰۰ من جو ۱۰۷۰۰۰ من کولک ۷۴۰۰۰ من ارزن ۷۰۰۰۰ من
ذرت ۵۰۰۰ من تخم شلغم و چغندر ۴۰۰۰ من بیدانجیر ۱۴۰۰ من کنجد ۱۳۰۰ من
ونجد ۵۰۰۰ من نخود ۱۵۰۰ من . خیار و هندوانه هم دارد

حاصل باغستان اینجا در حدود سالی پانزده هزار تومان است .
هشت طاحونه دارد .
یکصد باب دکان دائر دارد و بتفاوت کم یا زیاد میشود .
واگر مال التجاره از خراسان برای راور وارد و از اینجا حمل شود و از اطراف تا بوین
برای مسافرت به خراسان از آن محل عبور کنند منزلگاه بسیار مهمی است که در آن
نقطه خاک کرمان و ابتدای لوت خراسان واقع شده
تا چند سال قبل که مسافرت با اتومبیل معمول شود از کرمان و یزد و شیراز مسافرین
و زائرین ارض اقدس از خط راور عبور کرده و منزلگاه حسابی بود ولی اخیرا
عبور قوافل کم شده لطمه به راور وارد شده است .
بهترین طرقی که ما برای اتصال کرمان به خراسان میدانیم همین راه است که
با خرج مختصری این راه شوسه شده و عبور ماشین ممکن خواهد بود تا سال ۱۳۱۰
کلیه وسائط نقلیه با محل نمی توانست بیاید از اوائل سنه ۱۳۱۰ خود اهالی راه از کرمان
به راور را که عبارت از ۲۷ فرسخ و ۴ منزل است تا درجه صاف نموده و با ۵ ساعت
مسافرت با ماشین از کرمان به راور میروند درحالیکه با مال بطور راحت ۴ روز باید
در حرکت باشند
راور را فقط یک خطر بزرگی تهدید میکند که ما اجمالا بشرح آن می پردازیم -
راور با انضمام قسمت عمده مزارع تا بیدان در یک محل نسبتا گودی واقع گردیده
که قسمت غربی و شمال غربی آنرا کوه های بزرگ به حدی احاطه نموده است
رودخانه است موسوم به (دانگوه) از وسط کوهستان ممتدی به فت ۱۵ فرسخ مجاری
عبور نموده تا به راور رسیده باغستان و قری آباد و اراضی این مزرعه را مشروب میسازد
این آب از هر جهت برای آشامیدن مناسب و کسانی که از این آب بطور دائم
محاسند با سایرین که در قرب آن منزل داشته و از آب سایر قرای
مصرف میکنند از حیث شکل و قیافه و رنگ و بنیه و استعداد و طول عمر خیلی
تفاوت دارند در بعضی سنوات تو سالی که باران زندگی زیاد میشود این آب خیلی
زیاد و گلآلود و به سیل عظیمی تبدیل میگردد و برای اینکه رفیق و شریکی داشته
باشد با سیلاب هائیکه از جبال اینجا در می آیند همدست و مصاحب شده راور را

عرصه تاخت و تاز خود قرار میدهند .
اغلب سنوات پاره از مزارع اینجا دچار رودخوارگی شده و مالکین زحمت
تنقیه قنات دوچار میشوند .
رودخانه فتر راور در مسیل و از این جهت اغلب موارد تهاجم سیلهای نیسان کن
واقع گردیده است تاکنون چندین مرتبه اتفاق افتاده که قسمت عمده راور را
آب سیل معدوم صرف نموده و دوباره اهالی شروع به آبادانی نموده اند .
یکی از مواقع که بی جالب توجه است در چهار سال قبل بوده .
رودخانه را که مانند کرمان پرداختیم وگفتیم از وسط دو کوه مرتفع عبور و به آب
کوه مشهور است و خود نگارنده شخصا ملاحظه نموده ام .
در سنوات سابق دارای مجری وخطرات وانجار زیادی بود ، طوریکه تعلل میکنند
بواسطه دار و درخت زیادی عبور با مال از اینجا غیر مقدور بوده این جنگل طبیعی را
که در حدود دو فرسخ طول آن است همه جا آب از وسط آن عبور میکند حالا دست بشر
ایام و بی اعتدالی های مکنه و مخصوصا مالداران عالت بی طرقی و بی درختی
(طوری ندرت شاخه های درخت) و درخت بید در اینجا یافت میشود اگرچه سال قبل از
کثرت درخت عبور از اینجا سهل نبود امروزهم یک سایه بانی که شخص عابر لحظه در زیر آن
راحت کند پیدا نمیشود در این سلسله کوهستان (زیره) و شقایق و بعضی ادویه دیگر هم
دست قدرت زراعت کرده است .
این دره اواسطان بجائی میرسد که بیش از یک ذرع فاصله ندارد .
دو کوه بسیار بزرگ را بنظر درآورید که فاصله یک ذرع در برابر هم ایستاده و از وسط آن
آب بسیار زلال خوشگواری در حال عبور است .
در این نقطه از دره که اقصر فاصله بین دو قله مقابل است مرحوم میرزا شفیع خان
راوری که حکومت اینجا را عهده دار بوده و نفوذ و سلطه زیادی در اینجا داشته
و قلعه نسبتا بزرگی در قسمت جنوب راور بنا نموده است که حالا خرابه آن
قلعه میرزا شفیع خان معروف است) به کمک مالکین راور سدی در این نقطه از دره
با نهایت استحکام به ارتفاع ۲۵ ذرع بنا میکند
شده بود برای این میشد که آبیرا که در زمستان از کوهستان و دره های مجاور
جمع و به این رودخانه رسیده به راور میرود و در موقع طغیان باعث خرابی میشود
در این نقطه که میرسد توقف اختیار نموده و مانع از عبور آن گردد تا تدریجا
آب زمستان در این مکان انبار گردیده و در تابستان ولو خشکسالی هم باشد
تا آخر در وضعیت آب راور رخنه ننماید سوراخهای خیلی هم شده که بعد قرار
داده بودند که در ظرف سال به تدریج و ترتیب از طرف بالای سد یکی را باز
یکی کور ده و آب در تمام مدت سال به یک نهج و میزان از آن خارج میشد این سد
فوق العاده بوده است که راور را از حیث بی آبی و خشکسالی و از طرفی از خطر رودخواره

نجات میداده است .
چندین سال بر همین قاعده و نظم و نسق بوده تا در سال قبل شاید بواسطه عدم
مواظبت شد تا ان بوده پایز یا دی بوف و باران هرچه بوده یکروز قریب بظهر
اهالی راور صدائی بسیار مهیبی می شنوند و هنوز متوحش بوده اند که این صدا
از کجا و چیست که آب رود خانه آنها را از قضیه مطلع ساخته در دو موک خود را
به منازل و باغستان و قنوات آنجا اعلان مینماید .
عجب اینجاست که صدای پوش سد و رسیدن آب به راور مقرون بهم بوده است
این صدای خراب شدن سد و طغیان سیل بوده که از ۶ فرسخ مسافت براور
رسیده است .
نمی توانیم میزان خسارت وارده از این سیل را براورد کنیم فقط میگوئیم بطور کلی
راور که ابتدا از نوروز با انهمه صفا و زیبائی در مقابل سایر ولایات کرمان از قبیل
بم و رفسنجان و سیرجان مرض انداز و برابری بوده ادعای همسری میکرد عدها از
اگر ما آنرا عبور مینمودیم سوای دریای مهیب گل آلود چیزی مشاهده نمیکردیم
که گاه گاهی بواسطه وزش باد و موج آب سر و کله بعضی از درختان کهن سال
از وسط ان دریای   ظاهر و نمودار میگردید
اگر غواصان بحر خضر و دریای عمان بران مکان میرسیدند آنجا را از دریاهای قدیمی
خیلی بزرگ پر ضعفت نپنداشته و بلادرنگ برای اوردن مرجان و مروارید براعماق
ان دریای عجیب فرو رفته از نظر محو شده و پس از چند دقیقه اشیا نیرا با خود
مجاور دیدند که برای احتیاجات ساکنین خشکی بکار میرود و شاید در انموقع
تصور میشوند همانطور که در بعضی کرات مردمانی موجود هستند در نزده گاه
مینمایند در این دریام مخلوقی وجود دارد که مانند بشر زندگی نموده حتی
و کاسه و بشقاب و انواع لباس های زنانه و مردانه برای خود درست کرده اند
تا وبرا پس از چند صباحی محبت دا املاک دارایان ان شروع به ابادی نموده
نگذارند خراب و ویران باشند .
لطمه دیگری که باز این قصبه راور دچار شده و خسارت و خرابی نموده زلزله های
شدیدی است که در ظرف دو سه سال در آنجا حکم فرما بوده بطوریکه در این مدت
اهالی انجا در زیر سایه باغهای چوبی و بیابان ها منزل داشته و اغلب عمارات
و دکاکین و سراها خراب و ویران گردیده بود کوهی است موسوم به دیگو
که در انموقع سنگ هائی زیادی از ان خارج و پرتاب و حتی دو سه مزرعه کوهک
که در نزدیکی راوران بوده طائفه و ویران ساخته است اشجار این کوه خکیده و
و حساستی بجائی نمانده است استعداد این کوه برای اتش فشانی زیاد و شاید
بی خطر نباشد (از انکوه تا راور ۷ فرسخ مسافت است)
حالا هم گاهی زلزله میشود و برای تجدید مراتب مودت و محبت و احوال پرسی

از اشنایان قدیمی در هر سال چند نوبت تا بآنجا امده و دق الباب اشنائی مینماید
اهالی راور مردمانی نجیب و سالم و قد بلند قوی و لهجه و طرز صحبت و مکالمه انان
از اغلب بلوکات و ولایات کرمان بهتر و ملیحتر است .
حتی بعضی از نخعی ها هم انجا سکنی دارند و دارای ملک و علاقه و احشام هستند
این طائفه که از اولاد مالک اشتر نخعی و در بعضی از بلاد تنزل دارند غالبا صاحب
احشام و رمه بوده و زندگانی ایلی داشته اند قسمت عمده انها در قاینات و برجند
و خراسان مسکن دارند . . . . در مدتی قریب به یکصد سال قبل چند نفر از
این طائفه از خراسان به خاک کرمان امده . چند نفر در راور و عده در زرند و بعضی
در کوک شده داد و برخی در رفسنجان و چند نفر هم در کوهبنان توقف اختیار نموده اند
در ابتدا عده انها خیلی کم بوده است و رئیس تام این ایل مهاجر محمد حسین خان نام نخعی
بود . که ملک رحیم خود حاج عباس نام این طایفه را در خاک کرمان مسکن داده است .
رفته رفته اغلب از حالت چادرنشینی خسته شده سکونت اختیار کرده اند فعلا اکثر
دارای ملک و خانه و احشام میباشند .
عده از اهالی راور به قالیبافی مشغولند و قالی راور در همه جا معروف است
در این موقع که ما مذکوران مشغولیم (سنه ۱۳۰۴) در حدود ۷۵۰ دستگاه قالیبافی
در راور موجود است در عقب هر دستگاه از ۲ نفر الی ۶ نفر کوچک و بزرگ مشغول
بافندگی هستند و با این حال حد وسط در حدود دو هزار و صد نفر بکار
قالیبافی مشغولند .
یکقسم پتوهائی در راور بافته میشود که با عدم وسائل کار خوب و محکم و برای
زمستان خیلی مناسب است و از کرک خالص تهیه میشود .
و نیز پارچه هم از کرک و پشم می بافند که در زمستان بکار میرود و خیلی بادوام است
کرباس راور هم قابل تعریف است .
کرک موسوم به داهری ، نخی هائی بافند و برای لباس زمستان مطلوب
و در تمام ایران مشهور است .
وضعیت باغستان راور خوب است اغلب اشجار را از یکدیگر جدا عمل می دهند مثلا
در باغی که انواع اشجار میوه دار دارد در هر قسمت آن یک نوع درخت را بعمل میاورند
و بهمین جهت اشجار انها زود به حد رشد و کمال رسیده حاصل زیاد و خوب میدهد
تاکنون زراعت پسته در راور معمول نبوده ولی به تازگی شروع به نشاندن درخت
پسته نموده و سال بسال رو بازدیاد است .
با این حال اگر وسائل کار برای اهالی انجا فراهم شود و توجه و تشویقی از طرف دولت
علیه بعمل آید شک نیست که قالیبافی و پارچه بافی راور در ظرف مدت کمی ترقی فاحش
نموده نفع ان عاید همه اهالی مملکت خواهد گردید
معدن گوگرد بزرگی در ۲ فرسخی راور است که خود نگارنده نمونه انرا

به مالیه کرمان فرستاده ام .

مطابق اظهار دو نفر علمای معرفة الارض امریکائی معادن مهمی در راور وجود دارد معادن مس و آهن و گویا فیروزه هم پیدا میشود .

در بیمورقه راور از قصبات آباد پر جمعیت ایالت کرمان محسوب بشمار میرود قلعه خرابه دیگری هم در این محل دیده میشود که موسوم است به (قلعه قه قه) و معلوم نیست در چه تاریخ بنا شده و تا کی آباد بوده است .

در راور خالصجات انتقالی هم چند فقره است که سابقاً متعلق بدولت بوده و حالا در دست اربابان و مالکین آنجا است و مالیات خالصگی از نقد و جنس می پردازند

دیگر ابنیه و آثار تاریخی در آنجا نیست که مانند کرمان بودانیم .

بیشه را هم نقل میکنند در ۵ فرسخی راور است (در بیشه) که خود نگارنده موفق به تماشای آن نشده ام از قرار یکه میگویند حیوانات وحشی زیادی در آنجا از قبیل ببر و گاو وحشی دیده شده که در آن جنگل زندگانی می نمایند و پاره از سیاحان و شکارچیان قصه هائی نقل میکنند که با آن توقیف خالی از تماشا نیست .

بطوریکه در ابتدای فصل نگاشته آمد در هریک منازل از کرمان به فردوس کاروانسرای مفصلی بنا شده و اغلب از بناها دائما بخیریه حاج محمد ابراهیم کرانی است .

در این جا مقام بر خود که از آن بناها و آثار در مواقع مسافرت متمتع شده ام و از استراحت آن استفاده کرده ام زحمات و خدمات مرحوم را مخصوصا متذکر شده و با تجلیل و درود بیار روح مرحوم را که از عناصر خیر وطن پرست این ایالت بوده است مورد سپاسگزاری و احترام و تحیات قرار میدهیم .

اشخاصی که دارای اهمیت زیاد از حیث فضل و کمال باشند از مقصد مین این محل در نظر نداریم و از معاصرین آقای میرزا شهاب قانعی که از رجال معروف و مدتها نماینده گی پارلمان و بعدا به مستشاری دیوان عالی تمیز و اخیرا بعضویت دیوان محاکمات مالیه ایران منصوب و از اشخاص نجیب صدیق متدین وطن پرست آزادیخواه ایران بشمار میروند کسی را سراغ نداریم .

(فصل ۱۹ نوزدهم کوهبنان)

اگر فصلی را هم بکوهبنان اختصاص دهیم و از وضعیت آنجا بنگاریم شاید بی مناسبت نباشد . سابقه تاریخی کوهبنان و اهمیت و آبادی آن از اغلب بلوکات کرمان بوده است و چون در کنار کوه ها شهرها بنا بوده آنرا کوهبنا نامیده شده . قلعه محکمی بر فراز کوه بنا بوده اند که آثار آن باقی است و قلعه دخترش می نامند .

در حدود ۱۵ هزار نفر جمعیت آنجا بوده اند و متجاوز از ۲۵۰ قره مزارع و قری اطراف آنرا احاطه کرده و هر یک باسمی مخصوص نامیده میشود و قسمت هر جا که و قسمتی کوهستان واقع است .

از مرکز کوهبنان ۱۲ فرسخ تا راور و ۱۸ فرسنگ تا مرکز زرند و ۲۵ فرسخ تا شهر کرمان و ۱۳ فرسنگ تا بهاباد یزد است .

از طرف جنوب متصل به خاک زرند و مشرق به راور و در شمال آن بهاباد واقع است .

شش مزرعه دو ملک ابلنوار ، حجاره ، مرکز و نفس القریه محسوب حکومت نشین و منازل عمده مسکونه در آنجا است .

مرکز کوهبنان که به نام حومه نامیده میشود در وسط کوهستان واقع و چهار فرسنگ طول آن است در این چهار فرسخ قریب ۶۰ مزرعه کوچک و بزرگ موجود است .

وسعت خاک کوهبنان با قراء و مزارع حلگه آن در حدود ۲۵ فرسنگ است .

سکنه و اهالی کوهبنان مردمانی قوی و طویل القامه و بواسطه مجاورت با خاک یزد و معاشرت با اهالی آنجا قریب بلهجه یزدیها تکلم میکنند .

سکنه آنجا اغلب بی بضاعت و بی خبر و در دوری آنجا امرار معیشت می نمایند که برای [illegible] حاصل اندوخته و اکثرا مردمان بلاد بعیده مهاجرت و مسافرت کرده و در زمستان به وطن خود مراجعت می نمایند مشروبات الکلی مطلقا در این سرزمین مصرف نمی نمایند حتی معتاد به افیون هم کمتر دیده میشود .

کوهبنان از قصبات قدیمی و در بعضی سنوات ضمیمه یزد و غالبا جزء ایالت کرمان بوده . اسامی مزارع آنجا اغلب همان اسامی فرس قدیم است که بواسطه کثرت استعمال جزئی تغییری در تلفظ آن داده شده از قبیل (ابلنوار) که به ابلوارین مانوس است و حجاره که مخفف چون ماه است (ابلنوار در لغت آفتاب مانند معنی شده) و قس علیهذا و از همین قبیل است آسیخ و نکان و نیزه و بجرد و دگوجه .

زمان تسلط چنگیزیان مورد تهاجم و قتل و نهب و تعرض کامل سپاهیان دولتی واقع گردیده بطوریکه باقی نمی ماند در مرکز آن سوای یک زن پیر [illegible] سالها در آن سرزمین زندگی میکند بدون آنکه همسر و [illegible] از برای او باشد با این حال چنین استنباط میشود که در آن اوان قصبه راور را آبادی نبوده چه که با فرض عمران راور با قرب مسافت بعید است که چنین مشمول اخبار لا مسکون [illegible] بالاخره به همت سلاطین عظیم الشأن صفویه [illegible] ثانی صورت آبادی بخود میگیرد و جمعی از [illegible] یزد و زرند کرمان به آنجا آمده و سکونت اختیار میکنند .

یکی از فرزندان حضرت موسی ابن جعفر امام هفتم شیعیان موسوم به (سلیمان) در آنجا مدفون است نام سلیمان در عداد اولاد حضرت موسی کاظم مذکور و در تواریخ مسطور است و از امام زاده های مجهول الهویه که در اکثر بلاد ایران مدفونند . امام زاده سابق الذکر مختص ملک و علاقه در کوهبنان است و دارای قبه و رواق میباشد .

قبه دیگری هم در قریه علی حلگه کوهبنان موجود است و بنام زید مشهور کرامات خدیوانه از او نقل میکنند مزار دیگری است در قرب قبه که بنام قبر زینب معروف و گویند که آن زمینه و مزارع مجاور آن که اسامی عربی دارند (قریه علی ، زینب ، قریه معین) متعلق به خانواده [illegible]

بوده. بهرحال اداراتی فهرست زادگان حضرت علی ابن الحسین امام چهارم میدانند
آنچه نگارنده کشف نموده این است که:
سلیمان باتفاق برادر بزرگش که در بافق یزد مدفون و اکبر اولاد حضرت امام موسی بوده
و عده‌ای از شهادت پدرش حاجتی ویرا وصی او میدانسته‌اند و خود اعتراف میکند
به وصایت و امامت برادر کوچک خود حضرت رضا صلوات الله وسلامه علیه و دارای
مقام ارجمندی در نزد شیعیان بوده و شاید مادر اینها ضمن شرح حال فامیل رضوی
تفصیل را بنگاریم) حکومت و امارت اصفهان را داشته و در زمان ولایتعهد
حضرت رضا حاکم و فرمانفرمای آنجا بوده. و پس از رحلت ایشان بنا بمعروف بوضع فجیعی
بطرز مخفیانه مقتول و در آنجا مدفون میشوند.

عمارات و ابنیه عمده و مرکز کوهبنان در محل حالیه نبوده و در پائین کوه معروف بخانقاه
منزل و مسکن داشته‌اند. که حالا هم گاهی از زیر خاک آثار ابنیه قدیمه ظاهر میگردد
در همان نزدیکی مسجدیست وسیع و بزرگ که بمسجد جامع معروف و حالا در وسط بیابان
و طاقینه و ویران افتاده و واضح است این مسجد در وسط شهر بوده و تا چند سال قبل هم
در آنجا برای اقامه نماز جماعت حاضر میشده‌اند.

دهی است موسوم به «دیه‌شهر» که سابقاً انتهای شهر کوهبنان بوده و حتی بنام شهر دیه
شده است.

خانقاهی است در پائین کوه سابق الذکر که در کنار آب مزرعه ابلوار و در جاده‌ئیست
که از راور بآنجا وارد میشوند و در طرف شرق کوهبنان واقع است مقبره مرحوم
شیخ ابوسعید ابوالخیر که یکی از شیوخ صوفیه و مردی زاهد مرتاض عابدی بوده
در وسط آن خانقاه است که با سنگ‌های مرمر رنگی قبر پوشیده شده.
خانقاه عبارتست از عمارت قدیمی که حجرات کوچکی مانند مدارس طلاب قدیم
در اطراف آن ساخته شده. و عمارت وسیع رفیعی در وسط آن قرار گرفته که در آن
محراب بزرگ خیلی عالی ساخته و آیات قرآنی در اطراف آن محراب بخط نسخ و کوفی
نوشته‌اند. در هر یک از حجرات کوچک هم محراب دارد و میگویند محل اقامت شیخ ابوسعید
در همین خانقاه بوده و مریدهای زیادی داشته است.
مقبره شیخ برهان الدین هم که از بزرگان صوفیه است در آنجا است.
بقعه دیگری بنام «قبر آخوند» در قرب خانقاه بمسافت ۲۰۰ ذرع دیده میشود
که سنگ مرمری در آن نصب و اشعاری چند بروی آن حکاکی شده و از مضامین
اشعار استنباط میشود که صاحب قبر (آخوند ملامحمد) از قضاة و علمای آن محل بوده
و در لوت خراسان به دزدانی چند مصادف شده و ویرا کشته و نعش او را عابرین
بکوهبنان عودت داده‌اند.

کوهبنان در ازمنه سالفه دارای عنوان و اهمیت زیادی بوده و رجال فاضل
دانشمندی از آن جا قیام نموده‌اند از آنجمله در زمان سلطنت

و خانات قتلغیه (که از سنه ۶۱۹ تا سال ۷۰۳ هجری در کرمان مستقلاً حکومت
و امارت داشته و ۸ نفر از آنان قریب ۸۴ سال در این سرزمین حکمرانی کرده‌اند
یکنفر از اهالی کوهبنان موسوم به شیخ محمد که از بزرگان علما و زهاد و اتقیاء محبوب
و در جامعه محبوبیت زیادی داشته است در نزد سلاطین قتلغیه فوق العاده
محترم و طرف توجه و طرف مشورت آنان بوده. بطوریکه بدون صوابدید و رأی
او سلطان را عقیده و اقدام به هیچ امری از امور مملکتی ننموده است.
و نیز دارند مردانی که به فضل و دانش معروف و از این سرزمین برخاسته و بپاره‌ای از نقاط
اطراف ایران مهاجرت کرده‌اند و نیز از آنجمله است شیخ محمد نام - از علماء
سید رشتی و شاگردان درجه اول مرحوم حاج محمد کریم خان.

بطوریکه سابقاً اشاره نمودیم اغلب سکنه کوهبنان مردمان با شعور با ذکاوتی هستند
و عقیده داریم که اگر از طرف دولت علیه ایران عطف توجه خاصی باین نقطه
بشود و توسعه معارف آنجا بیش از پیش مطمح نظر قرار گیرد و بوسیله اعزام
معلمین دانشمند امر تحصیل محصلین آنجا را تحت دقت و رسیدگی و مواظبت کامل قرار
دهند. و از فساد اخلاق جامعه و پاره‌ای از منازعات و اختلافات داخلی آن جلوگیری — مناقشات
کنند ممکن است تحت سرپرستی اولیاء معظم دولت و مراقبت اداره معارف کرمان
محیط کوهبنان جوانان برجسته با فضل و دانشی که شعور و ذکاوت و شهامت
فطری آنان است به جامعه تقدیم نماید.

محصولات فرعی در کوهبنان خیلی کم و هر قدر هم اهالی آنجا را در این قسمت مورد اعتراض
قرار دهیم حق داریم با داشتن آب و زمین خوب و هوای آزاد و وسائل زراعت به
اندازه میوه مصرف خود اهالی در آنجا یافت نمیشود که بایستی از راور میوه حمل نمایند
و به قیمت گزاف خریداری کنند. در حالیکه اشجار در کوهبنان بخوبی رشد نموده و ثمر
میدهد و اراضی و هوای آن استعداد پرورش همه نوع اشجار بحدی را دارد
سیب زمینی و خیار سبز. ولی دهقان حتی سبزیجات در کوهبنان زراعت نمی‌نمایند
(عکس را دیده که خود مالکان انواع محصولات زمینی و بقولات و سبزیجات را ولو در باغچه حیاط
عمارت خود بعمل می‌آورند) در این قسمت و هم در قسمت ساختمان عمارات و ابنیه قابل سکنی
کوهبنان خیلی عقب است فقط تمام خود را مصروف زراعت گندم و جو داشته نموده
از هر گونه آبادی و عمران محل خود صرف نظر نموده‌اند
حالا یک علت هم برای این بی مبالاتی ممکن است فرض نمود. راه عذری برای اهالی
آنجا پیدا کنیم و تا یک درجه قابل قبول است ولی معهذا از اینکه در آبادی محل خود
کاملاً قصور کرده. بطوریکه در چنین سرحد ضایعی یک باغات مرتب وجود ندارد الا محل
انگار و تو دیدنیست.

شخصی را دیدند ایستاده در آب ادرار میکند او را گفتند چرا چنین میکنی جواب داد
دست از دلم بردارید که هم فقیر ملک تیام و هم غریب این دیار!! فقر و غربت قبلم

ادرار در آب نیست و مکث موجب کثافت نه .
واز جمله قراء تابعه کوهبنان است فیض‌آباد و طرز که درین جاده از
راور به کوهبنان واقع صفا و طراوت و لطافت آب و هوای اینجا بار اول
داشت که مذکور نام این دو قریه پرداخته و نیز ناگفته نگذاریم که
در قریه طرز است نخلی موسوم به «طلار»، چهار ده درخت سرو بزرگ در
این محوطه که بیش از دویست قصب نخواهد بود موجود است
آب این قریه از وسط این محوطه عبور نموده، به حوض مصنوعی بسیار محکمی که
در میانه این محل بنا شده، رسیده و از طرف دیگر خارج میشود درختان سرو
طرفین مجرای آب بفاصله معینی بر پای و چهار اصله درخت چنار بزرگ در
اطراف حوض آب قرار گرفته بر صفا و طراوت اینجا افزوده است .
در ایام قدیم (۳۰۰ سال قبل) این محوطه آبادی فراوان داشته و از تفریح گاههای
جالب توجه اینجا بشمار میرفته رفته رفته رو بخرابی نهاده و از انبوه
گل‌های یاس و نسترن و سایر ریاحین که نقل میکنند در اینجا بوده سوای
چند بوته نرگس وجود ندارد .
اظهار مطالب فوق الذکر از طرف ما بی علتی نیست و تصور نرود که فقط
خواسته‌ایم حکایت نویسی کنیم بلکه مقصود ما که ذیلاً اشاره مینمائیم ما را
به نگارش سطور چندی باز داشته است .
این محوطه که تا مذکور آن پرداختیم وقف و ملک شاهزاده هاشم طرزی و کلیاتی
(در طاقه و طرزیت) متعلق به این باغچه است با مقداری اراضی و اینکه تا بید همیشه
حوض آبی را که بین جاده از طرز به راور است و شش فرسخ تا طرز و ۴ فرسخ
تا راور فاصله دارد (و در این مسافت به هیچ جا آب و آبادی نیست و در تابستان هم
از اینجا با فقدان آب بسیار مشکلات) آب نمایند که برای عابرین رحمتی از حیث
محل آب فراهم شود حالا گذشته از آنکه مطابق دستور و قرارداد واقف عمل نمیشود
و اگر آب باران دستور واقف را اجرا نکرده به خیال آب یاری نیفتند صدها
مسافرین در این راه در تابستان دچار خطر جانی و قریب به هلاکت خواهند
رسید. باغچه مذکور هم کاملا خراب و ویران و ملک هم به باغ و قنات با صفائی
کاریش بجائی رسیده که طویله حیوانات ساکنین اینجا شده است
ما اینها را در نظر گرفتیم در این موضوع پیشنهادی به اداره معارف کرمان تقدیم
کنیم و بگوئیم دولت کنونی زحمات متحمل میشود پولها میدهد تا باغهای ملی برای
تفریح ملت ترتیب میدهد و باران هم تاکیدات در حفظ آثار و ابنیه قدیمی
تاریخی. یک چنین مکان با صفا و خضارتی که دست طبیعت و سلیقه و کفایت
قدیمی از یکصد پنجاه سال از روز اول امروز با کمال دلتنگی حیف است در نتیجه
عدم مراقبت مکلی از بین رفته و ویرانه گردد چنانچه از دو سال قبل ...

یکی از درختان چنار را برای استفاده از قیمت چوب آن بریده و دو اصله
درخت سرو را معیوب نموده‌اند که هر بیننده را افسرده میسازد .
در حالیکه به قدر تعمیر و آبادانی خود عایدات ملکی هم دارد عقیده داریم اداره
محترمه اوقاف کرمان در این موضوع اقدام فرموده این ملک را تحت نظر و مراقبت
مامورین رسمی اینجا گذارده، دستور دهند حاصل و عایداتش را جمع‌آوری و صرف
تعمیر و ساختمان عمارت مناسبی در اینجا نمایند و هم به یکنفر زارع در آن محوطه
مشغول آبادانی و حفاظت آن بوده باشد تا دو سه سال مراقبت بدون یک
خرج به دولت تحمیل شود از بهترین باغستانهای ملی خاک کرمان محسوب خواهد گردید
که برای عابرین از آن محل و مامورین دولتی که منزل معینی ندارند و خود اهالی
تفریح گاه جالب توجهی گردیده و این امر خیر هم ضمیمه سایر اقدامات خیریه
دولت کنونی بطور همیشگی در انظار باقی و برقرار بماند .
معادن سنگ یشب و فادزهر در قریه کوچک (کوچر) کوهبنان است که نمونه آنرا
خود نگارنده به مالیه کرمان فرستاده‌ام و مطابق اظهار بعضی دکترها عالم معرفة الارض
امریکائی از بهترین معادن سنگ یشب است .
معدن ذغال سنگ در دو سه محل کوهبنان موجود و از محل آن که در نزدیکی قریه
دیگچان (یکفرسخی جومه کوهبنان واقع است قریب یک وقتی به کرمان حمل نموده‌ام
در سنوات سابق هم عمل شده است .
معادن مس و سرب در کوهبنان موجود است مخصوصاً معدن سربهاست در قرب
قریه «طاگونه» که سابقاً باران استخراج شده و حالا آب زیادی در آن جمع گردیده است (تاش کوه)
از عجایب آنکه آب این مزرعه را که از قرب معدن عبور میکند همینکه طیور میآشامند
پس از ثانیه بروی زمین افتاده از حرکت و پرواز باز میمانند و بعد از چند دقیقه باز
حرکت در آمده طیران میکنند .
دیگر از غرائب این سرزمین یک رشته قبرستان ممتدی است که بنام (گورکافر) نامیده
میشود و در بعضی از قلل اینجا وجود دارد و در هر نقطه بهمین اسم معروف است.
مخصوصاً در نزدیکی تهیا بادیرد که خود نگارنده باتفاق آقای انتری امین مالیه انفی
و جهاباد اغلب را ملاحظه و معاینه نموده‌ام قبرستان مفصلی است که قریب یکفرسخ طول
آن است و در تمام این مسافت بفاصله یک الی دو ذرع مقداری سنگ رو بهم ریخته شده
که علامت قبر است در انتهای مزرعه فوق (دفق‌آباد) هم در نیم فرسنگ و در انتهای مزرعه
طرز قریب یکهزار سنگ قبر است و در نزدیکی مزرعه دنیز) هم غالباً جبان نیمی که در جهاباد
دیده شده قبرستان موجود است هیچ نتوانستیم ماخذ تاریخی برای آن پیدا کنیم
سنگهای قبرها را هرکس عقب کرده و قبرها را شکافته سوای کوزه شکسته و سرپیکان
و سرنیزه و سرقداره و شیشه شکسته و بعضی آلات حربیه دیگر خبری نیافته است.
چنین معین میشود (از طرز حکایت خود اهالی نقل میکنند) که این قبور برای جنگ و کشتار

عملیات که در آنجا واتفاق افتاده هر جا میدان وسیعی یافت شده صفوف
جنگ را آراسته و به قتال می پرداخته اند و سرنیزه و پیکان هم که در قبور
دیده میشود مؤید این مطلب است .

اخیراً نگارنده حدس میزنم با مراجعه به شرحی که در ابتدای این فصل نگاشته شده
این قبور مربوط بهمان کشتاریست که سلاطین خونخوار چنگیز مغول نموده و اهالی کرمان را
قتل و قلع و قمع نموده اند و بعضی بر آنند که زمان استیلای عرب بر عجم کشتار شده چون
زردشتی بوده اند قبورشان به گبرکان معروف شده است و کوزه و چراغ در قبور
از عادات آنان است و برخی را عقیده چنان است که این کشتار در زمان فتنه افغان
واقع شده و صاحبان قبور افاغنه هستند که بوسیله سپاهیان ایران به قتل رسیده
و چون سنی مذهب بوده اند بگبرکان موسوم گردیده بهرحال از مجموع این اقوال
خبر یکه را میتوان بعجب شنید همان کشتار در جنگ است که سروته آثار حربیه
در قبور مؤید این مطلب است حالا درچه تاریخ بوده ما را اطلاع صحیحی در دست نیست
بیابانیست که صد هزارها بشر در آن خوابیده اند و سالها است که آفتاب
تابناک ایران بر قبور آنان می تابد .

یکی از قراء کوهبنان (آتینج) است که آب زیادی دارد ولی خاکان بانج
مزروعات و حاصل خوب نمیدهد و در واقع این آب بیهوده مصرف میشود
چنانچه دولت کمکی با اهالی آنجا بنماید و در تحت نظارت مأمورین خود پلی
برای ساختن سد و مجرای محکمی از آتینج به نزدیکی بهاباد اعتبار دهند و خود
اهالی را هم که کاملاً مایل باین امر هستند و کراراً با نگارنده در این موضوع صحبت
کرده اند وادار به کار نمایند و آب آتینج را به نزدیکی بهاباد (دو فرسخ) برسانند
همانطوریکه آب بهاباد را از سه فرسخ مسافت به بهاباد رسانیده اند و در زمین آنجا زراعت
نمایند با استعدادی که اراضی بهاباد برای ترقی حاصل و اشجار دارد که کمتر
زمینی را باین خوبی نگارنده دیده است پس از چندیسال که عمارات و آبادانی هم
در آنجا بنمایند کمتر از قصبه بهاباد که از قصبات مهم یزد است نخواهد گردید و دولت
هم ضرری متوجه نمیشود گذشته از آنکه بر مالیات سالیانه اش افزوده میشود خود
اهالی هم با کمال میل حاضرند که پس از زراعت و برداشت محصول طلب دولت را
با فرع معمول بانک فلاحتی سال بسال بپردازند و در واقع یک قسمت از
خاک کرمان با این اقدام مختصر آباد و یک عده از رعیت با ثروت خواهند شد
تا رأی و اراده هیئت معظمه دولت چه اقتضا کند .

چنانچه ملتفت شدیم کوهبنان آخرین نقطه خاک کرمان و اول خاک یزد است
از طرفی به خاک بافق یزد ملحق میشود و از طرف دیگر وصل به خاک بهاباد یزد میگردد
در آخر خاک کوهبنان و اول خاک یزد دهی است موسوم به (قطرم) که
ما ذکر آنرا خالی از مناسبت ندانستیم .

دهات در بین دو کوه خیلی بلند واقع و رودخانه مختصری در
وسط آن جاریست در یک سمت رودخانه مرکبات و اشجار گرمسیر و در یک
قسمت آن میوه جات سرحدیست مزارعش خیلی زحمت کش و تربیت
اشجار و پیاشدن سبزیجات و بادنجان دقت زیادی بکار می برند
بادنجان این قریه خیلی بزرگ و بی تخم و نازک است گردو و انجیر دارد
خرما و نارنج هم دارد !! بعبارة اخری از یک کیسه دو آرد بیرون می آورند
فاصله این دو کوه تقریباً کم است که در انتهای آن سدی بسته و در بزرگی
در آنجا نصب نموده اند که پس از بستن در احدی را یارای دخول در این قریه
نیست و از شر دزدان و راهزنان محفوظ و مصون خواهند بود

راه از کرمان به زرند صاف و از زرند بکوهبنان خیلی مرتب خود نگارنده
با ماشین مسافرت کرده ام و با صلحی در حدود پانصد تومان الی ششصد تومان
کاملاً شوسه و ماشین بسهولت عبور خواهد کرد از کوهبنان براورهم اتومبیل میرود
ولی قدری زحمت دارد و با سیصد تومان مخارج بخوبی صاف و شوسه خواهد شد
که انتظار داریم همت اولیاء معظم امور دولت ایران عموماً و وزارت طرق
و شوارع خصوصاً آنرا اصلاح نماید .

از کوهبنان تا بهاباد هم چندان عبور اتومبیل مشکل نیست فقط سه ماه صرف وقت
و اصلاح جزئی شده اتومبیل از کوهبنان در ظرف دو ساعت به بهاباد میرسد
و از آنجا به بافق که راه آن اتومبیل رو شده فقط در ظرف ۱۸ ساعت از کرمان
به یزد ورود خواهند نمود .

۲۰
فصل بیستم

ابتدای سال ۱۳۰۳ به راور ورود نموده و با آنکه سابقه اطلاعاتی نداشتم دو دفتر
جزء جمع آنجا مرتب بود و موانع خارجی هم در کار بود معهذا در ماه اول معادل
نصف از مالیات را وصول و ایصال نمودم که در نتیجه مالیه شاهد این عملیات
مالیات راور را عقب خود دیده و وصول آن خالی از اشکال نیست

راور و کوهبنان تا اواخر سال ۱۳۰۲ شعبه مالیه مستقل بوده و اعضاء و اجزاء
کافی داشته و اوامر مجموع لاتی و وسعت خاک آن از بعضی شعبات کرمان
مانند سعیداد و بردسیر بیشتر است .

در سال ۱۳۰۳ اداره مالیه کرمان تاسیس شعبه نواقل را در راور به نگارنده امر کردند
و حسب الامر نواقل در راور افتتاح و با اخطار زحمت و کثرت موانع و مخاطرات
شعبه نواقل مرتب گردید تأسیس و تنظیم امور نواقل در اول لوت خراسان
و انتهای خاک کرمان با انواع موانع و مصادف با اقدام مشکلات
خصوصاً معامله با زائرین تیرا زنده و ایلیاتی چندان سهل و ساده نبود و بالاخره
عدم تکافو جمع و خرج اداره مالیه را ناچار از انحلال شعبه نواقل راور نموده و

در اواخر سال ۱۳۰۲ منحل گردید.

پس از وصول مبلغ عمده از مالیات باید بطرف کرمان در اواخر سرطان ۱۳۰۲ حرکت نمود. و پس از توقف چند روز در قراء فیض آباد و طرز مابقی مالیات ضبط را عبدالصمد خان شیرازی مفتش مالیه ایالتی که برای ملاحظه وضعیت کار ضبط نمود. و تا یک درجه که از طرف مالیه دیگری محول شده بود را بخود واگذار نموده و بکرمان وارد شدیم.

ملاحظه وضعیت وصول مالیات و طرز جمع ناقص و اختلافات بین مالکین و تبعیض بین صوبه‌جات مالیاتی فوق العاده جالب توجه بود و دیگر محلی برای خیر اوضاع باقی نمیشود و برای مزید اطلاع قارئین وضعیت نامطلوب آنجا را ذیلاً شرح میدهیم. مالیات کوهبنان قبل از ورود بنده بانجا فوق العاده درهم و برهم و مغشوش و بی ترتیب بوده باین معنی که در هر مزرعه که دو یا چند نفر مالک داشت هر یک از ملاک آن بطرز مخصوصی مالیات می پرداختند هر یک از آنان که قوی بود مالیات خود را تحمیل بضعفا نمود. و خود مبلغ جزئی مالیات تادیه میشود مثلاً ملکی که دارای ۹۶ تومان مالیات است و به ۹۶ حبه تقسیم میشود ده نفر مالک دارد و هر یک چند حبه از این مزرعه را مالک هستند هرکدام از آنها که سلطه و نفوذ و اقتدار بیشتری دارند از قرار حبه دو قران مالیات تادیه هستند و هر یک که نسبت بآنها تسلط و استیلائی کمتر است ولی باز نسبت بضعفا قوی تر و از عهده جوابگویی برمیآیند و اظهار ارادت بمامورین مربوطه وظیفه نامشناس و کدخدایان کذائی تقریر میکرده اند از قرار حبه شش قران مالیات تادیه میکنند و آنانکه ضعیف و بیچاره و استطاعت مهمانداری کلانتر و ضابط و کدخدا و تحول نفعه آنها را نداشته و در مقابل متنفذین محلی هم قدرت اظهار هیچگونه مطلبی را ندارند از قرار حبه تا نوزده قران می پردازند و چه بسیار که در یک مزرعه و از یک آب و زمین یکی را حبه ده قران مالیات ملکی و دیگری را حبه جمله قران مالیات اخذ می نمایند در حالیکه اکثر که حبه ده قران میدهد حاصل و منافع و عوائد ملکی او بیشتر از کسی است که حبه سه قران می پردازد و این قاعده در تمام این بلوک ساری و این تبعیض در تمام سایر قصبه جاری است.

ثانیاً دیگر از تبعیض‌ها منوال است امور موردی مالیات دواب و مالیات احشام.

پس میدیدهایم این مالیات را مگر ضعیف و قلیل بگیرد بدبختی و از عجایب اینکه در این سرزمین شرط پرداخت این مالیات داشتن اغنام و احشام نیست و با این حال چه بسیار کسانی که گرفته میشود از آنان این مالیات و برای ایشان گاو و گوسفند نیست و هستند اشخاصی که دارای رمه و گله فراوانند و دیناری مالیات نمی پردازند.

ثالثاً جاریت این قاعده در مورد مالیات سرشماری و بیگاری.

بنا بمراتب فوق گذشته از آنکه همساله مالکین ضرر و ضعفا و رعیت و مستعد و فشار مامورین مربوطه بودند و مالیات در هر سنه قسمتی از دارائی خود را باغنیا

مجبور شد تا از عهده پرداخت خراج دیوانی برآید چنانچه این رویه تباه ساخت روزگار جمعی از اهالی آنجا را که ناچار از مهاجرت و جلاء وطن شده در بلاد بعیده بدرش دوزی امرار معاش نمایند اذا آمدیم این رویه از طرف مامورین ذیحق موجب شد که از ابتدای تأسیس تشکیلات مالیه همه ساله مبالغ قابلی بنام سوخت و لا وصول در دفاتر اداری ذکر و جزو بقایا قلمداد نمایند بحدیکه رسانیدند بقایا را در مدت بمبالغ معتنابهی که در دفاتر مالیه ایالتی کرمان منعکس و معین است بیشتر اخیراً در اثر این نوع معامله اکثریت را دوچار فقر و فاقه و عسرت و از طرفی تحت شکنجه و سرنیزه قرار دادند. عوامل و منافع دولت را هم از بین برده بنام کسر عمل و سوخت احشام و سرشمار مبلغی از مالیات را بقایای محلی قلمداد نمودند.

رفته رفته این موضوع جلب اهمیت نمود. و از دو سال قبل اهالی آنجا به سر و صدا و داد و فریاد آمده. از طرز وصول مالیات به طهران به مقامات عالیه و در کرمان به اداره مالیه شکایات متوالی نمودند و در سال قبل امین مالیه سابق آنجا طبق امر مرکز بخیال تعدیل و اجرای عمل مساوات بین افراد آنجا میافتد که متاسفانه مخالفت متنفذین از انجام این مقصود باز داشته موفق به اجرای اوامر مرکز نمیشود.

حالا ما به چنین سرزمینی وارد شده میخواهیم شروع بانجام وظیفه کنیم کاری را که دیگران تا باین درجه خراب و درهم نموده اند و سالها بدین منوال جاری بوده است اصلاح و آباد نمائیم معلوم است در پیشرفت این مقصد باید تحمل زحمت نمود و جدیت کرد نه به مخالفت مخالفین وقعی گذارد و نه از تملقات متنفذین اندیشه داشت حرص و آز و طمع را از خود دور کرد و باب رشوه و تعارف را مسدود نظریات مخصوص خصوصی کنار گذارد و عملیات حق‌شکنانه را بالمره موقوف کرد آری ما هم چنین کردیم و به مقصود نائل شدیم در اولین قدم این طرز نامشروع نامطلوب را در وصول مالیات منسوخ و متروک کردیم و مالیات املاک را بطور تساوی از غنی و فقیر اخذ نمودیم و بدلت تعدیلات شش‌ساله داده‌ایم مالیات ملکی هر مزرعه را مطابق دفاتر رسمی مالیه تعیین اسامی مالکین و مقدار سهم مالک را هم تحقیقاً بوسیله ملاک معین نمودیم مالیات کل یک را به ۹۶ حبه یا ۶ دانگ یا هر طور که مطابق اصطلاح محل تقسیم و بطور مساوی از هر یک مالیات را دریافت نمودیم در نتیجه گذشته از آنکه موجبات آسایش و رفاه حال ضعفا فراهم گردید مالیات دولت هم تا دینار آخر بحیطه وصول درآمد.

و هکذا مالیات احشام و دواب که سالیان دراز سوخت و لاوصول بود موقوف المطالبه و در عوض از محل احشام بی مالیات پادار نمودیم در اواخر همان سال یعنی در سه ماهه آخر سال ۱۳۰۳ کلیه بقایای مالیات در محل بجای اسم رسم باقی نماند مبلغی هم اضافه عمل تعدیلات دولت جمع گردید رضایت توده و جامعه باجمن رعیت فراهم شد و تمام شکر گزاری و حق شناسی تلگرافات مکرر به اداره مالیه کرمان ارسال نمودند مالیات دولت هم پادار و وصول گردید و مراسلات تقدیر و تمجید امیر بعنوان نگارنده

مشرف صدور یافت اگرچه ما از اینکه مدارک صحت مندرجات خود را احتیاجی
نیست و عمل بزرگترین شاهد عادل است ولی برای استحضار خوانندگان محترم
مندرج چند سطر از مراسلاتی که از اداره مالیه کرمان در سال ۱۳۰۴ صادر شده
در این موضوع مبادرت ورزیده و فقط به اختصار قناعت می نمائیم
« نظر به اینکه آقای امین مالیه بزمان دولتی ۲۲۳۷ از عملیات شما در وصول مالیات قدیمه
بم و کوهستان و سایر خدمات مرجوعه اظهار رضایت نموده اند لهذا جدیت شما
در وصول و ایصال مالیات و سایر خدمات و انجام وظائف اداری تقدیر نموده انتظار
دارم بیش از پیش در انجام خدمات مرجوعه کوشش نمائید نمره ۱۵۳۰۷ حوت ۱۳۰۴ »
و بالاخره طی حکم نمره ۱۴۲۷۹ حوت ۱۳۰۴ مرقوم داشته اند
« مراسله نمره ۵۱۲ شما مبنی بر راپورت عملیات و خاتمه عمل وصول مالیات کوهستان
و مراعات تساوی مالیات دهندگان و فراغت از مالیات آنجا با بودن اعضاء
کافی ملاحظه شد اولاً از حسن اقدام و جدیت شما در وصول مالیات و خانوار
کوهستان رضایت حاصل است و قدردانی میشود تا اینکه نوشته اند .
اداره مرکزی قدر زحمات اعضاء صدیق خدمتگذار را میداند »
و نیز مراسله نمره ۲۴۰۹ ۲۶ حوت ۱۳۰۴ شعبه مالیه بم که از طرف مستشار کل مالیه
به نگارنده نوشته ذیلاً درج میشود
« در نتیجه شکایاتی که جمعی از اهالی بم و کوهستان از حسن رفتار و وظیفه شناسی
شما مقام مستشاری عرض نموده اند حسب الامر مراتب رضایت خاطر مبارک مستشاری
کل را مامور شد که به جناب عالی ابلاغ میدارد و در ضمن شعبه نیز قدم از فعالیت و
جدیت شما در امور مرجوعه نهایت امتنان را دارد »
نتیجه زحمات و جدیت نگارنده این شد که اداره مالیه کرمان لزوم ادامه ماموریت
مرا در آنجا و تصدیق و حتی تصویب کردند که برای اصلاح خرابی های سابق و تکمیل
امور اداری مدت مدیدی در آنجا بمانم و از همین نقطه نظر بود که ماموریت نگارنده
تا اوائل شهریور ۱۳۰۷ در بم و کوهستان طول کشید . با اینکه مامورین سابق نتوانسته
هر کدام بیش از ۶ ماه و منتهی یکسال در آنجا دوام و موفق به اقامت نشده و ادارات مالیه
ناچار از تغییر و تبدیل آنان میگردید .
در سال ۱۳۰۴ دفتر جمع و خرج مرتب منظمی از بم و کوهستان مطابق نظامنامه‌های
مستقیم تهیه و تدوین نموده به اداره مالیه ایالتی ارسال داشتم و مالیات را با اقساط
تا دینار آخر وصول و ایصال نمودم و تعیین قرارات امور سال ۱۴۰۵ و ۱۳۰۶
چنانکه در اوائل سال ۱۳۰۵ طی نمره ۱۴۰۴ از عملیات نگارنده مجدداً اداره
مالیه اظهار رضایت کرده و مینویسد .
« وصول اقساط مالیاتی جمعی شما بموقع رسیده و عملیات و جدیت شما در وصول مالیات
رضایت بخش است جدیت و فعالیت شما را در ارسال اقساط تقدیر و تمجید مینمایم »

مالیات بم و کوهستان در آخر سال ۱۳۰۳ اینجانب ده هزار و سیصد و بیست و یک تومان نقد
و ۱۰۵۰۰ من غله و ۱۰۵۰۰ از کاه وصول و تحویل دولت عاید گردیده است و جمع
این مبلغ و مقدار صالحی هم بابت نقد و جنس محل خانوار علاوه میگردد
و از همین قرارات سال ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵
در اوائل سال ۱۳۰۴ آقای امان الله خان اردلان و حاج عز الممالک بسمت
مستشاری کل ایالت کرمان و بلوچستان منصوب و وارد بم شده آقای بنگلوی بسمت
طهران عزیمت نمودند .
در اواسط سال ۱۳۰۴ مستر فیلسون امریکائی برای مستشاری مالیه کرمان تعیین و وارد
گردیده مشغول کار شدند
و نیز در اواخر ۱۳۰۴ آقای میرزا همایون خان سیاح بسمت معاونت مالیه کرمان
منصوب و برقرار گردیدند .
مستر فیلسون یکی از همراهان و رفقای دکتر میلسپو امریکائی است دکتر مشارالیه
بسمت ریاست کل مالیه ایران منصوب گردیده و چند نفر نام مستشار با خود آورده (۱۱ نفر)
و هر یک را بکارهای مهمه وزارت مالیه گماشته است .
مستشاران مزبور را دولت علیه ایران برای تنظیم امور مالیه ایران بکرات
و اینک در تمام ایران امور مالیه مکلف کفایت آنان گذارده شده است
حقوق و کرایه منزل و مخارج مسافرت و اثاثیه منزل مهمانان امریکائی
بعهده دولت ایران است و هر یک در حدود ماهی یک هزار تومان حقوق
(۱۰۰۰۰ ریال) دریافت میدارند
چون مستشاران محترم ما زبان فارسی کلی نمیدانند ناچار در هر اداره چندین نفر
بنام مترجم وجود دارد که هر یک با همین مبلغ قابلی حقوق از دولت دریافت
میدارند . و نیز در هر اداره مالیه یک نفر معاون ایرانی عالی رتبه از طرف
وزارت مالیه تعیین شده که به مستشاران تازه وارد در امور اداری کمک و مساعدت
نمایند .
آقای سیاح از صاحب منصبان عالیمقام فاضل فعال وزارت مالیه در
مدت معاونت مالیه کرمان با نهایت صداقت و راستی و شهامت و فعالیت
انجام وظیفه نموده اند .

(فصل بیست و یکم طلوع دولت پهلوی)

سلطنت ایران از سال ۱۱۴۴ هجری قمری به سلسله قاجاریه انتقال یافته و اولین
کسی که از قاجاریه ادعای سلطنت کرد فتحعلیخان قاجار است که در سال ۱۰۹۷ قمری تولد
یافته و در سال ۱۱۴۴ جلوس نموده است از زمان سلطنت آقا محمد شاه ۱۱۹۴ هجری قمری
سلطنت قاجاریه رسمیت کامل حاصل نموده و مشارالیه سلطان بالاستقلال ایران گردید
برادرزاده آقا محمد شاه در سال ۱۲۱۲ فتحعلیشاه قاجار به سلطنت ایران نائل و در سال

۱۲۵۰ محمدشاه فرزند عباس میرزای نایب السلطنه قاجار مقام سلطنت یافت
و در سنه ۱۲۶۴ ناصرالدین شاه به تخت سلطنت جلوس نمود و در سال ۱۳۱۳ هفدهم
ذی قعده در حرم حضرت عبدالعظیم مقتول و مظفرالدین شاه به سلطنت ایران
برقرار گردید فرمان مشروطه ایران بامضای مظفرالدین شاه صادر شد
و پس از رحلت شاه الیه محمدعلی شاه به سریر سلطنت ایران در سال ۱۳۲۴ قمری
قدم گذارد و در سال   از سلطنت خلع گردید و از خاک ایران خارج شد
از سال   احمدشاه فرزند محمدعلی شاه به پادشاهی رسیده و تا آبان سال ۱۳۰۴
به سلطنت ایران باقی بوده است محمدعلی میرزا در سال ۱۳۰۴ شمسی در روسیه وفات نمود
در سال ۱۳۰۲ احمدشاه مسافرتی به اروپا نموده و برای معالجه کسالت مزاجی خود
مدتی در اروپا متوقف بود.

مسافرت های پی در پی احمدشاه به اروپ و بی اطلاعی او از جریان امور و عدم
توجه به حال مملکت و ملت بالاخره هیجان عمومی را ایجاب کرد مخصوصاً موقعی که
خبر حرکت او از اروپا بسمت ایران به ملت رسید بر انقلابات داخلی افزوده شد
تلگرافات پی در پی شدید بالاخره به مجلس شورای ملی از طرف طبقات ملت مخابره
گردید و همه خلع احمدشاه را از مقام سلطنت ایران خواستار گردیدند.
تا در نتیجه مجلس مبعوثان ایران احمدشاه را از سلطنت خلع و انفصال او را تلگرافاً
اطلاع دادند و در همان روز آقای رضاخان رئیس الوزرا را به نیابت موقتی
مملکت معین نمودند.

قاجاریه یکصد و پنجاه سال در ایران سلطنت نموده و در آبان سال ۱۳۴۴ قمری که
مطابق است با ۱۳۰۴ هجری شمسی سلطنت ایران از قاجاریه خارج و سلسله قاجار
منقرض گردید احمدشاه بقیه عمر را در اروپا بسر برده و در سال   شمسی در آنجا وفات کرد
بنابراین سال ۱۳۰۴ در تاریخ ایران اهمیت زیادی را داشته انقراض
دولت قاجاریه - و طلوع سلطنت پهلوی.

پیرو اقدامات ملیون برای تعیین مقدرات آتیه مملکت مجلسی بنام مجلس
مؤسسان در طهران افتتاح گردید از تمام ایالات و ولایات نماینده گانی
به این مجلس اعزام داشتند.

مجلس مؤسسان به اکثریت آراء آقای رضاخان رئیس موقتی مملکت را
به شاهنشاهی ایران انتخاب نمود.

اعلیحضرت رضاشاه پهلوی در آذر سال ۱۳۰۴ بر تخت سلطنت ایران جلوس
و در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ تاجگذاری فرمودند
سریر سلطنت ایران بوجود این پادشاه مقتدر مفتخر گردید و تاج شاهنشاهی کشور باستان بر تارک بزرگترین رجال نامدار سیاسی عالم تمدن
قرار گرفت.

با قضاوت قارئین محترم این کتاب و کسانیکه بر اخلاق نگارنده آشنا هستند همواره
بیان و زبان خود را از اظهار مطالب غیر واقع و بیانات تملق آمیز نگاهداشته
و مادام که از منابع موثقه اطلاعات صحیح تحصیل ننمائیم و یا مشهودات کاملی نداشته
باشیم از اظهار عقیده کاملاً خودداری کرده و بفرض نقل روایات و اخبار تکیه
اطمینان کامل بصحت آن نداریم راوی را مسئول دانسته و نقل قول میکنیم این است سبک
در گویندگی ما در کتاب حالا یا خطا میرویم یا راه صواب می پیمائیم بسته به تصدیق منصفین
منصف و اساتید محترم ما است مخصوصاً وقتی که در نظر داریم کتابیرا که تصنیف میکنیم مدتها
دراز پس از ما بماند و بطبع برسد و آینده گان و اعقاب ما را از اوضاع گذشته
مطلع کند.

پس با این حال اخبار را که مورد بحث ما در این کتاب واقع میشود با اطمینان کامل
بصحت آن بوده و هیچ مقصد و نظری هم سوای ذکر حقائق نداریم.

اعلیحضرت رضاشاه پهلوی فرزند مرحوم عباسعلیخان از خوانین و رجال مازندران
در حدود مازندران در ۲۴ اسفند سال   متولد شده از ابتدای شباب با میل و رغبت
تمام داخل خدمات نظامی شده در سایه لیاقت و شجاعت ذاتی در ظرف مدت کمی به مراتب
عمده در نظام نائل گردیده است. معظم له از موقع ورود به خدمت نظام و ارتقاء
بمدارج صاحب منصبی در تمام میادین جنگ که بین لشکریان ایران و اشرار و ایلات
یاغی و مدعیان سلطنت واقع شده فاتح و غالب بوده و در هیچیک از غزوات شکست
و مغلوب نگردیده است با آنکه وضعیت سربازان قدیم مطلوب و موافق میل معظم له
نبوده و ما شمه از اوضاع و ترتیب نظامیان و سربازان عصر قاجاریه در فصل ۱۱ اشاره کردیم
و از طرف دولت آنروز بطوریکه میبایست در تقویت و ترغیب سربازان و رسانیدن جیره و علیق
آنان مراقبت کند مواظبت نمی نمود و چه بسیار در میادین جنگ که جیره و علیق
سربازان نرسیده و به سختی و زحمت امرار معیشت میشوند در همین حال شخص معظم له
قشون زیر دست خود را سرپرستی و نگهداری فرموده دلداری داده تشجیع و تقویت مینمود
و با عدم مساعدت دولت وقت و جهان قشون دلسرد بی نظم و ترتیب موفق به فتوحات
عدیده شده فاتح و غالب گردیده است هم چنانکه خود شاهنشاه میفرمایند در یکی از میادین
جنگ چندین روز بمن و سپاهیان من آذوقه نرسید و بخوراک گیاهان گذران میکردیم
و بالاخره نگذاردم قشون متفرق شده تا تسلیم دشمن شود و نیز مکررات اتفاق افتاده که
در موقع جنگ قشون دولتی فرار نموده و معظم له به تنهائی در مقابل یک اردو دشمن
استقامت نموده و حتی بوسیله گلوله توپ نگذارد دسته قشون مخالف دست اندازی به
ما کرده باشند دست برد نمایند و حتی چندین ساعت خود را در عقب توپ نگاهداشته
شلیک نموده صف جلو تا فراریان میرسیدند و از فرار خود منصرف میشدند
علاقه لشکریان ایران معظم له از یکطرف توحید دولت نجد باتفاق قسمت او
از طرفی کودتای ۱۲ اسفند سال ۱۲۹۹ را تشکیل و بسمت وزارت جنگ ایران

معروف گردیدند.

از ابتدای تصدی وزارت جنگ شروع به اصلاحات اساسی در نظام ایران فرموده که ما شمه از آن را در فصل یازدهم نگاشتیم. در نتیجه خدمات شایان معظم له را بریاست عالیه کل قوا معین نمودند و با اختیارات تامه که داشتند نظام ایران را که قهقرا اسفل زمان باقی بود به اعلی درجه ترقی رسانیده که امکنه در مقابل مناجلین دول متمدنه عرض اندام و برابری میکند.

حسن کفایت و لیاقت معظم له موجب شد که در سال ۱۴۰۱ بریاست وزرا را ایران منصوب و زمام امور را در کف کفایت خویش قرار داد شرح فتوحات نمایانی که در زمان وزارت جنگ و ریاست وزرائی نصیب معظم له شده کتاب مفصل جداگانه میخواهد.

بالاخره در اواسط سال ۱۳۰۴ طبق رأی مجلس مؤسسان ایران به ریاست موقتی مملکت تعیین و در آذر ۱۳۰۴ هجری شمسی به تخت سلطنت ایران جلوس فرمودند.

موادی را که ذیلاً ما درج میکنیم برای معاصرین ما که قضایا را دیده و شنیده‌اند چندان مفید نیست (گرچه باز هم مفید و قابل استفاده است) ولی آیندگان را فوق العاده برای دانستن این قبیل قضایا احتیاج خواهد بود لذا ما بدون شرح فقط از خدمات معظم له و زحماتی که در راه عمران این مملکت متحمل شده است در این جا فهرست مانند می‌نگاریم.

۱- قلع و قمع و دستگیری و قتل میرزا کوچک خان جنگلی و اتباع او در حدود مازندران که مدعی مقام سلطنت ایران بود

۲- رفع انقلاب خراسان و دفع محمد تقی خان که داعیه پادشاهی داشت.

۳- تاسیس و تجدید نظام ایران و تهیه اسلحه و تکمیل قوای مسلحه دولتی و تشکیلات جدید نظام در سراسر مملکت و تعلیم و تربیت نظامیان ایران و دقت کامل در جزئیات امور مربوطه به نظام و تعیین درجات نظامی و افتتاح مدارس نظام و متحدالشکل ساختن قوم نظامیان و غیره.

۴- تشکیل اداره امنیه که سابقاً بنام قراسوران نامیده میشد و عبارت بود از یک عده چریک (بدون فرم رسمی و وظائف معینه و حقوق مرتب) ضمیمه ساختن امنیه به وزارت جنگ و اجرای مقررات نظام در امنیه و تنظیم و تدوین نظامنامه خدمات امنیه و ملبس ساختن آنان به لباس متحدالشکل نظام و برقرار نمودن پست امنیه مسلح در محل عبور قوافل و تاسیس مدرسه وکیلی امنیه و مراقبت در ضبط ثبات امور آنان و تشکیل اداره امنیه در تمام شهرها و تعلیم و تربیت نفرات امنیه مطابق مقررات نظامنامه مدونه

۵- تکمیل قوای نظمیه و متحدالشکل نمودن البسه مستخدمین این اداره و مخصوصاً ایجاد قوای تامینات و تعقیب جدی از سارقین داخلی در تمام مملکت و افتتاح محبس‌های جدید و تهیه وسائل حفظ الصحه محبوسین و رعایت اجرای مقررات قانون درمورد

محبوسین و تعلیم قوانین و نظامنامه های قبلی به عموم نفرات آنان و مراقبت در نظم شهرها و قصبات و تعیین درجات آنان.

۶- قلع و قمع و دستگیری شیخ خزعل امیر خوزستان و مطیع ساختن اتباع او و وصول مالیات خوزستان و عمران و آبادانی این ایالت وسیع که سالها از حیطه اقتدار دولت ایران خارج شده بود.

۷- مسافرت به عراق در زمان تصدی ریاست وزرا و باتفاق قشون نیرومند و سرپرستی و تفقد از حال ایرانیان ساکن عراق عرب

۸- امنیت داخلی مملکت ایران که در سراسر کشور حکمفرما است.

۹- تشکیلات قضائی جدید و تصویب و اجرای قانون مجازات عمومی و افتتاح ادارات عدلیه و صلحیه در تمام شهرها و قصبات عمده و تفکیک رتبه قضائی از اداری و ملبس ساختن قضات محاکم و وکلا عدلیه بلباس رسمی در مواقع محاکمه و امتحان و تشخیص درجات معلومات قضات و وکلاء عدلیه و دقت در اجرای مقررات قانون.

۱۰- فتح بلوچستان و قتل دوست محمد خان سرکرده بلوچ و وصول مالیات بلوچستان در ازای سالهای متمادی و اعزام مامورین دولت بآنجا و تغییر نام بلوچستان به ایرانشهر

۱۱- خلع اسلحه از ایلات فارس و بختیاری و قشقائی وغیره.

۱۲- مطیع ساختن رؤسای ایلات و عشایر و قلع و قمع سرکشان و یاغیان از قبیل اسمعیل آقا سمیتقو و اظهار اطاعت رؤسای ایلات و اجرای مقررات قانون درباره آنها و اعدام و اسارت اشرار و یاغیان

۱۳- فتح لرستان و تاسیس ادارات دولتی در آنجا و افتتاح مدارس و تعلیم و تربیت الوار

۱۴- توسعه و تسطیح طرق و شوارع در تمام مملکت و عبور وسائط نقلیه از اغلب خطوط و تاسیس ادارات طرق در تمام شهرها و استخدام عملجات برای محافظت جاده‌ها. و افتتاح راه فیروزکوه و چالوس و طرق صعب العبور دیگر که از آنجمله است گدار سیرچ کرمان.

۱۵- ورود کارخانه های چراغ برق و ماشین های پارچه بافی به ایران و تشویق تجار و سرمایه داران برای اقدام به خرید و حمل و نقل کارخانه های مهم و افتتاح کارخانه قندسازی وغیره

۱۶- توسعه معارف ایران و تاسیس مدارس متوسطه در ایالات و ولایات و مدارس ابتدائیه در قصبات و اعزام محصلین به اروپا و دقت کامل در امور آنها و رواج ورزش و ژیمناستیک مدارس و تعطیل نمودن مدارس ابتدائی انگلیسی و جلوگیری از تبلیغات میسیان در ایران.

۱۷- دقت در امور بلدیه و تشکیل انجمن بلدیه در تمام شهرها و وضع قوانین بمقتضیات محل و آبادی و عمران شهرها و ایجاد خیابان های عریض و طویل در تمام ولایات و ساختمانهای عالی و باغهای ملی و نظافت شهرها و جلوگیری از امراض مسریه و ساختن دارالعجزه و بیت الفقراء در اغلب بلاد

۱۸- تاسیس صحیه کل مملکتی و امتحان اطباء و جلوگیری از طبابت کسانیکه تصدیق نامه رسمی از دولت در دست ندارند و تشکیل ادارات صحیه در تمام شهرها و اعزام دکتر و طبیب بولایات و برقراری آبله کوبی مجانی و جلوگیری از امراض مهلکه مسریه وغیره.

۱۹- اجرای قانون لباس متحد الشکل در تمام ایران و عملی بودن آن

۲۰- الغاء کاپیتولاسیون و مختل بودن ادارات کارگذاری در ایران و مجبور ساختن اتباع خارجه مقیم ایران را بر مراجعه به محاکم صالحه دولت ایران و الغاء امتیازات و فرامین قدیم

۲۱- اقدام نمائید و رسمی به کنگره بین الملل و دخول در عضویت جامعه ملل .

۲۲- ساختن عمارات و ابنیه عالیه در اروپا برای اقامت سفرا و قونسولهای ایران .

۲۳- تاسیس اداره کل تجارت و اداره صناعت و اداره فلاحت در مرکز و انشاء اطاق تجارت در تمام شهرها و رسیدگی به محاسبه تجار .

۲۴- منع ورود اشیاء خارجه به ایران و امر به استعمال البسه وطنی .

۲۵- شروع به خط آهن در ایران و تهیه مخارج ساختن آن از عواید انحصار قند و شکر .

۲۶- رسیدگی به شکایات رعایا و مشترک و ممنوع بودن رشوه و تعارف و صدور فرمان ... مجبور داشتن به حسن سلوک و مدارا با تمام طبقات و موقوف ساختن تجملات و تحصیلات و تشریفات روسا و رجال و حکام .

۲۷- امتحان طلاب علوم دینیه و جلوگیری از کسانیکه نام عالم یا مجتهد تحمیل جامعه بودند و تکلا ساختن معممین بی سواد و تعیین و تشخیص روحانیین و احترام مقام روحانیت و محدود بودن محاضر شرع و ترتیب ازدواج و طلاق و تشخیص آن .

۲۸- تاسیس اداره احصائیه و سجل احوال در تمام ایران و تعیین عده نفوس شهرها و قری و قصبات .

۲۹- اجرای قانون نظام وظیفه و استخدام جوانان سالم ایران در ظرف مدت دو سال بخدمت نظام .

۳۰- تاسیس بانک ملی و بانک فلاحتی در اغلب ایالات و تغییر اسکناس های قدیم و طبع اسکناس جدید و تبدیل نقود از قران به ریال و رواج مسکوک طلا ...

۳۱- تاسیس اداره ثبت اسناد و املاک در ایران .

۳۲- تاسیس انجمن نرخ و خورشید سرخ در مرکز و سایر ولایات و عمل به وظائف مقرره .

۳۳- مسافرت به تمام شهرهای ایران و معاینه ادارات و موسسات دولتی و ملی و ... در تمام امور دولتی و آگاهی بر جزئیات حالات و رفتار و معاملات رعایا .

۳۴- مرتب بودن اوقات اماکن متبرکه رضوی و اظهار علاقه به آن آستان مقدس و ازدیاد عوائد املاک آستانه و جلوگیری از حیف و میل منافع آن .

۳۵- رسیدگی به عملیات مامورین دولتی و اجرای قانون جزای عمال دولت و قانون محاکمه وزرا بدون تبعیض .

۳۶- تهیه چند فروند جهاز جنگی و ولیعهد به ایران و کثرات معلمین کشتی از (ایتالیا و اسپانیا) برای آموختن به ایرانیان .

حال نظر که در اینجا گفتیم اگر بخواهیم کلیه اقدامات معظم له را بنگاریم کتاب مشروح مفصلی باید تصنیف کنیم ناچار بذکر همین مختصر قناعت نموده وختما میگوئیم

که ما براجع به تواریخ قدیم ایران مشاهده میکنیم که ایرانیان را همواره عقیده بر آن بوده که پادشاه مملکت ظل الله و مفوض از جانب خداست قانون اساسی مملکت هم روی همین پایه نوشته شده و تصریح میکند که سلطنت موهبتی است که از طرف خداوند متعال به ملکی از ملوک آن عطا میشود نه تنها ایرانیان بل سایر دول متمدنه قدیمه هم این عقیده را تایید و تصدیق نموده اند و ثابت میکند این مطلب عباراتی که در اغلب تواریخ اروپائیان و مخصوصا فرانسه مشاهده میکنیم که از آنجمله است این عبارت که نغمات توجه شده و دیگر شاه کیست ، شاه وجودیست که ممکن است ضعیف باشد یا قوی ، خیره یا غنی کور و کر و چلاق ، یا سالم و صحیح المزاج ، عالی همت ، یا پست فطرت ، اما در هیچ موقعی مثل سایر مردم تنها نخواهد آمد هر وقت شاه میگردد لرزشی در مردم حاصل میشود نوری بر جبینها میدرخشد و احترامی بر قلب ها الهام میشود) و باز در کتابی دیگر می نویسد . (شاه و توالس میکند خدا تو را شفا میدهد) و از آنجمله است این عبارت که راجع به هانری دوم سلطان فرانسه می نویسد .

(هانری دوم پادشاه بود و همیشه بوی سلطان مملکت کفی میکند)

و از همان قبیل است حرف قربان تو دان چه فرمان شاه نظیر مطلق ایرانیان شاه پرست بوده و حتی مکلمه ظل الله شاه را خطاب نموده اند و با همین عقیده است که تا هم میگوئیم مادام که کسی قابلیت و استعداد و لیاقت اداره کردن یک مملکت را نداشته باشد بمقام شامخ سلطنت نرسد و حکمفرمای ۱۵ ملیون نفوس نگردد و بدون آنکه قطره خون از بینی کسی فرو آید و زحمتی به نفسی وارد شود سلطنت ۱۵۰ ساله منقرض شود و از بین برود و خلعت پادشاهی زیب پیکر دیگری گردد .

تا در ثبات استعداد محافظت گوسفندان مانند صاحب گله احشام و اغنام خودرا قوی نسپارد و دارا حافظ و نگهدار نسازد و مادام که شبان به پاسبانی گوسفندان قیام و اقدام کند و از عهده انجام وظائف مقرره برآید و بدفع گرگ غدار توانا باشد صاحب گله او را بر انعام باقی گذارد و از او نگهداری کند گو آنکه جمعی بر ضدش قیام کنند و بر علیهش اقدام نمایند صاحبکارش حافظ و نگهدار باشد و گرگ گان باقی و پایدار دارد تا از جبر مخالفش گزندی نرسد و از خواب ... نتیجه بیند .

ایران محل توجه صاحب شریعت اسلام و خانه شیعیان است بعقیده مسلمین مادامی که سلطان ایران مطابق اوامر و دستورات مطاعه صاحب حقیقی اسلام عمل کند و مجری اوامر وی باشد و اسلام و مسلمین را تایید و تشدید کند خداوند نصرت دهد و سلطنتش را پاینده دارد و پادشاهی را در خاندان وی باقی گذارد ، برکات را از آسمان نازل کند و خیر و برکت بمردم عطا فرماید رعایا در راحت باشند و غرق دریای نعمت ، قحطی و بلا دور و رنج جور و ظلم و جفا دور شود گلستان شود و خرمن خرمن گل در دهقان ایران نابود شوند و از جهان بر افتند صحراها سبز و خرم شود و آفات ارضی و سماوی کم گردد خلیفه واقعی حضرت ما بهوا زنده و باقی دانند و در پس پرده غیبت جالس . بقاء پادشاهان اسلام را

مقید به نظر او دانند وفنا وزوال هر دولت را بواسطه عدم توحید وی شناسند .
حالا میخواهیم بدانیم آیا دستگاه کلیه ایران عملیاتش مطابق میل وآراده و دستور بزرگان اسلام بوده
وخلافتش به نفع مسلمانان تمام شده یا بعکس رفتار کرده است .
این قضاوت را باید پس از مراجعه به تواریخ اسلام بنمائیم با این معنی که عملیات
امرا یا اعمال رجال صدر اسلام و دستورات صاحب رئوس دیانت اسلامی مقایسه
کنیم و ببینیم راه راستی را که رهروان رفتند از همانجائیکه آنان به پایان رسانیدند
شروع کرده یا بعکس . پس در این باب فصلی دیگر باید و مایه دیگر شاید تا داد
سخن دهیم و شرح ماجری گوئیم .

(فصل بیست ودوم [٢٣] ایران واسلام)

گروهی از بی اطلاعان وجاهلان را عقیده چنان است که تمدن کنونی شرق وتشکیلات
فعلی دول اسلامی ماخوذ از غرب است .
تشکیلات قضائی ، نظامی ، احصائیه ، مالی ، اسلامی همه از غرب بشرق
سرایت کرده واز پرتو تمدن غرب است که شرق هم موفق به تنظیم وتشکیل دوائر
مرتب ومنظمی شده بعقیده آنان آثار تمدن بوفور کرده است .
اگر قدری به کتب وتواریخ ایران واسلام مراجعه کنند باشتباه وخطای خود
واقف شده تصدیق میکنند چنین نبوده .
آثار طبیعت هر روزه بما می فهماند که نورانیت ودرخشندگی همه از شرق
بعالمیان میرسد آفتاب وماه وسایر کواکب طلوعشان از مشرقست وهنگامیکه بمغرب
میرسند غروب کرده از نظر ما ناپدید شده ظلمت وتاریکی عالم را فرا گرفته
برودت جای نشین حرارت وظلمت بجای نورانیت حکمفرما میگردد .
ما چند ساعتی پیش میگفتیم که آفتاب جهانتاب از افق شرق سر برزند ودیده دلها
منور سازد چشم جهانیان روشن کند وقلوب عالمیان گلشن سازد و سپاه ظلمت را بگریزند
ونیست ونابود کند واشعه نورانی خود را بر تمام موجودات فیدا زند وبتربیت
آنان بپردازد تا ما دیده ایم چنین دیده ایم وهمان کواکب نورانی وانجم درخشان را
که مانند لؤلؤ وصفا از آسمان مشرق پدیدار میشوند هر قدر بمغرب میروند
نورانیت وصفا وطراوتشان بحالت انحطاط ، از ما دور میگردد طولی نمیکشد که مانند
ظلمت صرف عالم را فرا میگیرد وما این حال را از غرب جز ظلمت وتاریکی
خبری نشنیده ونکرده ایم این نمط روز وشب این رفتار است .
پس از بیان این مقدمه که غفلةً بر قلم ما جاری شد میخواهیم به تواریخ
مراجعه کنیم وببینیم این تشکیلات جدیده از شرق بمغرب رسیده وما از مغربیان
یاد گرفته ایم یا بعکس آنان از ما اقتباس کرده قدری وقسمتی را نوادانسته عمل کرده اند
طوریکه حالا اسباب اشتباه شده که بایع که بوده . ومشتری کیست مجتهد کدام
ومقلد کیست وما را در این فصل دو نظر است اولا میخواهیم ثابت کنیم

که این تشکیلات جدیده وتمدن کنونی شرق ماخوذ از غرب نیست بلکه همان
رویه نیاکان وپیشینیان است وما احتیاج به تقلید اجانب نداشته ایم منتهی چندی
بواسطه عدم مواظبت اولیاء امور فراموش ومتارک شده بود اینک باز بهمت پادشاه
جوان قواعد ورسوم ومقررات وتشکیلات را پیروی کرده ایم ثانیاً بکسانیکه بی اطلاع
از تواریخ وشرح زندگانی مسلمانان صدر اسلامند بفهمانیم که این رسم وطریقه
دیرینه جدید ایران ماخوذ از دیانت حقه اسلام ومناسب از احکام وقوانین
مقدسه پیغمبر مرسلین واوصیاء اوست واطاعت آن بر هر یک از مسلمانان واجبست
پس میگوئیم که .
بر همه اهل عالم واضح شده که ایران مرکز تمدن ومهد علم وصنعت بوده وقبلا از آنکه
دول اروپا نام ونشانی در عالم پیدا شود ایرانیان در نهایت تمدن زندگانی میکردند
وتواریخ شاهد بر این مدعا است حتی مصریهم که خود را پیش آهنگ قافله تمدن میدانند
ودر این ادعا ذیحق هم بوده اخیراً تصدیق میکند که ایران قدیم از دیرزمانی دارای
تمدن بود ، واگر متقدم بر مصر نباشد اقلا برابری وادعای همسری داشته است
وچون این موضوع بحد یقین رسیده بحث در اطراف آن زائد است وچون امروز
مصر وایران هر دو از ممالک اسلامی محسوبند ودیانت اسلام در تمام این دو مملکت
عظیم حکمفرما است در افتخارات کهنه هم شریک ودر قبول دیانت اسلامی هم دوشیم وبرادر
وهمانا اگر بمحض خبط وخطای امراء بنی امیه مانع نشده بود تمام ممالک عالم در تحت
دیانت مقدسه اسلامیه داخل وامروز اختلاف کلمه در میان نبود افسوس که
سلاطین بنی امیه ومخصوصا امراء اندلس از جاده مستقیم منحرف واروپائیان را
از نیل بر این موهبت عظیم محروم ساختند چنانکه مورخ بزرگ ابن اثیر در قضیه
محاربه بین لشکریان اسلام وشاهیان فرانسه نقل میکند ونیز مورخ عالیقدر جرجی
زیدان شرح آن می پردازد ومیفرماید . شرحی که ترجمه آن این است
" در ایام بنی امیه وسیع گردید مملکت اسلامیه پس فتح شد اندلس وسایر مغرب عرباً وجبال ر
شدند بنو امیه بار اروپا از وراء اسپانیا پس قطع طریق کردند از جبال (پیرنید)
وداخل شدند بر فرانسه وحرکت در آمدند در فرانسه تا نهر رون سنه (١١٤ هجری)
پس ترسید فرنگ ترسیدن شدیدی از آنکه برسد آنان را آنچه رسید به اسپانیا پس
همت کردند وجمعیت کردند ومتفق شدند از برای دفع آنان وواقع شد بین فریقین جنگ
شدیدی در نزدیک (تورس) واداره میدان کرد صاحب روزگار خدیو بود قائد
فرانسه (شارل مارتل جد شارلمان) وقائد عرب (عبدالرحمن ابن عبدالله غافقی)
واگر فائز شده بودند عرب در این واقعه هر آینه منتشر میگردید اسلام در فرانسه
پس در سایر اروپا برای آنکه بودند فرانسه قوی ترین ملت فرنگ بر مدافعه عرب
واگر انتصار یافته بود لشکر عرب در این مملکت همچنانکه منتشر شد در آسیا وافریقا
وسایر عوالم اسلامی منتشر میشد در تمام اروپا .

ونیز اذعان کرده است که احصائیه ممالک اسلامی را در ایام عمران آن معین کرده و میگوید
(در بین مقررات نزد ما احصاء ممالک اسلامی در ایام عمران آن که مابین ۲۵۰ الی ۳۰۰ ملیون
نفوس که مطابق است با مجموع تعداد سکان اروپا الآن)
و باز میگوید در ضمن شرح ممالک اسلامیه .
(و سکنه این ممالک معظم ترین امم متمدن بودند در آن حین و در ایشان بود عرب
و فرس، و ترک، و کرد، و مغول، و تتار، و افغان، و هنود، و ارمن
و سریانی، و کلدانی و رومی، و قبط، و قبط و نوبه و بربر و غیرهم و تکلم میکردند
به عربیه و فارسی و هندی و رومی و سریانی و ترکی، و کردی و ارمنیه و قبطی و بربریه
پس هنگامی که طالع گردید اسلام در آن ممالک شایع شد لغت اصلیه ایشان مثل اهل شام و عراق
و مصر و مغرب و داخل گردیدند لغات عربیه را در کلام خود مثل اهل فارس و ترکستان
و هند و افغان و غیرها هم چنانکه بیشتر از امم آسیا و افریقا کتابت میکنند به حروف عربیه تا الی
الآن و این است از آثار آن تمدن عظیم .»
واما بیان اینکه تشکیلات جدیده ماخوذ از تزوید و قواعد اسلامیات و
همه این تشکیلات جدیده را دولت اسلام از ابتدای تاسیس آن مؤسس و بانی بوده
در وقتی که هنوز نام و نشانی از تمدن فرنگ نبود شروع میکنیم به ذکر ترجمه عبارات مورخین
بزرگ که مورد قبول و تصدیق همه عالم تمدن واقع و احدی را مجال انکار آن نیست (غیرها
که در این ها ذکر میکنیم ترجمه بیانات و عبارات تاریخ ابن اثیر و الفتوح و العقاید)
و ابن خلدون و ابن خلکان و مقریزی و بلاذری و ابی الفدا و مسعودی
و طبری و سیوطی و یاقوت و اصطخری و مقدمه ابن خلدون و کتاب خراج
ابی یوسف و غیره است و نیز ترجمه خواهیم کرد از کتاب تمدن الاسلامیه که تصنیف
کرده است از اجزاء زیدان مورخ منصف مسیحی و جمع کرده است در آن اقوال
مورخین مغرب اسلام را که ما فوقاً به ذکر نام نامی آنان مبادرت ورزیدیم
و مخصوصا قبل از شرح تشکیلات اولیه دولت اسلام به ترجمه عبارات ذیل از تمدن
الاسلامیه مبادرت ورزیده و سپس تذکر مطالب دیگری بپردازیم منقول در ص ۴۱
تحت عنوان رجال صدر اسلام .
(«اختصاص یافت صدر اسلام به مردانی که عدد و فر بود در ایشان شروط فتح و نصر
و به تحقیق ممتاز بودند عصریه و جودان نوابغ عظام هم چنانکه ممتاز گردید عصر
...... ناپلیون بزرگ بوجود آمدن که نامید شده است مثل ایشان در زمانه .
پس مقدر فرمود خدا وقت از برای عرب نصر را و مخصوص ایشان قرار داد قائدینی
از منتخبین رجال عالم در حرب و سیاسه و حکمه مثل خالد ابن ولید و خالد ابن سعید
و ابی عبیده ابن الجراح و سعد بن ابی وقاص و یزید بن ابی سفیان و حمزه ابن عبدالمطلب
و علی ابن ابی طالب ۳) در شجاعت و لشکرکشی و رشادت و در این صفات غالب شدند
بر ایشان کسی و مثل عمرو ابن عاص و معاویه ابن ابی سفیان و مغیره ابن شعبه

و زیاد ابن ابیه از اهل دها و سیاسه و ابی بکر صدیق و عمر ابن خطاب از
اهل حزم و جنگجویی و عزم و در بعضی کتب میگوید و ابوبکر و عمر و حسین ابن علی
در تقوی و سیاسه و صدق تربیت) و بزرگترین عوامل سرعت انتشار اسلام در اوائل اسلام
این جماعت و امثال ایشان (و امثال ابوبکر و عمر و علی و ابن عاص و معاویه
و خالد اگر ظاهر نشده بودند در آینده از بزرگترین رجال عالم محسوب خواهند شد
و عالم تمدن به عظمت ایشان افتخار خواهد کرد همانطوریکه مثلاً تمدن فرنگ به ناپلئون
و بیسمارک و غلادستون و کرومویل و غیرهم و غیر از ایشان نیز ظاهر شد مردانی از
اسلام در عصر بنی امیه و بنی عباس .
و بدرستی که جرئت داد مسلمین را بر فتح و مساعدت کرد ایشان را بر آن مگر دین
و شدة اعتقاد به نصرت و نیز مساعدت کرد ایشان را امهار ایشان در اسب سواری
و تیراندازی و قوای بدنیه ایشان و بود نشاط و عیش ایشان در جنگ و بودند بدویین
از آن صاحبان رأی و شجاعت و عدالت و ذکاوت).
حالا شروع میکنیم به مطالبی را که وعده دادیم بیان کنیم و ابتدا میکنیم به مساوات حقوق
که از آن عنبر وطن مثل اوراده میشود و توجه میکنیم از تواریخ مذکوره

-۱- - مساوات -

و از این قبیل است مساوات بین طبقات مردم و رفع امتیاز ایشان و دلالت میکند
بر این واضح ترین دلائل امر جبله ابن ایهم پادشاه غسان وقتی که اسلام آورد در زمان
عمر ابن خطاب و آمد بسوی مدینه با سپاه و جاه و جلال و خوشوقت گردید عمر به اسلام او و خارج شدند
اهل مدینه برای تماشای موکب او که تشکیل یافته بود از پانصد نفر از اسبان و شتران زینت شده
گردن اسبان بود گردن بندهای طلا و بود بر سر جبله تاجی مرصع به جواهر با این حال
مانع نشد عمر را از اقامه حد بر او!! و حاصل ساخت مساوات را وقتی که آمد مکه
از بنی فزاره او را مخاطب کنند و گفت من طواف میکردم در کعبه پس بلند کرد دست خود را
جبله و ... گفت بینی من از ضربت دست او پس طلب کرد عمر جبله را و گفت چه میگوید
این مرد جبله گفت راست میگوید یا امیرالمؤمنین عمد کرد او ... و اگر
نبود حرمت کعبه هر آینه میزدم بین دو چشم او را به شمشیر پس گفت عمر به تحقیق اقرار کردی
یا راضی کن این مرد را و یا بجا میاورد با تو آنچه را که بجا آوردی تو با او ... گردانید
که بجا بیاورد پس گفت جبله چگونه چنین میشود یا امیرالمؤمنین و حال آنکه او ملکی است
و من پادشاه هم پس گفت او را عمر که اسلام جمع کرد تو را و او را پس نیست فضیلتی الا به تقوی
و عافیت پس ندید جبله راهی از حکم عمر مگر به فرار پس رفت بسوی قسطنطنیه و
راحت نکرد و نبود بلاد عرب .
و مثل این است حکایت آن قبطی که مضروب ساخت او را پسر عمرو عاص و آمد نزد عمر ابن
خطاب در مدینه و پناه برد به او پس طلب کرد عمر عمرو و پسرش را پس اجابت کردند امر او را
و هنگامی که حاضر شدند عطا کرد خلیفه تازیانه را به قبطی و امر کرد او را که بزند پسر عمرو را

پس زدا و را واراده کرد انکه نوشد پدر را در ابی کف عمرو این است زبان
غلبت زده است لقد لبس من ، و ما تقدیر نیست) انتهی
قدر و مایه عمرو عاص و قوم منزلت او در نزد عمر ابن خطاب تقدیری واضح است که
محتاج به تحریر مانیست معهذا انظور در مقام مساوات ما بین او و رقبا رشود
و نظائر این در اسلام زیاد است مخصوصا در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی ابن
ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و مراقبت کاملا ن بزرگوار در اجرای مساوات
و حدود که از انقلابات حکایت طلحه و زبیر و امثالها و ظاهر میشود از مفاد عهدنامه

- ۲ - عدالت و دستور سلوک با رعیت -

و دیگر از مناقب این امر عظیم عدالت است چنانکه میفرماید (ان الله یأمر
بالعدل والاحسان) و اولین وصیتی که میفرمودند خلفاء راشدین وقتیکه
میفرستادند عساکر اسلام را بسوی فتح بلاد عدالت و زهد و رفق و مدارای با
عامه مردم بود چنانکه میگوید ابی بکر برای اسامه در روز حرکت مسلمین بسوی شام
و خیانت نکنید غدر نکنید غلو نکنید مثله نکنید اطفال را نکشید پیرمردان را
قتل ننمائید نخلات را قطع ننمائید و آتش نزنید درخت میوه دهنده را قطع ننمائید
گاو و گوسفند و شتر را ذبح ننمائید مگر برای خوراک و وقتی که میرسید به اقوامی که در
صومعه ها معتکف شده اند بگذارید ایشانرا بسوی اسلام و اذیت و آزار نکنید
ایشانرا پس نبود استیلاء مسلمین زحمت و سنگینی برای مردم مملکه اغلب اهالی
فضیلت میدادند ایشان را بر حکام اصلی خودشان و چون دیدند که میگرفتند
مسلمین بمراتب کمتر بود از مالیاتهائیکه اخذ میکردند از آنها سلاطین روم و ایران
و در اثبات مدعا کفایت میکند مضامین فرمان مطاع رئیس مسلمانان
امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب ارواحنا له الفداء که بعنوان مکاتبه قائد
عظیم الشأن اسلام مالک اشتر نخعی والی مصر شرف صدور یافته و برای
صنیعت بطور خلاصه بر ترجمه بعضی از فقرات آن مبادرت می ورزیم
این امری است از طرف بنده خدا امیرالمؤمنین علی بسوی مالک ابن حرث موقعیکه
تفویض نمود براو ولایت و حکومت مصر را که جمع کند خراج را و جهاد کند با دشمنان
اسلام و اصلاح کند اهل آنرا و تعمیر کند شهرهای آنرا امر میکنم تو را به پرهیزکاری
و اطاعت اوامر خدا که ضبط شده است در کتاب او از فرائض او و سنتهای
انجانا سنتی که سعید نیست کسی مگر متابعت آن و شقی نگردد کسی مگر
به ضایع کردن آن و اینکه یاری کند خدا را بدست خود و قلب خود و زبان خود
و خداوند ضمانت فرموده است نصرت کسیرا که به نصرت دین او قیام کند
و به اعزاز آئین او اقدام نماید
مالک مغلوب و مکوب ساز نفس اماره را در تندی و شهوات و طبیعت
ساز و بوا در مقابل عقل .

مالک . میفرستم تورا بسوی بلادیکه تحمل شده است در آن دولی قبل از تو از
عدل و جور و مردم اسیک متوجهند به رفتار و کردار تو و میگویند در تو آنچه را
که گفتند در حکام پیش از تو .
ای مالک میتوان صلاحیت بنده را استدلال کرد از ذکر خیر او در مجالس پس
سعی کن که ذکر خیر تو در السنه عباد جاری شود و نیک نامی تو بر زبانها سایر گردد
بر تو باد بعمل صالح مالک شو هوا و هوس خود را و انصاف را پیشه خود ساز .
قلب خود را از برای رعیت گنجینه رحمت قرار ده محبت کن تلطف نما .
مالک . مباش برای رعیت چون درنده گانه که غنیمت بشمارد و بازی میکنند با یکاره خود
و میخورند گوشت او را .
مالک . رعیت دو صنف صنفی از آنان برادر دینی تو اند در دین و صنفی نظیر تو اند در خلقت
و چون معصوم نیستند صادر میشود از ایشان گناه و طغیان پس عطاکن آنانرا از عفو خودت
همچنانکه دوست میداری عطا کند خدا تو را از عفو خودش بدرستیکه تو فوق ایشان
و ولی امر است فوق تو و خدا است فوق کسیکه والی گردانیده است تو را .
و طلب حکم از تو کفایت امور ایشانرا قرار مده نفس خود را برای مخالفت و جنگ
خدا و حکم بر خلق بغیر حق چه که نیست تو را طاقت عقوبت او و بی نیاز نیستی از عفو
و رحمت او . و منت مگذار بر کسیکه عفو کردی از او و شاد مکن نفسی را به عقوبت
کسی و مگو من امر کنند و مطاع که این است فساد و خیانت و نزدیکی بسوی تغییر
واعوجاج و هرگاه حادث شد تو را در سلطنت انحب و غلطی پس نظر کن به عظمت
ملک خدا و بالا بکشا و است فوق تو و قدرت لا نفته از او و قادر نیستی بر نفس خودت
پس بر این تسکین می یابد نخوت تو .
مالک بر حذر باش از عظمت خدا ذلیل میکند خداوند جباران را و خوار میسازد
غدر کننده کان را . ادا کن حقوق واجبه خودت و خاصه اهلت را .
قرار ده اواسط امور را برای حق و او اکمل آنرا برای عدل و جمیع آنرا
برای رضایت رعیت در غیر معصیت پس به غضب میاور عامه رعیت را از برای
خاصه آنها چرا که در سخط عامه رضایت خاصه را اثری نیست و در سخط خاصه
رضایت عامه مؤثر است .
و نیست از رعیت احدی سنگین تر بر والی از کسیکه کم است انصاف او و زیادت
امال او و قلیل است در نزد عطا شکر او و کثیر است عذر او و مسامحه او و ضعیف است
صبر او در نزد حادثات و زیادات از روی ها او و قلیل است معاونت او و در بلاء
از اهل خاصه و بدانکه عمود دین عامه امتند پس باشد میل تو از برای ایشان
و با ایشان و دورکن رعیت خود را از آنکه طلب کنند عیب مردم را پس
بدرستیکه در مردم است عیوبی که والی احق است از پرده پوشی آن پس کشف
منما نجه را که غائب است از تو از عیوب آنها چرا که بر تو است پاکیزه کردن آنچه

نظاهر است بر تو و خدا حکم میکند آنچه را که غایب است از تو
و دور باش از مردم حسد را و قطع کن از خودت آنچه را که موجب عداوت رعیت است
و تجاهل کن از آنچه را که صحت آن بر تو مخفی است .
و تصدیق مکن قول سعایت کننده را چه که ساعی خائن است ولو خود را بناصح
شبیه سازد .
و داخل مکن در مشورت خود بخیل را که تو را از احسان و نیکی باز میدارد
و داخل مساز در مشورت خود جبان را که ضعیف میکند رأی تو را از اقدام بامور
و حریص را داخل در مشورت خود مکن که زینت میدهد از برای تو حرص را و وامیدارد
تو را بجور

- وزراء -

بدان ای مالک بدترین وزراء تو کسی است که شریک باشد در گناه اشرار و تأیید
از برای ایشان حامی و یاری کننده پس از ایشان وزیر خود قرار مده لا جرم که ایشانند
یاری کنندگان اشرار و گناهکاران و برادران ظلم کنندگان و تو دوری کن از
ایشان و بهترین وزیر از برای تو کسی است که معاونت نکند ظالم را بر ظلم خویش
و گناهکار را بر گناه خویش و نباشد بر رعیت بار گران این جماعت نیکو معاونی
هستند از برای تو و منعقد بر تو و قرار داده از بین این جماعت خاصگان
دولت شاوره) از برای خلوت خود و مشورت خودت و نیز نزدیک ساز خود را اهل
ورع و تقوی و راستی و وضع کن از اینکه مداحی نکنند تو را و مفتخر نسازند تو را
بر باطل چه که کثره مدح زیاد میکند کبر را و غافل میشود از خدا .
و نباید مساوی باشند نزد تو نیکوکار و بدکار پس بدرستیکه این وسیله
بی رغبت کردن اهل احسان است بر احسان و دعوت بدکاران است
بر اعمال ناشایست و بدانکه نیست چیزی سزاوارتر در دعوت خلق از حسن ظن
بر احسان رعیت و تخفیف سختیهای ایشان و ترک آنچه را که مکروه میدارند
از او .

- تشکیلات دولتی و ملی -

و بدانکه بدرستیکه رعیت طبقاتی هستند که اصلاح نمیشود بعضی از آنها مگر بعنوان
و بی نیاز نیستند بعض آنها از بعض آنها .
پس از آنها است قشون و سپاه ، و از آنها است اهل قلم و نویسندگان ، و از آنها است
فقهاء و قضات ، و از آنها است حکام و ولات و از آنها است عمال جزیه و خراج
و از آنها است تجار و صاحبان صناعات و کسب کنندگان و از آنها است طبقه پست
صاحبان فقر و مسکنت که قرار داده است خداوند برای آنها حدی
اما جنود و لشکریان حصن و پناهگاه رعیتند و زینت ولات و عزت دین
و وسیله امنیت و انتظام مملکت و نیست قوام رعایای رعیت مگر بواسطه ایشان
و قوام سپاهیان نیست مگر بواسطه خراج که تقویت میکند لشکریان را در جهاد
دشمنان ایشان و رفع حوائج ایشان موقوف است بر آن .

پس قائم نمیشود این دو امر مگر بصنف ثالث از قضات و عمال که حکم کنند
در عقود و احکام و جمع کنند منافع و عوائد را از خراج و نگاه دارند حساب آنرا
و نیست قوام آنها مگر بواسطه تجار و صاحبان صناعات و آنچه را که جمع میشود از
منافع آنها . و اما طبقه سفلی از اهل حاجت و مسکنت لازم است معاونت ایشان
و بر عهده والی حقی است که باید ادا کند آنرا باندازه که صلاحیت دارد

- قشون و صاحبمنصبان نظام -

و قرار ده از برای قشون رئیس و امیری از آنها پس منتخب و معین کن انصح ایشانرا
که نصیحت کند لشکریان را بر اطاعت امر خدا و رسول و ولی امر و مناسب تر و افضل
ایشانرا از حیث حلم و بردباری که دوری کند از غضب و مهربانی کند بر ضعفا
و زیردستان خود و قبول کند عذر معذرت را و تحریک نکند او را شدت و سختی و عاجز نسازد
او را ضعف و سستی و همراه کن با امراء و صاحبان مناصب لشکری شرافتمندان و
نویسندگان را و کسانیکه دارای سوابق نیکند و نیز با آنها همراه ساز از شجاعان
و صاحبان سخاوت و سماحت را و مانند پدر که از فرزندان خود دلجوئی میکند
از لشکریان و رؤسای آنها دلجوئی کن و از امور آنان استفسار نما و بزرگ مشمر
بر اقویای ایشان و حقیر و کوچک مگیر ضعفای ایشانرا و محبت لشکریان را نسبت به
خودت اندک مشمار و وا مگذار تفقد و استفسار جزئیات امور ایشانرا بر ولات
و قضات خود چه که برای ضعیف و امور جزئی لطف تو موضعی است که نفع میدهد
بر او و برای قوی و اعضاء موقعی است که بی نیاز نیستند از او و اعزاز کن رؤسای
قشون خودت را و مساعدت کن در امور معیشت ایشان و نیکوئی کن بر آنان از عطای خود
و وسعت ده در امر معیشت لشکریان و رؤسای آنها تا آنکه تأمین کنند معاش اهل و عیال
خود را و نماند از برای آنها فکری و همی سوای انجام وظائف خود و جهاد با دشمن پس
اگر رحمت کنی بر ایشان متوجه میشود قلوب آنان بسوی تو و دوست دارند تو را
و از دل و جان خدمت کنند تو را .
و بدانکه افضل اعمال ولات برپا نمودن عدل است در بلاد و ظهور مودت است در میان
رعیت و خالص نمیشود دوستی و علاقه مندی رعیت نسبت بر تو مگر بسلامتی سینه های
ایشان که خالی گردد از بغض و حسد و محبت تو در قلوب ایشان جای گزین شود و صحیح
نیست نصیحت ایشان مر تو را مگر وقتیکه ظاهر شود محبت و شفقت آنان نسبت بر تو و ولات
و حکام و عمال تو پس مواظبت کن از امور ایشان و تمجید کن و احترام نما ایشانرا
و اگر مشتبه شد بر تو امری از امور پس برای خود عمل مکن بلکه رجوع نما در آن به کتاب
خدا و رسول و اولیاء او .

- حکام -

پس اختیار کن از برای حکومت در میان مردم حکامی که از فضلای رعیت تو باشند و لجاجت
نکند با دشمنان و تنگ نشود سینه او از امر اجرای احکام حقه و طمع نکند بمال مردم و کفایت
نکند بادنی فهم خود با فقاهت کند رعیت را بر شبهات صبر و جد و جهد کند

موکف وانضاج امور و پس از ثبوت و وضوح فیصله دهد امور مردم را و فیصل و صعوبت نکشد از دامن مسلمانان را و در موقع فاصله دشمنان نکشد ترا نا تو او حکم کند بحق .

مالک معین کن حکامی را که مقر و رفیع از نا تو اند و تنا و میل نکند به هوس و هوا و مذل کن مرانان از مال که زایل شود علل انها و کم شود حوایج انها از مردم و طمع نکنند از مال مردم و عطاکن از نا تو انها منزلتی در نزد خود که طمع نکند دیگران غیر از انها از خواص تو .

پس نظر کن در امور عمال خود و برگزین حکام را از اهل تجربت و حیا از خانوادهای نجیب و پیشقدمان اسلام و کسانیکه نظر کنند به عواقب امور و تمیز دهند مصالح را از مفاسد و بر فروغ بر ایشان ارزاق را که قوتی باشد مر ایشان را و بی نیاز باشند از تناول انچه را که در دست ایشان است و لازم کند حفظ کنند حیثیت و شرافت خود را و حدیث کنند در اجرای احکام تو و حجتی باشد بر ایشان اگر مخالفت کنند ترا یا اختلاس نمایند از مال رعیت و خراج دولت

ـ مفتشین ـ

و نفرست مفتشین و جواسیس مخفی از ان از اهل صدق و وفا و سفارش کن و عهد بگیر از ایشان که بر رفق و امانت عمل کنند و برخلاف واقع سخن نرانند

ـ مجازات عمال دولت ـ

پس اگر دراز شد دست یکی از عمال بسوی خیانت در حالیکه بوده است مشمول لطف و محبت و بی نیاز کرده بودی او را از طمع به مال مردم و تامین نموده بودی امور معیشت خود و اهل و عیال وجمع شده نزد تو اخبار مفتشین و متفق شدند ایشان بر خیانت او و ثابت و واضح شد امر تو طوریکه نماند برای تو و مشاورین تو دلیلی در خیانت او پس سزاوار عقوبت را بر او و عزل کن او را از عمل و بنشان او را در ذلت و منادی او را به خیانت و ببندان در گردن او عار تهمت را و محروم سازش او را از خدمت .

مالیه و خراج ،

و استفسار کن از خراج و اصلاح کن او را و فرست برای اخذ خراج مردمان عادل را مراکه مردم همگی عیال و اولاد و تند برای خراج واگر شکایت کنند مردم از سنگینی مالیات یا آفات ارضی و سماوی و کم ابی و سیل خوار گر و تلف شدن بذر یا بی بارانی کن و تخفیف بده از مالیات که اصلاح شود امر ایشان و گران نیاید بر تو اخیر را که تخفیف صیدهی از خراج بدرستیکه این ذخیره است که باز عود میکند و تعمیر میشود با ان واسطه شهرهای تو

ـ بلدیه ـ

و نظر کن در تعمیر بلاد و دقت در بلاد و تعمیر شهرها را بر اخذ خراج چه که مالیات گرفته نمیشود و عایدات زیاد دیگر در نظر به تعمیر بلاد و اگر گرفته شود خراج بدون تعمیر بلاد خراب میشوند شهرها و هلاک میشوند سکنه ان و برپا نمی ماند امور تو باد

به آبادانی مملکت و عمران بلاد ان و زینت شهرها که جلب میکند بجنبد و تحسین مردم را و ستایش کنند ترا و مواظبت کن در امور انزاق و دقت نما در نظافت معابر و راهها

ـ محاسبین و کتاب ـ

پس نظر کن در حال کتاب خود و منصوب نما از خوبان ایشان در امور خودت و تخصیص بده رسایل سری و اسرار خودت را بر یکی از اشخاص صالح خلقی که طغیان نکند بر تو و خلاف نکند ترا و غفلت نکند در امور . و تاکید کن به دفترداران و کتاب که صادر کنند جواب کاغذهای مردم را و باید اقدام و تدوین جواب نکذارند مراسلات عمال تو را و قیام نکنند یا مدیر کل پس از معرفت بان و نیز و تحریف نکنند عبارات تو را و عاجز نباشند از فهم در امور کتابت جواب میکند ضرر یا نفع ترا و جاهل نباشند بر ظایف خود و دقت کنند در امور صدق و وفادار باشند مر ترا معوق و معطل نگذارند حساب مردم را دستورات دراین زیادیات ما به همین قدر که نمونه دست اید اکتفا کردیم ،

ـ تجار و صاحبان صناعات ـ

و وصیت میکنم ترا درباره تجار و صاحبان صناعات و اینان سه قسمند یا متوطن در محل و یا مسافر و متحرک و یا طالب ضرر و دست فروشانند .

ایشانند مواد منفعت و ثروت مملکت تحصیل میکنند مالها از راه دور از دریا و خشکی و بیابان و کوهها پس ایشان باید سالم باشند از نا امنی از مهر غائله و دواهیه و تفقد کن در امور ایشان در نزد خودت و در نواحی مملکت خودت واگاه باش که هستند در میانه این طبقه صاحبان بخل و اعمال قبیحه و احتکار کنند و حبس نمایند ارزاق مردم را و تحکم کنند اند و معاملات و این باب ضرر رسانیدن برای عامه مردم و عیب است بر حکام و دولت پس منع کن از احتکار پس بدرستیکه رسول خدا منع فرموده از ان .

بیع بیعی است که نباشد در ان غبن و مطابق باشد با موازین عدل و اسعار یکه ضرر نرساند به طرفین از بایع و مشتری پس کسیکه احتکار کرد و سلطان نهی تو بر تو باد به تعقیب از او و عقیده کن او را و مجازات ده او را که باعث تنبیه دیگران شود

ـ طبقه سفلی و درماندگان و بی نوایان ـ

الله الله فی طبقة السفلی ـ بر تو باد در طبقه پست اغنیاء کسیکه نیست حیله از برای ایشان و مساکین و محتاجین در این طبقه اند و نیز در میان انها هستند کسیکه قناعت کننده اند و حاجتمندانند سوال را قرار بده از بیت المال قسمتی برای ایشان و قسمتی از غلات صوافی اسلام در صرف این طبقه است ، در هر شهری از برای کوچکتر ایشان و بزرگ ایشان و فراموش مکن از ان و مشغول نسازد ترا بطالت با شادی و خوشوقتی از حال ایشان هم ، و فساز قسمتی از اوقات خودت را برای سرپرستی و دلجوئی از ایشان تو شخصا و مکن ما ایشان مهربانی کن معین نما از برای رسیدگی به حال این جماعت کسانیرا از اهل تواضع و فروتنی که برسانند به تو حالات و گزارشات ایشان را و توجه کن بر یتیم و پیرمردان و کسانیرا که طلب از جواب انها کسی و قادر نیستند به کاری .

- دستور معاشرت و عدالت ولات - سلام عام -

دوقتی که می‌نشینی در مجلس عام تواضع کن از برای خدا ئیکه خلق کرد ترا و بنشان در مجلس خودت
از فضلا و دانشمندان و اعوان و انصار خاصه خودت و کسانیکه محاربت میکنند ترا تا اینکه تکلم
کنند با تو و تکلم کنی با ایشان و دور کن از خودت بدخوئی و کبر را و طول مده غیبت خودت را
از رعیت خودت چه که احتجاب ولی و والی شعبه ایست از شعبات تنگی و کمی علم از آنان است با امور
و احتجاب از رعیت قطع میکند از ولات اگاهی بر حال ایشان را و این است فرمان علیت والی قربیت
که نمی‌شناسد مردم او را مگر از رفتار و کردار و پس از صدق و کذب و لاعلاج تو یکی از این دو
خواهی بود ، واگر تو را است طبع سخی و نفس تو عادت کرده است به بذل مال و دوقی و عطا را
پس از برای چیست احتجاب تو و حال آنکه اکثر حاجات مردم قسمی تو است ندارد دشواری و تنگی
از برای تو . و امری است که لابد است از آنکه شخصاً مباشرت کنی تو اگر از غلبهات اعمال
عمال خودت جوابی را که عاجز شده اند از آن کتاب و وزرای تو و نیز از عهدات رسیدگی بحاجات
مردم روزی که وارد میشوند بر تو و طاقت ندارند از اصلاح آن اعوان و حکام تو و مگذار اینکه
عمل مردم را و معوق مگذار کارها را خلف وعده مکن و هیچ منت بر آنان که ترا دعوت کرده اند مگذار

- معاهدات -

رد مکن صلح را در صورتیکه دشمن تو داخل شد در عنوان صلح و راضی شد باصلاح پس در صلح راحتی
لشکریان تو است و فراغت حال تو و رعیت تو و امنیت بلاد تو و لکن الحذر الحذر از دشمن بعد از صلح
غافل نشان ترا و نزدیک شود بر تو پس با حزم رفتار کن و صلاح غافل . واگر واقع شد بین تو
و بین دشمنان تو عقدی و عهدی پس حفظ کن عهد خود را و وفای بنما بعهده خود را باشی و به
پوشان بر خود خلعت امانت را وعده خود مکن نقض عهد مکن خدعه مکن فنا و منما مردم را ایست
میثاق و عهد را در نزد خدا و ولی امر خلق مسئول قرار داده .

مالک . بپرهیز از خون ریزی بغیر حق بدانکه خداوند ابتدا میکند به حکم بین بندگان در محشر را
که خون ریزی کرده اند در قیامت تقویت مکن سلطنت خود را بریختن خون مردم چرا که خون ریزی
ضعیف میکند خوار میکند ذلیل میسازد حکومت ترا و نیست از برای تو عذری نزد خدا
و نزد من و حال آنکه پادشاهی تو بی ثبات و قرار میشود به سنگدلی و اولاد و فامیل تو طرف محبت
و بی بهره از خصومت رعیت واقع میشوند و منقرض میگردد خاندان تو و باقی نمیماند تو که
حمایت کنی از نوامیس خود اگر بر رعیت خودت باحسان خودت فخر منما تجلد و امور مکن
مسامحه منما در امری که سزاوار نیست و انکار منما و در هر حال خدا را حاضر و ناظر دان .

این عهدنامه مفصلات مانع توجه فقرتی از آن برای تیمن و تبرک مبادرت جستیم و کفایت میکند
تا همین اندازه برای آدم منصف خیر بین واز خدای طلبیم که ما را موفق دارد بر اطاعت
اوامر مقدسه او و پادشاه متبوع فخم ما را مساعد دارد بر اجرای دستورات و احکام مطاعه
آن بزرگوار که به تمام معنی از آمال شاهنشاه بزرگوار ما در مملکت ایران مجری داشته ایران را
امیر شک جهان کند و ایرانیان را رهین احسان خود سازد و در سایه تمدن اسلامی ما را
به اعلی درجه ترقی و تعالی برساند و در ظل توجهات صاحب کار حقیقی ایرانیان را از شر مذبذبان

و معاندین محافظت فرماید . باز برگردیم به تاریخ و توجه کنیم از کتب سابق الذکر
آنچه را که مقصود داشتیم باین کنیم پس فصلی دیگر باز کنیم و سخن را آغاز کنیم از تمدن
اسلامی دائم و آنچه را که بر عقیده اهل مشرق واضح سازیم

- فصل سوم . تاریخ -

گفتیم تشکیلات دولت ایران در عصر حاضر مأخوذ از فرنگ نیست و شاهنشاه ایران تقلید
اجانب نمیکند و آنچه را که کرد طبق دستورات و آئین مبین اسلام است و خواستیم از تاریخ
دلیل بیاوریم و اگرچه فصل سابق کافی است برای اثبات ادعای ما ولی باز هم ناگفته
نگذاریم و میگوئیم به شهادت تاریخ تمدن غرب مأخوذ از دیانت مقدسه اسلامی است
و تمام تشکیلات یک دولت مشروطه مستقل در صدر اسلام در تمام دول اسلامی حکمفرما
بوده است و واضح میسازیم آنرا به تاریخ

- ۱ - احصائیه و سجل احوال -

دیوان برای خلفای صدر اسلام حیثیت را داشت در احصار مسلمین برای مقاصد از پیغمبر
پس قرار داد حسب دستور پیغمبر برای هر قبیله از قبائل عرب دیوانی که دو نفر و هر دو نفر
در مجالس و مجلس را داشت و ثبت کنی متولد شده را یا و برتها کی نازل گردیده است . پس میگفتند
مردم که دیوان فلان قبیله متولد شد و از دیوان فلان دختری . و مینوشتند نامهای انصار را
و هیچکدام فارغ میگردیدند بر میگشت بسوی دیوان و ثبت میکرد اسامی را در آن وکذا در قسمت
متوفیات و شروع شد دیوان احصار در تمام ولایات که از جمله است مصر تشکیل
داد دیوان احصار را عمرو بن عاص در آن و پس از آن عبدالعزیز مروان سنه ۶۵ و ۸۶
هجری و بعد از آن قرة ابن شریک سنه ۹۰ و ۹۶ و بعد از آن بشر ابن صفوان سنه ۱۰۱ و قس علیهذا

- ۲ - نظام وظیفه -

و ابتدا که چون اجبار در زمان سلطنت بنوامیه پس هرکه مفروض شد اریدی بنی امیه
و گردیدند مطمئن دولت واحده و ضعیف شد قوه اعراب به غلبه عنصر اموی نمیرفتند
مردم بسوی جنگ بارضایت پس مضطر شدند خلفا برای تشکیل دیوان نظام اجباری
و اول کسی که بجا آورد این دستور را حجاج ابن یوسف بود در عهد عبدالملک ابن مروان و کامل
گردید دولت امویه بجد و ثروت و مایل شد مردم به کسب و طلاق گفتند راحت را

- ۳ - نظمیه و بلدیه (الحسبه)

این منصوبات دینی از قبیل قضاوت و صاحب حسبه نامیده میشد به (محتسب) محتسب میکرد از
منکرات و تأدیب میکرد و هدایت میکرد مردم را بسوی مصالح عامه در شهرها مثل منع از
تنگی راه‌ها و منع حمل کنندگان و منع اهل کشتی ها از زیادی مسافر و بار و تنظیف معابر
و نظر در مکیال و موازین و قیمه ارزاق و دقت در مجالس درسیه و قنادیل و غیر ها
و آنچه را که امروز نظمیه و بلدیه میشود از وظائف بلدیه و رعایت عالیه این مقصود متدینه مگیار بزرگان
دولت اسلام و از برای او درست حالکه با تمام وظائف خود مشغول بوده و وظائف
محتسب در و بر صاحبان صنعت و کسب و غیرها و می نشست صاحب حسبه

در جامع عمرو بن و صفر شاد اخبار خود را در بارها از برای حبس داران و بوحات و مطبوخات و اراعات مکاریان و مسافران و بود از برای مکاری اجاره و آنچه حمل کند دواب خود را بیش از اندازه که طاقت دارد و وقت و تفتیش میکردند مدارس و مکاتب و می ترسانیدند معلمین را که نزنند اطفال را زدن شدید جراحت کننده و ناقص سازنده و همچنین محافظت میکردند اطفال مردم را از جهت دریمایی و منع میکردند عوام را از گمراه ساختن و مضروب نمودن اولاد مردم

۴ ـ مأمورین احرب دالشرطه ـ

و شرطه از توابع قضاوت است و مراد از آن امرای احکام قضات است کمک میکردند قضات را در کشف جنایات و اجرا میکردند قاضی را در محاکمات و به یک گوای او مساعدت میکردند حاکم را بواسطه حکم و اجرای منیوند حدود مجرما و شرب مسکر و غیره از امور شرعیه را که قاضی در آن حکم میکرد و نوبه رگ شد این منصب در اندلس تا اینکه گردید مد وقتی سر طه کبری و شرطه صغری حکم میکرد شرطه کبری بر بزرگان و اهل مناصب و مراتب سلطانی و صغری حکم میشود بر عامه رعیت و نصب میکردند از برای شرطه کبری کرسی در نزدیکی عمارت سلطان و از برای اوبود مردانی که همراهی میکردند او را و بود صاحب شرطه نزد ایشان که نامیده میشد به صاحب شهر یا صاحب شب و در دول سلاطین نامیده شد به والی و در اوقات به حاکم .

۵۰ ـ مفتشین و جواسیس دولت ـ

صاحب برید یا صاحب خبر شبیه است به رئیس پلیس یا رقیب اصحاب عمال و او بود چشم خلیفه یا امیر حشم و گوش او و میفرستاد بوی خلیفه اخبار عمال و یا سعایت دشمنان او را و انتخاب میشد صاحب برید از اشخاص ثقه ثقه الامین و لیاقت برای آنکه علاقه شد بوی خلفا ر به نقل اخبار هم چنانکه کری ولایت شدا د برید را نکو با اولاد خویش .

ولود فرض از وضعیات در اوائل شریعت رسیدن اخبار بین خلیفه در شام و عمال او در مصر و عراق و فارس ز قول داده اند اوراد فرجمی از برای خلیفه بر عمال خویش و مأمورین دولت و نبود بین صاحب برید و خلیفه یا سلطان یا امیر واسطه و هیچکس نمی آمد او اطلاع نمی یافت احدی بر او ـ خلیفه دبود بین ایشان و صاحبان برید رمز و سری دیت و صنایات ؛ ـ ۶ ـ ساعی البرید ـ پست ـ

و بود از برای قاصد راه های از مرکز خلافت بسوی اطراف مملکت تا آنکه متصل میگردید به ممالک دیگر و بود در راه های ایشان اسبان زین شده و منازل و کاروانسراها و تبدیل میکردند عمال برید اسبان خود را با اسبان راحت شده از برای سرعت سیر خود و در عرب عادتشان بر مرکب ایشان و بالغ شد عدد عمال برید در دولت عباسی به ۹۳۰ نفر و بود نفقه دواب و حقوق ایشان در سال ۱۵۹۱۰۰ دینار و مساعدت میکردند مردم با ایشان برای تسریع در ذهاب و ایاب ایشان و سوار میکردند ایشان را بر مراکب خود . و بود در گردن مراکب برید سلاسل زنگ های و قبیکه حرکت میکردند میجنبیدند

مردم موقع حرکت ایشان را .

و بود از برای خلفاء قاصدهای غیر از برید سواره و بودند ایشان مردانی صبور و قوی و صابر بر سیر و سیر میکردند کوه ها و بیابان ها را و بود در ایام معزالدوله دو نفر ساعی که اولی را نام فضل بود و دیگری را مرعوش و در هر روز سیر میکردند ۱۴۰ میل

۷ ـ کبوتران قاصد ـ حمام الزاجل ـ

و از وسائل مخابره بواسطه برید حمام زاجل است و بود از برای او شانی عظیم نزد ایشان و اول استخدام او در موصل بود و بعد در مصر در عهد فاطمین و در زمان عباسین و بعد از آنکه توجه تام بذل نمودند سلطین در این موضوع و مخصوصا در مصر و بود از برای مخابره با کبوتران برجهای در قلعه قاهره در عهد ایوبیین در قرن ۷ هجرت و رسید عدد کبوتران قاصد در آن به ۱۱۰۹ عدد و از برای ایشان بود عمال مخصوص که توجه میکردند از ایشان و بود در تمام مراکز ممالک اسلامی کبوتر قاصد و مخصوصا در شام و عراق و بغداد و غیرها که تعیین عدد ایشان در آن نواحی به تحقیق تعیین نشده است و پرواز میکردند این کبوتران از قلعه ها بسوی جهات

ـ ۸ ـ ـ طرق مخابره ـ

و در موقع محاصره ، مینوشتند اخبار را بر تیر و می انداختند بسوی مکانیکه مراد ایشان بود و نیز از طرق مخابره بود بنا و منظره ها و منارها مثل برجهای بلند بر قلعه های مرتفع و میرسانیدند اشارات را به یکدیگر بوسیله روشن ساختن آتش و شعله ها و خبرهای دیگر و نقل میکردند خبرها بوسیله آن اشارات به یکدیگر تا میرسید بمکان مطلوب و این کار معمول بود در یونان و استخدام کرد او را حجاج ابن یوسف در اسلام در موقع مناظره با فرزدین .

و نیز می نوشتند اخبار خود را بر رقعه در ورقه و می بستند او را به چوب و چوب را در بوگ و گریه را در آب می انداختند و رسول برای نفر به ترتیب و قواعد خاص که موسوم بود نزد ایشان .

و بودند در دربار خلفاء اشخاص مخصوص برای ارسال مراسلات و قرار میدادند مراسلات را در جیب کیسه های از جلد و مهر مینمودند او را مهر فرستنده و باز نمیکردند آن مگر بدست کسیکه کاغذ باو نوشته شده بود .

۹ ـ دیوان انشاء ـ دارالانشاء دولت ـ

میشناختند عرب در جاهلیت کتابت را مگر چند نفر قلیل و بود کتابت ایشان بحروف عربی معروف از مرتبه و می نوشتند به حروف عبرانی اقتباس از یهود و از جمله کسانیکه مینوشت عبرانی تعلم عبرانی ورقه ابن نوفل بود و ورقه ابن نوفل عمه زاده خدیجه بوده ؛ و استخدام کرد عرب خط کوفی را در اول امر از برای کتابت لغت عربیه و رفته رفته در آن تغییراتی قائل شدند تا بصورت خط نسخ در آمد و صاحب تاریخ را عقیده بر آن است که خط کوفی خطی است که سریانیان و کلدانیان با آن کتابت میکردند و عرب از ایشان آموخته برای اینکه کوفه شهری است که اصل نام آن ها کوره اند در عراق و خط نسخ را از عرب حیره ؛ و وقتیکه ظاهر شد اسلام نبود نویسنده عرب مگر ۱۹ نفر که کتابت میکردند به عربیه و تمام ایشان از اصحاب بودند که مقدم بر همه ایشان است علی ابن ابی طالب پس عمر ابن خطاب و سپس طلحه و عثمان و ابوسفیان و معاویه و یزید و زید ابن ثابت و عبدالله ابن ارقم و غیرهم و بودند علی و عثمان و زید و عبدالله نویسندگان وحی و سوره قرآن و فرامینی که خطاب به سلاطین و امراء

صادر میگردید و بیا ره از انها می نوشتند کاغذهای مردم را و بعضی از انها می نوشتند اسناد
معاملات و قباله های ازدواج و طلاق را .
و وقتیکه رسید خلافت به ابوبکر بود عثمان کاتب او که مینوشت کاغذ به سوی عمال و قائدین و
گردید کتابت منصبی از مناصب حکومت و اما عمر مینوشتند از برای او معایقی و پس از انکه فتح
شد بلاد و وسعت یافت ممالک اسلامی تشکیل دادند خلفا راشدین دیوانهائی چند را و قرار
دادند از برای هر ولایتی کاتب و منشی در دیوان و قرار دادند از برای جند دیوان
مخصوص و از برای بیت المال دیوان خاصی تمام امور لشکری مفوض بود به دیوان جند
و کلیه امور و حساب خراج و غیره محول بود به دیوان بیت المال (وزارت جنگ . وزارت مالیه)
و هنگامیکه رسید ایام به بنو امیه و زیاد شد امور دولت زیاد کردند عدد دواوین و تقسیم کردند
به چندین شعبه و قسمت و بود در رأس هر دیوان یکی از رجال مسلمان که در تحت
مسئولیت او بود عده چندی از دفترداران و کتاب و محاسبین و مرجع بود امور دولت اسلامی
در این ۵ دیوان و بود مکتبه که ریاست داشت بر کل انها و موسوم بود به رئیس دیوان الانشاء
یا صاحب الدواوین (وزیر الانشاء) و این است اسامی تشکیلات دولت اسلامی در بدو امر
١- دیوان الخراج (مالیه) ٢- دیوان الجند (جنگ) ٣- دیوان رسائل
که مینوشتند در ان رسائلی که از طرف خلیفه به عمال و امراء و ملوک و سلاطین صادر میگردید (دربار)
٤- دیوان الشرطه (نظمیه) ٥- دیوان الاحکام یا دیوان العدل (عدلیه)
و اهم انها بود کاتب الرسائل (وزیر دربار) و نامیده میشد به کاتب السر و بود کاتب اسرار ابوبکر
عمر و کاتب اسرار عثمان و در اول اسلام رئیس برای این منصب قرار نمیدادند مگر از خاصان
و نزدیکان خودشان و در زمان بنی عباس قرار گرفت کلیه امور دولت در دست وزراء
و امضاء مینمودند وزراء احکام صادره از دواوین را و اول کسی که مقام وزارت
امضا کرد احکام دولت را یحیی ابن جعفر برمکی بود در زمان سلطنت رشید و بعد از
قرار گرفت امضاء وزراء در سر قصه ها رقایع و متولی بودند وزراء امور دواوین را خاصه
(دیوان السر و دیوان الرسائل) و در اواخر دولت بنی عباس نامیده شد انرا به دیوان الانشاء
و او طرف مکاتبه بود با ملوک و سلاطین خارجی مثل وزارت خارجه امروز یا باب عالی
و بودند صاحبان دواوین و کتاب از بلغاء و فصحاء و مدتها تحصیل میکردند انواع فنون ادبا
اقتباس میکردند از آیه از آیات قرآن یا حدیث یا حکمت مشهوره یا شعر حکمی ،،
و در اینجا صاحب تاریخ نوشته است مقداری از عبارات احکام رسائل خلفا را که دلالت دارد
بر فصاحت و بلاغت انها و از موضوع بحث ما خارج است ،،

- ١٠ - اختصار الکتابه -

و در این موضوع سعی بلیغی داشتند مسلمانان و با منتهی بلاغت و فصاحت به اختصار کاغذهای
خود را می نوشتند و ما برای نمونه فقط یک درج میکنیم مراسله هرون الرشید که به امپراطور روم نوشته
در جواب کاغذ او که تهدید کرده بود خلیفه را (بسم الله الرحمن الرحیم من هرون امیرالمؤمنین الی
نقفور کلب الروم قد قرأت کتابک یا ابن الکافره والجواب ما تراه لا ما تسمعه)

و کافی است در اثبات این موضوع کاغذها و مراسلات امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب

- ١١ - رمز -

و از اختراعات ایشان است در مکاتبات اشاره به حرف واحد برای مقاله مطولی
مثل مراسله که نوشت خلیفه عباسی به سلطان محمود غزنوی وقتیکه طلب کرد از
خلیفه که ذکر کند اسم خودش را در خطبه و نقش کند نام خود را بر نقود و نوشت کاغذی
به خلیفه مشعر مضمون که (لو اردت نقل حجارة بغداد علی ظهور الفیلة الی غزنة لفعلت) پس
جواب نوشت خلیفه از برای او (ا ل م) و متحیر گردید سلطان محمود غزنوی از این
تا اینکه وارد شد مجالسات ابوبکر کوهستانی (قهستان) و بود از بزرگان علما ارائه داد
کاغذ را به او و از او طلبید کشف از این مشکل شد ابوبکر مدتی و دریافت مطلب را
و گفت نوشته است شرح او شما تهدید کردید خلیفه را به فیل و او فرستاد جوی شما
این کتاب را که در او است الف لام میم اشاره است به قول خدا الم تر کیف فعل
ربک باصحاب الفیل ؟ اخر به پس ملتفت شد سلطان و نادم گردید و عذر خواست از خلیفه
و زیادت نظائر ان در اسلام و از اختراعات عباراتی که منسوب است با میرالمؤمنین علی ابن ابی طالب
که در قوم فی عود و بما ویدد عزک فضار قصار ذلک ذلک فاحش فاحش هلک هلک
که همین عبارات را نوشت عضدالدوله ابن بویه به ابی منصور افتکین والی دمشق .

- ١٢ - ادوات کتابت -

اختیار کردند مسلمانان نی را برای قلم همانطوریکه امروز معمول است و اما جوهر ترکیب کردند
اخراج کوبیده شده را از صمغ و غیره و نامیدند انرا مرکب و اما کاغذ در اوائل اسلام معمول
بود که می نوشتند کاغذهای خود را بر پوست و بر پارچه و مشهور ترین ان اقمشه
نسیج مصری است که موسوم بود به قباطی و بر قباطی نوشتند قصائد هفتگانه معلقه
پیش از اسلام و هر گاه نمی یافتند قباطی می نوشتند بر چوب یا استخوان یا برگ
یا سنگ و هنگامیکه فتح شد مصر اختیار کردند (پاپیروس) را برای کتابت و اکثر
مکاتبات خلفاء اموین بر پاپیروس است و قباطی و در دولت عباسیه اختراع کردند
کاغذ را به اشاره فضل ابن یحیی برمکی و از او در معمول شد کاغذ در تمام دول اسلامی
صاحب تاریخ را عقیده چنان است که مسلمین اخذ کردند این صنعت را از چین برای انکه
چینیان قبل از میلاد دارا بودند صنعت کاغذسازی را و هنگامیکه فتح کردند مسلمین سمرقند را فرا
گرفتند این صنعت را از انان و عمل کردند بان تا در سلطنت بنی عباس کم کم شد رونق
و جلوه ساختند از برای اشاره فضل و معین کردند برای ساختن کاغذ عاملی در بغداد
و شام و سایر ممالک اسلامی و این اولین وسیله است برای انتشار کاغذسازی در عالم
و فرا گرفتند این صنعت را اروپائیان از مسلمانان تمام و معروف شد نزد اروپائیان کاغذ
شامی و منتقل شد صناعت کاغذسازی به اروپا بوسیله اندلس و از قدیمترین کتبی که بر
کاغذ عربی نوشته شده کتابی است که نوشته شده است در اوائل قرن ٣ هجری و ضبط است
در کتابخانه لندن و کتاب دیوان الادب که نوشته شده است در اوائل قرن ٤ هجری

- ۱۳ - کشتی و جهازات جنگی اسلام -

مورخین را عقیده چنان است که اولین مسافرت عرب در دریا و اول جنگی که مسلمانان با مخالفین اسلام در دریا نمودند
در زمان خلافت عثمان ابن عفان است سنه ۲۸ هجری [illegible] معاویه ابن ابی‌سفیان [illegible] قبرس را اختیار کرد
[illegible] با استخدام خود کشتی را و مطالعه و اتمام شد چون قبرسیان با مسلمانان که در سال [illegible] ۷۲۰۰ دینار به دولت
اسلام بپردازند و این اولین غزوات بحری مسلمین در دریا [illegible] رغبت ایشان در [illegible]
بحر و قرار دادند از برای جزیه اوقات معین [illegible] زمستان و تابستان.
و می نامیدند مجموع سفائن را «اسطول» و این لفظ یونانی است که معرب کردند و قرار دادند مقر اساطیل
دریای روم (بحر الروم) و افتتاح نمودند در شام و افریقا و اندلس دار الصناعه‌ها (ترسانه) برای ساختن کشتی
و اصلاح آن و اول دار الصناعه در اسلام را عبدالملک بن مروان در تونس افتتاح نمود و در افریقا [illegible]
مسلمانان [illegible] و رغبت تامی پیدا کردند [illegible] برای ساختن کشتی [illegible]
و فتح کردند [illegible] عدد اسطول اندلس در زمان عبدالرحمن ناصر [illegible] رسید
به ۲۰۰ کشتی و در افریقا همین قرار و برای هر دار الصناعه بود قائد [illegible] و از جانب هر کشتی بود
قائد و امیری و می نامیدند [illegible] امیرالبحر [illegible] امیرالبحر بود تدبیر جنگ [illegible]
و در قرون اول هجرت [illegible] دار الصناعه‌ها و اولین کسی که به انجام این صنعت [illegible]
امیر مصر بود که از طرف متوکل عباسی امارت مصر را عهده‌دار است.
و جهازات جنگی و کشتی‌ها [illegible] در فتح بلاد به دولت اسلام و فتح نمودند بسبب آن [illegible]
[illegible] بحرالروم [illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمی [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] اسلام

- ۱۴ - مسکوک - نقود -

و معامله میکردند عرب قبل از اسلام به پول و نقود روم و ایران [illegible] ظاهر شد اسلام و فتوح
ممالک [illegible] دولت اسلامی [illegible] تمدن [illegible] قرار دادند [illegible]
سکه را پس ضرب کردند دراهم و دنانیر را در سال ۱۷ هجرت و نقش [illegible] الحمد لله محمد
رسول الله [illegible] اسم خلیفه [illegible] کلمات نقش شده بر دنانیر و دراهم [illegible] لا اله
الا الله الاحد) و دیده شده است از سکه‌های صدر اسلام [illegible] که ضرب شده در
سال ۱۷ هجرت [illegible] عبدالله ابن زبیر امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] سکه نام خالد ابن ولید [illegible] ۱۵ هجری ضرب شده [illegible] دنانیر [illegible]
[illegible] صلیب [illegible] خالد ابن ولید [illegible] یونانی (BON) [illegible]
نام معاویه [illegible] ایران [illegible]
ضرب میکردند [illegible] ایران [illegible]
[illegible]) و مختلف بود ضرب نقود در دولت اسلامی تا زمان عبدالملک مروان سنه ۶۵
و او یکسان ساخت ضرب مسکوکات را در تمام ممالک اسلامی [illegible] حضرت محمد ابن علی [illegible]

که خواست [illegible] دمشق [illegible] که در تمام ممالک اسلامی
به یک نحو سکه زنند [illegible] درهم و دینار و قرار داد [illegible] نقش کنند [illegible] توحید [illegible]
خدا (۳) [illegible] ضرب کنند [illegible] ضرب شد [illegible] و قرار
داد برای درهم و دینار وزن خاص [illegible] از طلا و نقره و رواج گردید در تمام ممالک اسلامی
و بود نقش نقود [illegible] (لا اله الا الله وحده لا شریک له) [illegible]
[illegible] (الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد) [illegible]
محمد رسول الله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون) و این نقش بود بر درهم و دینار
[illegible] سکه روم و ایران [illegible] و بود دار الضرب [illegible]
[illegible] دار الضرب [illegible]
الضرب اسلامی در بغداد [illegible] دمشق و بصره و قرطبه و غیرها و بود در هر دار الضرب [illegible]
[illegible] از قبیل وزن کننده و سکه زننده و صاحب عیار و کاتب [illegible] و غیره.
و در یکی از [illegible] دولت بود [illegible] دار الضرب [illegible]
در اندلس بالغ گردید به ۲۰۰۰۰۰ دینار [illegible] ضرب مسکوک در اندلس
[illegible] ۳۰ ملیون دینار [illegible]
[illegible] دولت اسلام [illegible]
و اگر ما بخواهیم شرح دهیم [illegible] که دولت اسلام اختراع کرده [illegible] کتاب دیگری [illegible]
[illegible] دولت اسلامی
در فصل آتیه

۲۴ (فصل بیست و چهارم)

در فصل سابق گفتیم که تشکیل دادند خلفا راشدین ادارات جدیدی و برای هر یک نامی گذاردند
و به ۵ قسمت امور مملکت را تقسیم نمودند حالا میخواهیم در این فصل شرح دهیم چگونگی انواع
انواع به ۵ قسمت تقسیم مینمائیم مالیه - حربیه - خارجه - داخله - عدلیه

- ۱ - قسمت اول - مالیه -

[illegible] جمیع [illegible] اموال دولت [illegible]
[illegible] دیوان [illegible] اصل [illegible] خراج [illegible]
[illegible] جمیع اموال دولت [illegible]
و املاک [illegible] دیوان [illegible]
اما اموال [illegible] دیوان الخراج [illegible] و واجب بود که
باشد [illegible]
[illegible] و واجب بود که [illegible]
[illegible] دیوان [illegible]
[illegible]
پس از مجموع اقوال مورخین معین گردید که مالیه دولت اسلام که به دیوان الخراج نامیده میشد [illegible]

به چهار اداره تقسیم و هر اداره یا دیوان به چندین دایره و شعبه یا دواوین فرعی منقسم میگشته و ما ذیلاً برای مزید بصیرت قارئین این کتاب شرح میدهیم آنرا

۱- دیوان جنود و اداره کل امور نظامی که مانند وزارت جنگ دولت اسلام بوده دیوان جمع میشده و دیوان جنود مرکب از چندین شعبه بوده و دارای دفاتر و محاسبات منظم و دفترداران و نویسندگان کافی داشته است

۱- دیوان خراج ۲- دیوان الجزیه ۳- دیوان الضیاع ۴- دیوان الصدقه ۵- دیوان زکات و دیوان عطایا

۲- دیوان الاموال یا اداره کل امور مالیه نیز مثل اداره کل قشون و اخبار که شعبات چندی داشته و دفاتر مرتب داشته و حوائج مختلفه کلیه دیوان زیر مرتبه داخل باشد دیوان مشتمله

۱- دیوان خراج ۲- دیوان ضرایب ۳- دیوان غنائم ۴- دیوان صدقه ۵- دیوان زکات ۶- دیوان عطایا

۳- دیوان الخزانه - کلیه اموال واقعه و انعام و احشام و غیره در اینجا جمع میشده و این نیز شعبات چندی داشته است

۴- دیوان السلاح - کلیه اسلحه و مهمات جنگی در این دیوان بوده و دارای دفاتر و مستوفی بوده که حساب آنرا نگاه میداشته اند.

علاوه بر چهار اداره فوق الذکر دیوانی هم برای رسیدگی بامور مالیاتی و اوقاف زمین و ممیزی و مساحت املاک و اراضی در ممالک اسلام تشکیل بوده و صورت ممیزی و اندازه و مساحت املاک در دیوان زمین موجود بوده است.

اما خراج و آن قدیمترین انواع مالیات و مراد از خراج آن بوده که.

مردم آباد میکردند زمین را و زراعت میکردند و از حاصل آن مالیاتی بسلطان میدادند و این اعتقاد حکما بوده که زمین از برای پادشاهان و اهالی تمتع حاصل میکنند به محصول آن.

و در ترتیبات اقوال صحیحه در کیفیت دخول زمین در ملکیت فاتحین و در فتوحات حکومات در فصل ۷ از سفر تکوین و قصه قحطی سخت که بر مصر و دیگر جاها رسید و اینکه یوسف ... هر وقت قحط اغلب بکلی داشته اند از هر ... و دیگر ... تا اینکه زمین مصر ... مخصوص فرعون گشت.

و از برای حکومت حصه و سهمی از آن محصول که ضبط میکردند ... از اراضی را موسوم بود به خراج و از برای هر قبیله رئیسی بود که توزیع میکرد اراضی را بین افراد و باقی میماند و وسایل تحویل ملک زمین در دست ملک و از برای ایشان دعوی و لاقید دیوان خاص از برای خراج که از جانب او مینوشتند و مالی ... از اهل بلاد و مینوشتند دیوان خراج را در مصر اقباط و دیوان عمال شام رومی و مینوشتند به رومی و عمال عراق فارسی بودند و بعد از فتوحات اسلامی دفاتر و اوراق خارجه در عرب مانده تا در ایام عبدالملک کلیه دواوین خراج را متوفی بودند ... و در زمان سلطنت عبدالملک سنه ۸۱ کلیه دواوین خراج بعربی نوشته گردید و از آن به بعد تمام دواوین خراج به زبان عربی محاسبات و دفاتر مرتب بودند و خلفاء مراقب و مطالبات داشتند در امور خراج

ما اما مقدار و مبلغ خراج را اما قبلاً در صفحه ۴۵ فصل ذکر شرح دادیم و گفتیم که در سال ۸۰ هجری مبلغ ۳۳ ملیون دینار خراج از مصر و شام و عراق عاید خزینه اسلام گردید و این حداقل عایدات خراج این سه مملکت بوده و علاوه میشود بر آن خراج ایران و اندلس و غیره

واما جزیه مالیات خراج که که تعیین آن از خیر مدارس ... قاعده ای ... زکات غنائمات

اصول آن جزیه که ضریبه وضع شده است بر رئوس و املاک ... و سابقاً متداول بوده پیش از اسلام واما خراج سابقاً ... جزیه ... از محدثات اسلام اگرچه از قدیم معمول بوده و وضع کرده اند جزیه را یونانها سواحل آسیای صغیر را قرن ۵ قبل از میلاد در مقابل حمایت اهالی از هجوم و تعرضات فنیقیان کرده اند و همچنین اعراب ایران و رومان هم وضع کرده جزیه را بجائی که تسلیم میشدند در مقابل او و وقتی که رومان فتح کرد فرانسه را وضع کرد بر هر یکی نفر از اهالی جزیه و مختلف بود مقدارات و ... جزیه جزیه بود که مسلمین میگرفتند وایرانیان نیز وضع کرده بودند جزیه را بر رعایای خودشان غیر از نجبا و علما و صاحبان املاک و کتاب و حشم و خدمه و غیره از ۱۲ درهم تا ۸ درهم و ۶ درهم و ۴ درهم و حداقل آن ۴ درهمات در مابقی این اجر تقلید کرده.

و عرب گرفتند این قاعده را از ایرانیان لفظا و معنا و تعدیل کردند در آن و گرفتند جزیه را از فقرا و حرکات و صاحبان املاک ... که گرفته بودند ایرانیان استثنا و گرفته بود.

واما مقدار جزیه در اسلام الاول که رسول خدا مقرر فرموده این است که بنا بمقتضای و حسب احوال و رضایت طرفین است هر جا که و قصه مصالحه و اتمام شد بین مسلمین با اهل نجران و نصاری بر آن شدند که تادیه نمایند جزیه مبلغ ۲۰۰۰ حله در ماه صفر و ۱۰۰۰ حله در رجب و هر حله ۴۰ درهمات را مصالحه کردند با اهل اذرح بر ۱۰۰ دینار در ماه رجب و اهل مقنا قرار گذاردند تادیه کنند چهار یک محصولات و حبوب ها و اسلحه خود را تا توانسته تحت قرار جزیه و همچنان با قوم یهود جزیرة العرب و تعیین کرد مقدار جزیه را عمر و نوشت به امراء و امنا و بیت المال و امر کرد با ایشان که تعدیل کنند جزیه را با اعتبار درجات مردم و تواناییهای آنان پس قرار گذاردند بر هر غنی مالی ۴۸ درهم که سالیانه بپردازند در هر قسط ۴ درهم و بر اواسط الحال ۲۴ درهم سالیانه دو درهم و بر فقیر ۱۲ درهم ماهی یک درهم و مستثنی شدند جزیه از شیوخ و زنان و کودکان و ... و اهل علم و این جزیه را در تمام ممالک مفتوحه مجری داشتند مگر جاهائیکه در نتیجه صلح بر نحو خاصی قرار داده شده بود جزیه بپردازند مثل قرار داد یکی عمرو عاص با مصر کرد و دیگر قرار از وضع رسم ایشان دو دینار در سال جزیه ... بر مردان و کودکان که بحد بلوغ نرسیده و زنان که معاف بودند جزیه و اشخاص مذکور و این که هر سال یکدفعه در هر وسط ... کاسته شده مرد از او و خیانت و سیاهی نه نشد.

و قبول جزیه از غیر مسلمین بنا بر ترتیب بود که اگر از اعراب بت پرست بودند یا از مرتدین قبول نمیکردند از آنها جزیه و پذیرفته نمیشد از ایشان مگر خدا پرستی و قبول اسلام یا شمشیر واما نصاری و یهود و مجوس و بت پرستان از عجم قبول میشد از ایشان اسلام یا جزیه یا جنگ و مقصود از این توحید خدا پرستی امت عرب بود هر چند که مکتب معتبر ۳ مذهب های جزیرة العرب و خاتمه داده اند کتاب اسلام بت پرستی و اما عمر بیرون کرد از جزیرة العرب یهود و نصاری را و در واقع جزیه جلوگیری میکرد از کشته شدن غیر مسلمین و مواظبت ... و جزیه را نه تنها بر ساشدند و اسیر جنگ دعوت نکردند.

اما غنیمت - کسب میکردند مسلمین اموالی در جنگ و مشتمل بود بر ۴ قسمت اسیر سبی اراضی اموال و هر قسمت از آن دفتر جداگانه و حساب مخصوص داشت و رجوع میشد به دیوان الغنائم.

اما اسرا که دستگیر میشدند در موقع مقاتله از برای ایشان است در شریعت اسلام احکامی و مخصوص دارد مع قتل آن و اسارت آن بحث خیلی دراز مفصلی خارج است در جمله احکام اسرا قبول فدیه است و آن مالی است که تقدیم میکند خود اسیر و آزاد میگردید و آن مال اضافه میشد بر باقی غنائم.

اما بچه که متولد از زنان و کودکان [illegible] بود کنیز ایشان و ضمیمه میکردند اولاد حرب و غنائم و رعایا بود و قبول [illegible]
ایشان . و اما اراضی و املاک که گرفته میشد و فتح میشد به جنگ - پس از اموال آن شاملی بود در اسلام با اختلاف
اقوال چه که بعضی از اراضی به قهر و غلبه به تصرف مسلمین درآمد و بعضی به نحو صلح انجام میگرفت و بعضی از آن [illegible]
از خوف تخلیه میشد و به اطلاق این اراضی اختلاف حاصل میشد در شرایط آن مثل خراج و ده یک [illegible] .
و اراده کردند بعضی مسلمین در صدر اسلام که قرار دهند اراضی را تقسیم و تقسیم نمایند بین فاتحین و ابا کرد عمر ابن خطاب
از ایجاد و قائم کرد ایشان را بگرفتن خراج و جزیه از اهالی آن و واگذار نمودند اراضی را به صاحبان آن .
دیوان الصدقه - صدقه و زکاة و وقف [illegible] موقوفات و گرفته میشد از اغنیاء مسلمین و متفرق میگشت مابین فقرا و از
برای صدقه دیوانی تاسیس گردید در مرکز خلافت و از برای او بود شعبه ها در ولایات و شهرها .
و مستقل بود در هر شهری عامل صدقه و استیلا داشت بر اخذ صدقات از ثروت [illegible] و تقسیم بین فقرا و در
دیوان صدقات بود دفاتری چند که ثبت میشد در آن نام دهندگان و مکلف [illegible] گیرندگان [illegible] .
دیوان الزکاة - مصادر زکاة چهار است زکاة ماشیه . زکاة طلا و نقره . زکاة اثمار . زکاة زرع .
اما زکاة مواشی گرفته میشد از شتر و گاو و گوسفند و از برای آن احکامی است خاص که وضع فرموده است پیغمبر(ص)
و از برای فقها [illegible] در آن که محل بحث ما نیست
و زکاة طلا و نقره تا ۲۰۰ درهم از [illegible] و اما [illegible] درهم [illegible] ۵ درهم [illegible] و زکاة
طلا از هر ۳۰ مثقال [illegible] نصف مثقال [illegible] مثقال طلا زکاة و هرگاه زیاد شد
از ۳۰ مثقال [illegible] زکاة آن [illegible] قیاس و اما زکاة اثمار پس اختلاف دارد زکاة آن با اختلاف
نوع آن از حیث سقایت اگر آب یاری میشد از آب باران یا نهر بدون تعب زکاة آن ده یک .
و هرگاه سقایت میشد با زحمت پس [illegible] نصف عشر و در هر حال [illegible] میشد زکاة [illegible]
[illegible] مگر وقتی که [illegible] میشد [illegible] پنج وسق و وسق شصت صاع است و صاع ۵ رطل و ثلث رطل
است و داخل میشد در حکم اثمار نخل و غیره آن و اما زکاة زرع [illegible] حبوبات است مثل گندم و
لوبیا و نخود و ارزن و جو و ذرت و غیره . و حکم آن مانند حکم زکاة اثمار است
دیوان قبایا - [illegible] در دارالخلافه و [illegible] این دیوان [illegible]
[illegible] خراج و جزیه و سایر عوائد دولت [illegible] ترتیب [illegible]
و اما فیء) جمع میشد عایدات آن در دیوان الخزانه و دیوان الخراج [illegible]
عایدات [illegible] اموال [illegible] دیوان خزانه [illegible]
و [illegible] است که دیوان فیء [illegible]
دیوان [illegible] ولی در هر حال یکی از منابع عوائد [illegible] مسلمین [illegible] و مراد از فیء
در شرع مالهایی است که واصل میشود از مشرکین بدون جنگ و بدون لشکرکشی و تحمل مخارج .
و اما اموال) دیوان الخزانه [illegible] اموال منقولات مانند مواشی و اثاثیه که در جهاد [illegible]
عاید مسلمین میگردید و در دیوان [illegible] تقسیم میگردید [illegible] اول غنائم مسلمین غنائم غزوه بدر است
[illegible] که تقسیم کرد [illegible] غنائم غزوه بنی قینقاع است [illegible]
که به ۵ قسمت مطابق امر خداوند تقسیم گردید که یک قسمت آن [illegible] داده میشد [illegible]
سهم و) به [illegible] و سهم [illegible] ۳ [illegible] ۵ سهم [illegible]

و در مصالح مسلمین و سهم دوم تفرقه میگشت بین ذوی القربی (بنی هاشم) و بنی عبدالمطلب بن عبد مناف
و بنی هاشم مقدم بودند بر بنی عبدالمطلب و سهم ۳ از برای ایتام بود از صاحبان حاجات و سهم ۴ مخصوص
بود به مساکین و سهم ۵ داده میشد به مسافرین و عابرین [illegible] خود از برای ایشان نفقه .
و اما ما بقی و آن [illegible] و اسلحه ایشان تقسیم میگردید بین قاتلین مسلمان [illegible] که کسی بود
غیر مسلمان [illegible] اسلحه او را و علاوه [illegible] از [illegible] غنائم [illegible]
و [illegible] - و قسمت دوم - دیوان الجند - جنگ - و اول کسی که [illegible]
تاسیس کرد دیوان جند را عمر ابن خطاب و تدوین کرد در آن اسامی افراد و صاحبان مناصب و [illegible] حقوق
ایشان را و دیوان جند شامل بود اسامی مسلمین را از مهاجرین و انصار و تعداد ایشان [illegible]
و ضمیمه میگشت دیوان جند به ۵ شعبه و این است شعبات آن

۱- دیوان اسامی قشون و تعیین درجات آنها و طبقات آنها و عده آنها
۲- دیوان عطایات جند تعیین حقوق و مقرری لشکریان
۳- دیوان استحقاق الجند ([illegible])
۴- دیوان المراسلات
۵- دیوان السلاح

اول دیوان اسامی و عدد قشون و ترتیب طبقات آن از [illegible] .
ترتیب خود در دیوان جند [illegible] که عمر معین کرده است و مرتب میگردید قشون با [illegible] قبایل و جنسیت [illegible]
تمیز داده میشد هر قبیله از قبیله دیگر [illegible] خویش
و قشون مرکب بود از عرب و ایرانی و ترک و هند و مصری و مغربی .
اما عرب مقدم بود بر سایرین و مقدم بود در عرب قبیله که منسوب بود به پیغمبر و ابتدا میشد به ترتیب [illegible]
نسب [illegible] که مثلا عدنان و قحطان که از قبایل عرب بودند مقدم بود عدنان بر قحطان برای آنکه [illegible]
[illegible] بود و اما عدنان که [illegible] در طایفه ربیعه و مضر و مقدم بود مضر چه که [illegible]
و در مضر بود قریش و غیر قریش پس مقدم بود قریش بر غیر قریش و در قریش بود دو طایفه هاشم و امیه
و بنی هاشم مقدم بودند بر بنی امیه چرا که [illegible] ایشان بود پس بودند بنی هاشم قطب ترتیب و مقدم
بودند در لشکر اسلام احدی برابر آنان از طوائف دیگر و پس از ایشان هر کس که اقرب بود نسب او به پیغمبر
و اگر بودند از عجم و ترک و غیره پس عجم مقدم بود بر آنان و اگر مساوی بودند [illegible] مقدم در کسی بود که
[illegible] و اگر [illegible] مساوی بودند [illegible] مقدم [illegible]
امور خلفای اسلام و ضبط میگردید در دیوان جند نام افراد جند و نام قبیله او و معین بود درجات و رتبه و مقامات
و اما عدد جند - بودند مسلمین در اول اسلام جمع ایشان [illegible] و عدد [illegible] عدد جند اسلام
[illegible] در سال ۱ هجرت زیاد نبود از ۱۹ نفر که بودند در مدینه و در اواخر همان سنه رسید به ۱۵۰۰ نفر
و در سال ۹ هجری غزوه تبوک بالغ شد عدد جند به ۳۰۰۰۰ نفر و در بین ایشان بود ده هزار سوار
و در خلافت عمر رسید عدد قشون اسلام به یکصد پنجاه هزار نفر و در زمان علی ابن ابی طالب به [illegible] هزار نفر
بالغ گردید و رسید عدد قشون اسلام در خلافت بنی عباس به [illegible] هزار نفر و مطابق روایت
ابن خلدون بالغ شد قشون اسلام در خلافت معتصم به [illegible] هزار نفر [illegible]

چنانچه در سطور سابق گفتیم که در سال ۹ هجری عده عساکر اسلام به سی هزار بالغ گردید که ۱۰ هزار نفر از آنها
سوار نظام بوده‌اند و شک نیست که در سال ۹ هجری ایران و مصر و شام و اندلس فتح نشده بود و این
عده قشون فقط از مسلمانان جزیرة العرب بوده‌اند و از همین راه سرعت پیشرفت دین اسلامی
خوب می فهمیم که با این همه جنگجوئی و مخالفت و عداوت اهل مکه و یهود و نصاری و غزوات پی در پی
و جلوگیری از انتشار اسلام معهذا در ظرف ۹ سال نفوس اسلام موفق گردیدند سی هزار قشون منظم
مرتب مسلمان شجاع دلاور حاذق حاضر کنند فاتح تهیه و میادین جنگ برای اعلاء کلمة الله و خداپرستی
و فلاح و نجات و رستگاری عامه خلایق روانه فرماید و وقتی که مقایسه میکنیم با مدت دعوت
انبیاء سلف مانند نوح که نهصد سال دعوت کرد و ابراهیم و موسی که هر یک ۸۰ سال دعوت
فقط بیست چهار هزار (۲۴۰۰۰) از بنی اسرائیل با او گرویدند و عیسی که پس از سی سال انجام ۱۲ نفر حواریین با او ایمان
داشتند که آنها از انجام تکالیف از زحمت و ریاضت آنحضرت شکوه کردند علاوه میفهمیم که از ابتدای عالم هیچ کیش
و آئینی با این سرعت در روی زمین اشاعه نیافته است

و اما عده قشون اسلام در زمان سلطنت بنی امیه از کوفه ۸۰ هزار نفر و از بصره ۶۰ هزار نفر و از مصر
چهل هزار نفر و از شام چهل هزار نفر بالغ میشده و با اینها بوده است سعید هزار نفر از ... و بحیره
و اما در قشون بنی امیه از ایرانیان بطور تحقیق معین نیست چند هزار نفر بوده‌اند و بالجمله در زمان
سلطنت عبدالملک و عمر عبدالعزیز که دولت بنی امیه به منتهی درجه ترقی رسید و نظام اجباری هم
معمول شده بود قشون اسلام کمتر از زمان خلافت بنی عباس نبوده است و مطابق بعضی تواریخ
از مصر یکصد بیست هزار نفر در عسکر اسلام مشغول خدمت بوده‌اند.

- درجات نظام و طبقات -

قبل از اسلام در عرب رتبه و درجه لشکری معین نبوده و پس از ظهور اسلام در اوائل انقلاب
و تقسیمات لشکری آرایش قرار بوده است.
تقسیم میکردند قشون را ده هزار نفر را یک عریف و در تحت سرپرستی هر عریف ده نفر عسکر میگذاشتند
و بوزن عریفی که ۱۰۰ نفر باشد یکی اسباع قرار میدادند پس هر اسباعی عبارت بود از ۱۰ عریف
و هر عریفی عبارت بود از ده نفر لشکری.
و در زمان بنی عباس قرار دادند برای هر ۱۰ نفر یک عریف و از برای ده عریف (۱۰۰ نفر) یک
نقیب و از برای ده نقیب (۱۰۰۰ نفر) یک قائد و از برای ده قائد (۱۰۰۰۰ نفر) یک امیر
پس در تحت سرپرستی هر صاحب منصب لشکری ده هزار نفر لشکری قرار میگرفته و در تحت
امر هر قائدی هزار نفر نظامی انجام وظیفه مینموده و از اینجا هر نقیبی ۱۰۰ نفر عسکر بوده است
وقس علیهذا.
قرار ایام دوره ساسانیان
اما ایران به ۴ طبقه قشون آن تقسیم میگردید اول فرماندهان کل که نامیده میشدند به
(میر میران) و بود در تحت فرمان هر میر میران چهار اسپهبد و در تحت هر اسپهبد چهار مرزبان
و در تحت نظر هر مرزبان چهار سالار و در تحت هر سالار ۱۵ نفر سرکرده و ... ده تن ... بود و هر
سرکرده سواره تحت نفر لشکر سواره و هر سرکرده پیاده ده نفر پیاده نظام پس ... هر
سالار ریاست داشت به ۳۱۵ نفر سواره و پیاده نظام و هر مرزبان در تحت سرپرستی ا

۱۳۶۰ ریاست
بود یکبیت هزار نفر سواره و پیاده و هر سپهبد ابا جمعاً دو بر پنج هزار نفر و در تحت حکم و فرمان
هر امیر لشکر بود بیست هزار لشکر و عده میر میران بالغ بر ۱۰ نفر بوده که عبارت از دویست هزار نفر
نظامی بوده‌اند و کلیه اینها در تحت امر و حکم سلاطین ساسانیه وقت مشغول خدمت بوده‌اند
اما مصر در زمان اسلام دارا بود ۱۲ نفر قائد و در تحت مسئولیت قائد بود ده هزار نفر قشون و در
تحت امر قائد یک نفر مطرقی و در تحت نظر مطرقی دو طومرخان که هر طومرخان قیادت میکرد پنج هزار
نفر قشون را و تحت هر طومرخان پنج طرط مجاریه و هر طرط مجاریه ریاست داشت به هزار نفر لشکر و تحت هر
طرط مجاریه (۵ قومس) و هر قومس ریاست میکرد به دویست نفر نظامی و در تحت هر قومس بود ۱۰ قمطرخ
و هر قمطرخ ریاست داشت به بیست نفر سپاهی و تحت هر قمطرخ بود دو نفر داموخ و هر داموخ
بود ۱۰ نفر نظامی پس عدد درجات نظامی ۸ درجه بوده است

-۳- حقوق لشکر اسلام -

در زمان حیات حضرت رسول صلی الله علیه و آله عطیات خود نسبت به غنائمی که بود که عاید میگردید
که چهار قسمت آن به عساکر اسلام داده میشد و یک قسمت آن به ۵ سهم تقسیم میگردید و یک سهم از
۵ قسمت حق خود پیغمبر و اهل حرم آنحضرت بود و هکذا در زمان ابوبکر و اما عمر وضع کرد دیوان
جند را و معین و مشخص نمود رتبه و طبقات و حقوق لشکریان را باعتبار نسب و قرابت به پیغمبر یا سابقه
در اسلام و غیره و این است حقوق عساکر اسلام در زمان عمر.

۱- از برای هر یک نفر از لشکر اسلام در سال از ۳۰۰ درهم الی ۵۰۰ درهم و در ماه ۱۵ من گندم و علاوه
از برای زن و اولاد نفرات قشون حقوق معینی بوده که ... میشده از اینها معلوم که تجاوز
میکرده است از حقوق خود او و ما این حال حقوق یک نفر عسکر (جندی) در زمان عمر ماهی ۵۸ درهم نقد و ۳۰ من گندم
بوده است و حقوق یک نفر نظامی معمولی در ماه ۳۵ قران نقد و ۳۵ من گندم ... حقوق زنها و اولاد ...
۲- حقوق صاحب منصبان درجه اول اسلام و مشهوران در اسلام که عثمان بوده‌اند در واقعه بدر از قبیل
علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و آله و خود عمر در سال ۵۰۰۰ هزار درهم بوده و حقوق زنهای آنها در
سال ۶۰۰ درهم و به پسران آنان در سالی ۲۰۰۰ هزار درهم عطا میشده و علاوه مقدار معینی گندم
۳- حقوق صاحب منصبان درجه دوم از قبیل خالد بن ولید و عثمان بن عفان در سال ۴۰۰۰ هزار درهم
خود آنها و ۴۰۰ درهم به زنان آنان علاوه مقداری غله پرداخت میشده.
۴- حقوق حضرت امام حسن علیه السلام در سال ۲۵۰۰ درهم علاوه مقداری گندم
۵- « « « سید الشهداء « « ۲۵۰۰ « « « «
۶- « عباس عم پیغمبر « ۱۲۰۰۰ « « « «
۷- « عبدالله ابن عمر « ۳۰۰۰ « « « «
۸- « « ازواج پیغمبر که از او مخلف است حصه ... ۱۲۰۰۰ « « «
۹- « « اهل مکه هر یک نفر که تا در جنگ بوده ۸۰۰ « « «

و وقتی که طی کردند بنی امیه در خلافت زیاد کردند حقوق لشکریان را دولتی کردند اغلب سال در قرنیه
مرد ... آنان را به پول و وسیله پول بود که سلطنت را معاویه در خاندان خود استقرار داد پس حقوق
به هر نفر عسکر در سال یک هزار و چهارصد (۱۴۰۰) درهم نقد و ۳۵۰ من گندم و از قبایل یمن تشکیل داد لشکری که عبارت

بود از ده هزار نفر (کتیبه شهبا) وانها را مقدم ساخت بر سایر عساکر اسلام و مخلوط نبود با سایر قشون
و هر یک از آنان عطا میکرد در هر سالی ۲۸۰۰ درهم نقد و مقداری غله و نیز کفیل داد از بقیه قشون
که عبارت بود از ۱۰۰۰۰ نفر و می پرداخت بانها همان مبلغ که عطا میکرد به کتیبه .
و اتفاق کرد عبدالملک مروان در مکه سر هر یک ملیون درهم بر ۳۰ هزار نفر لشکر که حجاج از عراق
گسیل داشته بود و زیاد کرد ولید ابن عبدالملک در زمان خلافت خود در هر ماه ده درهم بر حقوق لشکریان
و در ایام دولت بنی امیه کم شد حقوق قشون تا رسید بر سالی ۱۵۰ درهم غیر از غله و حقوق مانند انها
در اما سنوات بنی عباس قرار داد سفاح اولین خلیفه عباسی حقوق عساکر اسلام را بشرح ذیل

عسکر پیاده در هر ماه ۸۰ درهم (سالی ۹۶۰ درهم)
" سواره " " ۱۶۰ " (" ۱۹۲۰ ")

و تخفیف یافت در زمان منصور تا رسید بشرح ذیل

حقوق سوار ماهی ۴۰ درهم (سالی ۴۸۰ درهم)
" پیاده " ۲۰ " (" ۲۴۰ ")

— وظائف و شرائط عسکری اسلام —

یک نفر عسکر در اسلام میبایست شرائط ذیل را دارا باشد

۱- مسلمان ۲- بالغ ۳- سالم ۴- آزاد ۵- شجاع -

و مقدم بودند در نظام کسانیکه دارای زن نبودند بر کسانیکه متأهل هستند و مقدم بود کسانیکه زن
دارند هم ولکن اولاد ندارند .
و تربیت میکردند امامی لشکریان را در دار تربیت عسکری بر مقتضی مذهب و قتل در جنگ و علامت مبارزه و حافظ
آیات قرآن و آداب شریعت اسلام را مواظبت میکردند در امر نماز و اذکار و ادعیه و غیره و نیز
و ظهر و شام و تعلیم میدادند بانها تیر اندازی و شمشیر زدن و سایر فنون حربیه را و بود در بین لشکریان
قضات خاص بنام (قاضی العسکر) که تعلیم میداد به عسکر قرآن و آداب شریعت نماز و ادعیه را .
و اما وظائف و قانون عساکر اسلام از این قرار بود
۱- اطاعت مطلق در مقابل اوامر رؤسا و امراء و فرماندهان قشون
۲- اتحاد و اتفاق بین لشکریان و ترک تعصب از عرب و عجم و ترک و غیره و طوریکه گویا همه یک نفر هستند
۳- دوری از اسراف و اتلاف
۴- اخلاص و محبت و ارادت به خلیفه اسلام و واجب دانستن اطاعت اوامر او و دشمنی با دشمنان او
۵- اجتناب از معاصی و منهیات و منکرات و فحشا و بطور کلی .
۶- عمل به شریعت اسلام از واجبات و مستحبات و تقوی و پرهیزکاری
۷- تقسیم اوقات شبانه روزی برای ورزش و تمرین و حرکات نظامی و تیراندازی و سایر فنون حربیه
۸- حاضر شود برای عساکر اسلام تا زمانیکه داخل خدمت نظام هستند به کار دیگری اشتغال نورزند
۹- ترقی و تعالی برای نظامیان ممکن نبود مگر در نتیجه سابقه خدمت و حدت در انجام وظائف و ابراز
شجاعت و رشادت و استقامت و صبر در بلا و دیانت و تقوی .
۱۰- هر گاه یکی از نظامیان عاجز میشد از کار و ناقص میگردید در جنگ اداره معاش او بعهده دولت بود و حکم

در جنگ به قتل میرسید قسمتی از مقرری او به اولاد او بعد از او برقرار میکردند و از برای این مطلب قواعد مخصوصی بود
در حجم مقید به دیوان المراسلات والمحاسبات .
۱۱- هر در موارد معین خاص اعدام عسکر ممکن نبود و از برای این امر قوانین مخصوص وضع کرده بودند و یکی از موارد یکه
اعدام را مجاز میکرد صورت امکان داشت عبارت از جاسوسی و خیانت و مساعدت و همراهی و راه نمائی با دشمنان اسلام بود
که باعث شوکت خلاف و عصیان و رسیدگی و صدور رأی از طرف خلیفه یا قضات به مجازات میرسید .
۱۲- مقصب و مجازات و تادیب عساکر اسلام فقط بعهده رؤسا و امرا و لشکر و قائدین و جباول عسکر بود .

— صنعت ارابه و اردوکشی —

در معسکر اسلام بودند کمالات و اطبا و جراحان و فقها و کتاب و محاسبین و طلاب و اتباع آنان طوریکه
یکی از مورخین می نویسد معسکر اسلام شبیه بود به شهر بسیار بزرگ پر جمعیتی که در آن انواع صنعتها و اصناف وجود
داشته باشند .
و قرار میدادند لشکر را به ۵ قسمت

۱- مقدمه ۲- میمنه ۳- قلب ۴- میسره ۵- ساقه -

و در جنگها نیز عساکر اسلام سوار اسبها در تاخت و تاز میشدند برای کشف محل دشمن و بعدا میدیدند انها را بطلیعه
و حمله میکردند بر اشتر و شتر و قیل عبارت از چوب و حجر میکشیدند در انها لوازم و اثاثیه و اسلحه و فوق العاده را
و قرار میگرفت در عقب لشکر ریاضت و قائد کل قشون با خلیفه و اینجا نصب میشود تخت در قلب لشکر
و قرار میگرفتند اطراف او احاطه میکردند امرا و رجال و بلند میساختند رایات و در اطراف تخت
و علم بود هیکل شیر و پهلوانان و ارکان عساکر بود در موقع جنگ رسما میساختند صفوف جنگ را و منع
میکردند لشکر را از فرار و در عقب سر عساکر اسلام عیالهای ایشان بودند زنان و خیول و مواشی و اموال ایشان
و این خود باعث میشد بر وجوب استقامت آنان در حرب .
و در زمان حضرت پیغمبر ۳ نوع میساختند عساکر را در یک صف یا چند صف قسمت به یکی میشدند عده
و هر یکی از بزرگان میشدند مسئول تقسیم میکردند قشون را به صفوف و ترتیب میساختند انها را باعتبار اسلحه
و احوال نفرات و انهائیکه دارای اسلحه ممتاز و بزرگ و خود بودند در صف اول قرار داشتند و حضرت
امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه در لشکر کشی و فنون جهاد و صف آرائی و شجاعت و طرق منحصر به فرد اسلام
اسلام بوده و از ابتدای اسلام تا زمان سلطنت پیغمبر اکرم دیگر از خطر غزوات او در کار شرکت داشته و اگر
درباره جنگ ها مخصوصا حاضر نبوده و دستور داد او و نقشه او تمام سپاهیان اسلام مقاومت نمودند و در تمام
ببابت ارکان حرب کل عساکر اسلام بعهده وی بوده است و از آنحضرت است دستورات مفصل در
این خصوص .
و در وقتیکه زیادی شد عدد مسلمین و آمیزش کردند با ایرانیان اختیار کردند ترتیب کرادیس
و موقوف شد ترتیب صفوف خاصه در زمان بنی امیه و اما کرادیس از این قرار بود که :
قرار میگرفت رؤسا و بزرگان و اشراف ملوک و هفت صاحب رتبه لشکر و کتیبه مخصوص تشکیل میدادند
و لکن یا قائد یا خلیفه هرکه بود در وسط آن کتیبه قرار میگرفت و مینامیدند آنرا به قلب
و در جلو آن قرار میگرفت کتیبه که غالبا از ایرانیان بودند و موسوم بود به مقدمه
و در دو طرف در طرفین آن کتیبه دیگر مینامیدند مقید به میمنه و در جانب چپ کتیبه و موسوم بود میسره

و در عقب کتیبه دیگری بنام ساقة الجیش و سپس شروع به کارزار میکردند

- ندای جنگ -

و وضع کرده عرب در زمان ظهور اسلام نداهای جنگ را در هنگام هجوم جنگ .

پس وقتیکه جمع میشدند از برای جنگ ندا میکرد یکی و میگفت (النفیر النفیر) و این علامت هجوم بود نزد ایشان مانند ندای قواد لشکر امروزه (هجوم حاضر باش) و بعد از آن (هجوم هجوم) و وقتیکه اراده میکردند به یکدیگر حمله کنند (الصبر الصبر) و در مصر (صبر صبر) و در موقعیکه امر میکردند قشون را به سواری میگفتند (الخیل الخیل) و در مصر میگویند (بین بایه حاضر باش) پس از آن (بین بین) و در موقع حرکت (الارض الارض) و در مصر (رابی بایه حاضر باش) پس (رابی یالین) و قرار داده اند از برای هر حرکتی ندائی خاص که دلالت میکرد لفظ آن بر مراد ایشان و عبارت بود از ۲۱ ندا

۱- المیل ۲- انقلاب ۳- انفتال ۴- تسویة الاقبال ۵- استدار صغیر ۶- استدار کبیر ۷- تعاطف ۸- قران ۹- جمع الاستقبال ۱۰- استدار مطلقة ۱۱- اضعاف ۱۲- اتباع النقید ۱۳- اتباع السبق ۱۴- جیش متفرق ۱۵- جیش مستقیم ۱۶- جیش معترض ۱۷- ارفع ۱۸- تقدم ۱۹- حشو ۲۰- ساقة ۲۱- توجیه بتوجب .

و بعضیها به دو فنون نظامی تحت اخذ رادوند (ترتیب) دقت شود غیا فراخیات که بومیان خدام نظامیان داده میشود (دو دو و چهار بچهار) .

و هنگامیکه اراده میکرد قائد جنگ که میل کنند لشکر جنبش یا رفتار کنند به شکل خاصی از این اشکال یا حرکتی از این حرکات ندا میکرد به یکی از این کلمات و لشکریان درک میکردند و عمل میکردند بر آن مانند حرکات عسکریه در این ایام و اختصار میکردند کلمات را و غالباً اشاره تمام جمله را اکتفا میکردند مانند (هوجو) (هوتو) که اولی مقصد مقابل ایشان در حضور تا ماندن و سکون و دومی مراد از حرکت و با اصطلاح امروز عقب گرد است .

- شعار عساکر اسلام -

قبل از اسلام معمول بود که اعراب میگفتند در جنگ (یا للثرف للاهل) و قرار داد پیغمبر خدا از برای جمیع مهاجرین و انصار شعار خاصی که امتیاز داده میشد هر قبیله از قبیله دیگر که از آنجمله بود شعار مهاجرین (یا بنی عبدالرحمن) و شعار قبیله اوس (یا بنی عبیدالله) و خزرج (یا بنی عبدالله)

- رایات اسلام (بیرق) -

از برای رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه و آله بود ۳ رایت ۱ لوای سفید و ۲ لوای سیاه و مینامیدند یکی از آن دو لوای اسود را به (لوای عقاب) و حامل آن بود حضرت علی ابن ابیطالب و پس از فتح مصر و شام و فارس زیاد شد عدد رایات و متفاوت گردید اشکال آن و مختلف شد رنگ های آن و نامیده میشد به اسامی مختلفه پس نامید ابومسلم خراسانی لوای خود را به (لوا الظل) و آن لوائی بود سیاه به طول ۱۴ ذراع و لوای دیگری بنام (سحاب) که ۱۳ ذراع طول داشت و بست متوکل عباسی در موقع تفویض ولایت عهد به پسر خود دو لوا سفید و سیاه که یکی بنام (لوا العهد) و دیگری (لوا العمل) نام داشت و وقتیکه فرستاد مامون فضل ابن سهل را بسوی شرق و مغرب داد با او رایت حرب و رایت ولایت شرق را و نامید او را به ذوالریاستین و افراشت از

برای او لوای بزرگی بر نیزه که دارای دو شعبه بود

و مبالغه شد عدد رایات در عصر دولت خلفای فاطمیین موقعیکه حرکت کرد عزیز بالله فاطمی بسوی شام به ۵۰۰ رایت و ۵۰۰ بوق .

و الوان رایات اسلامی مختلف بود الوان آن در زمان هر سلسله پس قرمز بود رنگ رایات بنی امیه و سفید بود رنگ لوای علویین و سیاه بود رنگ رایات بنی عباس اشاره بر اینکه محزونند بر شهدای بنی هاشم و در صدد انتقامند از بنی امیه و اما شعار دعات بنی هاشم از شیعیان سبز بود هم چنانکه در موقع ولایت عهد حضرت رضا (ع) قدغن فرمود مامون به تمام رؤسا قشون که موقوف کنند رایات سیاه را و بپوشند لواهای سبز و هنگامیکه آنحضرت رحلت فرمود برگشت الوان رایات بسیاهی .

و اما بود رایات خلفای اسلام در اندلس از حریر قرمز مطرز به نقوش و بر آنها بود آیات قرآنی

و اما رایات مشرق (ایران) میساختند رایتی از برای پادشاه از طلا که در آن نصب بود نگین های فیروزه و یاقوت و الماس و غیره . میافراشتند آنرا در بالای تخت سلطان و فاصله میشد به زنجیر طلا) و نیز داشتند رایات دیگری که مینامیدند آنها را به سناجق (معرب سنجق است) و رایات عثمانیه قرمز بود و بر آن نقش بود صورت هلال .

و از برای خلفا عید بود در موقع نصب رایت که میبستند آنرا خلیفه بدست خود و از برای عقد لوا ایام و ساعات سعد و منحوس را اختیار میکردند و از برای هر یک از عمال و ولات اسلام که از دارالخلافه معین میشد لوای خاص بود که با خود حمل میکرد و شناخته میشد موکب خلیفه از موکب والی بواسطه رایات چه که در موکب خلیفه رایات عدیده بود به اشکال مختلف و از برای عامل نبود مگر یک رایت به رنگ واحد .

- لباس عساکر و علامات ممیزه قشون -

و البته بوده است از برای هر رتبه از مراتب دولتی اعم از کشوری و لشکری علائقی که تمیز داده میشد آن از دیگری همچنانکه امروز تمیز داده میشوند عمال دولت بر آن معنی انها از بعضی و روسای انها از غیرات لکن ما ندانیم در تواریخ مطلب صریح در این خصوص غیر از موضوع طراز و نقل میکنیم کیفیت آنرا و از مخصصات خلیفه بود طراز و معمول بود طراز در دول قدیمه روم و ایران و مراد از این معنی که رسم میکردند ملوک یا پادشاهان نام خود را یا علامت مخصوصی بخود را در لباسشان و لباس ایشان بود از حریر و دیبا یا ابریشم و رسم میکردند آن علامت را بر لباس خود رنگی که مخالف بود با رنگ البسه آنها . و بر لباس پادشاه بود علائم خلیفه که با نخ های طلا رسم کرده بودند و بر جامه عمال (دیگر) علامتی بود که با خیوط سفید مرتسم شده بود و بر لباس قشون و عساکر خطوط الوان تازه میشد که دلالت داشت بر استخدام انها در دربار سلطنت و در لباس صاحبمنصبان قشون علامات مختلفی بود که دلالت بر رتبه و درجه انها پس بعضی از انها در لباس خود ستاره های از طلا و نقره داشتند و پاره از انها نگین های که علامت درجات شمرده میشد بر لباس خود نصب میکردند و صاحبمنصبان غیر از برای علامت درجات خود پارچه های قرمز و سفید و آبی در زیر در سمت لباس خود در جای مخصوص میدوختند و هنگامیکه مسلمین فتح کردند روم و ایران را و امتیازات را تحت سلطنت اکاسره و قیاصره دوست داشتند اقتدای بر ایشان را در لباس و مشهور شد از برای ایشان نقش صورت

در لباس حریر که نهی فرموده بود شارع مقدس از آن پس بجای صور سلاطین می نوشتند اسامی خلفا را بر البسه خود و یا بعضی از دعاها و آیات را بر آنها رسم میکردند

و اول کسیکه معمول داشت طراز را از پادشاهان مسلمین عبدالملک اموی است که رسم نمود طراز را بر لباس خود و زینت کرد عمارات سلطنتی را و نصب کرد در عمارات خود آئینه های بزرگ و پرده های قیمتی زربفت و فرشهای گران بها را

و مطابق بعضی تواریخ که از تحقیقات تاریخ سلیمی نصیف زرزر زیدان تبدیل خلافت به سلطنت از زمان معاویه شروع شد و او بود که برای خود حاجب و دربان و عمارات سلطنتی تشکیل داد و مخصوصا قرار و قواعدی که دستگاه سلطنت او را هیچ یک از سلاطین اسلام نداشته اند و او بود که بازهای شکاری و سگ های شکاری و شکارچیان متعدد در دربار خود استخدام کرده بود و نیز او بود که [illegible] قلدی بود و چتر طلا در بالای سرش نگاه میداشتند البسه و جامه هائی از حریر و دیبا و بر عمامه خود نگین های چند از الماس و یاقوت داشت .

و از تواریخ چنین استنباط میشود که چندی نادم شدند سلاطین بنی امیه سوای عبدالملک از اینکه نصب کنند بر جامه های خود طراز مصری را و قرار دادند از آن به بعد بر لباسهای رجال دولت و لشکریان اسلام نام خلیفه یا لقب او را و باقی بودن این علامت در جامه های ایشان دلیل بود بر بقاء خدمت ایشان در نفوذ خلیفه و هرگاه اراده میکردند یکی از ولات و امرای خارج شوند از امر خلیفه و طاعت او یا کناره جوئی کنند از کار دولتی موقوف میداشتند خطبه خواندن را و ساقط میکردند از لباس خود نام خلیفه یا سلطان را

و بود خلعت خلفا برای امراء جامه های دبیقی و عمائم مطرز بطراز طلا و قیمت طراز عمامه ۵۰۰ دینار بوده است و تقسیم میکردند کسوات را در سالی دو مرتبه لباس تابستانی را در تابستان و البسه زمستانی را در زمستان به جمیع مستخدمین دولت از خدم و حواشی از عمامه تا کفش و پیراهن

و بود در دولت فاطمین عمارتی که موسوم بود به (دار الکسوه) و در آن بود انواع جامه ها و عباها و قیمت عباهائی که در سال خارج میشد از دار الکسوه بالغ میشد به ...... دینار .

و از برای دار الکسوه حاجب و رئیس مخصوص بود که نامیده میشد به صاحب الطراز و او نظارت داشت در امور دار الکسوه و مواظبت میکرد از آن .

و می نویسد مقریزی وصف دار الکسوه و دار الطراز را در فصلی خاص و معین کرده است البسه که جمع شده بود در آن مکان و از آن است که می نویسد در سال ۵۱۵ هجری صادر شد از دار الکسوه مصر در خلافت فاطمین ۱۴۳۰۵ قطعه عبا و عمامه

-۱- - استعراض الجند - بازدید قشون -

بازدید و سان قشون معمول بود در دول متمدنه قبل الاسلام چنانچه عرضه میشد قشون در [illegible] و تفقد میکرد از لشکریان و استفسار میکرد از سلاح ایشان و ملاحظه میکرد مراکب آنان را و در ایران در عهد ساسانیان (?) [illegible] میکردند قشون را و مرسوم بود که سواران در [illegible] اول قرار میگرفتند و با اسلحه تمام بودند زره و کلاه خود و [illegible] و سپر و نیزه و تیرکمان و جعبه تیر و [illegible] و کمند و [illegible] و [illegible] و گرز و [illegible] و [illegible] که عبارت از ۲۷ قطعه است و همینکه ظاهر شد اسلام بازدید میکردند خلفا

قشون را هر وقت که اراده جنگ داشتند و خود شخصا بر سبیل بازدید میفرمود عساکر اسلام را و تفقد میفرمود و استفسار میکرد از حالات آنها و تفحص میفرمود اسلحه آنان را و خلفا راشدین متابعت کردند از پیغمبر و کذالک سایر و بزرگان خلفا رسم عباسی بود که خلیفه بیرون میآمد و در محلی مرتفع بازدید [illegible] ملاحظه قشون و می پوشید خلیفه کلاه خود و زره و [illegible] شمشیر بلند مرصع و در دست میگرفت نیزه خطی مثل آنکه اراده جنگ دارد پس ندا میکرد منادی امراء لشکر و سرداران قشون را باسم و می آمدند آنها با قشون ابواجمعی خود و عبور میکردند از مقابل خلیفه و خلیفه سوال میکرد از حال ایشان و ملاحظه میفرمود مراکب و اسلحه آنان را و استعلام میکرد از حقوق افراد که بوسیله رؤسا پرداخته شده بود و عطا میکرد خلیفه جائزه ها در آن روز به امراء لشکر و سران سپاه و نفرات قابل کاری و آنانکه اسلحه و مراکب خود را خوب و تمیز و مرتب نگاه داشته بودند و هر قائدی که قشون تحت امر او از هر حیث خوب و منظم بود می بخشید خلیفه باو بسیاری [illegible] قابله و افتخار مینمودند [illegible] و افراد با این جوائز و پس از اخذ خلعت و جائزه تشکر میکردند از خلیفه و تقاضا میکردند استقلال و دوام عمر او را با صدای بلند از خدا طلب مینمودند و تمام قشون بصدای بلند به تکبیر آمین میگفتند .

-۲- - اصطبل دولتی -

و از برای هر یک از خلفا بود مراکب خاصه و اصطبل و رئیس اصطبل معینی و از برای عساکر اسلام نیز مراکبی بود دولتی از شتر و اسب و استر و پرداخت میشد قیمت علیق خیول از بیت المال و بر هر یک از دواب دولتی علامت معینی با آتش طبع میکردند و از برای هر دولتی علامت خاصی بود و بر دواب دولت بنی امیه لفظ (عده) علامت گذارده شده بود و وسم دواب شایع است امروز و معمول بوده است در دول متمدنه قدیم

-۳- - مدارس عسکریه -

چنانچه در سطور سابق اشاره کردیم که عساکر اسلام عبارت بودند از [illegible] که بخدمت نظامی داوطلب میشدند و پس از قبول خدمت عسکری میاموختند به آنها قرآن و آداب و علوم لشکری و فنون حربیه و ورزشهای بدنی را و امتحان میکردند آنها را و این دار التربیه ها به سه قسمت منقسم میگردید .

-۱- مدرسه یا دار التعلیم افراد عسکریه

-۲- مدرسه یا دار التعلیم درجه داران و فرماندهان

-۳- مدرسه یا دار التعلیم بحرپیمائی و کشتی رانی

و پروگرام هر یک از آنان شرح ذیل بوده

-۱- دار التعلیم افراد   قرآن   نماز   ادعیه مختصر   آداب تربیت   تیراندازی   مشق شمشیر   [illegible] عسکری و حرکات نظامی رقص تیغ و شمشیر بازی . - اسب سواری   نیزه بازی   قلعه گیری   جنگ

-۲- دار التعلیم درجه داران و فرماندهان   عبارت بود از آموختن آداب شریعت و فنون حربیه و آگاهی [illegible] و دشت و در آماده نمودن و انواع فنون جنگی و عالم به [illegible] و دستورات عسکریه و [illegible] و سیاست و شجاعت و صف آرائی جنگ .

-۴- مدرسه کشتی رانی   صاحب منصب و امراء و طلاب مخصوص داشت و از برای این دار التعلیم [illegible] یا قائد بود به نام امیر البحر و واجب بود بر افراد عسکر بحری تحصیل علم کشتی رانی و عملیات میکانیکی و غیره

و ریاست این مذاهب در زمان حیات شهیر معروف بود مثل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و در زمان
ابی بکر خالد بن ولید و در زمان عمر سعد وقاص و در زمان عثمان مروان و در خلافت حضرت امیر
خود حضرت متصدی این امور بود و بودند در اطراف حضرت چند نفر از سرداران مانند مالک اشتر
نخعی و محمد بن علی زمر حنفیه ، و محمد بن ابی بکر .
و بنا بر مقتضیات وقت تغییراتی بود و کدام آن و تکمیل داد در بغداد نظام الملک طوسی
وزیر الب الحقوق مدارس چند را و از آنجمله افتتاح کرد مدرسه که نامیده میشد بمدرسة النظامیه
و او است که توسعه داد دواوین دولتی را و بر خلاف این بود که جمیع اعمال مملکت دیوان واحد
باشند و وسعت داد دولت سلاجقه را و کلیه امور دولتی محول باو بود و مشهور است برای سلطان
ملکشاه تخت و تکاپو وزارت کرد در زمان سلطنت الب ارسلان و ملکشاه پادشاه مشهور سلجوقی
و وفات کرد در سنه ۴۸۵ هجری قمری

۴ـ مساکن الجند ـ

عساکر اسلام را در صدر اسلام عادت چنان بود که پس از فتح شهرها قرار میگرفتند در بعض محلات
و منزل میکردند در مکانیکه بین آن تا شهر دریا باشد مانند حسب الوصیه عمر بن خطاب همانکه هدایت
آن بیاید و از همین جهت بود که اقامت نکردند قشون فاتح اسکندریه که یکی از شهرهای معروفست و برای
اقامت خود اختیار کردند محلی را نزدیک حصن بابل و خیام خود را در آن زمین برپا نمودند که بعد از
همان مکان شهری بنا کردند و نامیدند آنرا بفسطاط چه که خیمه عمرو بن عاص در آن نقطه نصب شده بود
و نیز اقامت نکردند جند عراق در مدائن پایتخت کسری و برای سکونت لشکر اسلام اختیار کردند محلی را
که واقع بود در سر راه شام در کنار فرات و دجله ، و بنا نمودند مثل این قیروانیان در مراکز ایالات مفتوحه
صدر اسلام و حمل و نقل میکردند عساکر اسلام در اردوی خود زنها و اولاد خود را وقتی که عازم جنگ میشدند
و همینکه فتح میکردند شهرها را اقامت میکردند در آن شهر و پس از چندی خالی متروک کردند معسکرهای خود را
در مواقع جنگ و میرفتند سوی جنگ بدون زنان و کودکان لکن بر عادت دیرینه اولیه باقی بودند
و معسکر خود را در خارج بلاد قرار میدادند و اکثر این معسکرات تبدیل به شهرهای بزرگی
گردید مانند فسطاط و عسکر و قاهره وغیره .
اما فسطاط بود محل خیمه های عساکر اسلام و فسطاط عمرو بن عاص قائد عساکر اسلام پس از آن تعمیر کردند
آنجا را و گردید شهری بزرگ که نامیدند آنرا بفسطاط و قریب یک قرن و نیم مرکز آبادی بود .
و در زمان قیام بنی عباس از برای مطالبه خلافت در اواخر سلطنت مروان بن محمد خلیفه اموی که فرار
کرد بطرف مصر و تعقیب کردند او را خلفا بنی عباس به قیادت صالح ابن علی و لشکرگاه قرار
دادند نزدیکی شهر فسطاط را نامیدند مکان او به دار العسکر که مراد معسکرات و پس از آن بنا
کردند مردم آنجا شهری مثل فسطاط و موسوم گشت به دار العسکر .
و بنا گذارد احمد بن طولون در سنه ۲۵۷ هجری در جوار کوه مقطم شهری از برای لشکرگاه خود
و بنا کرد در آن قصرهای بزرگ و میدان وسیع و وادار کرد اتباع و رجال دولت را که بسازند در آنجا
عمارات و منازل زیادی و بنا کردند آنجا و بزرگ شد شهر تا متصل گشت به شهر فسطاط و نامیدند
آنرا به دار القطائع .

و در سنه ۳۵۵ هجری که رهسپار گردید جوهر قائد شجاع و دلاور فاطمیین بطرف مصر از برای فتح و تصرف
آن لشکرگاه خود قرار داد اراضی قرب شهر فسطاط و القطائع را و همینکه فتح کرد مصر را بنا گذارد
در آن لشکرگاه شهری که نامیده شد به قاهره .
و بنا گذارد منصور دوانقی دومین خلیفه عباسی سنه ۱۴۵ هجری شهری در نزدیکی کوفه و نامیدند آنرا بهاشمیه
و بنا کرد شهر بغداد را که از مشهورترین بلاد اسلامی است
و بنا گذارد معتصم سامره را در سال ۲۲۱ هجری و قرار داد عساکر اسلام را در آن .
و بنا کرد صلاح الدین ایوبی سلطان مصر ۵۶۷ ه قلعه قاهره را که مشهورست در تمام عالم
و هکذا سایر خلفا و سلاطین اسلام که اکثر از آنها بهمین منوال اقدام کرده اند .

ـ ۵ ـ الموسیقی ـ

اتخاذ موسیقی در لشکر برای هیجان و انقلاب بخشیدن و تشویق بر جهت در نبرد جنگی و کالات لشکریان بوده
و معمول بوده است در دول قدیم و از آن قبیل بوده است غناء و سرود در جنگ
و اما عرب نمی شناختند در جاهلیت غیر این آلات جز از طبل و سکوت صدر اسلام استخدام نکردند
موسیقی را در قشون و غنا را تجویز نمودند مطلقاً تا زمان سلطنت بنی امیه که منقلب گشت خلافت
به پادشاهی و دوست داشتند سلاطین بنی امیه ثروت و دستگاه ملوکانه را و اختیار کردند از برای خود لباس
حریر و دیبا و تخت و تاج و قصور عالیه و فروش گرانبها و عمارات زیبا را و از آنجمله اقتباس کردند
از مردم ایران موسیقی را و اجازه دادند قبایل خود را در استخدام آن و زیاد شد موسیقی در میانه
ایشان تا که ترقی کرد این علم در آن زمان و در مواقع جنگ با الحان مهیج مؤثری میخواندند اشعار رجز
و ابیات موافق را و نیز استخدام کردند طبل و بوق را طوریکه در لشکر اسلام صدها بوق و طبل موجود
بود و در عصر دولت خلافت فاطمیین موقع جنگ تا ۵۰۰ بوق در اردوی خلیفه عزیز بالله فاطمی وجود
داشت و از برای طبالان و اتباع ایشان حقوق معینی بود که همه ماهه به آنها پرداخته میشد

ـ ۱ ـ ـ دیوان السلاح ـ

در دیوان سلاح بود متخصصینی که ضبط میکردند اسلحه را و حفظ مینمودند آنرا از خرابی و داشتند
حساب تعداد آنرا و آگاه و بصیر بودند بر قیمت اسلحه و اجرت ساختمان و تعمیر و اصلاح آن وقتیکه
فتح میکردند شهرها را و دست می یافتند بر اسلحه خانه ها حمل مینمودند تمام آنها را بمرکز خلافت و تحویل میدادند
به دیوان السلاح و از برای هر یک از آلات حرب جا و مکان مخصوصی بود در دار السلاح و هر نوع از
آلات حرب مشتری خاصی داشت و هر وقت اراده جنگ داشتند میگرفتند آلات حربیه را از دار السلاح و
نوشته میشد نام گیرنده و نوع اسلحه در دیوان و مهر میکردند صورت را عامل سلاح و مخزن و بود از
درون رایات و بیرق و آلات حرب از قبیل زین و لجام مراکب و بود در بین آنها زین و لجام
طلا و نقره ، و در دار السلاح بود آلات حصار از قبیل انواع منجنیق ها از بزرگ و کوچک و دبابه و کبش
و باروت وغیره .

ـ ۲ ـ منجنیق و آلات حصار ـ

و بود قبل از اسلام از برای عرب آلات حصار برای آنکه ایشان عزم محاصره جائی را نداشتند و بود
منازل ایشان در چادرها و خیمه ها و خود در اطراف خیام ایشان برج و خندق و اول خندق که
بنا کردند عرب در زمان پیغمبر اسلام در حرب احزاب مشهور در مدینه بود که بنا کردند خندق بسیار بزرگ

مدرسه سلمان فارسی و پس از مخالطه با ایرانیان اقتباس کردند از آنان الات حصار را که نام
آن است منجنیق و دبابه و کبش و نار یونانی
و اما منجنیق آلتی و عامل مهمی بود برای فتح حصون و ابراج و اختراع آن (ترکیب آن) در یونانیون
از قدیم معمول بوده است و کو ... صنعت را از آنان رومیان و بنی اسرائیل بطریقه مکابیین وادار شده و منتشر شد بواسطه یونان در سایر دولتها و استخدام کردند ایرانیان
و گرفت از ایشان عرب بعد از اسلام
و استخدام کرد این آلت را در موقع فتح طائف عسکر اسلام باشاره سلمان سنه هشت هجری و آگاه
بود سلمان از فنون حربیه ایرانیان و بدست خود منجنیق را ساخت و بکار انداخت انواع در
مواد لازمه و مطابق نص تواریخ وقتیکه فتح شد قلعه خیبر یافتند در آن منجنیقات و دبابات
بسیاری و منجنیق چند صنف است کوچک و بزرگ و بعضی از آنها برای انداختن تیر با سنگ ساخته شده بود
و پاره از آنها مجهز برای پرتاب کردن نفط یا باروت و قسمتی از آنها برای انداختن انواع حیوانات زهردار
موذیه بکار میبرد مقید و متفاوت بود اشکال آن و مختلف بود ساختمان آن .
و استخدام کرده بودند منجنیق را برای انهدام حصون و قلعه‌ها بوسیله پرتاب کردن سنگهای بزرگ
یا سوختن خانه و منازل دشمنان بوسیله نفط وغیره
و متفاوت بود اسامی مجانیق و هریک را نامی خاص بود مانند اسامی سفائن جنگی در این ایام
و از برای حجاج ابن یوسف منجنیقی بود که به «العروس» نام داشت و ۵۰۰ مرد آنرا حمل و نقل
و حرکت او میدادند و فرستاد آنرا محمد ابن قاسم از برای جنگ با پادشاه هند سنه ۸۹ هجری و منهدم
کرد بتوسط آن بتی از بت‌های بزرگ هند را
و اما دبابه و کبش را استخدام کردند مسلمین در اکثر جنگ‌های خودشان و استخدام نمود خلیفه
معتصم بالله دبابات را در فتح عموریه و با هر دبابه بوده ۱۰ نفر مرد و هر دبابه با ادوات
و هرگاه مصادف میشدند دبابات با خندق که مانع بود از حرکت و عبور آنها می‌انداختند چوب‌هائی را
بر خندق مثل جسر و عبور میدادند از آن دبابات را و اگر عریض بود خندق میریختند در آن
چوب و خاک و سنگ تا وقتیکه مملو میشد و عبور میدادند دبابات را
و قرار میدادند در دبابات برج‌هائی از چوب که صعود میکردند مردان جنگی در آن و میرفتند
تا با اعلی آن و مستولی میشدند بر دیوارها و عمارات و در آنها بود انواع الات حربیه و نار یونانی
بسیار و اخری قلعه متحرکی بود که صدمه نمیزد بآن حملات دشمن و مسلط میشد بوسیله آن بر سنگرها
و باصطلاح این ایام بمباران میکردند بلاد دشمنان را و در آنها بود الاتی از برای کندن نقب
در آنهای نقبی

۳ - باروت یا نفط

عرب اول مخترع باروت است قبل از آنکه معمول شود در سایر ممالک متمدنه
و ساختند از مواد ترکیب آن الات و اسلحه مخصوص و صریح است این مطلب در تاریخ ابن خلدون
در قسمت جنگ ابو یوسف سلطان مراکش ۶۷۲ هجری با سجلماسه و در جنگ و محاصره مکه بدست حصین ابن نمیر سنه ۶۴ هجری
که استعمال کرد باروت را و بهمین وسیله موفق شد بفتح مکه و کشت عبدالله زبیر را .
و می نویسد جرجی زیدان مورخ شهیر عرب آنکه توجه باید این است که بعد رسیدن باروت مصروف بوده است

و استخدام میکردند آنرا در جنگهای خودشان قبل از شیوع آن در سایر ممالک و در اصل این اختراعات مشارکت داشت
و اختراع باروت را نسبت میدهند بفرنگ در حالیکه منسوب است بعرب و از عرب اقتباس کردند
فرنگ» و رسم کرده است مرحوم جرجی زیدان در کتاب خود نقشی دبابه و کبش و مجانیق را و شبیه است
پاره از دبابات به اتومبیل‌های زره‌پوش و بعضی از آنها به کالسکه‌های خیلی بزرگ و مخصوصا شبیه است
کلی دبابه که در آن برج چوبی بکار کرده اند و منجنیقی که بتوسط آن بطرف اردوی قلعه
دشمن تیر پرتاب میکردند شبیهات به بعضی از توپهای متداوله این عصر و نیز تصویر
چند نفر از اعراب را که حامل مواد ناریه و بعضی الات حربیه بوده اند در کتاب خودشان
میدهد و میگوید در موزه پطرزبورغ و موزه پاریس شخصا ملاحظه کرده است و موجود است
قدیمی عرب که در آن صورت دو مرد از عرب دیده میشود که مشغولند در اسلحه ناریه
و دیگری از آن دو مرد صورتی داخل است از عرب که بعضی از آنها پیاده اند و بعضی سواره
و در دست ایشان است الات ناریه که در موقع حرب پرتاب میکردند آنها را بطرف اردوی
دشمن و می نامیدند آنها را به «النفط القاذف»

۴ - دارالصناعه -

زیاد بود دارالصناعه‌ها در بلاد اسلام خاصه در اندلس و افریقیا و مصر و اولین دارالصناعه
که ساخته شد در مصر در جزیره الروضه بود در قرن اول هجرت و احمد ابن طولون وسعت داد او را
و اشتغال یافت دارالصناعه در ایام اخشید اوائل قرن چهارم به شهر فسطاط و افتتاح کردند
فاطمیون دارالصناعه بسیار مهمی در مقس نزدیکی شهر قاهره .
و ساخته میشد در این دارالصناعه‌ها انواع کشتی‌ها و الات حربیه از قبیل مجانیق
و دبابات الات حصار و جرخ‌های برای حمل غلات و ظروف دیگر ، وغیره
و اقتباس کردند اروپائیان از مسلمین ساختن سفائن و مراکب بحریه را و شبیه داشتند
به بعضی بلاد آنها و نامیدند دارالصناعه را به «ارسنال» و نام گذاردند قائد و رئیس سفائن را
«امیرال» که گرفته شده است از «امیرالبحر» عرب

- ۵ - سفائن -

اگرچه در صفحه ۱۰۸ مختصری از شرح سفائن اسلامی شرح دادیم و در این جا هم نیز اشاره بان موضوع
مینمائیم از مجموع تواریخیکه نگارنده ملاحظه نموده ام چنین برمی آید که در بین دول اسلامی دولتی که
در امور ساختمان کشتی و جهازات از سایر دول گوی سبقت را برده و شاهد بر این مدعا است عباراتی که جرجی
زیدان مورخ شهیر در ذیل عنوان الاساطیل فی الاسلام ، نوشته که خلاصه آن این است .
و شنود از برای عرب معرفتی در ملاحی پس استخدام کردند از رومیان و ایرانیان اهل صنعت و ساختند از
برای ایشان کشتی را و جای دادند در سفائن مردان مسلح از برای مقاتله و جنگ در دریا »
و جمع میشد سفائن اسلام در سواحل شام و مصر تا جزیره قبرس و عدد کشتی‌های دولت اسلام در ایام
امویان گردید به ۱۸۰۰ الی ۱۷۰۰ مرکب و مجموع سفائن را بنام اساطیل می نامیدند و والی شام حق
داشت بر قائدین اساطیل و پرداخته میشد بکشید قرار دینار زر برای حقوق آنان .
و خلفاء فاطمین همت نمودند در انشاء اساطیل در اسکندریه و دمیاط و مصر و در تکمیل و تقویت

وازجانب خلیفه عامل یا حاکمی وغالبا امارت میکرد واین امیر که می نامیدند انوالطریق وابن لقب بود از برای حمایت از اشراف مملکت واز برای ایشان شان عظیمی بود در دولت روم وبود از برای هر یکی ازاین اقالیم ۱۱ گانه حاکمی که اقامت داشت در مراکز قوره وبلاد مرجعه وامثله وغیره واز برای کل اقالیم حاکم ووالی عالی بود که توقف داشت در انطاکیه واین حاکم دارای اختیارات تامه بود از عزل ونصب حکام اقالیم وغیره وا او متولی امر خراج و پرداخت حقوقات قشون وسایر عمال ولایت.

-۲- مصر

وآما مصر اختلاف مثل همین نظام بود از حیث انقسام اقالیم وبلاد وحکومت عام آن اقامت داشت در اسکندریه

-۳- عراق -

واما عراق وبلاد فارس همین نحو نظامی بود در بین ایشان.

-۳- ولایات در اسلام -

همینکه دولت حقه اسلام طالع گردید ومظهر قدرت وعدالت حق جلت عظمته ظاهر وعیان گشت کوکب هدایت واحیان از افق حجاز طلوع نمود وعالم شرق را به انوار درخشنده خود نورانی وروشن ساخت پرده خرافات واوهام را بردرید وحجاب را از لوث وجود لات وعزی وهم بوتان پاک وپاکیزه وصفا نمود راه توحید وخداپرستی را فراشت وپرچم فتح وظفر اسلام ومسلمانان را در تمام جزیرة العرب بر افراشت ونور آن از کنار حجاز فراغت یافت وبه شام ومصر پرداخت.

عساکر نیرومند اسلام را برای فتح بلاد کفر واعلاء کلمة الله روانه ساخت وهمت بر قلع وقمع کفار گماشت از برای هر لشکری امیری وقائدی معین کرد وبر امت ولایت ومنصب امارت بخود که پس از فتح آن اقلیم که بجانبش میشتافت مسلمین را امیر بوده باشد وخلیفه اسلام را ناصر ووزیر بر اقالیم وبلاد مفتوحه امارت کند واحکام حق را جاری سازد واز اغلب امارت وقتیکه فرستاد ابن العاص وعمرو بن عاص را برای فتح بلاد دستور داد بحسب نوشت دستوری برای آن که مفادش این است

داگر اجابت کردند قوم دین حق واطاعت کردند خدا ورسول را پس عمرو برای آن را والی وامیر باشد وفرید قاضی وفقیه بخواند مردم را بسوی اسلام وتعلیم دهد مرایشان را قرآن واحکام ملک علام»

وهمینکه مسند خلافت الی ابکر ابن ابی قحافه انتقال کرد وزمام امور مسلمین را در دست گرفت فرستاد قشونی بسوی شام ورواناند شد امیر قرار داد وبر هر لشکری لوائی بر بست لوائی از برای عمرو بن عاص توبعت داد وبسوی دمشق از طریق تبوک گسیل داشت ولوائی برای شرجیل ابن حسنه بر افراشت واو را امر به حرکت از طریق تبوک به اردن نمود وپرچم به یزید ابن ابی سفیان سپرد واو را بسوی فلسطین از طریق ایله اعزام داشت وهر یک را امیر ووالی ملکی از آن ممالک قرار داد.

ووقتیکه کرسی خلافت باعمر ابن خطاب حواله گشت ولایت شام را برای عبیده جراح سپرد وویرا امیر الامراء اقالیم ۱۱ گانه شام قرار داد همانطور که قبل از فتح اسلام بود وتفاوتی که دران بود این است که حاکم عام روم را امارتخت انطاکیه بود وامیر الامراء اسلام مرکز حکومت شهر دمشق انوقت خراج دیوانی به مالیه مصر میرفت امروز به قسطنطنیه انوقت امرا طرف روم فرمانروای شام ولی اقلیم شرق بود امروز خلیفه اسلام مجری احکام بیت المال است

قوای بحریه مذول معاهدت فوق العاده مینمودند ومانع میشد قشون بحری در ایام ایشان به بحر ار نفر واز برای ایشان بود حقوق منیف ورعایت میکرد بر عساکر بحریه ۱۰ نفر قرار داد که هر یک از آنان دارای ماهی ۲۰ دینار حقوق از دولت مصر بودند ووقتیکه مسافرت دریا لازم میگردید هر یک از این قرار داشت میکردند اسطولها وامیر همین ایشان بود وبوجه ما ساطیل رسیدگی داشت تکفل از امارت دولت که نامیده میشد به امیر کبیر).

واما حقوق عساکر بحریه را خود خلیفه تفریق میکرد در بین ایشان ومستقیما پرداخت حقوق عساکر بحریه خود خلیفه به نفسه عهده که با حضور امیر البحر بدست خود مقرری ایشان را عطا میکرده واین نبود مگر برای اکرام عساکر بحریه ورفعت وعلو منزلت ایشان.

ودر ایام معز الدین الله اول خلیفه فاطمیین عدد اساطیل مصر بالغ گردید به ۶۰۰ قطعه وبعد از آن رو به نقصان گذارد تا رسید به یکصد قطعه.

واحترام تام منظور میداشتند از امراء بحریه ومحبت وملاطفت فوق العاده میکردند بالنسبه به نفرات عسکریه امراء بحریه ایشان بحدیکه در موقع حرکت سفائن خود خلیفه حاضر میگردید در عمارتیکه بنا شده بود در ساحل نیل خارج قاهره از برای وداع اسطول پس عبادت میکرد با سفائن خود در آنجا وخلیفه دقت وتفتیش میکرد اسلحه آنان را ودر آن سفائن بود منجنیقها نفت بلوازم که در موقع جنگ تیراندازی میکردند بوسیله آن بطرف سفائن دشمن وبا اینها هادی معروفین که در فن جنگی عمرای اسد دریا وحاضر میشدند رئیس واعضاء ومقدم بحضور خلیفه وداع میکرد با ایشان ودعا میفرمود برایشان واعطا میفرمود بر هر یک از اعضاء رفقا مبلغ دینار وبه رؤسا ۱۰۰ دینار وهمینطور صلاح الدین ایوبی اختیار کرد از برای اساطیل دیوان خاصی ونامید آنرا به دیوان الاسطول وتعیین کرد اموالیرا از برای نفقه مواد

- دیوان الشرطه - داخله -

-۱- ولاة قبل از اسلام -

مراد از والی انجمانکه است که از قبل سلطان یا ملک امارت وحکومت یک شهر یا چندین بلد را عهده دار باشد:

-۱- شام -

قبل از آنکه مسلمانان فتح کنند شام را این مملکت یکی از ایالات روم محسوب بود وتامیده میشد به ولایت شرق وتقسیم میگردید به ۱۱ اقلیم وتحت هر اقلیم عده بلاد واز برای هر اقلیم قصبه چندی که این است نام آن بلاد وقصبات وعدد شهرهای تا بعه آن

اسامی اقالیم	عدد بلاد	اسم شهرها مرکزیت	اسامی اقالیم الحربیه	عدد بلاد	اسم شهر مرکزیت
۱- سوریه اولی	۹	انطاکیه	۶- الفرات	۱۴	قورس
۲- " ثانی	۷	حماة	۷- جبل البهرة	۱۳	حایرکو
۳- " ثالث	۱۴	منبج	۸- اسرونا	۱۲	اورفا
۴- فنیقیه اولی بحریه	۱۳	صور	۹- فلسطین اول		قیصاریه
۵- فنیقیه ثانیه لبنانیه	۱۳	دمشق	۱۰- " ثانی	٤	بیسان
			۱۱- " ثالث		بطرا

و کذا مصر و ایران و اندلس .

شمال و ولات اسلام در بادی امر قیادت جند و امارت عساکر را هم عهده دار بودند بی بنا بر علیهذا عساکر اسلام در اقلیم شام به چهار قسمت منقسم گشت یعنی در فلسطین و تیپی در دمشق و لشکری در اردن و فوجی در حمص در اماکنی که اقرب به حجاز و العراق بود سکونت داشتند و نامیده میشدند این اقالیم به اجناد .

و لشکر عراق تمرکز یافت در کوفه و بصره .

و عساکر مصر شهر فسطاط و اطراف اسکندریه را محل توقف قرار دادند .

و دستور چنان بود که در قری و مزارع مسکن و ماوی اختیار نکنند در شهرها اقامت گزینند و با اهل محل مخالطت و آمیزش ننمایند و به امر زراعت و فلاحت مجلل امور مرتب نموده باشند و در ایام بهار خیول و مراکب خود را در تحت سرپرستی و محافظت بکنند و از لشکریان هر گروه را در مراتع و چمن‌های با خضارت و مراعی با طراوت روانه ساخته در ترتیب چهارپایان سعی بلیغ مرعی میداشتند و از اقوال عمرو عاص است در زمان حکومت مصر که لشکریان خود را خطاب نمود و میگوید « هرگز در میان شما کسی از مردی ازمنها را که جسم خود را فربه و تن کرده نامید فانه خوی را ضعیف و نحیف اکلا بیابید هم چنانکه من از حال مردان شما استفسار کنم از حالت مراکب شما هم پرسش خواهم نمود و وای بر حال آن عسکری که بدون علت مرکبش لاغر و ناتوان باشد و حضان و خفتان قدم بر میادان بنهد که بعد از آن خودم قسم میخورم آنکس را از مقرری ماهانه اش کسر کنم » .

بهر حال مختصر بیان بود که در زمان خلفا راشدین ولات امارت و قیادت جند را نیز عهده دار بودند و وظائف آنان بدین قرار معین کرده بودند .

۱ - مواظبت اجرای احکام و قوانین مقدسه اسلامیه

۲ - اقامه نماز و فرائض مذهبی

۳ - اخذ خراج و ضریبه و غیره و غیره

و امر چنین جاری بود تا زمان سلاطین بنو امیه و ادامه پیدا کرد فتوحات اموی در ایران و سپس خراسان و ماوراء النهر تا حدود هند و این است اقسام ممالک اسلامی در زمان سلطنت بنو امیه .

۱ - شام که منقسم بود به ۴ قسمت و هر قسمت را امارت ۴ والی اداره میشد

۲ - کوفه ۳ - بصره که والیان حکومت داشت بر شیراز و سیستان و عمان و بحرین

۴ - ارمنیه ۵ - مکه ۶ - مدینه ۷ - افریقا ۸ - مصر ۹ - یمن ۱۰ - عمان

پس چهارده ، والی در زمان خلافت بنی امیه بر امارت بلاد اسلام منصوب و برقرار بوده‌اند و اما زمان سلطنت بنی عباس وسیع شد ممالک اسلامی و شرح ذیل تشکیلات ولایات اسلامی

۱ - کوفه و سواد ۲ - بصره که والیان حکومت داشت بر بصره و بحرین تا شهر حلب و دارابان و خوزستان با بحرین و عمان

۳ - حجاز و یمامه ۴ - یمن ۵ - اهواز و خوزستان و سوسانیا ؟ ۶ - فارس ۷ - خراسان

۸ - موصل ۹ - الجزیره که عبارت بود از بین النهرین و ارمنیه و آذربایجان) ۱۰ - شام

۱۱ - مصر و افریقا - ۱۲ - سند و هند و هند ۱۳ - اندلس ۱۴ - کرمان و یزد -

- ۱۵ - اصفهان و الجبل - ۱۶ طبرستان و جرجان ۱۷ - همدان ۱۸ - ماسبذان ۱۹ -

قم و کاشان ۲۰ - ری ۲۱ - قزوین ۲۲ ریغابن ۲۳ قومس ۲۴ جرجان ۲۵ - ؟

۲۶ - تکریت ۲۷ - شهرزور ۲۸ - داغستان ۲۹ - دیار ربیعه ۳۰ - ارمن و میافارقین ۳۱

حران ۳۲ - امد ۳۳ - دیار مضر ۳۴ - طریق الفرات ۳۵ - قنسرین و عواصم

قرینه اینکه از عده ۱۴ (کرمان و یزد) تا عده ۳۵ - این ۲۱ ولایات با توابع و ملحقات آن ضمیمه حکومتهای ۱۳ گانه فوق الذکر بوده ، مثلاً والی شام چهار حاکم در تحت مسئولیت او بوده ، همانطور که عبارت کردم حکومت الجزیره با آذربایجان و ارمنیه رسی النهرین حکمفرمایی میکرد و اساس امارت عام همان ۱۳ نفری که در تحت امر هریک چندین حاکم ایالت و ولایت با انجام وظائف معینه مشغول بوده‌اند و بنا بر عقیده دولت اسلام در زمان بنی عباس به ۱۳ ایالت خیلی مهم تقسیم میگردید که طالب این ممالک وسیع بوده است مانند مصر و شام و فارس .

۳ - اسامی فرمانروایان ایالات اسلام -

اسامی حکام ایالات که در زمان بنی امیه شرح ذیل است که در عراق حکومت داشته اند

۱ - زیاد ابن ابیه ۲ - عبدالله ابن زیاد ۳ - بشر ابن مروان ۴ - حجاج ابن یوسف

۵ - یزید ابن مهلب ۶ - مسلمه ابن عبدالملک ۷ - عمر ابن هبیره ۸ - خالد ابن عبدالله

۹ - یوسف ابن عمر ثقفی ۱۰ - عبدالله ابن عمر ابن عبدالعزیز ۱۱ - یزید ابن عمر ابن هبیره

و اما مصر حکومت کرد در آن عمرو عاص از سنه ۲۴ هجری تا سال ۲۵ هجری و از سنه ۳۵ الی امارت داشت در آن محمد ابن ابی بکر و پس از او مالک اشتر نخعی و بعد در زمان معاویه مفوض داشت امر حکومت مصر را بر عمرو ابن عاص .

شام - و اما عاملین شام از زمان عمر تا آخر خلفا راشدین معاویه بود که حکومت داشت بر اقلیم شام و پس از شهادت امیرالمومنین علی (ع) که منتهی گردید خلافت از کوفه به شام و معاویه سلطنت برقرار گردید و اما در زمان بنی عباس قبل از آنکه موالی مکه در دستگاه خلافت جاه و مقامی حاصل کنند به همان ترتیب که در زمان بنی امیه جاری بود تشکیلات ممالک اسلام داده میشد ولی پس از آنکه موالی مکه استیلاء یافتند و نفوذشان غالب گشت در خلفا ، و تقدیم تمام امور ملک و ملت را در قبضه اختیار برمکیان بغداد و ولایت داد هرون الرشید فضل ابن یحیی برمکی را از انبار تا افریقا و امیر و والی قرار داد فضل ابن یحیی را بر شرق از شروان تا اقصی بلاد ترک سنه ۱۷۶ و زمام امور مملکت اسلام را در دو ناحیه برادر دو وزیر و اگذار کرد یکی را سلطان شرق کرد و دیگری را ملک غرب .

جعفر مرکز سلطنت ایالات خود را مصر قرار داد و فضل خراسان را پایتخت خویش معین کرد و ما نام قسمتی از امراء و ولات اسلام را در زمان بنی عباس در خلافت راضی بالله در اواسط قرن ۴ هجری معین کرده‌ایم که بواسطه اختصار فقط بعضی مهمترین آنها را نام میبریم و تشکیلات ملل و اقوام از آن امثال مربک بوده است

بصره و توابع آن همانگونه قبلاً اشاره شد ۱ ابن رائق - کرمان ۴ ابو علی ابن محمد ابن الیاس

خوزستان و اهواز - ۲ بو ریدی ری اصفهان و جبل ۵ رکن الدوله بویه

فارس ۳ عماد الدین ابن بویه موصل و دیار بکر و ربیعه - ۶ - بنی حمدان

۸- مصر و شام — اخشید — اخشیدیه فرمانفرما در مصر امارت داشتند از سنه ۳۲۳ تا سنه ۳۵۸
۹- خراسان و ماوراءالنهر — سامانیه — ۱۰ — ترکان فارس — از سنه ۲۶۱ تا سنه ۳۸۹
۱۰- طبرستان و جرجان — دیلمیه — ۳ — از سنه ۲۵۰ تا سنه ۳۱۶
۱۱- بحرین و یمامه — قرامطه

و اسپانیا شد و ولایات اعمال و اواخر دولت راشدین که رجوع شود به حکومتهای محلی و تشکیلات دواوین متعدده که ما توضیح آن پرداخته‌ایم و کلیه دواوین مرجوع میگردید در امور دولتی به دو امیر به موجب مقتضیات زمان و مکان و آن دو امارت نامیده میشد به امارت عامه و امارت خاصه و امارت عامه هم دو قسم بود امارت استکفا و امارت استیلاء.

۳- امارت عامه (امارت استکفا) -

چنانچه در فصول سابق اشاره کردیم که کلیه دواوین اسلام اعم از دیوان جند و دیوان خراج و غیره چنانکه قبلا نوشتیم در هر یک از ایالات رجوع میکردید به امیر آن اقلیم که دارای اختیارات عامه تامه بوده و حکام ولایات و مأمورین خراج و غیره عموماً در تحت نظارت امرا قرار گرفته بودند کانه هر یک از امرا قائم مقام سلطنت یک مملکت را دارا بوده و مستقلاً لاینقطع امور مملکت خود میرسیدند که خلفای اسلام صرفاً به اتحاد شکل انجام میدادند.

همانطوری که جرجی زیدان مصنف تمدن الاسلامیه در ص ۱۳۲ که:

«در بین هر یک از این امرا (مراد امراء و عمال استکفا است) در حقیقت تصرف داشت متصرفات پادشاهان مستقل را تشکیل داده‌اند ذکر کرده‌اند»

امارت استکفا یا تفویض را رجوع میکرد خلیفه به کسی که اراده‌اش تعلق میگرفت از رجال اسلام و مفوض میکرد به او امارت اقلیمی را و تمام ملک را که حکومت کند و جمع اموال و کلیه امور آن مملکت را تحت نظر خود قرار دهد و شامل بود امارت مزبوره وظائف هشت گانه ذیل را

۱- تدبیر قشون و ترتیب آنان در نواحی و تعیین حقوقات آنان
۲- نظارت در امور حکام و قضات
۳- « « خراج و صدقات و نصب مأمورین خراج و تقسیم صدقات بین کسانیکه مستحق هستند
۴- حمایت از دین و دفاع از محرمات و جلوگیری از منهیات
۵- اقامه حدود شرعی
۶- امامت در نماز
۷- نظارت حج

و اگر اقلیم در جوار دشمنان اسلام بود تکلیف میکرد زیاد متعلق بود وظائف عامل امرا که دارای جهاد با دشمنان و قسمت غنائم در جنگ و اخذ خمس آن از غنائم اهل خمس همانطوریکه نوشتیم در باب جند و بیت المال.

و اکثر ولات اسلام به همین صورت بوده‌اند مخصوصاً حکامی که از مرکز خلافت دور افتاده و در اقالیم بعیده امارت داشتند مثل عراق و بغداد و مصر و شام در زمان بنی عباس

در صدد و مورخین را عقیده بر این است که یکی از جمله عوامل انحطاط و انقلاب دولت عباسی همین امراء استکفا بوده‌اند چه که هر یک از ولاة در مقر حکمرانی خود کانه سلطان مستقل مقتدری بوده جز اینکه فاضل خراج را بسوی خلیفه فرستاده و خطبه بنام وی خوانده‌اند و اگر والی را دها و سیاستی بود و در خلیفه ضعف و سستی مشاهده میشد منجر از اهل اقلیم را به بیعت خود و استقلال تام حاصل میکرد در عمل خود فقط در مسائل مالی را نزد خلیفه اسلام میفرستاد و نظائر آن زیاد است که از آنجمله‌اند اغالبه در افریقا و ابن طاهر در خراسان و ابن طولون در مصر و غیره شمرده میشوند از جمله امرای عباسیه و از آنان تعبیر آورده میشود با امارت استکفا.

۵- امارت استیلاء -

هرگاه یکی از امراء بر اقلیمی مسلط شده کوس استقلال کوبیده و خلیفه از عهده بر آمدن وی عاجز میشد به ناچار خلیفه امارت وی را تصدیق و اضطراراً تدبیر سیاست ملک را با او مفوض میشود و مشغول مهمات و ملک داری و مرخصان امرائی را مشروط و موادی خیر بود که واجب بود عمل بآن و میبایستی اجرا شرایط ذیل امارت مستقله یک اقلیم از طرف خلیفه با او واگذار میگردید

۱- حفظ منصب امامت و خلافت پیغمبر و تدبیر امور ملت
۲- اطاعت دینیه
۳- اجتماع کلمه الفت و محبت و یاری و نصرت مسلمانان
۴- احکام دینی خلیفه در تمام آن ولایت مطاع و واجب الاطاعه است
۵- اقدام امیر در حفظ دین و ترویج شریعت خاتم المرسلین
۶- اخذ اموال شرعیه مطابق دستور شرع و صرف آن در طرق مشروعه مخصوصه
-۷-

و از جمله امراء بود وزراء و رجال دربار و غیرهم.

و همین امارات بود که خاتمه داد به دولت عباسی و متفرق ساخت اوراق و ظاهر شدند دول کوچک و هر کدام استقلال یافته در امور مملکتداری که از آن جمله است دولت حمدانیه و بویهیه و غزنویه و اخشیدیه و غیرها و در تمام این ممالک مستقله فقط مواد ذیل را در باره خلیفه مجری میداشتند

۱- دعای خلیفه در منبر و خطبه بنام او
۲- ضرب سکه بنام خلیفه
۳- در هر سال مبلغ معینی نزد خلیفه به بغداد ارسال میداشتند

و خلیفه امضاء میکرد حکم امارت استیلاء آنان را و نسلاً بعد نسل در اعقاب آنان منصب امارت باقی بود مانند خاندان خدیو مصر در مقابل دولت عثمانی یا بریطانیا

۶- امارت خاصه -

امارت خاصه شبیه است به ولات کنونی دولت مشروطه ایران چه که امیر خاصه وظائف مخصوص معینی داشت که تخطی و تجاوز از آن جایز نبود

۱- تدبیر قشون ۲- سیاست جنگ ۳- حمایت اسلام ۴- دفاع و جلوگیری از منهیات و نظم محال و نفوذ از حوالی و اطراف ما خذ در خراج و قضاوت و احکام شرعیه و حدود و صلوة و امامت جماعت

و مأمورین خراج مستقل بودند در کار خود و مقیّد نبودند وجوه مأخوذه را به مرکز خلافت و حکام
قضات نظر مستقیم از طرف خلیفه معین میشدند .
و والی نظارت تامه و ریاست عالیه داشت بر عمال الحسبه و عمال الشرطه که بعینها مانند نظمیه و امنیه امروزه است
و در تمام امور خود از والی کسب تکلیف میکردند و ما وظائف محتسب و مأمورین امور را قبلاً در صفحه
شرح داده ایم .

- حقوق ولات و امراء -

اولین والی که در اسلام برای او حقوق مرتب الزام شد در زمان عمر بود که فرستاد عمار بن یاسر را
بسوی کوفه و او را والی و امیر قرار داد بر ایالت کوفه (امارت عامه) و معین کرد از برای
او در هر ماه یکصد شصت (۱۵۰) درهم و معین نمود از برای او کتّاب و مؤذن و خدام و حقوق هر کدام را
از بیت المال تأدیه مینمودند و هر کس که با او بود حقوق معینی داشت .
و نیز فرستاد عثمان ابن حنیف را برای ممیزی ایران و از برای او معین کرد و قرار داد سالی
[illegible] درهم .
و معین نمود حقوق معاویه والی شام را در سال یک هزار (۱۰۰۰۰) درهم
و اما در زمان بنی امیه زیاد شد حقوق ولات خصوصاً مقربین و عطایای مخصوص ایشان که زیاد بود .
عمرو ابن عاص والی مصر و زیاد ابن ابیه والی بصره و خراسان و سجستان و از برای ایشان نبود
حقوق معینی و نمی بودند مقید بر اینکه هرچه میخواستند و مالک اختیارات تامه بود در مرکز ایالت مانند
پادشاه مستقل مستبدی که حکمرانی کند .
و از برای عمرو عاص متروکات و ثروتی باقی ماند هزار اسب و هزار شتر و ده هزار گوسفند و چهار صد هزار دینار
و از زیاد ابن ابیه بجای ماند پانصد هزار دینار نقد و [illegible] و از برای او بود [illegible]
اسب و شتر و گوسفند که قیمت آنها را یکصد هزار دینار برآورد نموده اند در مروج الذهب [illegible]
و از برای عبدالرحمن ابن عوف بود ۱۰۰۰ اسب و ۱۰۰۰ شتر و ده هزار گوسفند و چهار یک ترکه
او بعد از وفات بالغ گردید بمبلغ ۸۴ هزار دینار
و هشت یک ترکه زبیر بعد از وفاتش بمبلغ پنجاه هزار دینار بالغ گردید و بجای گذارد هزار غلام
و هزار کنیز و از برای زبیر [illegible] خانه بود در بصره و مصر و کوفه و اسکندریه
و از برای طلحه از عراق در هر روزی هزار دینار عایدات ملکی بود و [illegible]
و از برای زید ابن ثابت باقی ماند یکصد هزار دینار غیر از مواشی و دواب و غیره
و از برای سعد وقاص خانه بود که معروف بود در تمام عرب و موسوم بود بدار عقیق و وسیع
بود فضاهای آن و بلند بود طبقات آن و هم او را املاکی بود در ایران و حجاز
و کذا مقداد را در مدینه عمارت بسیار عالی بود که ساخته شده بود از گچ و آجر و ساروج
حتی خود خلیفه عثمان ابن عفان در روز قتل [illegible] تا قاطی عبای
گذاشت که [illegible] روایت مسعودی نقل میکنیم انوا .
[illegible] ۵۰۰۰۰ [illegible] هزار دینار [illegible]
درهم و قیمت املاک او بود در حنین و غیره یکصد هزار دینار [illegible] از برای او بود [illegible]
و از برای علی ابن ابی طالب بود املاکی که [illegible] کرد تمام انفاق در راه خدا

و از حقیری با عائله خود منزل میفرمود [illegible] و مساکین و لباس او عبارت بود
از کرباس سفید و در پای مبارکش نعلین از لیف [illegible] در کوچه ها مانند سایر رعیت
و هر کجا تکلم میکرد با ادنی رعیت خود [illegible] غلیظ نو سخنی [illegible] کلام رعیت از او و حکم
میکرد مردم را به [illegible] و عدالت و نیکی و حسن اخلاق و طعام او مانند طعام ادنی فقرای
مدینه بود .
و عمر و ابوبکر را هم در ظاهر رفتار و ترتیب بر همین منوال بوده و ابداً در صدد کسب مال
و تحمیل و دستگاه نبوده اند و حضرت عمر شدید بود در محاسبه عمال مثل بیت المال و جلوگیری میکرد از املاک
و اما بنی عباس [illegible] اختلاف داشت حقوق عمال در زمان سلطنت بنی عباس و قرار گذارد
مأمون برای فضل ابن سهل و [illegible] واگذار کرد بار حکومت اقلیم شرق را در سال سه میلیون
درهم

- وزارت -

اولین کسیکه تکلم کرد باین کلمه و استعمال نمود لفظ وزارت را خود حضرت پیغمبر بود و نخستین
کسیکه باین اسم و سمت نامیده شد در اسلام حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب است صلوات الله علیه
و قبل از آن در عرب ابداً کسی باین سمت منصوب نشده و نه احدی باین لفظ تکلم نموده است
و ما چون در مطلب که عنوان میکنیم مدرک و سندی هم موثق از آن اراده میدهیم می نویسیم عبارت آنرا
که همه مورخین شرق و غرب بر صحت آن اتفاق دارند .
هیجده سال از بعثت حضرت رسالت پناهی گذشت و چند نفری اسلام آورده اند امیرالمؤمنین
علی ابن ابی طالب که در آن وقت در عنفوان جوانی بود از پیغمبر تقاضا نمود مجلسی ترتیب دهد
و طعامی حاضر فرماید و بنی هاشم را دعوت نماید تا برای حضور آنان رسول خدا امر حق را
اظهار دارد و فرموده اذا قتاب جهان تاب نبوت بر دارد و مردم از جهل و ضلالت رهائی
یابند رسول خدا این رأی متین را پسندید و امر به انجام دادن آن فرمود پس دعوت کرد
علی ابن ابیطالب بنی هاشم و جماعت رجال عرب را در خانه ابو طالب پدر بزرگوار خود
و ضیافت داد برای آن فرمود و آنان را پس از فراغت از طعام قیام کرد حضرت ختمی مرتبت
و اظهار کرد امر خدا را و فرمود .
«انی اعلم ان انسانا من العرب جاء قومه بافضل مما جئتکم به فقد جئتکم بخیر الدنیا والآخرة وقد امرنی الله
تعالی ان ادعوکم الیه فایکم یوازرنی فی هذا الامر علی ان یکون اخی ووصیی وخلیفتی فیکم»
همه آن قوم ساکت شدند پس ایستاد علی ابی طالب و عرض کرد «انا یا نبی الله اکون وزیرک
علیهم» پیغمبر گرفت بازوی علی را و فرمود «و هذا اخی ووصیی ووزیری وخلیفتی فیکم فاسمعوا
له واطیعوا» روایت فوق را نگارنده از تاریخ ابن اثیر و ابی الفدا با این عبارت ترجمه کرده ام و حتی مورخین
غرب هم روایت کرده اند جرجی زیدان شهیر هم در کتاب تاریخ تمدن الاسلامیه شرح داده بیان این موضوع را
موزه ای است دالّه هم میدانیم وزیری رسول خدا این معنی را از علی ابن ابی طالب نمود و او را
منصب وزارت و خلافت مخصوص کرد آن حضرت در اوایل شباب و هنوز مقام مصاهرت پیغمبر حاصل
نشده و آن خدمات نمایان و فتوحات بی پایان را هم با اسلام و مسلمین ننموده بود هنوز بجای پیغمبر
در بستر خواب نخوابیده بود و هنوز شکست از هم نرخم در غزوه احد برندی وارد نشده

هنوز خود را بیرملا قرار نداده وجان حضرت را در معرض خطر اعدا نگذارده بود هنوز فتح
خیبر و خندق و بدر واحد نه بود، و فرق مقدسش به شمشیر عمرو بن عبدود دو نیمه نشده بود
سفیرش جان شرف کرد و بران منصب و مقام شایان بجامعه مسلمانان معرفی نمود در همان مجلسی که
سفارت حضرت ابلاغ کرد خلافت امام اظهار نمود این قضیه مذبوح شبیه اشتباه نمود تولیت
کعبه می‌مانند، در آن مجلس ابی بکر صدیق و حمزه و ابو طالب و ابا عبیده جراح هم حاضر بوده اند
حتی مردم ابوطالب را تمسخر میکردند که محمد با بودن تو که خود دارایت تولیت را بعهده داری پسرت را
منصب خلافت سپرده بهر حال بعد از اینکه سفیر آن فداکاری وخدمات ذی قیمت داد او مشاهده
کرد به پاس حسن خدمات وجان نثاری او درباره اسلام و در مقام اعلاء کلمة الله برادر خود را باز به تجدید
مطلع گوشتند وهمان امر ولیه خود را که در روز اول اظهار او صادر فرموده بود تکرار کرد با دادرین روز
ودرسال آخر باز نظیر همان مجلس ملی بثیر و بهتر فراهم کرد و وزارت و خلافت علی را اعلان و ابلاغ
نمود . دگر چه ذکر این مطالب از بحث و عنوان تاریخ خارج است ولی غفلت از حق برقلم من جاری شد و به
اختیار به نحویات اقدام نمودم ، میخواهم سرنجا بگویم روزی که علی با بدن سالم مقابل سفیر انشاء و دکور
به نظر می‌آمد سفیر او را لایق خلافت خود دید و برای منصب وزارت نجنید بعد از آن روزهم که سفیر
آن خدمات نمایان را از علی مشاهده کرد، و بکرات مخصوصاً برای مطالبه زخمهای او که در جنگهای
مذهبی به بدنش وارد آمده بنزل وکلبه‌اش قدم گذارد، و آن هیکل قدرت و آن مجسمه عظمت
وشجاعت و صفا را ملاحظه میفرمود که از سرتا پا مجروح و جراحاتش حتی قابل مرهم و جراحی نبود و او طوری
متکیا گرمی گران بهای حضرت هم در بالای سرش ملاحظه میکرد که دست دو طفل خونینش را در دست دارد
و به پرستاری مشغول است و به یاد می آورد که اگر درغزوه احد نبود اسمی از اسلام و مسلمین باقی
نبود و اگر او نبود احدی بجایش در بستر خواب پیامبر نمیخوابید و نیز به یاد می‌آورد که روزیکه
همه تکذیبش کردند و مخالفتش نمودند علی تصدیقش نموده مساعدتش کرده تنها محرم راز و رفیق راه
ونديم كوشه انزوايش بوده، در جبل حرا اگر مناجات نمیه على ابوابك شنیدش بودوش وهمراه لی
معاشقش مشغول بوده بود و انداد بدرش گشت و دست از جانش شسته با بدوش افکندش
کناعده به بام مکه برامد لات و هبل را درهم شکسته همه اینها را سفیر بخاطر داشت و ملاحظه
نموده بود و از همین جهت بود که باز در آخر عمر خود علی را با حضور صد هزار نفر بسرپرستی ملت
کرد و همان امر ولیه را تکرار نمود اللهم وال من والاه گفت و عاد من عاداه، ص ۱۰
قصا و تیه معاشر الناس فان اخی وختنی ووصیی من بعدی فرمود و تبلیغ رسالت نمود
با این حال نمیدانم که چه وقت ودر چه مجلس سفیر تعیین جانشین حضرت را بآرای عمومی واگذار
کرد و با اینکه نمیدانم من هم مانند سفیران گذشته عمل بکنم دارت من هم مدت سال را ختیار خود
بود و همه اینها را ملاحظه میفرمود که وصی بعد از حضرت تعیین نموده اند و امر را باختیار دیگری
مردان طماع دنیا پرست باقی نگذارده اند چگونه بعد از خود وصی و خلیفه تعیین نمیکرد .
هیهات همه شنیدند ندای سفیر را ولی گوش نخواستند کجا درهٔ اعتبار کو ؟ بودیم وبر مطلب خود
و ادامه میدهیم که نظرم وزیر بود و عثمان هم عمرا وزیر گردید و تا زمان بنی عباس که وزارت
از مناصب دولتی بشمار آمد و نایب مناب خلیفه گردید در حل و عقد امور و نظارت در دیوان

حساب و نظر در مراسلات واسرار خلیفه و کلیه امور دولتی
اول وزرای بنی عباس ابوسلمه حفص بن سلیمان همدانی است وزیر سفاح و نامیده میشد
به وزیر آل محمد هم چنانکه ابومسلم خوانده میشد به امیر آل محمد و هر دو ایرانی بوده اند
و مشهورترین وزرای بنی عباس برامکه اند که تمام امور ممالک اسلامی با آنان راجع گردید
وطوری نفوذشان در مملکت نمایان شد که بالاخره مغضوب شدند و رشید از استیصال آنان و انداخت
آنان بوادی مکتب و مشقی که در تمام دنیا مشهور است
واما دولت فاطمیین اول وزیر آنان یعقوب ابن کلس وزیر حاکم بامر الله ذات ۴۶۳ سنه و همکار
دولت امویه و اندلس که داشته اند وزرای دربین خودشان و وزارت بر دو قسم بوده است
وزارت تفویضی و وزارت تنفیذ .

— وزارت تفویض —

وزارت تفویضی تمام اختیارات خلیفه را دارا بود مگر سه چیز
۱- ولایت عهد که خلیفه میتواند ولیعهد معین کند و وزیر نمیتواند
۲- خلیفه میتواند هر که را وزیر منصوب کرده معزول کند و وزیر نمیتواند هرکس را خلیفه نصب کرده
عزل نماید .
۳- خلیفه میتواند از امامت امت استعفا کند و وزیر نمیتواند
واز این قبیل وزراء در بنی عباس برامکه بوده اند و یحیی ابن اکثم و ابن الفرات وغیره
و امیر الجیوش در دولت فاطمیه به تسلیم کردند خلفای بنی عباس خاتم خلافت را به وزرای خود .
واگر بخواهی واقف و مطلع گردی بر حد و اختیارات وزراء تفویض قرائت کن .
حکایت ذیل را و کفایت میکند ترا از هرگونه اطلاعی در این امر .
وارد شد عبدالملک ابن صالح بر حرم رشید بر جعفر برمکی وزیر شخص دولت هرون جعفر از او سؤال
نمود که چه مطلبی ترا به نزد من کشانیده واگر ترا حاجات که قدرت و نعمت من احاطه بر انجام
آن دارد بیان کن و از انجامش خودداری منما . عبدالملک جواب داد که علی بر اوانچ خدمت
که خیر تو احدی تا در برقضای آن نباشد نخستین تقاضایم آن است که .
قلب امیر المؤمنین را نسبت بخود متغیر و بی رغبت مینیم ورضایت خاطر او را نسبت باو بر شوندم
جعفر جوابش گفت که الآن امیر المؤمنین از تو راضی وخوشنود گردید ! !
عبدالملک گفت دومین تقاضایم آن است که ده هزار دینار درهم خلیفه عطا کند جعفر جواب داد
اینک بسبب هزار دینار در حاضرات از مال من وازمال امیر المؤمنین بر دار و خلیفه را دعای خیر کن
و تقبه حاجات خود را بر شمار عبدالملک گفت دختر شوهر امیر المؤمنین پسرم ابراهیم را مصاهرت خود مفتخر سازد
جعفر گفت دامیر المؤمنین دختر خود را به پسر تو تزویج فرمود و الآن ابراهیم داماد خلیفه شده میشود) .
عبدالملک . و دوست میدارم پسرم را به ولایت و حکومت آلیتی تعیین فرماید و برایت خاطر نمیکنی بکلی مملکت بر
سرش سایه افکن گردد .
جعفر را امیر المؤمنین حکومت و امارت مصر را بابراهیم واگذار فرمود ! !
پس مراجعت کرد عبدالملک و اقدام کرد جعفر بر تمامی آنچه را که ذکر شد بدون اذن و اجازه خلیفه

و در فردای آن وزوارد شد بر خلیفه پس سؤال کرد از او هرون الرشید که از دیروز تاکنون چه
کردی وچه بر تو گذشته است ، جعفر شروع کرد به بازگوئی عملیات خود تا رسید به کار عبدالملک بن صالح
وخلیفه تکیه داده بود همینکه شنید نام عبدالملک را نشست و سر بر خود و گفت و لله ابوک ما سألک ،
چه سؤال کرد از تو ، جعفر گفت عبدالملک رضایت امیرالمؤمنین را خواستار بود ، خلیفه گفت چه قسم اجابت کردی
او را . جعفر . گفتم راضی شد از تو امیرالمؤمنین ، خلیفه . راضی شدم از او و باقی را بگو ، جعفر . ده هزار دینار
طلب کرد از امیرالمؤمنین ، خلیفه چه کردی با او ، جعفر ده هزار دینار با و عطا کردم ، خلیفه نمودم بر او دیگر بگو ،
جعفر . مایل بود که امیرالمؤمنین ابراهیم پسر او را به دامادی خود سرافراز فرماید ، خلیفه توجه جواب دادی ؟
جعفر . عالیه دختر امیرالمؤمنین را به پسر او تزویج نمودم ، خلیفه . اجابت کردم دیگر چه گفت ، جعفر تقاضا کرد
از امیرالمؤمنین حکومت ولایتی را برای پسر خودش و من هم گفتم امیرالمؤمنین تو را والی مصر قرار داد ، خلیفه . والی
قرار دادم او را) .

۳ـ وزارت تنفیذ

از برای خلیفه بود یک نفر وزیر تفویض همانطور که تو حالا در هر دولت مستقل یک نفر رئیس الوزرا
یا صدراعظم دارند و در تحت نظارت هر وزیر مختار یا تفویض چند نفر وزیر تنفیذ با معاونت
مشغول کار بود و اغلب از برای کلیه خراج ممالک اسلامی وزیر تنفیذ جداگانه معین میگردید
وکذا از برای حساب وزارت تنفیذ مخصوص معین میشد و همه آنها تحت النظاره وزیر مختار
واقع بودند .

وظائف وزرای تنفیذی اجرای اوامر و احکام خلیفه اسلام و وساطت بین رعیت و امیرالمؤمنین
بود امضا میکردند آنچه را که خلیفه امر میفرمود از تغییر یا تبدیل یا انتصاب ولات و امراء و تجهیز
قشون و دستور اخذ خراج و بدون اذن خلیفه قادر نبودند اقدام بهیچ امری از امور
دولتی را و میرسانیدند به خلیفه عرائض و شکایات مردم را و عرضه میداشتند بر او واقعات و اخبار
و حوادث روزانه را و کسب تکلیف مینمودند از خلیفه و مطابق دستور و اوامر او اقدام میکردند .
برخلاف وزیر تفویض که میکرد آنچه را که میخواست بدون مراجعه به خلیفه و امضا مینمود احکام را
عزل میکرد هر امیری را که میخواست و نصب مینمود هر والی را که اراده میکرد و نفوذ از برای او حدی
و اندازه) .

۴ـ حقوق وزرای اسلام .

مراتب و مناصب و حقوقات وزرای اسلام مختلف بوده است بر حسب اختلاف عصر و اختلاف اشخاص
و از برای اولاد و برادران و اعضاء و اجزاء و حواشی وزارت نیز حقوق علیحده بوده است
قرار داد مقتدر بالله عباسی از برای علی ابن عیسی وزیر تفویض ماهی ۵۰۰۰ دینار و [illegible]
وقتی [illegible] در دولت فاطمیه مصر نیز حقوق وزراء همین مبلغ بوده است .
و شرح ذیل است حقوق وزراء و حواشی و اهل و اتباع او .

حقوق وزیر	در ماه	۵۰۰۰ دینار
« هر یک از فرزندان و برادران او	« «	از ۲۰۰ الی ۳۰۰ «
« هر یک از اعضاء و اجزاء وزارتخانه	در ماه	از ۳۰۰ الی ۵۰۰ دینار

در دهه میرسید حقوق و مقرری سالیانه یک نفر وزیر با کابینه وزارت و اتباع و اولاد و عیال به یکصد هزار دینار

یا نیم میلیون تومان است (یکصد هزار دینار هم تقریباً از قرار مثقالی ۴۵ ریال طلا مساوی است با ۴۵۰۰۰۰۰ ریال ایرانی)

۵ اسامی وزراء .

زیاد است عده وزرای اسلام و از کثرت یکی دیدن آنها دارای اهمیت زیاد بوده اند اشخاص مفصله ذیل میباشند

۱ـ ابوسلمه حفص ابن سلیمان همدانی خلال ۲ـ ابومسلم خراسانی که خوانده میشد به امیر آل محمد .
۳ـ جعفر ابن یحیی برمکی اعظم وزرای بنی عباس و برادرانش ۴ـ فضل ابن سهل وزیر مأمون .
۵ـ یعقوب ابن کلس وزیر عزیز بالله فاطمی مصر ۶ـ امیرالجیوش وزیر تفویض خلفاء فاطمی .
۷ـ علی ابن عیسی وزیر مقتدر بالله عباسی ۸ـ یحیی ابن اکثم ۹ـ ابن الفرات ۱۰ـ احمد ابن ابی داود

۱ ـ دیوان العدل یا دیوان المظالم ـ عدلیه ـ

دیوان مظالم شبیه است به مجلس استیناف که ما امروز نام نهاده ایم و غرض از آن استماع شکایات و تظلمات
مردم و احقاق حق رعیت است .
و تقسیم کرده بودند بعضی خلفا مظالم را به سه دیوان یا شعبه ۱ـ دیوان مظالم لشکریان یا دیوان الحرب ۲ـ دیوان مظالم
العمال یعنی دیوان محاکمات عمال دولت ۳ـ دیوان رسیدگی به تعدیات و مظالم حقوق رعیت .
و هیچ یک از خلفای راشدین شخصاً حاضر نشدند به مجلس مظالم مگر علی ابن ابی طالب که شخصاً رسیدگی میکرد به شکایات
و تظلمات و عرایض مردم و حقوقشان (مصنف تمدن الاسلامیه که یکی [illegible] قاضی عادل عدیم المثل علی معروف بوده و [illegible]
اند) که در هر روز در ساعات معین می نشست برای استماع تظلمات و در حکمه مجادلات منصفانه قضاوت
و دادخواهی میفرمود و بعد از آن حضرت عبدالملک مروان خواست اقتدا کند لکن همینکه واقف شد
بر مشکلات آن رجوع کرد قضاوت را به ابن ادریس ازدی که بود ابن ادریس مباشر و عبدالملک آمر
ولی بعد از او عمر عبدالعزیز مشهور و هم خودش را وقف مباشرت مظالم نمود و نیز خلفای بنی عباس هم
می نشستند در مجالس مظالم و میشنیدند تظلم رعایا را و انصاف میدادند و در آن تاب بود متظلمین از عمال
و مأمورین خراج و کتاب دواوین و غیره حتی از پسران و برادران خلفاء و امراء و اولاد آنها تشکیل میشد
و هر کس که مورد اتهام واقع میشد و تقصیرش ثابت میگردید ولو از اقارب خلفا بود بمجازات میرسید
و بعضی از خلفاء رجوع کردند این منصب را به وزرای خودشان مانند مأمون که رجوع کرد به یحیی ابن اکثم
و معتصم به احمد ابن ابی داود و غیره
و از برای خلفاء و سلاطین مسلمین و امرای آنان مناقب نیکوئی است در نظر مظالم و رعیت و احقاق حق
و دادخواهی و حکومت در اعانت مظلومین و جهدی که داشتند در رفع مظالم و اینکه بود تظلم از آنها و اولادشان
و امثال این حرف زیاد است در تاریخ اسلام و هر گاه یکی از خلفاء امساک میکرد از نظر در مظالم مینمودند [illegible]
ملامت میکردند به جهت اهمال و تعجب و ضمانت میشوند از رعایای او .

۲ـ حقوق قضات .

اختلاف داشت حقوق قضات اسلام با اختلاف دول و زمان ولایت داد عمر شریح را به قضاوت کوفه
و قرار گذارد از برای او صد درهم در ماه و مقداری گندم و کذا سایر قضات در زمان خلفای راشدین
و زیاد شد حقوق آنان در سلطنت بنی امیه همانگونه اضافه شد حقوق لشکریان و عمال دولت و همینطور بنی عباس
قرار دادند حقوق قضات ولایات بزرگ را مانند مصر ماهی ۳۰ دینار و مأمون عطا کرد
به عیسی ابن منکدر قاضی مصر ماهی ۲۷۰ دینار یا ۴۰۰۰ درهم و نیز در خلافت بنی عباس [illegible]

قضات عطا مقتدر سالی یک هزار دینار و اول کسی که گرفت این حقوق را بکار ابن قتیبه بود در زمان
احمد ابن طولون سنه ۲۴۵ و در زمان رتبه قضات مصر در زمان فاطمیین [illegible] هر ۱۲۰۰ دینار در سال
علاوه مقداری گندم و جو و حبوبات و هدایا .
و اما بغداد مکرف قاضی بغداد در زمان معتضد ۵۰۰ دینار در ماه و اجرت عشر بیرون از قضات
می پرداخت بیت المال تا آنکه رفته رفته دخل قضات را ضمانت میکردند نزد خلیفه یا سلطان که در سال
مبالغ معینی بپردازند و نامیده میشد قاضی بغداد را به قاضی القضاة و تادیه میکرد همه ساله
سالی دویست هزار درهم به دیوان الخراج

۳ - اسامی قضات صدر اسلام -

۱- شریح قاضی بصره و کوفه ۲- عثمان ابن قیس ابن ابی العاص قاضی مصر ۳- عبدالله ابن لهیعه قاضی مصر
۴- ابو یوسف قاضی القضاة بغداد و او اول کسی است که لباس خاص برای علما اختیار کرد و خدمات بزرگی بعالم
قضاوت نموده است ۵- علی ابن عثمان قاضی مصر ۶- منذر ابن سعید قاضی دولت علی الجماعه در اندلس
۷- ابو محمد الیازوری ۴۴۱ مصر ۸- عیسی ابن منکدر قاضی مصر ۹- بکار ابن قتیبه مصر ۱۰-
عبدالله ابن حسن بن ابی الشوارب ۲۵۰ قاضی بغداد ۱۱ عبدالله ابن مسعود قاضی کوفه ۱۲- ابن ادریس
قاضی شام وغیره

و بعد از برای هر اقلیمی در بدو امر قاضی مخصوصی و هر که زیاد شد و وسعت یافت ممالک اسلامی
متعدد شدند قضاة تا آنکه برای هر شهری یک نفر قاضی تعیین گردید و خلیفه ریاست داشت بر تمام
آنها و در زمان هرون الرشید که وسیع شد بغداد در ایام او و مرکز خلافت گردید قضاوت داد ابو
یوسف شهیر را و نامید او را به قاضی القضاة و محترم و گرامی داشت و او اول کسی است که باین
سمت نامیده شده و مورخین تعریف زیادی از او میکنند که دارای همت عالی بوده و در این منصب
خدمات جلی نموده و تغییر داده است علما را بلباس خاص و قبل از او علما لباس خاصی نداشته اند و
مثل سایر مردم لباس می پوشیده اند و بعد از او هر کس که قضاوت بغداد را عهده دار بود
نامیده میشد بقاضی القضاة و متولی بود قضاوت اقالیم اسلامی را و اقتدا کردند
به بنی عباس دول معاصر آنان از خلفاء اندلس و مصر و در هر یک از مراکز اسلامی قاضی القضاة
وجود داشت که ریاست میکرد بر همه قضات آن مملکت

۴- عمل قاضی -

وظیفه قضات در صدر اسلام منحصر بود در فصل بین خصوم و قطع و دفع مشاجرات متداعین و زیاد شد
بعدا وظائف آنان بجهت اشتغال خلفا بامور سیاست پس اضافه شد به اعمال قاضی استیفاء
بعض حقوق مسلمین مثل نظارت در اموال مجانین و ایتام و مفلسین و اهل سفاهت .
و در وصایای مسلمین و موقوفات آنان و نکاح و طلاق تا بهم امتداد یافت سلطه
قضاة در نظارت بعض امور دیگر که از اختصاصات ضرب رصیف و شهود و نظارت در
موقوفات و مصالح آن از عوائد مستغلات و ابنیه وغیره
حمد الله موفق شدیم شرح دهیم آنچه را که در فصل ۲۳ وعده کرده بودیم و ثابت کردیم
نکته همه این موضوعات در بدو اسلام بوده و دولت کنونی ایران هم بهمان طریقه معمول و [illegible]

بومنا هذا داده شده و میشود همه ماخوذ از تمدن اسلامیه است و اگر بخواهیم خرابیهای تشکیلات فعلی را
شرح دهیم کتاب مفصل مبسوطی بیابد تصنیف کنیم و مطلب بطول می انجامید مختصرا و هیچکدام خواستیم شرح
کتابخانه های اسلامی و دارالترجمه ها و شرح ادارات معارف و صنایع وغیره را عرض نمائیم که
فقط یک جلد کتاب مفصل لازم داشت تا ما موفق بشرح آن گردیم و اما بشرح تشکیلات دولت هر دو را
قرائت کرده و در تواریخ ملاحظه کرده اند تصدیق ما را خواهند نمود و برای منصف خبیر همین قدر
کفایت میکند پس برگردیم به حکایات سابق و سخن را از سر گیریم

- فصل ۳۵ نجم بهاباد یزد -

چنانکه در فصول سابق اشاره کردیم کوهستان از دو جانب متصل بخاک یزد و قراء و مزارع
خاک آن با قراء و مزارع بهاباد یزد مجاور در حوالی ها یکدیگر واقعند .
در تابستان سال ۱۳۰۵ که برای وصول مالیات به کلیه توابع کوهستان میرفتم خاصه مزرعه
آنیچ کرمانی در فصل شرح آنرا داده ام رسیدم از آن مزرعه تا بهاباد که چهار فرسنگ است
و در بالای تپه نقطه موقعی که در مغرب این قریه قرار گرفته همینکه می ایستیم سواد بهاباد
یزد نمودار است .
آقای مستوفی امین مالیه باقی بود که چندین روز بود برای ترتیب امور مالیاتی به بهاباد آمده بودند
و نظر به اختلافاتیکه بین اهالی و کدخدایان آنجا مشاهده نموده بودند موفق به تصفیه انجام امور اداری
نشده اند . با توافق نظر اربابان و متنفذین محل بوسیله مراسلات متعدده نگارنده را به بهاباد دعوت نمودند
و از طرف مالکین هم مکرر و مؤکد تقاضاهای عدیده میرسید نگارنده هم نظر بعلاقه حفظ حقوق دولت و
رفع اختلاف و مشاجره بین اهالی محل برای دعوت را اندوخته همیشه حسب چند نفر از بستگان
خود همراه برای تعطیل بطرف بهاباد عزیمت نمودم غروب آفتاب بود که بنزدیکی قصبه خود رسیده
برابر چند نفر از متنفذین و اربابان آنجا که لطفا برای ملاقات مصنف تا ملاقی خارج از بهاباد
آمده بودند وارد شدیم و چون بین متنفذین و ملاک آنجا فوق العاده کدورت و منازعه بود و
مرافعات بهم رسیده دفترچه که وارد میشدیم فورا مقابل از هر طرف شد و موجب ازدیاد اختلاف
میگردید ناچار در محلی که در قسمت قلعه و مصرف عمارات کلانتری و محل سکونت امین المالیه واقع بود
منزل اختیار نمودیم طرز سلوک و محبت و احترامیکه سادات و بزرگان این محل از نگارنده مامور دولت
منظور و مبذول داشتند قابل بس تمجید و تقدیر است .
در این جا اگر برای اطلاع خوانندگان محترم شمه از وضعیت طبیعی این سرزمین و جغرافیای تاریخی
آن بنگاریم خالی از مناسبت نیست .
بهاباد قصبه ایست نسبتا آباد و حاصل خیز و از قصبات مهم یزد محسوب است از بهاباد
تا مرکز کوهستان ۱۳ فرسنگ و تا بافق نورد ۱۸ فرسخ است مرکز بهاباد در حدود ۲۵۰۰ نفر
جمعیت دارد قراء و مزارع چندی اطراف آنرا فرا گرفته اند که بر خیر تمام جلگه
و قسمتی را تمام کوهستان مینامند اراضی بهاباد از حیث استعداد طبیعی بعقیده نگارنده
از اراضی خوب حاصل خیز ایران شمار میرود حاصل زمین و درختی آنجا کاملا
خوب و قابل تعریف است انجا در سرحدی مخصوصا انگور فوق العاده در انجا نمو میکند

وغالب میوه جات مهاباد خوب و بی عیب است انگور مهاباد معروف و واقعاً هم تعریف
دارد تاکستان اینجا مرغوب و مطلوب و شاخه های رز به نهایت رشد و ترقی میرسد.
هوای مهاباد در تابستان گرم و از همین رو حاصلات مقدم بر کوهستان کردستان دست می آید ولی
هوای داور کوهستان خنداب فرقی ندارد.
مهاباد دو محلات است باغستان و قلعه، قسمت عمده باتین در محله باغستان و عشیرانیه در
قلعه واقع است زمین مهاباد استعداد دارد ولی اغلب از محصولات را دارد و مخصوصاً قسمتی را که
جالب توجهات این است که محصولات اینجا را خیلی کم آب میدهند و در خاک کردستان که نظیر
آنرا ندیده ام و شنیده ام زمین مهاباد رطوبت را تا مدتی نگاه داشته و احتیاج به آب
پیدا نمیکند از همین جهت است که خیلی قصبه مهمی که شاید یکفرسخ تجاوز طول آن است
آب قنات خوب آب یاری می نماید و نیز همین مناسب است که آب این قصبه از چند
فرسخ مسافت ربوهنه جوی، برای ما رسید، اراضی آنجا را مشروب میسازد.
آب مهاباد بقدری که کرات در عرض قیمت زیادی دارد و غالباً در موقع تقسیم و داد و ستانی
سوزی آن اهالی با یکدیگر نزاع و جدال نموده هرکدام به نفع خود اقدامی میکنند
از ابتدای مهاباد تا انتهای آن یک کوچه طولانی است که در دو طرف آن عمارات ساخته
شده و در قسمت اوایل آن مسجد و بازار و دروازه است که باغستان را از قلعه تجزی میسازد
اهالی مهاباد مردمانی قوی و عصبانی و اساساً متهور و جنگجو تربیت شده اند و اغلب با هم
کشمکش و نزاع دارند هرکدام یک داستان اسف انگیزی از اوضاع اینجا و گذارشات [illegible]
در خاطر دارند و در موقع از بیان آن مضایقه نمی نمایند.
از اهالی اینجا کسی را که معروف و مشهور باشد از متقدین سوای میرزا محمد کلانتر اینجا که چند
سال است فوت شده سراغ ندارم و تا یک درجه شرح حالات این شخص بی تعجب نیست.
میرزا محمد نام از اهل مهاباد و آدمی عاقل و زیرک و با تدبیر بوده و فقط در خط نفوذ و سلطه و
اقتدار و علاقه زیادی در اینجا حاصل میکند که هنوز هم پس از فوتش اهالی نام او را
به احترام ذکر میکنند قسمت عمده اهالی اینجا از بقال و خدمان او بودند و به قرابت و نزدیکی
با او مرتکب مفاخرت مینمایند و اشتهار او از طرف زنان کافی و نجیب را مقابل او صحبت
میکنند این شخص معمولاً بوده در ظرف مدت کمی ثروت زیادی در خاک مهاباد و کوهستان
کردستان پیدا کرده و اولین متمول الصفحات محسوب میشود
نفوذ و استیلای او بحدی بوده که حتی سایرین ایلیاتی شیرازی و غیره که از بلاد دیگر
برای چپاول و غارت و دست اندازی بخاک نرود و کردستان و قصبه بخاک مهاباد ورود
معموره اند با الحمد استعداد و توانگیه داشته اند کلانتر مزبور را محترم شمرده علاقه
دار اکرام و کسان او که اهالی مهاباد مطلقاً دست اندازی ننموده بلکه دوام او رام در
بعضی اوقات اجری میکرده اند و در هر محلی که او مالک بوده قدم نمیگذارده و غارتی
از آن نمیکرده اند.
با نفوذ تامی که این شخص داشته باز هم کاهی اوقات اشخاصی بر علیه او قیام میکرد

و از بابت مداخلاتی جلوگیری میکردند کلانتر مرحوم بنا جلوداری از نزاع و سرکوبی آنان میشد و در نتیجه همین اقدامات
اختلافات منازعات معاندات خیلی زیادی بین اهالی تحمل تولید که تا عصر حاضر آن هم سرایت نموده
و به سکنه فعلی میراث رسیده است یک دسته خود را بنام قلعه و دسته دیگر بنام باغستان مینامند اولاد
و اقوام کلانتر اغلب قلعه نشین هستند مخصوصاً ایام عاشورا که غالباً جنگ معروف حیدری نعمتی
شروع و ای مناقشات زیادی هم میداده اند جرح و ضرب که از فاقات یومیه است از شتم
که همان به اسم همان نیا ویم چراکه قدر و قیمتی گویا در اینجا نداشته است.
گرچه ما انیرا که ما شرح آن می پردازیم قابل مقایسه با گذشته نیست و در اوضاع اینجا تغییرات کلی پیدا
شده است ولی باز هم مسئله رقابت و حسادت و صدمه و اذیت یکدیگر را در قدیم تحصیل کرده اند
حالا ما به این سرزمین ورود نموده ایم نمیخواهیم تا سر حد امکان آنگونه اخلاق و عادات و منازعات
از بین سکنه این قصبه برداشته شود و بجره میشومه عناد و لجاج را که سالهاست موانع ترقی
جنبیان در اراضی قلوب این بیچارگان غرس شده و تا جائیکه می توانسته ریشه گذرانده از
بیخ و بن برکنیم در ضمن اجرای این تصمیم موانعی هم در پیش است که ما آنرا از کوران ملاحظات
خصوصی صرف نظر میکنیم همینقدر میگوییم که رؤسای این دستجات با آنکه در یک قصبه سکونت دارند
سالهاست یکی دیگری را ملاقات نکرده حتی اگر تصادفاً در جایی همدیگر را دیده اند طوری تلخی اید
بوده که نه دیدن مراتب اولی بوده و دنبال ملاقات هرکدام قبل بهم ترشه از حقد و کینه
بر داشته و گرایندی عداوت را که سالهاست در قلوب آنان زراعت شده همین وسیله تاسف
آور آب یاری میشوده اند در نتیجه همین مغایرتها مالیات دولت هم تا انوقت که نه سال بود
لاوصول و نمانده و مالیه اینجا بلا تکلیف و حیران فریب دو ماه در مهاباد توقف داشت
هنوز الکه ثمری از توقفاتش عاید نشود.
ورود نگارنده به یک چنین محیط پر انقلاب میبایست اصلاً مثمر ثمر باشد و از اینجا یک عقیده دارم
هرکس در هر موقع و در هر امری که برای رضای خدا و خیر عامه بدون غرض و مقصد شخصی
یا استفاده مالی فقط و فقط از نقطه نظر نوع پروری و خیرخواهی اقداماتی کند ید خدا است
که او را در پیشرفت مقصد و مرام خیرخواهانه اش موفق و مشید داد و خیالیکه نگارنده را هم توفیق
رفیق گردید از همان هفته اول ورود شروع به یک سلسله عنوانات صلح طلبانه اساسی
و بیانات مهیج مثمری نموده و به تدریج رؤسای دستجات را حاضر برای استماع بیانات
بیغرضانه و نصایح سود مندانه خویش نمودم لحظه‌ای از معایب دوئیت و اختلاف و نفاق گفتگو کردم
و ساعتی از محاسن وفاق و اتفاق سخن راندم نیش و نوش را توأم کردم و از رفتار و اعمال گذشته
تنقید و توبیخ بیاد نمودم به کرام بر نحوی مطلوب حسب از صلح و صفا بیان آوردم و بالجمله
طعن و اصطلاح خودمان تکلم کردم تا جمع را آتشه وصال صلح و صفا نمودم و وادار به ترک جور
و جفا کردم مجلس بیارایستم و گروهی از زعمای قوم را دعوت نمودم همگان بیدرنگ در آن
محفل قدم رنجه کردند و چون پروانه گرد شمع جمع آمدند نگارنده در میان آن جماعت به پای ایستادم
و نطق مفصل طولانی ایراد نمودم خدایم چنان تأیید کرد که عرایض بیغرضانه‌ام در قلوب آنان تاثیر
شدید نمود آثار ندامت و انفعال از اعمال گذشته در جبینهایشان عیان گردید و علائم مهر و محبت

ازفضای تنان اشکار اگشت .
اوضاع کنونی مملکت را کاملاً هوشیارانه شرح دادم وخاطر جمع را بر مقتضیات وقت آگهی نمودم گاهی از وحدت واتفاق دولتها ومسلمانان صدر اسلام سخن راندم ولحظه از تواریخ واخبار دلائل بشیار اقامه کردم چنانکه راه عذر وایراد واعتراض مسدود گردید وتوجه حضار به اظهارات گوینده جلب شد به یکبار لب به تکلم باز کردند وبر تصدیق حرفهایم هم آواز شدند به خطاهای گذشته خویش اقرار کردند ودر ضمن مناجات واحدا خواستار گردیدند وجواناهدرنا ؟ معاهدات مسالمت ومودت آمیز خود قرار دادند تا هم همان لحظه که از نطق خود نتیجه گرفتیم سخن را کوتاه کردیم بصرف اظهار قناعت ننمودیم واز نوشتن عهدنامه محکم خودداری نکردیم عهدنامه مبنی بر صلح وصفا ومهر ووفا نوشتیم وبه امضای طرفین ممهور نمودیم از هر کدام ضامنی مواجرای مواد عهدنامه گرفتیم وکار را خاتمه دادیم . سر وصورت ملکی را بوسیدند و رفیق وجلیس هم گردیدند خودایشان ترتیب وصول مالیات انجا را دادیم ودر ظرف مکتوب مبلغ قابلی ازمالیات دولت بحیطه وصول درآمد وتحویل امین الیه محل گردید .

پس ازسه روز توقف دربعضا دو مالکوهستان ونزارع کوهستانی خود دعوت کردند مالالهاق متوالفین ومعاهدین ما همراه بودند ومهماندار دو روز در کمال خوشی وخرمی در قراء ومزارع کوهستانی که از حیث آب وهوا وسبزه ولاله در منتهی درجه خوبی واعتدال بود سر بردیم وشوخی زدن ما کب اجازه واز فیه بانان گرامی راه محل خویش را در پیش گرفتیم وتمرا ؟ خود را اندمدیم اناث به دیار خود مراجعت بودند ماهم به مکان خویش معاودت کردیم

(فصل بیست وسیم ۳۲ غرض قنع وذل من طمع)

کلمات فوق را که سرلوحه این فصل قرار دادیم قدری مقدس ومطاع ومحترم است که مقدر در مقابل ان تعریف کنیم حاجت دوهر اندازه در اطراف ان صحبت نمائیم گنجایش خواهد داشت .
کلام الملوک ملوک الکلام دعز توشد انکس که قناعت کرد وذلیل گشت هر که حرص وآز وطمع ورزید ، آری چنین است یکی از صفات حمیده که یک فرد مسلم باید دارا باشد قناعت است قناعت تنها محض به یک رشته از امور زندگانی نیست در هر چیز قناعت لازم است شخص قانع در مال دیگران طمع نکند ودر آنچه را که خداوند وخته قناعت نماید کهن جامه خویش را بیاراید وبجامه زیبای دیگران چشم طمع نیندازد مال مردم را مال مردم داند واز خود ازان خود جدا ده خداقانع است واز اسراف وتبذیر مانع .
(طمع . قنع) این دو کلمه مرادف عذبی در معنا دو ضد وما این قرب جوار از ملاقات یکدیگر مهجور که هنوز بنیان اتفاق ووفاق نینهاده در رفع دوئیت وشقاق نشده . هر یکی کلمه را که مقدم دآری ودر روی صفحه کاغذ مرتسم سازی آید روی سخن جانب دیگری کند وذوق الباب اشناء نماید ان یکی از ملاقاتی اعراض کند ودیگر روی از وی بگرداند .
این دو خصلت یکی رحمانی است ودیگری شیطانی جائیکه نور عظمت وتوجه رحمان پرتوافکن است شیطان را یارای مداخله ورهزنی نماند ودر غدغه نکند طمع نوبر زدن وزی که افتاب فلک قناعت از افق وجود بشر المطلع سر بر زند وخطه دیار هستی ویا مملکت ساز دهمان شب

سیاه تیره وظلمانی قناعت وشقاوت رخت از ان دیار بربندند وسانزسفر کند .
از ابتدای خلقت این دو قوه عجیبه در عالم موجود وهمیشه قناعت بر دناعت غالب بوده است اگر خواهی کسی را بیازمائی وبدانی که بنده ومطیع رحمان است یا برده وتابع شیطان اعمال وکردار وافکار او را ببین . بنده رحمان طمع در مال دیگران نکند حسد نورزد از غیر خدا چشم بر ندوزد وجامه خیانت ودناعت نپوشد ماده رزاق ومنعم حقیقی را حق داند وعطای او قانع از آنچه تدارک وحادث نورزد واگر خواهد از راه حلال بی تحصیلش برآید ودر صورت محال چشم از آن بپوشد وانرا غرحرام ندانند . بنده ومرید شیطان با شیطانیان یار وغار شود ودر شکار بینوایان زنجیره وتار کند برای جلب منفعت سوی واندک منفعتی بهزاران مکر وحیله متشبث شود وبعض دستمال بپیچیده هتیصه نیز را آتش زند از کهنه جامه درویشان صرف نظر نکند واز ربودنش سر بنتابد ، کالای بیوه زنان بربایند وبر قامت بلند بالای نورسیدگان خود بیاراید به خیال انکه حب قانع کند خون صدها بیگناه را بخاک هلاک بریزد ودر آخر کار هم بحصیلانکوره خود نتیجه مقصود نبرد واز کشته خویش خرا آه وافسوس درو نکند وثمر بر ندارد مگر که از مال یتیمان وبیوه زنان نوبهین شده واز خون دل عیالهای گان آب یاری گردیده ، ثمرش خسران وزیان خواهد بود وبهره اش آه وافغان .
پیرمردی را دیدم نابینا بود ودر حال خوف ورجا ، موی سرش ریخته بود وقدش خمیده ، نشش فحیا وزار ازنور بود وبو بید مرگ را منتظر
ابروان سفیدش دیده گان ساو را پوشیده بود وقامتش تا محاذی سینه رسیده لا فرسنگها از منازل اخرت راطی کرده بود وموکب حیات عالیت را بی ومرا در کنجی نشسته دیدم که زبان از گفتار بسته بود ورشته امیدش از خویش وبیگانه گسسته قطرات اشک بر رخسار بهاش جاری بود وآثار حزن والم از سیمایش طاری
گاهی زیر لب کلماتی میگفت وناملتئم بهاد مناجاتی داشت . موادل عیالش برقت آمد وحال شفقت دست داد قدم بجانبش گذاردم ودستش را بدامن نهادم از حالش جویا شدم وعلت حزن واندهش را سوال کردم جوابم گفت که هان گویا غریب این دیاری واز ان ستمکاران غدار بی اطلاع انکس که مرا دراین سن وسال بجرم زنا متهم نموده وبه زندان محابا تم برده بان اکتفا نکرده دراطاق محبسم انواع الات شکنجه موجود کرده وهوای زندانم را بودن دود ساخته علامت داغی را بر پا وبهلویم نگر ونشان کند وزنجیر را بگردن وپا زدیم بین این گفت ودست فرا برد بیراهن کشید خویش را تا بالا کشید ونالداش به فلک میناره رسید که هان نظر کن وجراحاتم ببین تا از شرح این ماجری بگذریم وحشا طرد وحشان را فرده غیا نیم هما میگویم که اثر سوختگی حنبی بر پشت وپهلوی پیرمرد مشهود بود وضربات وارده برسر وروش غیر محدود ، گفتم پیرمرد چه کردی که به چنگال چنین سبع ادمخواری افتادی وچه وسیله خودرا از دام مکر چنین صیاد دشنامی رهائی دادی پاسخم داد که در سال پارین موار قمی فرستاد که مارا کمک تو احتیاج است وبر وجوه نقدیه استحقاق مالاطاق مبلغ قابلی از اندوخته چندین ساله ات محرمانه به کاشانه ام ارسال کن

و در عوض دنبش تأخیر و مسامحه را جایز شمارد تا وجهت از حوادث زمان در امان ماند
و اموالت از شر ایشان که میدانی محفوظ و مصون و الا خود دانی که اندک غفلتی دولت را نابود
کند و برای مساعدت بیش وجود گردد . امثال اینها را از شدت خوف و اضطراب
فراموش کرده بودم و تلبیسی بیرحمانه نثار نمودم در سال جاری بر عکس نوید های روی پیراهن را
آوردند و همان شعار را تکرار کردند چنانکه قبلا گفته اند و چشم خواهش و توقعات خوار است
جواب گفتم و مسئلتش را اجابت نکردم چند روزی بر نیامد که ملازمانش بشتاب بخانه ام ریختند
و خاک مصیبت بر خود و عائله ام بیختند پسرم را دست و پا بستند و دخترم را به تازیانه بستند
همسرم را که چون مرا است از ضرب مشت و لگد خورد و خمیر کردند و خودم را گرفته زنجیر
نمودند سوی محبس کشیدند و آبرویم ریختند در آن حین که کسان او بر بدنم میخوردند
از تقصیر و گناهم پرسیدم و دست و پایشان بوسیدم یکی از آنان که در پناهش همه میرفت
و کوچه مسعی را فتح کرده حمایتی از یاغیان و طاغیان دستگیر بود، غضبی کرد و را
تعقیب کرده زبان بلعن و نکوهش گشود که ای بدبخت شقی در این سن چرا نکوهش زنا کرده
دو دختر باکره را حامله نمودی جواب گفتم حمد خدا را که من بیست سال است از نزدیکی با عیال
خودم که مادر بچه هاست محرومم و از این عمل معذور هر جاهلی بر این نسبت بخندد دهر تیغ
از این تهمت بگرید از دختری که میگوید کیست نامش چیست اهل کدام شهر و دیار است
و از چه دودمان و تبار جوابم گفتند تو خود از ما چرا آگاهی و اکنون خواهی دید
نه اینها بجا نیست و از عزت و آبرویت اندازی کفش نام وی شرافت نباشد و کشف اسرار
مردمان جایز نبوده و اند . برای هر جانی دانش زاده سلطان کائنات و علم و اطلاع
او دلیل واضح شانی هاست که می بینی مغضوب درگاه رحمانیم و محبوب شیطان و بندگان
خدا را دشمن جان بگو خدایا از چنگ ما برهاند و غم از دلت بزداید و الا بیرحمانه سلطان
قسم نوبت از کلمات میکنیم و شبانگاهان در یکی از چاه های عمیقت می اندازیم که تا دنیا
بجاست اثری از جنایت ظاهر نشود و احدی بر حالت آگاه نگردد گفتم ای دنیا پرستان اسعد
که خون ناحق ریخته چه بهره ای دیدید و چه حاصل بردید و اینهمه اموال ما بینوایان را که غارت بردید
کدام سرمایه را برای خود تحصیل کردید اگر جان داشتند کاشانه که بدست شما بیجان شده اند
روزی سراز خاک برآرند و مطالبه خون خود را کنند چه جوابی میدهید و در مقابل
اینهمه جنایات فجیعی که شب و روز مرتکب میشوید در پیشگاه عدل الهی چه خواهید گفت
القصه مختصر دنبال مطلب دراین سنگلاخ اثری نکرد و از نجاتم خبری نیامد تا روزها
در آن زندان گذشت و شبهای چند سپری گردید در ایام جوانی شنیده بودم در فرنگستان
دیاری بنام باستیل موجود بوده که مقصر را در آن به انواع شکنجه ها اذیت
میکردند و میکشند اهلی در آن بوده که مقصر را در زیر فشار خود محو و نابود میساختند
همانچه را که راجع بوضعیت آن محبس میگفتند من در این زندان دیدم و طعم تلخی آنرا چشیدم
در این جا هر مرد گوینده گلویش را گرفته مجال صحبت میکرد تا مثل من از لب سخن گشود
که تا آقای من آمده ای محبوس صدساله محکوم را بدست بینا و بنوید و در گلویش باغ

بر نیزه اطاقش را بیرون دود کنند و انواع صدمات را مواد واردآورند زمین اطاق
محبسم را طوری آب پاشی میکردند که مارهای من همه در گل و لجن بود و هوای زندانم را
بر اندازه کثیف و آلوده به دود میکردند که تنفس برایم مشکل بود و اینرو میکردم که کاش نفسم
قطع میشد و عمرم بآخر میرسید و از این زندگانی راحت میشدم تا روزی خبرم دادند
که فرزند سلطان به محبسم می آید و آنچه بخواهد می نماید ناگاه صدای وی را که سالها گوشم
رسیده بود شنیدم که میگفت ای پیرمرد اگر میخواهی از این زندان خارج شوی و هدف تیر بلا نگردی
آنچه را که اندوخته کرده تقدیم ما کن تا جانت سلامت ماند و الا بجان پسرم که سرت را بباد دهم
در وقت را شب . گفتم ای زاده ابلیس از قهر و غضب خدای قادر قاهر غالب بترس و بیش از این ستم مکن
تو که مال و ملکم را بردی و آنچه ذخیره کرده بودم خوردی و بنان شبم محتاج کردی دیگر قوت
لایموت معطل گذاشتی دیگر از جانم چه میخواهی مرا واگذار خودت با املاک و علاقه من آنچه خواهی
ضبط کن و خود انتقال ده و از اذیت و آزار من عاجز نیستی دست بدار که خدا قادر قهار است
و منتقم و جبار اشتیم حیوان است گوش را نشنید و از حاصلش دانه نخورد جوابم داد
نغمه هائی که سر دادی همه بیهوده و پوچ بود تا فلان مبلغ وجه نقد در کیسه ما فرو نریزی
از این اطاق نمناک بهر نحوی طاقت ناله و آه است و شرابت دود غلیظ گاه زنجیر لا منفک
در گردنت است دست و پایت در بند و بیش در این جا زاده سلطان تأمل کرده آب دهان خود را فرو برده باز
به سخن در آمد که برای اکتفا شود امشب دو شیره و سالهایت را با حضور خودت به ملازمان قوی پنجه خود بسپارم
که بروده ناموس بر درند و حیا و عفافش ببرند مرا از شنیدن این کلام چه حالت دست داد خدا
داناست و اهل غیرت را مخفی و پنهان نه خلاصه به مرگ خود رضا شدم و تسلیم پنجه قدر و قضا گشتم
با خود گفتم این ابلیس زاده آنچه را که بگوید عمل کند نه از خدا شرم دارد و نه از شهر آدم چه در
سر است دهم مال ملکم را به برادران فرو ختم و وجهی را که تقاضا کرده بود بپرداختم تا امروز که از
زندانش رها شدم و بدین جا که می بینی رسیدم پیرمرد این بگفت و راه عبا کرده دهان میگریست
که دل هر بیننده را بریان میساخت ساعتی بیش نگذشته بود که دیدم پیرزن محبوس با خود
زمزمه داشت و زیر لب نغمه میگوید تو دیگر زهم گوش فرادادم شنیدم میگوید .
ای پشت و پناه بیچارگان و ای فریادرس بینوایان و ای دستگیر از پا فتادگان گذارت دامن
حضورت ره ام را دیدی و ناله و فریادم را شنیدی حالت حاضره ام بر حضرتت عیان است و جابجا
عیان است چه حاجت به بیان است را دیگر زندگانی جهان بختت است و حکومت لحت لحت
بیش از اینم قوه صبر و تحمل نیست ، هدایتم یاری شکیبائی نه دتا تاب و توان بود تحمل کردم
دیگر هیچم تاب و توانائی نیست ، پروردگارا را بی خانمان کرد و رتبه جانش را از بیخ
و بن برکن مجروح و مضروب و خسته و ناتوان کرد تو هم به کیفر عملش از جهان کن عمرم را گرفت
جانش را بگیر مالم را برد عمارش را به سروسامان کن رحلتی را از نشیمن راحت سازد هنوز کلام پیرزن
به تمام نرسیده بود دیدم لرزش میلرزد و دیوارهای تیغ و انقلاب دست داد دست درا طرف
آسمان نمود و جان به جان آفرین تسلیم کرد در همان حال دو قطره اشک از دیدگانش
فرو غلتید و سراز پیکر دید و بروی زمین رسید دو رشانش خبر شدند و بدفنش پرداختند

دیوار را نگاه اندیش نهادند سالها از آن روز میگذرد و هنوز هم این داستان در خاطرمانست
و کلمات مرشد در نظرم مجسم است پس از دو سال از آنجا گذشتم و در همان نقطه که اشک غم
بر فراق دختر ریخته و آب دیده آن فقیر رسیده بود درخت کوچکی را سبز و خرم مشاهده
کردم که از زمین رسته و بروی قبر آن پیر روشن ضمیر سایه گسترده، سر و کله شیر و با صفای
خود را در هوا به منتهی رفعت حقیقی بالا رسانده گوئی با زبان بی زبانی اعتراض مکافات از مظالم ظلمه
بوده عدالت خدائی را انتظار دارد، من هم بر خیال انوشه افتادم و آنرا شجره مکافات
نام نهادم.

« — فصل ۲۷ مناجات با حضرت ابدیت »

سه ساعت از شب گذشته ۱۹ صفر ۱۳۰۵ جوی یعنی یک گوشه از صحن حیاط باغ دری که منزل شخصی نگارنده
است جا گرفته شده، مریضه که چندین روز است به حال تب و لرز گرفتار است در بالای تخت خوابیده
من هم در کنار تختخواب او با کمال کسالت و افسرده گی نشسته ام.
مریضه من حال خوشی ندارد گاهی از شدت تب ناله و فغان دارد و لحظه چشم بهم نهاده خیال
میکند شما راحتی من در این چند دقیقه است که او را خواب ربوده مختصر استراحت میکند.
در این وقت که او در خواب است من هم به مطالعه کتاب و روزنامه های که تازه از مرکز جایم رسیده بود مشغول
هستم هیچ صدائی از این خانه جز گاه گاهی ناله حزین مریضه من بگوش نمیرسد.
طلیعه سپاه ملکشب با یک نحیب و عظمتی از افق شرق پدیدار و قسمتی از آسمان را فرا گرفته بود است.
چندان طول نکشید که بشعاع قراولان خاصه سلطنتی شعشعه نورانی آن کوکب فروزنده تابان نمایان گردید
و پس از چند ثانیه سر و کله آن ملکه وجاهت و آیت حسن و ملاحت از قفای جبل و قلل مرتفعه آن دهکده
هویدا و آشکار گردید.
در نخستین لحظه طلوع قمری از بشبانه نورانی خود را از پشت پرده طبیعی خارج نموده و پس مانند کتاب [illegible]
عالم گیر خوشی را از قفای [illegible] سرزمین ظاهر ساخته و با حصول تجلیات از عدم وجود تا بخشش قیمت
[illegible] از جنان [illegible] تا شده درخشان خود را آشکار و عیان نموده به یک جلوه آن محوطه ظلمانی را نورانی
فرمود.
برای احوال پرسی و تفقد از یاران و دوستان قدیم سر از بام کاشانه ما هم بر افراشته ابتدا سر و کله درختان
بلند قامت و قله بام منازل را نورانی و روشن نموده پس از بین اشجار و اوراق درختان بید و صنوبر که
فضای این کلبه ما را احاطه نموده اند اشعه کم رنگ خود را تا زوایای ساکنین این ویرانه که ما ساکنیم تا [illegible]
نا امیدوارم میاندازد.
بلبلی که تا آن لحظه تاریکی شب او را از نظر ما پنهان نموده بود در این موقع از خواب برجسته با منتهی
فصاحت و بلاغت و نهایت خوبی و ملاحت در قدوم نورانی ملکه حسن و وجاهت را تبریک و تهنیت
عرض مینماید، و در همان حال که نظری به نور مهتاب افکنده از نورانیت و درخشنده گان متلألؤ
میشود کله کوچک خود را هم با [illegible] فرود آورده از اشعه درخشان ماه و ستارگان که بروی
دریاچه مملو از آب صاف و زلالی که در وسط آن عمارت است [illegible] عکس انداخته است بهره [illegible] گردیده
و با خود میگوید که یا للعجب (صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی)

مناظر سبز و خرم دلکش و آبشار های طبیعی و هوای آزاد مخصوصاً در شبهای مهتاب ایام بهار یکی از جمله
نعمت های ذی قیمت و موهبت های گران بهای خالق یکتا است که گذشته از آنکه بر وجد و شعف اهل عیش
و نشاط می افزاید آواره گان کوه و هامون و منزل گزیدگان صحرا و بیابان را هم مونس و همدم و غمخوار [illegible]
چه که از همان آب و هوا و مناظر فرح بخش روح افزا که ارباب ذوق و اهل عیش و نشاط با بهانه [illegible] بهره مند
و کامیاب میشوند آواره گان کوه و بیابان و دلسوختگان وادی هجر و حرمان هم به نوبه خود بهره مند میشوند
و بیشتر بهتر میتوانند در آن هوای لطیف روح پرور و در وسط آن سبزه زار های طبیعی نقطه دلچسبی [illegible]
خوش منظر لحظه به خیال روزگار بیوفای خویش افتاده از دوستان و یاران دور افتاده، خود یاد [illegible]
و فکر عاقبت کار و بازی گری روزگار غدار برآیند
ساعت دوازده بعد از ظهر رسید مریضه من با همان حال انقلاب و افسرده گی در بستر خود خوابیده
است مرا هم تنهائی و کسالت بالاخره خسته نموده مصمم شدم لحظه استراحت کنم.
خادمی که در انتظار رسیدن موقع خواب تا آن ساعت در یکی از حجرات منزل به چرت زدن مشغول
و گاه گاهی هم صدای خر خواب ش را میشنیدم طلبیدم شام خواستم بدون معطلی قدری غذائی خوردم
و در بالای تخت خواب برآمده به تماشای آسمان و ماه و ستارگان پرداختم شاید چندان طولی نکشیده
باشد که طراوت آب و هوا و جریان آب و زمزمه بلبلان و مرغان که در درختان اطراف من به ترنم مشغول
بودند دست بهم داده مرا از حال طبیعی خارج نمودند از خود بیخبر شدم و به خواب سنگینی فرو رفتم
در این چند ساعتی که من در بستر خواب آرمیده و از دنیا و ما فیها بیخبرم آیا چه انقلاب و اغتشاش
در این سرزمین روی داده باشد و چرخ کج مدار چه تدارکاتی برای تیره روزی و خانمان سوزی اهالی
این دهکده دیده باشد هیچ معلوم نیست شب آبستن است تا چه زاید سحر -
اگر صدای شیون هیاهو و داد و فریاد ما بین از یکدیگر [illegible] باشد ناله حزین [illegible] مریضه بیچاره ام که در نزدیکی
من خوابیده و وحشت زده از خواب برجسته [illegible] البته بر هوشم آورده است.
برخیز به بین چه اوضاعی است چه روی داده من که از وحشت جانم بلب رسیده و آن صداهای [illegible]
میشود [illegible] نمایان است که گذشته از صاحب [illegible] کلمات [illegible] هم نمیشود نجات الله چه شده
وای چه در این نیمه شب این وادی یک [illegible] صدا و غوغا شده است هیچکس نیست الا من هم سوای
یک خادمک ده دوازده ساله که در آن طرف دریاچه آب بخواب رفته و اگر کلوخ پاره شود جوابم را نخواهد داد
کسی را در خانه ندارم چاره ندیدم که به پرستاری مریضه مشغول بوده طرف خوابش بپوند که برای [illegible] صداها
خواب خوش را عوض نخواهد نمود [illegible] یک دنیا [illegible] صدای گرفته [illegible] است.
پس چه کنم باید بر روی تخت خواب دراز کشیده گوش به صدا دهم تا ببینیم چه میشود علاوه بر چه
حکومت دیگری است امنیه [illegible] که خدا [illegible] تشریف دارند [illegible] و نظم محل [illegible]
فقط خبر یک [illegible] علاوه از خودم مریضه بیچاره ام را وحشت
و دهشت انداخته جرئت و انقلابی افزوده شده است.
البته قارئین محترم انتظار دارند از علت آن داد و فریاد در آن نیمه شب مطلع شوند چه
من هم آنها را منتظر نشان [illegible] میگذارم و میگویم که.
از چند روز قبل در این طرف یکنفر امنیه در تحت دستور [illegible] یکنفر [illegible]

نایب الحکومه محل که از زادرادمه بود معیت یکنفر نمایند هاز طرف والی محترم کرمان برای رسیدگی
به شکایات اهالی از میرزا محمد حسین باقی زاده . ملقب به امین الرعایای کوهبنان و اظهارات
او از طرز رفتار اهالی به کوهبنان آمده اطراف منزل باقی زاده را متوکزنا خلو و محل توقف
خویش قرار داده بودند .

میرزا محمد حسین امین الرعایا کوهبنانی الاصل و سالها الاب واجداد و اعمامش سمت کدخدائی
وعاملی این محل را عهده دار بوده تسلط و نفوذی داشته اند .

خود مشار الیه سالها نیابت حکومت وتحصیلداری و کدخدائی و داروغه گی کوهبنان را بعهده داشته
سلطه ونفوذ مخصوصی داشت . کسان و فامیل او هم مورد زحمت کشیده تا ملاقات دیده
توی پنجره بودند که در موقع احتیاج گودار جمع میشدند مشار الیه عشق سرشاری به مداخله در
کلیه امور اهالی کوهبنان داشت و مایل بوده تمام امور حتی کارهای خانوادگی مگر اینجا
مداخلات زیادی بنماید و تا بحدی درجه که فرض شود در حقیقت این مقصود سالها بود موفق نمود
موفقیت هم حاصل نموده بطوریکه احاطه بر جزئیات حالات و دارائی و وضعیت زندگانی
حتی دواب و مواشی وغلات و حواصل و نقد وجنس فرد فرد رعایای اعداد در میدا کرده از کم
وکیف و صفات وخصائص اشخاص مطلع بوده است اگر در بعضی سنوات نیابت حکومت را عهده دار نبود
اغلب با نایب و حاکم محل رابطه دوستانه داشته و امور تحت الشعاع و نظر اراده خویش قرار داده است
در مدتی که آنجا بودیم اگر نه اینکه در پایان از بعضی خبر رسید که با هم زد و خوردی پیش آمد . بیشتر آنها
باید منتظر باشیم .

مشار الیه صرف نظر از دخالت در امور کدخدائی و داروغه گی کسب وتجارت هم مینمود ،
ارباب هم میکرد . گاه گاهی آقای آقا سید محمد رضا مجتهد اعبا را هم غافل کرده در امور
شرعیه هم مداخله مینمود مکتوب میشد . بودم طبابت هم میکرد حتی خود او برایم صحبت میکرد
که در موقع مسافرت بارض اقدس رضوی در راه پول تمام کردم هیچ برایم نماند خبر یکدسته
جوهر قرمز از یزد همراه داشتم رسیدم گفتم من طبیب چشم هستم بیرزا الها برای دوا عصا زنان میآمد
التماس میکردند پول میدادند تا معالجه نمایم . قدری از آن جوهر خوش در چشمهای
خراب آنها میریختم همین قدر بیش از مبلغی استفاده کردم و وقتیکه به محل رسیدم مبلغی پول داشتم
با همراهان مشار الیه رفیق صدیقی بود و مکاتبات بایشان داشت به موانع و خطرات
و مشکلات در حین اجرای مقاصد خویش اهمیت نمیداد به ناملایمات ولو فوق العاده شدید
بود وقعی نمیگذارد از خراب اینکه با عدم قوای ظاهری کارهای صعب و دشوار را انجام میداد
کوه و دشت راه دیده و دیده ام که بر دیوارهای خیلی
بلند بدون پله میرفت بالا میرفت هرکه نقد را به حلوای نسیه عوض نمیکرد بالاخره ادمی
بی ملاحظه مستعد و تیز هوش و با جرأت و کریم جسور عاملی کوده بود که در تمام امور کوهبنان
مأمورین دولتی تحصیلکاران مداخله مینمود حتی در کارهای دولتی هم خود را مداخله میداد .

از سالهای متمادی بین باقی زاده و اهل محل اختلافاتی پیدا شده واغلب عده زیادی
از مشار الیه شاکی و عارض بوده به ادارات دولتی کرمان از عملیات او شکایت مینمودند

واستدعای دادخواهی و رسیدگی میکردند و کارهائیرا نسبت باو میدادند که اگر واقعیت داشته
مقرون بصحت باشد خیلی تاسف آور است .

وضعیات ادوار هم طوری بود که مقامات صلاحیت دار بواسطه بی اطلاعی از جریان امور و نبودن
شعبات محاکم در بلوکات و ولایات و قلت کارکنان صدیق نمی شدند امورات مردم را بخوبی
فیصله دهند و بهمین واسطه اغلب قضایا لاینحل ماند . رفته رفته مسئله مشکلتر شد و صورت
بدتری بخود میگرفت

ما در فصول گذشته شمه از وضعیت کوهبنان نگاشته ایم در اینجا هم بی مناسبت نیست مختصر اشاره
نمود .

قسمت عمده اهالی این سامان را طبقه ضعفا و رنجبران و ناتوانان تشکیل داده اند که در
زوایای قراء کوچک در بین بیابان یا کوهستان ها زندگی میکنند و بعرق جبین و کد یمین امرار
معیشت مینمایند . و از اینهمه ترقیات که بشر در نتیجه علم و معرفت نصیبش شده و از اینهمه فوائد
که سکنه شهرهای آباد در سایه تمدن و قانون و ثروت منتفع میشوند محروم بوده و از همه این
اطعمه و اشربه لذیذه و البسه فاخره و عمارات مرتفعه و تفرج گاه های عام المنفعه حتی
اسمی هم نشنیده است طعام غالب آنان نان جو و ذرت و لباسشان کرباس ضخیم است
که اغلب در ظرف سال تجدید نشده و دارای صدها وصله و سوراخ است و این مردمان
بی بضاعت را حال بود و گونه است . عده از آنان مشغول زراعت و رنجبری بوده
در عوض آفتاب سوزان تمام روز را به انجام امورات زراعتی املاک ملک داران مشغول اند
و گروهی از آنان که هیچ علاقه ملکی ندارند ناچار به هیزم کشی و عملگی امرار معیشت مینمایند باین
معنی که برای اعاشه خود و اطفال گرسنه و برهنه خود که در تابستان از شدت حرارت آفتاب
میسوزند و در زمستان از سردی هوا مجروح میشوند به بلاد بعیده مسافرت نموده خود را اجیر
بولداران و تجار زرتشتی و مسلمان در کرمان و یزد و اصفهان داده در جبال آن سرزمین
به کرفتن انغوزه و ضبط کتیرا مشغول شده روزی یکقران یا دو قران اجرت دریافت میکنند
کسانیکه وضعیت عملجات انغوزه گیر کرمان را مشاهده نموده اند میدانند که چه اندازه کار
این بیچاره ها دشوار است مخصوصا در ایام تابستان که از اول آفتاب تا غروب در جلوی آفتاب
باید کار کنند و ای بسا آب هم در دسترس آنها نباشد وعلاوه به چه مشکل بر آن قلل های
رفیعه سنگلاخ صعب العبور باید با گذارده بالا روند در حالیکه پاها از حرارت و داغی
سنگ ها برشته شده و دست ها که بر آن بوته های خاردار و ریگ های بیابان
که در جلوی آفتاب تابان حالت مس گداخته شده را پیدا کرده می‌رسد مانند جگر
آتش سفید طاول زده و بلافاصله خارهای سخت بوته های جنگلی کوهستانی طاول ها را
سوراخ کرده خون از دست ها جاری شده . اندام این بیچاره ها را فرا میگیرد .
این یکعده از اهالی برای روزی یک ریال یا دو ریال تحمل این مشقات و زحمات را نموده و مبلغی
از انواع هم بعد از وضع مخارج جزئی که با گرسنگی بسر برده خود اند وخسته میشوند
در اواخر پائیز این عده از کار فارغ شده رو بوطن و اهل وعیال خود حرکت مینمایند

وغالباً بعضی از آنها در اثر زحمات و مشقات موفق شده با دهمان بیابانها از دنیا میروند
یا دهبین را از تلف خواهند شد حاجتی هم که بخانه‌های خراب خود میرسند هنوز موتیش
ودوچار کسالت خواهند بود

حال لازم است توضیح دهیم که اگر یک حیوان بار بر زحمت کش از ۳۰۰ فرسنگ مسافت
یک لقمه نان با هزاران خون دل بدست آورده برای اطفال وفرزندان گرسنه خود که از
شدت جوع سلیزند می برد مقارن ورود بمنزل و ماوای آن حیوان سبع قوی پنجه
دیگری که از راه‌های متعدد در صید میکند آن لقمه را از دهان آن حیوان ضعیف گرفته
و بجای هیچ خالی بر آن بیچاره دست داده و تا چه حد از حیات خود نا امید میگردد .
از مطلب دور افتادیم باز گردیم به شرح قضایا و ذکر وقایعی که در ابتدای فصل شروع
کردیم .

همان طور که نوشتیم از ده روز قبل بدین طرف چندین نفر امنیه مسلح ظاهراً برای
رسیدگی و تحقیق از چگونگی قضایا به کوهستان آمده بودند سرکرده کل یکنفر سرجوقه
ابوالقاسم نام بختیاری منزل و حوالی خانه باقی زاده را مرکز خود قرار داده
بودند امنیه های مذکور همه مردان کار آزموده عملی کرده زحمت دیده بودند
در همان حال که با آقا میرزا حسین باقی زاده تظاهر مساعدت مینمودند بکارهای
دیگری که انجام وظیفه اش می نامیدند شب و روز مشغول بودند .

از جمله قریب هشتاد نفر از فحول ایلات و ثروت مندان وکسبه و سایر طبقات
اهالی کوهستان را شبانه دستگیر و بنام مساعدت با باقی زاده توقیف نموده بودند
و محبوسین را در خانه خیلی مختصری که سوای دو عمارت کوچک گرم کثیف نداشت
نگاهداری میکردند گویا دست طبیعت هم با محبوسین از در ستیزه و پیکار درآمده
بود چه که توقفگاه آنان طوری واقع شده بود که تمام حرارت انوار آفتاب را که
تیرماه سال ۱۳۰۵ فراگرفته و مطلقاً قابل سکونت نبود .

بنا بر اخبار و روایات متعدد و مشهوره نه تنها محبوسین از حیث بدی محل در رنج
و تعب بوده اند بلکه رفتار مأمورین انتظامی هم با آنان عادلانه نبوده است .

ما را مجال ذکر آنچه را که در اطراف تعدیات و اجحافات مأمورین دولتی نسبت
به توقیف شدگان شنیده شده و اشاعه یافته نیست فقط با اختصار مینویسیم
محبوسین آنها غالباً اغلب از ملاکین و کسبه کوهستان محبوب و عموماً دارای زن و بچه
و فامیل بوده و بطوریکه نقل میکنند هیچکدام از آنها سابقه خیانت و شرارت نداشته
و نظیر این واقعه و ناملایمات را مشاهده ننموده بودند بنا براین گویا راضی
بوده اند مالکیت خود را بدهند و از این اسارت و قید و حبس احترامی رهائی یابند
چرا که گذشته از اینکه خود آنها هم بیش از این حبس و ناملایمات را ندیده‌اند خانواده
و اطفال آنان خصوصاً دختر های نورس جوان در مقابل بعض حرکات وحشیانه
که قلم ما از درج وقایع و شرح آن حیا میکند بهیچ وجه یارای تحمل و شکیبائی را نداشته

حاضر به خودکشی و انتحار خود شده بطوریکه حفظ عفت و ناموس خود را بر حیات
پر از تلخی ترجیح میدادند !!

زنها و بچه‌های کوچک محبوسین هر کدام که توانستند فرار به بیابان داشتند فراراً خود را به کوه‌های
مجاور رسانیده در بعضی مزارع کوچک که در بین جبال آن سرزمین یافت میشود و کمتر اشخاص خارجی
بدانجاها میتوانند رسید بطور ناشناس بسر می بردند و هر کدام که استطاعت پیاده روی و بیابان
گردی نداشتند خود را به قبت های خانه رسانیده در زیرها در تخته ها و درها و ... گل
روی مخفی و پنهان شده بودند !

فقط در هر خانه یکی دو نفر زنهای مسن آنهم از کار افتاده وجود داشت که برای طباخی
و تهیه غذا و لوازم زندگانی عمال محترم قیام و اقدام مینمودند اگر بگوئیم و طنفیه شاید
و عفت موقع این دسته از اشرف مخلوق کار را بجائی رسانیده بود که همین کلفت های شصت
ساله فرار را در نظر گرفته قوه تحمل نیاورده اند تعجب نکنید !

دقعتاً این قضایا مصادف با موقع برداشت محصول بود و در آن سال غالب حواصل
این جمعیت دستخوش غارت و تاراج گردید و اساساً دزد بازار آشفته میخواهد .
مالک ملک که در قید اسارت و زارعین فراری کوه و بیابان بوده تاب استقامت نداشته
در نتیجه حاصل و منافع املاک طعمه دزدان و میخوار خواهد شد !!
منازل و دکاکین این عده تحت نظر کامل عاملین محترم مأمورین معروف که ادعا شده
حق گوسفند کلید حجرات منازل و دکاکین در جیب فتوت آنان بوده بمقتضای العبد
وما فی یده کان لمولاه آنچه از نقد و جنس در انبارها یافت میشد ملک طلق و حق صدق
مأمورین محترم شمرده و محسوب میگردید !

با این حال وضعیت این سرزمین بر قارئین محترم پوشیده نخواهد ماند .

علت و جهت توقیف و حبس و اینگونه اقدامات را مراتب بی احترامی بر باقی زاده
سابق الذکر بیان نموده و تحت عنوان اینکه این عده اشخاص در چندی قبل بمشارالیه
اذیت نموده اند این قضایا را ارادانه صورت میگرفت .

ما نمیخواهیم در ماهیت موضوع داخل بحث شده با منویات و عقاید قلبیه هرکس را بنگاریم
آنچه را که در نظرها انجام گرفته و جمعیت یک بلوک دیده و شنیده و دوسیه‌های ادارات استنطاق
عدلیه کرمان و معاینه شخص مدعی العموم و قاضی تحقیق وقت شاهد بر آن است در این جا
نگاشته و می نگاریم و نظر ما فقط تذکر وقایع و حوادث است . .

همان شب که مذاکرات پیرامون حقایق وگفتیم که مقدمه قتل و تاب و داد و فریاد بلند شد بر طبق اطلاعات
مبدا از اطراف حاصل شد ، و مخصوصاً قرائت دوسیه امر در عدلیه و تحقیقات دیانات
قاضی تحقیق و اظهارات وکلا مدافع متهمین که شرح آن در جای خود ذکر خواهد شد
در همان شبی که ذکر شد بنا به مشهور میرزا محمد حسین مذکور با آقای رئیس امنیه‌ها و غالب مور
و یکی از متنفذین های والی محترم کرمان که جوان ساده بوده و ابداً دخل قضایای کوهستان
ننموده است در یکی از اطاق های منزل مرحوم باقی زاده نشسته مشغول صحبت بوده اند

واقع است درب منازل در بعضی های اخرب بسته است .
چند نفر امنیه در اینجا به قراولی مشغول بوده‌اند مضافاً به اینکه عده دیگر از امنیه‌ها
مسلحاً در گذرگاه قدری همان منزل توقف داشته به حفاظت محبوسین می‌پرداختند
بعلاوه اطراف از محبس محبوسین و قراولگاه . تا موقع تا خانه باقی زاده بیش از
پانزده قدم فاصله نبوده است در این حال مطابق آنچه را که عده‌ای نقل کرده‌اند
سر و صدائی در محوطه منزل بلند میشود قراولان از روی هر قواعدی که فکر شود از
انجا خارج گردیده به حفاظت محبوسین می‌شتابند .
سر و صدا هر لحظه زیادتر غرش و فریادهای مختلف کوه‌ها را متزلزل ساخته
بحدیکه احدی را مجال تعمق و استفسار از چگونگی قضایا باقی نمانده صدای گلوله‌های
تفنگ در آن تیره شب بر اهمیت مطلب افزوده شنونده‌گان بیچاره را در تب وحشت
و دهشت میانداخت .
این انقلاب و طوفان عظیم تا قریب طلوع آفتاب ادامه داشته صبح هم نوزده از نتیجه
آن اغتشاش خبری که معلوم شد این بود که :
جنازه مرحوم میرزا محمد حسین باقی زاده را اطرافیان حمل نمودند و بر عده محبوسین هم
چند نفر دیگر افزوده گردید .
از آن ساعت عملیات سابقه مضاعف گردید پس از چند روز محبوسین را مغلولاً و
متدرجاً بطرف ... حرکت داده و عده را هم در خود کرمان نگاهداری می‌نمودند
قضایای کرمان شرح اولیاء محترم امور کرمان رسید و جنازه آن مرحوم هم در کرمان
پس از معاینه دکتر نظمیه در مزار مرحوم حاج سید جواد دفن گردید .
برای کشف و رسیدگی به قضایا آقایان نایب و فرجی مدعی عمومی و قاضی تحقیق بکرمان
بوسیله اتومبیل آمده به انجام امور موظفه پرداختند
گرچه خود نگارنده فراغت در کرمان بوده‌ام ولی از اظهارات آقایان سابق الذکر
در کرمان اینطور معلوم بود که عملیات مأمورین و وضعیت اهالی و قضایائی را که ما در
صفحه قبل شرح دادیم برای العین ملاحظه فرموده بودند
حبس شدگان که چند نفر از آنها نظامی کرمانشاهی بوده‌اند پس از چند روز توقف
در ... بکرمان آمده به نظمیه تحویل دادند عده را هم در ... آزاد نمودند
دنباله این تحقیقات تا اواخر سال ۱۳۰۵ ادامه داشت در نتیجه تحقیقات قضات محترم عدلیه
پاسبانان و نفر نظامیان مابقی اهالی متهمین را به قید کفیل و پاره را بطور کلی تخلیص نمودند
از ابتدای مرداد ۳۰۵ تا آخر اسفند ۱۳۰۵ تکمیل ۱۸۰۰۰ نفری از اهالی کرمانشاهی در کرمان تحت
استنطاق بوده در این مدت شکایات زیادی از طرفین به مرکز مملکت و پیشگاه
مقدس پادشاه متبوع معظم و رجال دربار معدلت شعار شده دادخواهی می‌نمودند
که از جمله اعلامیه‌های شب و بعضی منطبعه در کرمان بود از آن شکایات است
نگارنده هم در اواسط سال ۱۳۰۵ از دایره استنطاق برای کسب اطلاعات بکرمان

احضار و تا آخر آبان ۳۰۵ بکرمان آمده تا اواسط بهمن همان سال توقف داشتم تحقیقاتیکه
مقتضی میدانستند بعمل آمد با موافقت مدعی العموم ایالتی مراجعت بجای فرمودند و چون بقصد
بود برای سرکشی به خبره علاقه شخصی که در مشهد داشتم نرفته بودم بدانجا رفته پیمانه دو
روز توقف نموده و از آنجا بکرمانشاهان رهسپار گردیده در اوائل بهار سال ۱۳۰۶ بعاقبت
ورود نمودم
در آخر این فصل ناچارم بمقتضای شکرگزاری از توجهات شخص اول مملکت ناگفته نگذارم
که همین ایران بود که در سرتاسر آن اشکینه اغتشاشات و انقلابات حکمفرما بود و احدی را یارای
آن نبود که شبها براحت در خانه خود بسر برد حالا هم همان مملکت که امنیت تام آنرا
فراگرفته و احدی را جرئت تخطی و تجاوز از مقررات قانون نیست دوائر عدلیه در تحت
نظر ریاست و عضویت مردمان صدیق با معلومات وطن‌پرست اداره شده با کمال بیطرفی
و بیطرفی تام و تمامی انجام وظیفه مینمایند
قراسوران که بر اسوءترین وضع بود اکنون بنام امنیه طوری ترتیب شده‌اند که اغلب از افراد
آنها به وظائف خود آشنا بوده و هم جانفشان رعایای رعیت شمرده میشوند
و علانیه مشاهده میکنیم که اگر احیاناً و ندرتاً عدم مراقبت از آنها ظاهر شود به محاکم نظامی
جلب و فوراً تعقیب و تصفیه قضایا کشف و پس از ثبوت مجرم شدیداً تنبیه و مجازات میلاد
خدمت نظام محکوم خواهد شد باب رشوه و تعارف و مردم آزاری و تقلب گذاری بالاخره
غارتگری مسدود گردیده و بجای آن عدالت مساوات حاکم شده است
در پاس این زحمات و فداکاری‌های ذات مقدس پادشاه عادل مقتدر ایران
باید تا آخرین نفس خود را مرهون احسان و انعام اعلیحضرت دانسته بقاء عمر و دوام سلطنت
از خداوند متعال مسئلت نمائیم

۳۸ ، فصل بیست و هشتم عالم عشق ،

پاره‌ای از گذارشات زمان کامرانی و جوانی را هیچوقت انسان از خاطر محو نمیسازد
و به یادگار عصر خوشی و کامروائی قضایائی چند را در خاطر خویش نگاه میدارد .
و گاه گاهی که موجبات تذکر فراهم میشود بی‌اختیار متوجه یکی از آن داستان‌های
از خاطر محو شده دوره زندگانی خود گردیده حالی با دوست میدهد که قلم از بیان
آن عاجز است مخصوصاً اگر شخص را وسائل تذکر تا حدی فراهم بوده باشد در همین
موقع است که پلیس مخفی طبیعت فیلم زیبای تماشائی یکی از آن ایام خوش لذیذ دوره
شباب و عهد خوشی و بی‌دردی را معرض نمایش گذارده میبیند و بیچاره مضطربند
عاشق از خود بی‌خبر میسازد آری من هم گاهی متذکر آن ایام میشوم و هر وقت طبیعت
مرا به یاد بعضی از آن اوقات میاندازد لذت آن خوشی رضمی را در خود حس میکنم
عکس آن جاییکه هر نوعی را نتوان و هر حسی را جوشی دراین جام نه تنها همان
یادگارهای عصر عشق و سرور در خاطر مانده بلکه پاره از حوادث و ملاقات‌ها بدانقدر
که برای انسان وارد میشود هر وقت متذکر شود خاطر را قرین افسرده گی و ملال خواهد ساخت

در یکی از نواحی خوش آب و هوای تالش کالارن که بلاحظاتی چند از ذکر نام آن خودداری میکنیم شبی توقف داشتم.

قبل از همه چیز باید وضعیت طبیعی این دهکده را شرح داده و سپس بذکر وقایعی که در آنجا روی داده بپردازیم

این مزرعه در وسط جنگل پردار و درختی قرار گرفته که از دو طرف آن متصل به دو رشته کوه است

گوئی دست قدرت خالق و مکوّن حقیقی از روز نخست این دو رشته کوه را در برابر تهاجم بادهای شدید و طغیان سیلهای عظیم برای محافظت و نگهبانی این مزرعه با صفا ایجاد نموده و در آغوش وی قرار و مکانش داده است که تا این تاریخ هم که ما ندکران مشغولیم با استقامتی تمام از آن نگهداری نموده چون مادر مهربان وی را در آغوش دارد.

نیم فرسخ متجاوز از اراضی در تصرف این دهکده ها در آمده و در تمام این مساحت یک وجب زمینی خالی از درخت و سبزه یافت نمیشود.

درختان بید و صنوبر و انواع اشجار سر سبز میوه دار دیگر گوئی با هم نخل رقابت و همسری گذارده و بهم ضمیمی یکدیگر قدم دانگی را نواخته خود را آرایشی سزا داده اند که هر بیننده را شیفته و فریفته خود میسازد.

انواع گلهای رنگارنگ و ریاحین خوش بو و معطر اراضی و کوهسار این دهکده را طوری فرا گرفته که راه عبور را مسدود نموده اند.

این مزرعه از یک رشته آب رودخانه سرد خوشگواری مشروب میشود این آب فاصله چند فرسخ از جبال سرحدی مجاور با این آمده مجاور نشیب و فراز جاده های پرخم و پیچ و سنگلاخ کوهستانی غزلخوان پای کوبان طی طریق نموده به ملاقات یاران عزیز خود میشتابد و در ضمن ادعا میکند که کاملاً در دوستی و مودت پایدار و وفادار بوده و در مقابل حوادث جوی خشکسالی و آفات دیگر حتی القوه استقامت بخرج داده دوستان قدیم خود را در حال تشنگی و پژمردگی نگذاشته است.

در همین حال از این مطلب هم نگذریم که به پاس احترام این صمیمیت و محبت بکنده از جوانان آزاد این بوستان نزهت نشان تا مسافتی راه مهمان مهربان عزیز را استقبال نموده در اطراف خط عبورش با کمال ادب و احترام در دو جانب سرپای ایستاده و گاهگاهی هم به پاس انعام و احسان وی سر و کله قشنگ سبز پوش خود را بنام تعظیم و تکریم تا مجاور اندازه فرود آورده دوست قدیمی وفادار خود را بدین وسیله تهنیت و مبارکباد میگویند.

اطراف این مرداب تقدیری درختان صنوبر و بید و بوته های ترن و زرشک و نباتات کوچک معطر جنگلی زیاد است که یکوجب زمین صاف و ساده پیدا نمیشود.

هوای این مزرعه معتدل و لطیف و در تابستان و ایام بهار که یکبار از اعا

نگذرد ما دام العمر آن صفا و طراوت و خضارت از خاطرش محو نخواهد شد خاصه من هم سالهاست از آنجا گذشته ام و هنوز هم آن صفا و لطافت آب و هوا در خاطرم است.

انواع مرغان خوش الحان در این بوستان مرزبان به قصیده سرائی و آوازه خوانی مشغول و سامعه را لذت غریبی می بخشند.

لطافت هوا و منظره دلگشای این سبزه زار مرا مجبور کرد که چند روزی در آنجا بمانم و از خستگی راه بیاسایم هر چند تفصیلاً خیالم را راحت داشت ولی بالاخره اقامت اجبارا بر مسافرت ترجیح دادم و چند روزی توقف نمودم.

هوای من لسانیکا هی در سایه درختان بید و صنوبر ترجیح داده و معین نموده بودند و سایه آنها طبیعی بحدّی بود که در روز مطلقاً آفتاب گرم تابستان بآنجا نمی تابید.

یک رشته از آب این مزرعه از وسط جاده پیش و خرم طبیعی عبور میکرد و آهسته بروی ریگهای نرم کوچک میغلطید با صدای خفیفی ترنم میکرد وگاه گاهی هم چند دانه شن را تکان و سبب در طبق اخلاص نهاده بر سم ارمغان برایمان می آورد.

بلبلان درختان این بوستان گویا یکدیگر را از ورود ما اطلاع داده و برای مهمان نوازی اجماع کرده محضوصاً نظرم می آید درخت چنار یکه در جنب منزلگاه ما بود مرکز اجتماع طیور بود و اغلب در آنجا جمع شده به مشاوره و مکالمه مشغول میشدند

ساکنین این دهکده چند نفر مردمان ساده دهاتی بالاتفاق بودند که بعضی از آنان روزها بکارهای زراعتی و پاره به گله داری و شبانی مشغول بودند.

چند نفر از طلاحیان احشام و گله داران هم آمده در آن نزدیکی اقامت اختیار کرده چادرهای خود را نصب نموده بودند و از همین جهت ماست و پنیر تازه و خوب هم در آنجا فراوان بود.

حالا که خوانندگان محترم تا درجه بوضعیت این سرزمین که مطرح بیانات ما واقع شده آگاهی یافتند به بیان مطلب می پردازیم.

در یکی از شبهای توقفم در این دهکده که در اواخر تیرماه سال ۱۳۰۵ بود در بالای تخت خواب خود در همان مکانیکه قبلاً بآن اشاره کردم خفته بودم.

ماه به تازگی طلوع کرده و سر و کله نورانی خویش را از قفای کوه عظیمی که در قسمت شرقی این سرزمین واقع و در این موقع از سال از برف پوشیده است بیرون آورده چشم جهانیان را به جمال دلربای خود نورانی نموده است.

اشعه ماه که کاملاً قله کوه را روشن نموده بود آنک نور ضعیف کم رنگ خود را تا به پائین کوه رسانیده و تلألؤ و صفای زایدالوصفی آن قله عظیم را فرا گرفته کم کم ماه بالا آمد و نورانیت همه جا را احاطه کرد.

از طلوع ماه و وزیدن نسیم خنکی که از روی برف های قله مجاور قدم رنجه میفرمود مرغانی که تا آن ساعت خفته بودند از خواب برجسته متفقاً به قصیده سرائی و آوازه خوانی مشغول گردیدند.

اما جز من احدی در این مزرعه بیدار نیست بعقیده من خیر قریبا خواهیم فهمید که این تصور
غلط بوده دست قدرت عشق عالمانه مهر و محبت همه را بهم دوخته و فادار
دو دلداده بیقرار دو عاشق عشاق را در این کنج خلوت گاه در سایه زیر این آسمان صاف
در کنار این بوستان در پرتو این ماهتاب جهان تاب بی مانع و حاجب بی کلفت و مشقت
بی زحمت و مشقت جمع نموده و گوئی مرا هم برای شهود این محضر بروح برده این مجمع عشق الهی
انجمن مهر و محبت تا در این جا کشانیده است.
ارے من با این امشب شاهد بزم مهر و وفا باشم و ناظر محبت کسانی باشم که بادیده عشق و صفا من
با دیده در این نیمه شب سطری از دفتر عشق و محبت خوانم و گاهی در بوستان الفت و مودت گذارم
گوئی سلطان مقتدر عشق از عالم غیب مرا تلقین کرد که بدون اراده زبانم به بیان ذیل گویا گردید
در وثنی طلعت تو ما را ندارد   پیش تو گل رونق گیاه ندارد.
این بیت را مکرر میخواندم و آهسته در سایه درختان سیر مینمودم صدای پای خفیفی که از نزدیکی من
بلند شد مرا متوجه آن نقطه نمود.
خط سیر من به نزدیکی جوی آبی میرسید که درختان بید و صنوبر زیادی اطراف آنرا احاطه کرده
بودند و اینک در زیر سایه درخت بیدی که بیش از ده ذرع تا مرآب فاصله نداشت توقف اختیار کردم.
در جلو من درخت بید قوی هیکلی سرپا ایستاده و شاخه های سبز آن تا نزدیکی آب جاری
رسیده ذوق ارباب اشتیاق مینمودند.
متوجه صدای پای شدم که از نزدیک شنیده میشد و الحال فوق العاده بمن نزدیک شده است.
سایه ای را دیدم که با کمال احتیاط در زیر سایه درختان میخرامد و بطرف آب رودخانه را می
با صفای فرحانگیز این بوستان می تماشد.
سایه نزدیک شد تا جلو درخت بیدی که من در سایه آن ایستاده بودم رسید و بدون آنکه
از بودن من آگاه شود بطرف مقصود روانه گردید.
تا این جا چند قدم مسافتی بود که از سایه درختان خالی و ماهتاب سرتاپای آن ناشناس را فرا
گرفته طوریکه ذره از حرکاتش بر من مخفی نماند.
یا للعجب در این نیمه شب این دختر ماه پیکر خورشید منظر در وسط چنین نقطه فرح بخش چه میکند
چه می خواهد تا بدین من اشتباه میکنم خیر اشتباه نیست دختر دهاتی است ۱۵ که
برای من چندی تا پیت پائی پوشیده است من در دهات و مزارع اغلب صورتهای
خوب مشاهده نموده و وجود دارد ولی یک چنین جمال دلربائی که بی اختیار و بدون اراده
نظر را بسوی خود جلب کند ندیده بودم از همه بهتر سادگی و بی الایشی این دختر دهاتی
بود که برحسن خداداداش می افزود.
دختر همچنان آهسته آهسته می آمد تا در کنار درخت بیدی که سابقا اشاره بان کردیم توقف اختیار کرد
لحظه به آب رودخانه که با کمال تلألؤ و صفا بروی سنگ های غلطید نگریسته و سپس صورت را بطرف
آسمان نموده بتماشای ماه و ستارگان مشغول گردید
شاید چند دقیقه بیش نگذشته بود که صدای پای دیگری را متوجه آن سمت نمود

همراهان و رفقای من همه در خواب بوده بودند که از دنیا و مافیها بی خبر شده
و چشم از آن همه ودایع الهی و مناظر دلگشای طبیعی فرو بسته بودند.
مرا خواب نمی برد هر لحظه از این پهلو بآن پهلو میشدم گاهی از صدای آب
که با یک وقر و متانت طبیعی بروی ریگ ها می خرامید و صدای مختصر خفیفی
میداد لذت می بردم.
زمانی از نسیم خنک روح افزا که از روی انبوه درختان میوه دار
و نباتات سبز و آب معطر عبور کرده بمشام میرسید استفاده میکردم
لحظه گوش به الحان مرغان باوفای مهربان که در بالای سرم بین شاخه های
درختان به نغمات مختلف بزمزمه خوانی میکردند فرا داشته محظوظ میشدم
دقیقه به ماه و ستارگان که از بین شاخه های اشجار نور لطیف خود را بر من
و همراهانم انداخته و گاه گاهی هم از اواسط اوراق درختان رخساره خود را
می نمایانیدند می نگریستم.
و در عین حال از صدای موزون زنگ های گوسفندان که از چندین
ذرع مسافت بگوش میرسید فوق العاده فرحناک میشدم.
شب است همه خوابیده اند مرا خواب نمی برد چرا؟
علت معلوم است ولی گویا جهت دیگری هم در کار بود که من از آن بیخبر
بودم.
نفیر خواب همراهانم که بفاصله چندین قدم دورتر من خوابیده بودند
بلند بود.
هرچه کردم از این مواهب طبیعی و نعمات الهی چشم پوشیده چون آنان بخوابم
مقدورم نشد.
پس از چند ساعت که در بالای بستر خواب دراز کشیده بودم برخاسته قدم براه
نهادم.
همه جا پای من بر فراز علف های سبز و گیاه های معطر خوش بو گذارده میشد
قدم زنان میرفتم و از این درخت بآن درخت میگذشتم
مرغانیکه در شاخه های درختان استراحت نموده بودند از صدای پای من بیدار شده
متوحشانه به شاخ های بالاتر فرار نموده به سرو صدا افتاده بودند.
من هم مخصوصا آهسته میرفتم که آنها را از خواب خوشی که دارند بیدار نکنم
من در خیال دور و دراز فرو رفته و حتی فراموش کرده ام که مسافتی از منزلگاه و یاران دور شده
در بین آن غوطه غوطه ور بودم
در یک قسمت جنوبی این مزرعه خانه های رعیتی چندی است که یک چند خانوار در آن منزل
داشته و در این فصل که هوا در نهایت اعتدال است بر بالای بام های عمارات چوبی
خوابیده اند و اینک هم که مقداری از شب گذشته بخواب سنگینی فرو رفته اند

و مگویی را دیدم که به سرعت پایش می آید و در سایه هر درخت لحظه تأمل میکند .
اما خط سیرش تا محلی که من ایستاده بودم تفاوت داشت ولی نزدیک بود طوریکه میتوانستم او را تمیز دهم
ساعی نزدیک شد آمد بنشیند نزدیک شد تا قریب درختی که محل اختفای من بود رسید دیدم .
جوان لاغراندامی ۲۱ ساله که لباس [illegible] در بر و کلاه نمدی کوچکی بر سر گذارده موهای خرمائی رنگ
داشت که در هوا بر مهتاب معلوم میشد خیلی زیبنده و خوش نما است .
این جوان خیلی قوی و خوش اندام بود که مانندش کمتر در دهات دیده بودم
جوان همینکه تا [illegible] نزدیکی درخت بیدی که دختر در پایش ایستاده بود رسید بفکر فرو رفته بود
توقف اختیار کرد مثل اینکه نمی خواهد محبوبه خودرا از خیال خویش باز دارد .
صدای پای [illegible] دختر که محبوبه را بی اعمال آورده رو بطرف عاشق بی قرار خویش نمود و با آهنگ
ملیح دلربائی که ستاره ها را متوقف میساخت بیان کرد که .
عزیزم این قدر که در این نیمه شب مرا [illegible]
جوان که تا آن وقت بی حرکت ایستاده بود خودرا به نزدیکی محبوبه رسانیده با صدای مخصوصی
جواب داد بلی ای میوه دلم ای [illegible] که [illegible] جان خودرا به تو رسانیده به پای تو
مشرف شده ام .
آه ای محبوبه عزیزم حالا هم که من از این همه تحمل زحمت و مشقت و طی مسافت به سلامت
آمده ام گویا از بخت نامساعدم تورا آزرده خاطر مشاهده میکنم [illegible] نگاه دلفریب
خاطر افسرده ام را تسلی داده مرهمی بر جراحتهای قلب [illegible] عاشق [illegible]
[illegible] نمائی آه عزیزم [illegible] رحم کن [illegible]
تو بیدارم جوان کلامش را تمام ننموده بود که [illegible] محبوبه نهاد .
ناله جگرخراش آن جوان مهربان باندازه مؤثر بود که مرا هم بی اختیار نمود و گویا پادشاه
عشق قانون رحم و انصاف مرا گواهی طلبیده بود که بر عشق پاک این عاشق [illegible]
آن آدمخوی و ملاحت اخلاق نموده از روی تقاضای رحم و عطوفت کنم .
و از همین جهت بود که دست توانای عشق عنان توجه مرا بطرف آن دختر با منظر معطوف ساخته
وی را مخاطب نموده زیر زبان دو مصرع از غزلی را که به تلقین کرده بود میخواندم

ای شه خوبان به عاشقان نظری کن   هیچ شهی چون تو این بلاد ندارد

دستهای بلورین دختر که تا آن وقت به اطاق آویخته و گویا قوه حرکت نداشتند حرکت
آمده آهسته آهسته انگشتان ظریف خودرا به محاذی صورت عاشق [illegible] خوشی رسانیده
با آهنگ ملیحی که [illegible] حدیثی که [illegible] دارد [illegible] اذعان کند اعتراف نماید
که از عهده تعریف [illegible] بیان کرد .
محبوب من [illegible] وفادار من [illegible] نگاه کن
دست خودرا [illegible] میخواهم با تو صحبت کنم [illegible] برخیز [illegible] این
دختر بیچاره را تسلی ده این قدر بناله های جگرخراش دل [illegible] مرا آزرده مساز
دختر را که شور عشق کمتر از پسر نبود طوری به هیجان آمده بود که نتوانست سخن خودرا

به پایان رسانید ناچار لب از گفتار فرو بست و سلطان عشق مرا مأمور کرد که از این کلام را بوسیله
[illegible] به عشق بگوش عاشق دلداده اش برسانم

در حوزه عشق و هوسش نیست که این دل نازک   طاقت فریاد و داد و او لا ندارد

گویا این دو مصرع [illegible] تازه به کالبد عاشق بیچاره داده از جای برخاست و با دو دست رشته موهای
خوش رنگ خودرا که با حال پریشانی اطراف عارضش را فرا گرفته بودند به دو نیم کرده از روی محبت
[illegible] که در مقابل مولای خود [illegible] همان قاعده [illegible] اهل عشق [illegible]
با همان [illegible] که آثار مهر و محبت از آن آشکار [illegible] شور عشق [illegible] بود آغاز سخن نمود که .
ای بلبل باغ امید [illegible] سرمایه عشق [illegible] هیچ میدانی که میان عاشق و دلداده اش چه میگذرد
[illegible] روزگاری را میگذرانم از آن روزی که [illegible] درخت [illegible] صبح [illegible]
مشغول [illegible] و غفلت من از [illegible] و نگاهی بمن کردی نمیدانم چه نگاهی بود که کارم را ساخت
و [illegible] گرفتارم نمود عزیزم همان ساعت میخواستم خودرا [illegible] محبت [illegible] خودرا اظهار
کنم لیکن چه سود که رقیبان از [illegible] بودند [illegible] کارم ندادند به ناچار [illegible] .
عزیزم عذر می خواهم مرا [illegible] این گستاخی که کردم ببخش و خورده مگیر که من . . .
گریه گلوی جوان با مهر و محبت را گرفته مگذارد کلامش را به پایان رساند ولی [illegible] ادامه
داشت و سلطان عشق این شعر را [illegible] جاری کرد .

[illegible] نوگل بگیر که [illegible]   [illegible] ادب [illegible] ندارد

دختر با آهنگی که چون الحان موسیقی بگوش میرسید جواب داد که .
ای جان عزیز من حالا که تو از اظهار اسرار خود داری نکردی [illegible] با آنکه من هم -
از آن ساعتی که تورا [illegible] زیر درختی که من نشسته بودم ایستاده دیدم که دست [illegible]
[illegible] تکیه داده بودی این گیسوان دلربایت [illegible] اطراف چهرات پراکنده شده
چون دل زار من پریشان گشته بودند از همان ساعت قلبم ضربان [illegible] احساس کردم
و لحظه [illegible] تاریک شد [illegible] من تا آن ساعت از عشق و محبت بیخبر بودم
ولی از آن روز [illegible] عالم تغییر کرد هر وقت بخواب میرفتم تورا با همان حال در خواب میدیدم
بیدار [illegible] از خواب راحت افتادم [illegible] مرا [illegible]
که از خانه خارج شده تورا ببینم پاسبانها بر من گماشتند که از همه حرکاتم مطلع شوند .
هر شب ها تا به صبح من بیدار بودم و از فراق تو آهسته میگریستم و قدرت اظهار نداشتم
این دل آتش گرفته من عنقریب است که خون شده از دیدگانم جاری شود آه اگر [illegible]
[illegible] من اطلاع داشتی که به چه حالت شب را بروز میآوردم دختر کلام خودرا قطع کرده عفت
و حیا با کمالی و عصمت و ازطرف عشق و محبت [illegible] دست بهم داده دختر که [illegible]
ندادند [illegible] درد دل خودرا با عاشق [illegible] به اتمام رساند [illegible] انداخته
[illegible] سکوت اختیار نمود اگر روز می بود قطعا سرخی صورت و آشفتگی
حالش مشهود شده بود ولی شب است من هم جزئیات را نمی توانم بخوبی [illegible]
همین قدر در خاطر دارم که بلا اراده [illegible] به این عبارت گویا بود .

((دیده ام ان چشم دل سیه که تو داری . جانب هیچ آشنا نگاه ندارد))

جوان قدمی به محبوبه خود نزدیک شد و گفت .

ای یار عزیزم از آن روز که ترا دیدم و تیر عشقت در قلبم کارگر شد دست از همه کار کشیدم تا آن روز من مردی بی درد بودم و همه روزه به صحرا میرفتم و از صبح تا غروب در میان صحرا و بوستان به آب یاری و تخم افشانی و کارهای زراعتی مشغول بودم و فقط بنفع خود جوان و درمند زحمت میکشیدم از آن روز که در کمند عشقت گرفتار شدم دیگر قوه کار برایم باقی نماند طوریکه انزوا و گوشه نشینی من موجب تعجب دوستانم شده و مرا بر این حالی که دارم ملامت میکنند چقدر دوستان و یارانم مرا سرزنش کردند ناسزا گفتند حد اندازه بر شماتت آنان تحمل کردم و خون جگر خوردم .

آری ای محبوبه عزیزم احدی از سوز درونم آگاه نبود و از ما فی الضمیرم اطلاع نداشت برای حفظ آبروی تو با کسی درد دل نکردم و این راز نهفته را هنوز بر احدی افشا ننمودم . وقتیکه ملامت کنندگان زبان به سرزنش میگشودند من با خود میگفتم که آنان حق ملامت دارند و مستحق نکوهش نیستند زیرا کسی که در عالم عشق و محبت سیر نکرده و در گلشن محبت قدم ننهاده نباید چشم داشت انسانیت و [illegible] و محبت داشت و انسانهائی که در تنگنای سنگدلی و خشونت و قساوت قلب آماده‌اند و از عالم عشق و حقیقت بی خبرند نباید منتظر وفا و صفا بود .

جای تأیید گفتار آن جوان خوش زبان آقاقا زمزمه را که من داشتم همینطور ادامه داشت حالا به این جا رسیده بود .

((گو برو و آستین بخون جگر شوی . هر که در این آستانه راه ندارد))

آه ای جان شیرین وای یار عجب قرینم بهترین ساعات عمرم آن موقعات که سر راهت دو دست گرفته منزل روی ترا از خاطر خود میگذرانم و چهره زیبای ترا به نظر میآورم .

امشب که برخلاف انتظار لحظه به خواب رفتم ترا در خواب دیدم که مرا بسوی خویش بخواندی و وعده ملاقات دلفریب نقطه این دهکده میدهی سراز پا نشناخته از خواب برجستم و بی اختیار بدین سمت که میعادگاه ما بود شتافتم حمد خدا را که بمعشوق نائل شدم و بمراد خویش رسیدم و ترای محبوبه مهر و صفا خوب کردی که بوعده خود وفا نمودی و عاشق دلداده بیقرارت را قرین شرف ملاقات ساختی آه عزیزم اگر حقیقت ساعتی را که بی مانع و حاجب خود را در حضور تو بینم از خاطر میگذرانم نقشیا از شوق قالب تهی میکردم و از محبت خود حقیقت امیدی نداشتم

دختر که از حسن عقیدت و پاکی طینت و عشق پاک و بی آلایش عاشق جوان خویش سرا پا غرق شکرگذاری شده بود نیز گامی بسوی وی نزدیک شده طوریکه بیش از یک پرده بین عاشق و معشوق فاصله نبود و عنقریب خواهیم دید که سلطان عشق همان پرده رقیق را هم بین عاشق و معشوق مانع و حائل ندانسته و هر دو را یکجا آغوش [illegible] از میان ~~[illegible] عشق و محبت~~ بلند خواهد کرد .

پس گفت که ای یار وفادار از قضا من هم دو ساعت پیش در بستر محبت خفته بودم از شدت غم و الم بی طاقت شده از هوش رفتم ناگهان ترا دیدم که در پای همین درخت که ایستاده و با یک دست مرا بنزدیک خود دعوت میکنی من بی اختیار بجانب تو شتافتم و مرا در بغل گرفتی . . . .

از شدت شوق و سروری که داشتم از خواب برانگیخته شده با خود گفتم الان میروم و آن محل را زیارت میکنم و بوسه بخاک میدهم با کمال خوف و هراس تا بدین جا آمده مکان را از تو خالی دیدم هنوز در تردید بودم که به عهد خویش وفا کنم و سر بخاک راهت نهم که صدای پای تو شنیدم و ترا در حضور خود ایستاده دیدم !!

آیا این داستان را کسی باور خواهد کرد و بر عشق پاک ما شهادت خواهد داد آری ای ماه و ستاره گان که خود را جنت آرائی کرده و گویا به چشم مهر و محبت بما نظر میکنید شما هم باشید وای زمین که با کمال سکون دارائی عجایب خود ایستاده و نگران حال این دو پرورده دامان خود هستی گواه باشی ای خالق عشق وای آفریننده مهر بر این بنده گان ضعیف خود نگهبان بر این عشق پاک بنمائی ولی در عین حال ای یار وفادار باید گفت ملامت کننده‌گان ترا ملامت کردند و سرزنش دادند حق داشتند و شایسته بود جوان برومندی چون تو برای محبت و علاقه چون من دختر کم ناقابلی دست از زندگی کشیده عزلت اختیار کنی ای محبوب با وفا من لیاقت ترا ندارم تنها عضوی از اعضای من که مورد احترام است همانا قلب شکسته من است که محبت ترا در جوف خود پرورده نگاهداشته و چون خادم با وفای شب و روز آنرا نگهداری میکند دختر را که حال کلی منقلب شده بود سخن را به همین جا تمام کرده برای اینکه استفکی حالتی واقع نشود صورت را بجانب آسمان متوجه نموده به تماشای ماه و ستاره گان مشغول گردید .

جوان با وفا هم را هم طوری کلمات موزون دلربای دختر بی خود ساخته بود که نتوانست در جواب معشوقه خوش قریحه خود آغاز مطلب نموده جواب مقرون بجایی بدهد این دو عاشق باوفا چند دقیقه خاموش و ساکت در برابر یکدیگر ایستاده گوئی از دنیا و ما فیها بی خبر شده بودند . و در آن تاریکی شب و در آن گوشه خلوت در پیش آن درختان شبا طاووت و در آن هوای روح پرور با لطافت در نزدیکی آن رودخانه در قرب جویبار آن دو عاشق دلداده ز زمزمه ملتذ بودند و به غایت آن گنجینه مهر و محبت در آن عاشق محنت کشیده شدید با حقیقت ~~[illegible]~~ معشوقه محبوبه بی قرینه‌اش را مخاطب ساخته آرزوی خلوص عقیدت این بیت را تقدیم حضورش نمودم

((گوشه ابروی تو است منظر چشم . خوشتر از این گوشه پادشاه ندارد))

لحظه نگذشت که دیدم صدای جوان بلند شد

عزیزم از تو خواهش میکنم دستت را بمن بده تا بر روی قلب مجروحم بگذارم شاید دقیقه آرام بگیرد و الا نزدیک است خون شود از هم بپاشد متلاشی شود .

دست ظریف دختر با کمال لطف با یک دنیا مهر و محبت آهسته بجانب عاشق پاکیزه اش دراز شد عکس روی قلب او از عاطفه و مملو از محبت قرار گرفت

و در همان حال دیدم که آهسته نجوا و نیازی فیمابین آن دو یار وفادار در جریان است ولی صدای آب رودخانه مرا از شنیدن آن بیانات عاشقانه محروم نمود فقط وقتی متوجه شدم که با کمال خضوع و خشوع رو به قبله ایستاده دست ها را بطرف آسمان افراشته بودند

((ای آسمان با عظمت که بر سر ما سایه افکنده شاهد باش))

«ای ماه منیر و ای ملکه عالم گیر که به نور دل افروز خویش جهان را نورانی ساخته و شمع فروغ عشق و سرور باشید شاهد باش.»

«ای کواکب درخشنده که از مکان دور به تماشای ما پرداخته و گاه گاهی به اشارات مخصوص عشق پاک و صحت بیانات ما را تصدیق میکنید شاهد باشید» که:

من این محبوبه عزیز، این معشوقه بی مانند، این دلبر پاکیزه منظر را از جان عزیز داشته و به همسری خود اختیار میکنم و اینک بحضور خداوند رحیم مهربان عهد و پیمان و سوگند یاد میکنم که تا روح در بدن دارم تا در دنیا زندگانی میکنم تا محشر حتی در آن واندگهانی دیگر فی دارم تا آخرین نفس او را دوست داشته از جان عزیزتر میدارم.

دختر که تا آن ساعت در کنار معشوق خویش ایستاده بود نیز دست ها را به آسمان بلند کرده چنان بود

«ای نسیم سحری که به اوراق و اشجار وزیده و اغلب واسطه ابلاغ پیام عاشقان هستی شاهد باش.»

«ای آسمان عشق با جهان کرشمه و نازی که دارا هستی شاهد باش»

«ای ملکه حسن با این همه وزانت و تلألؤ که در تو نهاده اند شاهد باش»

«ای انوار طبیعت همه گواه باشید و شما ای ساکنین آسمانها ای ارواح پاکیزه باقیه عصر خالق با عظمت عشق و مکون حقیقی و خداوند رحیم مهربان شهادت دهید» که.

من این جوان با وفا را برای همیشه به همسری خود اختیار نموده و تا زنده‌ام او را از جان عزیزتر میدارم.

سلطان عشق بیش از این اجازه نداد که این دو عاشق با وفا در آتش هجران سوزان باشند. آن پرده خیلی نازکی را هم که پیش از این مختصر اشاره کردم به یکمرتبه از میان بلند نموده و.

در وسط آن گلهای رنگارنگ، در میان آن بوته‌های کوچک معطر خوش آب و رنگ، در کنار آن آب صاف خوشگوار، در سایه اوراق اشجار، در پناه یک سلسله درختان صنوبر و چنار.

آن دو مجسمه مهر و محبت، آن دو مجموعه حسن و ملاحت، آن دو گوهر دریای عشق و الفت در روی آن بستر طبیعی افتاده یکدیگر را چون جان شیرین در آغوش کشیدند.

من که از مشاهدات امشب خود خصوصاً قضایائی که در اواخر این داستان رفته رفته صورت وقوع پیدا کرد بکلی از خود بی خود و متوجه به عوالم لاهوتی شده بودم وقتی بخود آمدم که دیدم آخرین شعر از غزلی را که شروع بودم زمزمه میکنم

حافظا اگر سجده تو کرد مکن عیب   کافر عشق ای صنم گناه ندارد

آفتاب قریب به طلوع بود که من خندان و خرامان به خوابگاه خویش شتافتم. این دو یادگار آن سرزمین پر سحر را به رفقای نکته‌سنج و دوستان ادیب مهربان که قدر و قیمت ادبیات را میدانند در خاطر خود منظور نموده و اینک آنرا بحضورشان هدیه میکنم و از خطاهایش معذرت میخواهم.

«فصل ۲۹ فامیل رضوی، اولئک آبائی فجئنی بمثلهم»

در فصول سابق وعده کردیم مختصری از تاریخچه سلسله رضویه تا اندازه‌ایکه علم و اطلاع ما بران احاطه پیدا کرده به نگاریم اینک به نحو اختصار بذکر و بیان این مطلب میپردازیم.

مؤسس و رئیس سلسله جلیله رضویه «حضرت محمد الجواد» امام نهم شیعیان است که شرح حالات ایشان در کتب شیعه شرحاً مضبوط و محتاج به بیان نیست.

این بزرگوار یگانه فرزند ارجمند حضرت «علی ابن موسی الرضا» ارواحنا لهما الفداء است که به نص فرمایشات ائمه اطهار بعد از پدر عالیقدرش بسمت امامت و نیابت اسلام منصوب گردیده است.

داوا است که در صغر سن با سلطه و نفوذ خلفای بنی عباس (که ما شمه از طرز تشکیلات و وسعت و عظمت دولت آنها را در فصول سابق اظهار نوشته‌ایم) در بین تمام طبقات مسلمانان مورد احترام و اکرام بوده و به نفوذ و علو مقامات صوری و معنوی مشهور و معروف بوده است.

پس از شهادت پدر بزرگوارش طولی نکشید که بسبب معجزات و خوارق عادات زیادی که از آنحضرت منبعث ظهور میرسید گوشزد مسلمانان شرق و غرب گردیده و از بلاد بعیده دسته دسته مسلمین بزیارتش میشتافتند.

کار بجائی رسید که برخلاف جلوگیری و غرض ورزی حکومت وقت و اقتدار ملوک و شهاب معاندین اموی مترتب شده و هر ساعت طائفه حول در اطراف آن کعبه مقصود رو به از دیار گذارده لبیک گویان ندای حق را اجابت میشوند «یدخلون فی دین الله افواجا»

بالاخره خلیفه وقت «مأمون عباسی» چاره را منحصر باین دید که دختر خود ام الفضل را بآنحضرت تزویج نماید.

شرح جلسه عقد ازدواج و بحث علمی عجیب غریبی که بین آن ذات اقدس و علمای اسلام و خاخامات یهود و کشیشی نصرانی در مجلس خلیفه وقوع پیوسته در کتب اخبار ضبط شده و نیز شرح کمالاتی که بین ایشان و مأمون در ایام طفولیت واقع شده شرحاً مورخین در تواریخ خود ذکر نموده‌اند.

و ما در این مقام سزاوار نمی بینیم که در اثبات مقامات معنویه و خوارق عادات آن منبع حقیقت بسط مقال داده و در این قسمت چیزی به نگاریم چه الحمدلله تعالی علمای اخیار رضوان الله علیهم زحمات این نیابت تحمل نموده و کما ینبغی از عهده انجام این خدمت برآمده‌اند هر کس خواهد به کتبشان مراجعه کند. «و هم بسبقهم حازوا تفضیلا   مستوجب ثنائی الجمیلا»

حضرت «محمد الجواد محمد تقی» روحی و ارواح العالمین له الفداء در سال ۱۹۵ هجری قمری در مدینه طیبه تولد یافته و عالم اسلام را بقدوم میمنت لزوم خویش نورانی فرموده است.

در سن ۱۴ یا ۱۵ سالگی دختر مأمون خلیفه عباسی را بحباله نکاح درآورده و در غره ماه ذیقعده سنه ۲۲۰ هجری به نحویکه همه شنیده‌اند در بغداد بدرجه رفیعه شهادت نائل و در محلی که امروز بکاظمین معروف است مدفون گردیده است و با قبر جدش قبر قدس نفسه «حلم و علم و تطهیر و تقدس»

«حضرت جواد» در این مدت کم زوجات متعددی داشته و علت این بوده که اغلب از روسا و رضا در عرب و عجم برای کسب فیض استدعای مواصلت نموده و بدین موهبت نائل

میشدند. از جمله یکی از بزرگان (اعیان) و دانشمندان و ثروتمندان خراسان صبیه مرضیه خود را
عقد ازدواج آن مولای جلیل درآورده و او را به بغداد روانه نمود. این وصلت نیک
این نخبه مخدره علاوه فوق العاده طرف توجه مولای بزرگوار واقع و غالباً مشمول عنایات خاصه
میگردید و بالاخره همین زن بود که باعث انحطاط و حسد ام الفضل گردید و هرچه کرد که او را
از نظر کیمیا اثر آن سرور بیندازد ممکن نشد تا آنکه آتش بغض و حسادتش عجیب شعله ور گردید
که بارها در نزد پدرش سعایت نموده و او را تحریک قتل آن بزرگوار میکردید و بالاخره بمرام شوم خود موفق
نائل شده و کردار غیره را که قلم من از ذکر آن عاجز است.
این زن پاکیزه سیرت که به مرضیه نامیده شد از آن حضرت پسری آورد که او را موسی
نام نهادند و وی برادر کوچک حضرت (علی النقی علیه السلام) امام دهم شیعیان است
آقازاده معظم له دارای وجاهت و رشادت فوق العاده بوده که سرآمد خوبان جهان محسوب
و از شهرهای دور مردم برای دیدارش مشتاقند هر وقت در کوچه و بازار عبور میفرمود
مردم دست از کسب و کار کشیده و هرجا میگذشت عقب زیبایی آن آقا را ملاحظه مینمودند.
بالاخره کار بجائی رسید که بناچار روبندی بصورت افکند و تا آخر عمر بدینجا به موسی المبرقع
مشهور گردید.
در هفته یکمرتبه بنا بتقاضای مسلمانان به عمارت فوقانی که مشرف بر میدان وسیعی
بود نزول اجلال میفرمود و مردم که از پیش با خبر بودند از چند ساعت قبل برای
تحصیل جا و مکان تا بالا بخانه‌ها میرفتند و حتی نقل کنند که در آن روز هر وجب از بام (ان) مبلغ
مبلغ قابلی خرید و فروش میگردید.
در ساعت معین پرده جلوی عمارت عقب زده جمال بی مثال آن شاهزاده آزاده
ظاهر و عیان میگردید
صدای تکبیر و صلوات و تحسین و آفرین نظاره‌کنان شهر بزرگ بغداد را تا اوج سماوات
حتی از شوق صدا را به گریه بلند نموده و عده بیهوشانه بروی زمین میافتادند.
بالاخره خلیفه وقت (معتصم عباسی) از آنحضرت تقاضا نمود که به محل دیگر تشریف فرما
شده و از مرکز خلافت به شهر دیگری انتقال مکان کنند
ایشان خراسان را که مسقط الراس والده ماجده و مدفن جد امجد بزرگوارش بود
برای سکونت همیشگی خویش اختیار فرموده به آنصوب رهسپار گردیدند
خطه خراسان که در آن وقت یکی از ممالک بزرگ اسلامی محسوب و چندین برابر امروز
جمعیت و سکنه داشته به نحو مطلوبی ایشان را پذیرفته و جامعه مسلمانان خراسان
احترامات لازمه را کاملاً چنان مهمان عالیمقامی بود منظور و مرعی داشتند
آقازاده معظم له مدت ده سال در خراسان اقامت داشته در آن جا با یکی از خانواده‌های
نجیب و اصیل زادگان درجه اول وصلت فرموده است.
شخص مذکور دارای املاک و مواشی و اموال زیادی بوده که پس از وفاتش حسب الوصیه
او به صهر ارجمند که مکارش تعلق داشته و آنها نیز وقف بر آستانه مقدسه حضرت

فرموده و تولیت آنرا مادام الحیوة به نفس نفیس خود و بعد از طی زندگانی ترتیب وقف آنرا
بعهده فرزند سعادتمند خود حضرت (احمد ابن موسی) مفوض نمودند.
نفوذ و استیلا و عظمت و اهمیت این آقازاده عظیم الشأن بجائی رسید که حکومت و والی
خراسان را دچار رعب و هراس نموده و راپورت مغرضانه نزد خلیفه وقت فرستاد و با او
تذکر داد که اگر چندی دیگر موسی المبرقع فرزند حضرت جواد در خراسان بماند با این نفوذ
و سلطه و اقتدار و ثروتی که دارا شده قادر است بواسطه سر از فرمان خلیفه برتافته
و بکمک اعوان و انصار و شیعیان خویش کرسی خلافت را به برادر عالیقدر خویش
حضرت (علی النقی ع) واگذار نماید.
سعایت سعایت کنندگان در خلیفه مؤثر گردید به قسمیکه آن حضرت را به بغداد احضار
و پس از حضور فرمان قتل ایشان را صادر نمود.
حضرت هادی که در آن وقت در بغداد و سامره توقف داشت از برادر محترم خود شفاعت
فرموده و به ضمانت و وساطت آنحضرت از شهادت ایشان درگذشت مشروط بر اینکه مادام العمر
به خراسان مراجعت نفرماید. بنا به دستور خلیفه ایشان از توقف در خراسان منصرف شده
و بعد از آن واقعه قسمتی از عمر را در ری و غالباً در شهر قم اقامت اختیار فرمودند.
حضرت موسی المبرقع یکی از فدائیان عظیم الشأن اسلام و مبلغین با ایمان مذهب مقدس
جعفری بوده که تمام عمر را مصروف به ترویج دین اسلام و نشر فضایل اجداد و آباء عظام
خود نموده و در این راه از بذل جان و مال مضایقه نفرموده است.
حضرت موسی در سن ۳۴ سالگی سنه ۲۹۶ هجری قمری وفات نموده و در قم
مدفون شده و در آنجا دارای قبه و رواق مخصوصی است که (مطاف) مسلمانان است. صاحب
تاریخ مرآت البلدان ناصری در این باب مختصری نوشته فقط نام آن بزرگوار را (محمد المبرقع)
ذکر کرده است و چون فرزند زاده ایشان بطوریکه شرح آن بعداً خواهد آمد محمد نام داشته
ممکن است با نام او اشتباه شده باشد. +
احمد ابن موسی پس از رحلت پدر بزرگوارش مدتها در قم توقف داشته و در همانجا
وفات نموده است. مشارالیه معاصر با ائمه والامقام حضرت عسکری (علیه الصلوة والسلام)
و مبلغ اوامر و احکام آنحضرت و واسطه بین امام و شیعیان بوده است.
وفاتش سنه ۳۰۰ هجری و در شهر قم قرب حرم مطهر عمه محترمه معظمه خود (حضرت
معصومه سلام الله علیها) دفن گردیده است.
و او است آنکس که پس از شهادت حضرت عسکری (ع) سنه ۲۶۰ هجری حسب الامر مطاع
حجة عصر روحنا فداه در سامره یا بغداد حاضر شده و صریحاً ادعای جعفر را که مدعی
بوده امامت و ولایت برادر زاده بزرگوارش را بهمه دوستان و مسلمانان شیعه
اخطار با اعلان فرمود.
فرزند ایشان (حضرت محمد) یکی از اجله سادات و علمای عظیم الشأن و مورد
احترام تمام ایرانیان بوده و در مجلس خلیفه وقت و تمام بزرگان و ضاربل

بعد از چندین سال اقامت در بغداد و سامره و ری بالاخره در قم رحلت نموده و به اجداد گرامش ملحق میشود قبر ایشان نیز در قم نزدیک حرم مطهر واقع است.
محمد دارای یک فرزند ذکور احمد نام بوده که در حضرت عبدالعظیم مدفون است و از ایشان موسی و از او احمد و از وی ناصر و از او حضرت علی و از آن جناب حضرت مولای بزرگوار شرفشاه بوجود آمده است.
این وجودات مقدسه اغلب در طهران و قم و سامره و نواحی عراق عرب توقف داشته و در سلک زهاد و عباد و علمای عالیمقام بوده اند.
حضرت شرف شاه از بزرگان شیعه و مبلغین نامی اسلام شمار می آمده و در زهد و تقوی و امانت و صداقت ضرب المثل خاص و عام و مورد تقدیس و تمجید علماء عظام بوده است از ایشان کرامات و خوارق عادات زیادی ظهور رسیده و مقلدین بسیاری در ایران و عربستان و هندوستان داشته اند.
کراراً برای مباحثه با علماء مذاهب مختلفه حاضر شده و با آنان غالب می آمده است برای ترویج دین اسلام و نشر فضایل آل الله به بلاد اسلامی حتی با عدم وسائل نقلیه به مصر و اندلس مسافرت فرموده و در همه جا مورد تجلیل و تکریم بوده است
شرف شاه در عصر خود ممتاز بوده و از نوابغ شرق شمار می آمده و بهمین مناسبت از طرف سلطان مصر به سیف الدین ملقب گردیده است.
شرف شاه در ریاضیات و نجوم و حکمت دستی قوی داشته و از اساتید این علوم محسوب میشده فرزند ایشان موسوم به «تاج العراق» بعد از پدر همان رویه را تعقیب نموده و چندین سال در شام و فلسطین و کوفه و مصر و کربلا و بغداد برای نشر فضایل اجداد گرامش اقامت داشته و در این راه جهد و افی و سعی کافی مبذول نموده است.
تاج العراق با صرار سلطان عصر چندین سال قضاوت شرعیه عراق عجم را عهده دار و پیروان معظم له در بلاد اسلام عده زیادی بوده اند.
و عجب اینجاست که با استیلاء اجانب و سلطنت مخالفین و تقیه که در کار بوده از طرف این ذوات مقدسه در حفظ آثار و اخبار آل اطهار و نشر فضائل ایشان تا اندازه که امکان استعداد داشته اند منتهی جهد و سعی مبذول شده و مخصوصاً در شرح حالات حضرت معظم له که بخط خود جد بزرگوارم حاج میرزا محمد سعید اعلی الله مقامه زیارت کرده ام این عبارات مرقوم شده بود.
«شرف شاه و تاج العراق پدر و فرزندی بوده اند که جان و مال خود را فدای اسلام نموده و تا در حیات بوده اند عده از دوستان و شیعیان طرفداری کامل نموده و در مجالس صالح عده از خواص اهالی و سرمایه که حضور شان از بلاد اسلام به اصفهان به قزوین و ... ایشان از دوستان تقسیم نموده و در وقت مطلعه کنند شیعیان علی سید ایشان سینه را سپر قرار داده و تیرها که از جانب دشمنان ائمه اثنی عشر بطرف شیعیان پرتاب میگردید بجان خود خریده و خود را هدف بلا قرار میدادند».
فرزند ایشان سید علی ملقب به نظام الدین است که در خراسان اقامت داشته

عرب و عجم و روسا و در جه اول دولت مقدم محسوب.
این آقازاده دارای منطقی شیرین و بیاناتی دلنشین بوده هنگامیکه نقل کنند هر کس یک جلسه با او محشور میشد مجذوب گفتار و رفتار و محامد اخلاق وی گردیده از صمیم قلب حضرتش را مرید و ارادتمند میگردید.
محامد اخلاق و حسن رفتار و تاثیر فرمایشات ایشان ضرب المثل خاص و عام و مورد تصدیق یار و اغیار بوده است.
بالاخره همین نفوذ کلمه و طرز سلوک و رفتار حمیده ایشان باعث رعب و عداوت خلیفه وقت گردیده و در صدد قتل آن سید جلیل القدر برآمد.
وقتیکه راز درون خود را با ندماء و فرزندانش اظهار کرد و از آنان معاونت در این خواست همگنان جوابی گفتند که کشتن این شخص امر ساده نیست و قطعاً باعث شورش و هیجان مسلمانان خاصه ایرانیان خواهد شد و با ضعف دولت عباسی و مداخله ایرانیان در امور مملکتی مطلقاً صلاح نیست که به چنین امری مبادرت ورزی.
جواب میدهد تصدیق دارم که در کشتن وی خطرات بزرگی سلطنت را تهدید خواهد کرد ولی حکم اگر من اول مکتم نفس و حسادت و عداوت وی که در سینه های گرفته ما خواهد گشت!!
بعد با تفاق آراء قرار بر این شد که بوضعی نامعلوم و توطئه محرمانه او را شهید نمایند و امر را بر مردم مشتبه کنند.
بنا به صوابدید ندماء خلیفه آنحضرت را به عمارت دولتی که جدیداً معتصم عباسی در سر من رای بنا گذارده (۲۳۰ هجری) و خلیفه وقت او را تمام کرده بود دعوت نمود.
بعد از صرف غذا بعنوان سان قشون به بالای غرفه که برای اینکار بالاختصاص ساخته شده و هنوز هم باقی و از بناهای مرتفع دنیا است رفته و آنحضرت را نیز با خود به بام غرفه دعوت میکند.
همانطور که در بالای بام لب کنار ایستاده و به نظاره مشغول بودند غفلة خود را به نزدیک رسانیده بطوری تنه میزند که از بالای بام به پائین غرفه افتاده و نقشی حاصل میکند که تمام بدن متلاشی و قطعه قطعه شده است.
مقارن با همان حال بنای ناله و فریاد را گذارده باین هم باین هم که این فرزند خود از پله های غرفه سرازیر شده و بجانب نعش مهمان خود میگذارد گریه میکند از من است که من میدانم شعیبه را در بغل سنگ نگه میدارد
حفظ خداوند تبارک و تعالی تو محبت مواد زاده بزرگوارش شامل حال گردیده و بر خلاف انتظار حضار و تصور اغیار جسد مقدس با وجود محترم وارد نمایند فقط مختصر جراحتی به پا وارد گردیده و چند روزی خانه نشین میشوند

و دارای اولاد و املاک زیادی بوده است .

نظام الدین یکی از ادباء و فضلاء زمان خویش بوده و از علم فلسفه و حکمت نصیب و بهره وافی داشته است .

۱۱ فرزند ایشان سید ولی الله در بیرجند و خراسان و طبس امامت داشته و در آنجا دارای علاقه بوده و بامر تجارت مشغول بوده است .

۱۴ سید نعمت الله فرزند محترم ایشان و از مفاخر عصر خویش می باشد که تبرائیان در طبس و مقدس الرائی معظم له شهره و مهم نشیابور بوده است

۱۵ فرزند محترم ایشان سید مراد ملقب به نظام الدین است

معظم له یکی از زهاد و عباد روزگار و تمام عمر خویش را بعبادت حق تعالی مصرف نموده است .

نظام الدین ثانی دارای مقامات عالیه و شئونات روحانیه بوده و حق از ارث پدر صرف نظر نموده سهمیه خود را به برادران واگذار فرموده بود .

نظام الدین مدتها در کربلا و نجف و کاظمین اقامت داشته و همچنین با اهل دنیا و امورات دنیوی سروکاری نداشته است

۱۰ سید هدایت الله ملقب به سیف الدین فرزند ایشان است که اغلب در قائنات خراسان و چند سالی در نشابور و چهار سال در کابل و سایر شهرهای افغانستان امامت داشته و در آنجا تا حال اخیرا بوده و چند نفر از اولاد ایشان در غزنین و زابلستان توقف اختیار نموده اند

مرحوم سید احمد ادیب پیشاوری از نجباء اعمام محترم ما است که از اولاد مرحوم سیف الدین در نواحی پیشاور بوجود آمد و یکی از دانشمندان و بزرگان ایران محسوب و در سنه ۱۳۰۹ شمسی در طهران وفات فرموده است .

۱۷ سید محمد معصوم فرزند محترم معظم له است که در قاین و بیرجند امامت داشته و یکی از معاریف و مفاخر عصر خویش بوده است .

نجباء اعمام محترم ما در قاین و بیرجند و طبس از فرزندان ایشان شده که با قرابت خیلی نزدیک عموزاده های ما مدام هجر قناده خویش را فراموش فرموده اند .

۱۸ فرزند بزرگوار ایشان سید علیرضا است ملقب به ناصر الدین .

او نیز از فقهاء و اجله علما و بزرگان اصحاب بوده و توقف در مشهد و قرب جوار جد بزرگوارش را بر سایر بلاد ترجیح داده تمامی عمر را در خراسان به هدایت و ارشاد طالبین حقیقه و دیانت مصروف نموده است سادات رضوی مشهد از این قرار منسوب با ایشان و عموزاده های ما هستند .

۱۹ فرزند ارشد و ازهد و اعلم ایشان (مرحوم سید محمد سعید) است که نظر بالخطاطی چند وطن خود را ترک نموده و به کرمان مهاجرت فرموده است .

سید محمد سعید از اشخاص سعادتمند و رجال متدین شرافتمند بوده و در سلطنت

شاه عباس کبیر به کرمان آمده توقف اختیار کرده است و شرح این قضیه اجمالاً از این قرار است که در یکی از مسافرتهای شاه عباس به ارض اقدس رضوی به ملاقات مرحوم میرزا سید محمد سعید نائل میشود زهد و تقوی و دیانت این سید جلیل القدر مورد توجه پادشاه واقع شده از ایشان تقاضا میکند که به اصفهان پایتخت ایران مهاجرت نموده آنجا را برای سکونت خویش اختیار نمایند مرحوم میرزا محمد سعید با این علاقه که پادشاه به ترویج و نشر مذهب شیعیان اظهار کرده بود مصلحت را در قبول این تقاضا دیده با اهل و عیال به طرف اصفهان عزیمت می نمایند .

قریب ۷ سال در پایتخت توقف میکنند زهد و تقوی و دیانت و امانت و فضایل و خصایل مرضیه ایشان طوری مورد توجه اهالی واقع میشود که از دل و جان او را مرید و ارادتمند میشوند حتی در روزهای جمعه شخص پادشاه به مسجد معروف اصفهان حاضر و به ایشان اقتدا میکند تمام رجال و درباریان مکلف به تبعیت پادشاه در موقع اقامه نماز حضور پیدا کرده نماز میگذارند .

پس از رحلت شاه عباس کبیر بنحوی از توقف اصفهان منصرف شده و بطرف کرمان حرکت مینمایند گویا این مسافرت بواسطه امر حضرت رضا بوده که در عالم رؤیا ایشان را بطرف کرمان تاکید میفرمایند و قلباً از قضا رضا میدهند

در اوایل سلطنت شاه صفی صفوی بکرمان ورود می نمایند .

۲۰ توقف ایشان در کرمان طول انجامیده و بالاخره توطن و توقف دائمی اختیار میفرمایند و فرزند ایشان

۲۱ فرزند ارجمند ایشان مرحوم (حاج سید محمد ابراهیم رضوی است) .

مرحوم حاج سید محمد ابراهیم از مفاخر عصر خویش و بزرگان شیعه و موجب این فامیل جلیل است . معظم له در محله مسجد ملک کرمان منزل داشته و مدتها به ریاضت و تزکیه نفس مشغول بوده است .

از مرحوم هریک از مطلعین و روشنفکران فامیل کرامات و فضایلی روایت کرده اند که ما فقط بذکر یکی از آنها در این فصل قناعت میکنیم .

در یکی از لیالی که معمولاً ایشان برای اقامه نماز شب به مسجد ملک کرمان تشریف فرما شده و خود یکی از شبستان های مسجد مشغول نماز و راز و نیاز با قاضی الحاجات میشوند خودشان مرحوم روایت فرموده که دو ثلث از شب منتهی گذشته بود که من در محراب به نماز ایستاده بودم و از خود بیخبر بودم ناگهان مرا انقلابی دست داد که نتوانستم رکعت اخیر را باتمام برسانم و در عجب بودم که این چه حالتی در خود میبینم و از چه روست که این ضربان قلب و لرزش اعضاء در من پدید شد و لحظه سر را روی مهر گذارده مجال نبود در آن دم زبانم بذکر حق گویا بود و قلبم متوجه خداوند تبارک و تعالی در همان حال صدای پائی شنیدم که به شبستان مسجد وارد شد هرقدر صدای پا نزدیکتر میشد اضطراب من زیاده میگردید سر را از سجده برداشتم فضای مسجد را معطر یافتم و شبستان تاریک را منور بحالیکه اختیار از کف برخاستم و توجه را بسمت وارد معطوف داشتم دیدم مخدره است که نقاب بر چهره افکنده و لباس سیاه مشکی در بر کرده

خان بوقر وقامت وعظمت را می بیاید وبجانب محراب مسجد میآید که گوئی
مظهر قدرت وجلالت پروردگار است پای فرشتاده کردگار بی همتا مرا حالتی دست
داد که نزدیک بود از پا درافتم وتاب تحمل کنم یا للعجب در این شب که
بهتر است حال در مسجد آمده ودر یاد خدا افتاده غافل از اینکه هرچه هست او
وفقر او عبادت کنند و نیست .

من با ت وقتی به دیوار مسجد تکیه داده سر را به پائین انداخته ومشغول همهمه
ان عطر روح افزائی که هوای محوطه عبادتگاه را مشکافشان ساخته بود به
بهم میخورد که خنک رایحه طیبه شریفه در دنیا مشامم نرسیده بود .

دیدم وارد متوجه من شد و چند قدمی نزدیکتر گردید تا یکی از دو ذرع
فاصله نماند بکمیته [illegible] شنیدم که میفرماید (فرزند [illegible] ابراهیم قدری
آب حاضر کن تجدید وضوئی کنم) این ندای روح افزا تکلمی مرا از خود بیخود
نموده ولرزشی نا بالوصف در اعضایم پدیدار گردید که خبری نمانده بود بزود
درافتم وازهوش بروم نه زبانم قدرت تکلم داشت ونه دست وپایم یارای
حرکت بهر حال بود خود را به نزدیک ظرف آبی که در گوشه مسجد گذارده بودم
رسانیده وآنرا بحضور آن بانوی حرم رسالت گذاردم وخود عقب رفتم
که در موقع وضو حاضر باشم فرمود فرزند این آب را عوض کن واز پاشیر
که در وسط محوطه است قدری آب بیاور فوری امرش را اطاعت کرده وظرف
آبی از پاشیر بیرون آورده به نزدیک آن حضرت بزمین گذاردم وخود را
به تماشا کندم که شنیدم میفرمایند فرزند تو هم بحریمی هستی اولاد [illegible] بادر
بی اختیار گریه‌ام جاری شد وعرض کردم ای سید من آیا تو [illegible] فرزند پیغمبر
[illegible] آیا تو [illegible] متعدد آن فرمود فرزند [illegible]
[illegible] قدری بیا پای تا من نماز بگذارم [illegible] وسمت قبله
توجه [illegible] که [illegible] بودم [illegible] از خود بی خبر فقط میشنیدم
که تمام در ودیوار مسجد با آن حضرت تکبیر میگویند و وضعی مشاهده کردم
که زبان [illegible] در خاطرم نمانده رکعت نماز گذارد وقتی متوجه
شدم که شنیدم مرا [illegible] میخواند ومیفرماید فرزند [illegible]
که عاقبت [illegible] است ودست مقدس در [illegible] کرده [illegible] بیرون آورد
[illegible] انگشتری است که [illegible]
که خطرناک باشد [illegible] از دوستان ما باشد [illegible] باذن خدا شفا یابد [illegible]
[illegible] است که [illegible] از دوستان ما باشد [illegible] باذن خدا
[illegible] دیگر اینکه بدان [illegible] تو [illegible]
[illegible] نخواهند شد [illegible] از [illegible] مکرات
[illegible] تورا [illegible] وبا تو خداحافظی میکنم . . .

من دیگر مطلقا خبری نفهمیدم واز دنیا ومافیها بیخبر شدم وقتی بخود آمدم که شنیدم
مؤذن اذان میگوید وهوا روشن شده برخاستم ودر خیال بودم که یا للعجب خواب
[illegible] دیدم و فیض عظیمی بردم ناگهان چشمم به موضعی افتاد که حضرت صدیقه
تجدید وضو فرموده و هنوز رطوبت زمین کاملا باقی است دست درقلب کردم انگشتر
و [illegible] را یافتم که در دستمال بیا [illegible] بسته شده است بوسیدم وبچشم نهادم
واز مسجد خارج شدم .

این عطایا و هدایای [illegible] که فامیل رضوی را [illegible] افتخار داشته سالها
در دست اولاد مرحوم حاج سید ابراهیم باقی بوده و کاملا در بین سلسله رضویه این
قضیه مشهور ومعروف وحتی کرارا [illegible] از [illegible] شنیده ودر خاطر
سپرده ام خود مرحوم نیز میفرمودند که تا زمان [illegible] آقا محمد خان مکان این اشیاء
نفیس درخاندان ما بود واز آنوقت که لشکریان آقا محمدخان کرمان را غارت نمودند
دیگر اطلاعی برآنها حاصل نگردید ومعلوم نشد نصیب [illegible] گردید که تا
وقتیکه [illegible] [illegible] این آثار وفاید ، [illegible] اشیاء مترتب بود که در بین
صاحبان واقعی آن باقی بود ووقتیکه از کف آنان بغارت بیرون گردید آن آثار هم
طبعا از آنها زایل گردیده است .

قبر مرحوم حاج سید محمد ابراهیم در [illegible] مسجد جامع کرمان واقع ولی فعلا اثری از آن
ظاهر نیست .

فرزند [illegible] ۲۳ سید احمد ، شیخ الاسلام اول [illegible] از اجله سادات وعلماء اسلام ومتنفذین
شهر کرمان بوده ونیز در محله مسجد ملک کرمان منزل داشته است .

مرحوم میرزا سید احمد رضوی گذشته از حیث اجتهاد وقضاوت وعدالت دارای شجاعت
وتقوی وسخاوت فوق العاده بوده ودر نتیجه این اخلاق حسنه محبوب القلوب خویش
وبیگانه واقع شده و خواهی نخواهی رؤسا وخوانین واعیان وعلمای کرمان گردن
تسلیم درمقابل اوامرش فرود آورده ، مطیع ومنقاد بوده اند چنانچه فرزند زادهای
او مرحوم حاج میرزا احمد وحاج میرزا عبدالله شیخ الاسلام نیز همان رویه را تعقیب
ودر کرمان وبلوکات آن نفوذ کاملی داشته و به شرافت وآبرومندی واقتدار
زندگانی نموده اند .

مرحوم حاج میرزا محمد شیخ الاسلام از معاریف ایران وبزرگان این سلسله بوده ودر [illegible]
فامیل رضوی در زمان حیات بایشان منحصر بوده است .

چنانچه نقل کنند هر یک از حکام وولات که بکرمان وارد میشدند رسم چنین بود که ابتدا
منزل مرحوم شیخ الاسلام رفته وبعد از ملاقات ایشان مقر حکومتی خود میرفتند
یکی از ولات که خیلی مقتدر ومتکبر بوده برخلاف معمول زمان ورود بخدمت شیخ
مشرف نمیشود ودر صدد برمی آید که نسبت بساحت اقدس ایشان جسارت نموده توهینی
وارد شد [illegible] [illegible] ونقض طلاب [illegible] به تحریک وتشجیع والی [illegible]

واورا وادار بر بعضی اقدامات حق‌شکنانه مینمایند از آنجمله مزرعه‌ایست در ۱۲ فرسنگی
کرمان موسوم به قوام‌آباد که در آن اوان کلیه آن متعلق به مرحوم شیخ‌الاسلام و ملک
طلق حضرت معظم‌له بوده و هنوز هم قسمتی از آن مزرعه در تصرف وارث آن مرحوم فرزندان
مرحومه والده معظمه آقای میرزا حسین خان سردار نصرت اسفندیاری است .
معاندین اقدامات و شکوک و شبهاتی القا کرده و برانگیخته‌اند چند نفری از اراذل
و اوباش را که با دو قران گرفتن انواع شهادت‌ها میدهند و این چند نفر در حضور
والی گواهی میدهند که این مزرعه در ید شیخ‌الاسلام غصب است والی عادل هم
فرمانی صادر میکند باین مضمون که جناب شیخ‌الاسلام مطابق شهادت شهود این
ملک در دست شما غصب و بایستی لاکلام قوام‌آباد را به کارپردازان دیوان اعلی تحویل نماید
فرمان را فراشی با یکی از اتباع بدست شیخ‌الاسلام آورده تقدیم مینماید .
آقا تاج عبدی بوده و عده زیادی بحضور شیخ شرفیاب و حاضر مجلس بوده‌اند .
همینکه شیخ بر مضمون فرمان اطلاع حاصل میکند قلم دوات میخواهد و بکاتب خود
امر میدهد که در حاشیه فرمان این عبارت را تحریر کند .
منزل الخاقان علی‌اکبرخان مباشر قوام‌آباد مطالعه این فرمان مزرعه قوام‌آباد را
به کارگذاران والی کرمان واگذار کنید هر وقت تا مزرعه فدک را از ید مدعیان
آل محمد و غاصبین حقشان خارج ساختیم مزرعه قوام‌آباد را هم خواهیم
گرفت والسلام . . .
فرمان را به فراش مسترد میسازد و مشغول تتمه صحبت با حضار میشود .
از مطالعه فرمان و مرقومات شیخ‌الاسلام والی کرمان منقلب شده و شتابزده بلا
اختیار بجانب اقامتگاه شیخ رهسپار میشود و بحضور ایشان میرسد و از کرده خویش
معذرت میخواهد و طلب عفو و اغماض میکند و میگوید حقا که بزرگی و قدرت
مر تو را زیبنده است نه این بنده شرمنده را .
۲۳
فرزند ارجمند مرحوم میرزا سید احمد حاج میرزا سید محمد سعید است که
یکی از فضلا و دانشمندان و فقهاء عصر خویش بوده و دنیا زهد و تقوی و دیانت
صفت مرام او بوده است .
مرحوم حاج میرزا محمد سعید مطلقاً در امور دولتی و ملکی مداخله نمیکرده و حتی در امور شرعیه هم قضاوت
بندرت مداخلت مینموده است اوقات آن مرحوم مصروف عبادت و مطالعه کتب
بیشتر میشد و از جزئی ملکی که داشته امرار معیشت میکرده است
مرحوم حاج میرزا محمد سعید در حدود سنه ۱۳۲۷ هجری قمری در کرمان رحلت نموده و از ایشان
سه فرزند بجای مانده است
مرحوم سید هدایت الله فرزند اکبر ایشان است که در علم و فضل ممتاز زمان خویش بوده و بعضی
خطوط و عبارات که از او دیده میشود دلیل است بر علو مقام و فضل و کمال ایشان .
از آن مرحوم دو پسر و یک دختر بجای مانده بود میرزا سید حسن و میرزا سید ابراهیم رضوی

مرحوم آقا میرزا سید حسن از سادات خوش قیافه طلیق اللسان با عزم و استقامت و کاردان
سالها در خدمت ایشان میبوده و در کلیه خدمات محوله ام در سال ۱۳۲۶ هجری قمری در
مزرعه بیرج شهداد وفات نموده است و از آن مرحوم یک پسر و یک دختر باقی ماند که دختر
قدسیه ... آن میرزا سام که میرزا سید محمود نام داشت در سال ۱۳۵۲ هجری قمری در سن ۲۲ از ما گرفت
میرزا سید محمود با صغر سن جوانی متقی و متدین و خوش اخلاق و مهربان بود و به شغل
معلمی مدرسه اشتغال داشت از او سه نفر اولاد ذکور داماد باقی مانده در شهداد کرمان مختصر
علاقه ملکی دارند صبیه ایشان هم فعلاً در قید حیات است .
میرزا سید ابراهیم خان سالها در طهران اقامت داشته و در سلک معتبرین دولت و اعضاء ملک
بوده و در همان جا وفات کرده است تصور ندارم از ایشان اولادی مانده باشد ولا اگر هست
نگارنده را بر آنها اطلاعی نیست .
صبیه مرحوم سید هدایت الله عم نگارنده متعلقه مرحوم سید علی‌اکبر حاج محب الاشراف
رفسنجانی است مرحوم حاج محب از سادات محترم و ملاکین و اربابان مقیم رفسنجان بوده
و در سال ۱۳۵۹ هجری قمری در شهر کرمان وفات کرده است از ایشان چند نفر اولاد باقی
مانده که همه جوانان تحصیل کرده با معلومات نجیب مهربانند و در رفسنجان اقامت دارند
فرزند بزرگ آن مرحوم آقای میرزا سید محمد خان رضوی است که فعلاً یکی از
رجال دولت ایران و وزرای معظم این مملکت شمار میآیند .
آقای سید محمد خان مدتها مرئی الیه یزد و اصفهان و بعد ریاست اداره ثبت
اسناد اصفهان را عهده‌دار بوده و در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی به معاونت وزارت معارف
ایران منصوب و اینک که اواخر سال ۱۳۱۳ است مقام شامخ معاونت وزارت
ثبت و ملکیات منصوب و برقرار گردیده‌اند .
آقای رضوی از اشخاص جدی فعال صدیق کافی و از ابتدای عمر مصدر مشاغل
عالی بوده و در هر مقام به منتهی امانت و صداقت و صحت عمل انجام وظیفه نموده است
آقای رضوی از آزادیخواهان درجه اول ایالت کرمان محسوب و در بیداری و آگاهی
ملت و طرفداری از ضعفا و بیچارگان رنجی فراوان برده قلماً و قدماً و مالاً و جاناً در
خدمت مملکت و ملت ساعی و جاهد بوده است .
۲۴
فرزند دیگر مرحوم حاج میرزا محمد سعید سید جلیل القدر بزرگوار میرزا ابوالحسن
رضوی است که در سال ۱۳۲۰ هجری قمری در کرمان تولد یافته و در شب عید دهم ماه
شوال ۱۳۱۰ هجری قمری رحلت فرموده است .
حلیله محترمه جلیله ایشان صبیه مرضیه مرحوم میرزا سید احمد صدرالدین معروف به
(میرزا صدرالاطباست) که سالها در کرمان سمت وزارت داشته و از اولاد مرحوم
شاه عباس صفوی بوده است وی خط نسخ و شکسته را بسیار خوب می‌نوشته
و خطوط آن مرحوم امروز دارای قیمت و اهمیت است و قرآنی بخط ایشان موجود است
که در دسترس نگارنده و بزیارت آن نائل آمده‌ام

مرحوم میرزا صدرالدین در اواخر بملاقات مرحوم حاج محمد کریم خان کرمانی
نائل گردیده و بنا بنخبه ملکوتین در شرح حالات آنان که [illegible] را در کرمان و قریه لنگر
به عبادت و ریاضت مصروف نموده است .
کاشانه ایشان در قریه لنگر کرمان که محل توقف غالب مرحوم آقای حاج محمد کریم خان
بوده و قالایه [illegible] باقی است و هنوز بهمان نام مشهور و معروف است .
مرحوم آقا میرزا ابوالحسن رضوی از معاریف و مفاخر سلسله رضویه است که در زمان
توده مسلمانان احترامی بسزا داشته مسافرتهائی به عتبات و مشاهد متبرکه نموده و در مجلس علماء
همزمان مقام می نشسته است الحال از مرحوم عکسی بنظر رسید ، که در سن ۸۰ سالگی
برداشته شده و [illegible]
[illegible] .

مرحوم آقا میرزا ابوالحسن که به (خضاب شیرازی) معروف بوده یکی از ذوات محترم بوده است
که صاحب مقامات عالیه روحانی و کمالات انسانی بود . و در زهد و تقوی و نجابت
و دیانت و صداقت مشهور خواص و عام بوده است .
این شخص سوای تحصیل رضای خداوند و انجام اوامر مقدسه اولیاء الله مقصد
و مرامی نداشته و تمام اوقاتش مصروف عبادت و خدمت بدولت حقه اسلام شده
از حاصل علاقه که در مشهد داراشته امرار معاش میکرده و در عین حال آنی
از حال اقوام و برادران دینی و حتی همسایگان خویش غفلت ننموده است .
مرحوم میرزا از صبیه صدرالدین دو [illegible] نفر اولاد داشته که بزرگ آنها
آقا میرزا عبدالحی رضوی والد نگارنده است [illegible]
مرحوم آقا میرزا عبدالحی در سنه ۱۲۹۵ هجری قمری در شهر کرمان تولد یافته و بعد از
۷۰ سال زندگانی به سلامت در اوایل سال ۱۳۶۵ هجری قمری بعالم جاودانی شتافته است
مانعه از طرز زندگانی و وضعیت سلوک و رفتار و شرح وفات ایشان را
در فصل دوم و سوم این کتاب نگاشته ایم از اینکه هم از اشاره و بیان بمناسبت این مقام
خودداری میکنیم .
مرحوم والد در سلک روحانیین و از ادباء و عرفاء عصر خویش محسوب بوده
غالب تحصیلات ایشان در خدمت بزرگان از اهل علم و ادب در فلسفه و طب
و حکمت الهی بوده و از سن طفولیت در ملازمت و اتفاق اساتید نامی و علمای گرامی
به تحصیل علوم می پرداخته [illegible] سالها مکتب دانش و مجرای تعالی را داشته و با
عرفا و ادبا زمان خویش اغلب معشر محشور بوده است چنانچه خود ایشان در وصیت نامه
خود می نویسند که الا چون از ابتدای سن در ملازمت حضرت و مصاحبت فرزند کامکار آن بزرگوار بودم
و حالاتی که در سایه انوار حق بود در ایشان مشاهده [illegible] و تمام هم ایشان را مصروف تحصیل علم و طاعات
و عبادات و حسنات [illegible] بزرگوارش بود و یک سر مو خلاف تقوی و پرهیزگاری ندیدم و یک آن از خدمت پدر
بزرگوار غفلت نداشت و [illegible] در باره [illegible] مجالس انس [illegible] آنحضرت میفرمود [illegible]

این عبارات عیناً در وصیت نامه از مرحوم که بخط خود نوشته و نزد نگارنده موجود است ثبت شده .
برای تماشائی و معرفت به حالات و نیات و عقاید مرحوم والد خطاب [illegible] چند سطری از عبارات وصیتنامه
آن مرحوم که فعلا موجود است در اینجا نگاشته میشود تا قارئین محترم بخوانند و بدانند پیشینیان و اسلاف ما
دارای چه عقاید عالیه و نیات حسنه بوده و در این دنیا با چه اسلوب و قاعده و روش زندگانی میکرده اند
این وصیت نامه در واقع یکی از کتب نفیسی است که ابتدای آن عربی و اصول عقاید خویش را نوشته اند
و قسمتی از آن نصایح و اندرزهای عاقلانه است که خطاب باولاد خود مرقوم نموده است و ما برای استفاده
قارئین این کتاب قسمتی از آنرا توجه میکنیم .
لا شکر میکنم خدای تبارک و تعالی را که قرار داد مرا از متمسکین بولایت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین
و اولیاء کرامین آن خازن ذوات مقدسی که خداوند متعال در شأن ایشان فرمود (الم تروا ان الله
سخر لکم ما فی السموات والارض واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة) و باز میفرماید در وصف ایشان (و بین القری التی
بارکنا فیها قری ظاهرة سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین) و فرمودند در حق ایشان موالی و سادات
ایشان که شیعیان ما مثل شعاع شمسند از شمس و باز فرمودند شیعیان ما خلق شده اند از فاضل
طینت ما و عجین شده اند به آب ولایت ما و میفرماید حضرت محمد بن الحسن ع که انا در حوادث
که برای شما واقع شود رجوع کنید در آنها بسوی روات کنند گان احادیث ما به درستیکه ایشانند
حجت من بر شما و منم حجت خدا) و اگر درختان زمین قلم شوند و دریاها مداد ([وتمامات برنویسند]) از عهده بیان فضائل
شیعه بر نمی آیند . اما بعد این صحیفه است که می نویسم انوار در شهر رجب المرجب من سهور سنه ۱۳۴۲
از هجره نبویه صلی الله علیه و آله در ذکر عقاید خود در توحید و نبوت و ولایت و ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله
ایمان دارم به سر ایشان و بعلانیه ظاهر و باطن ایشان زنده ایشان و مرده ایشان شاهد و غائب
ایشان [illegible] از برای من در این مکوم آنچه را که ایشان گفتند و عمل میکنم بآنچه را که دستور فرمودند
به ولایت و محبت ایشان زنده ام و میمیرم و بر آن مبعوث خواهم شد و شهادت میدهم بیگانگی
حضرت خدائی که خدائی نیست [illegible] او مثل و شریکی و صاحب و پسری و احدی
با او در ملک شریک نیست و گواهی میدهم بر اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده او است و فرستاده او
اقامه مقامه فی سائر عوالمه فی الاداء اذ کان لا تدرکه الابصار ولا تحویه خواطر الافکار .
و شهادت میدهم که علی ابن ابیطالب و یازده فرزند او و فاطمه زهرا صدیقه کبری اولیاء خدا
هستند جمیع فضائل را غیر از ربوبیت همه آنها مر حقند ما را از مقام ربوبیت تنزل دهید و بگوئید
در حق ما آنچه را که میخواهید و باز هم از عهده تبلیغ آن بر نمی آئید .
توسل جسته ام به شیعیان ایشان که ایشانند ارکان ایمان و ابواب خیر و نیست راهی
بسوی خدا مگر از این راه و امین است سبیل اعظم و صراط اقوم و دشمن میدارم دشمنان ایشان را
که ایشانند دشمنان خدا خدا را به شهادت می طلبم بر آنچه گفتم و کافی است شهادت او .
و شهادت میدهم که آنچه در کتاب او آنچه را که پیغمبر آورد از موت و بعث و صراط و میزان و حساب
و عقبت و نار حق است و صدق و مؤمنم به همه آنها)
تا جائیکه خطاب به فرزندان خود نموده و میفرمایند (وصیت میکنم شما را به تقوی و پرهیزکاری
ای عزیزان فرزندان من که خداوند عالم جل شانه این خلق بدین عظمت را عبث خلق ننموده

عبدالرضا علی کاظم – رضا علامه محمد

وفات نموده اند و بعضا از آنان فقط یک نفر اولاد بجای مانده است. و نیز شش نفر
فرزندان مرحوم آقا میرزا محمد حسن نظامی دختر زادگان از خود مانده که همه عبدالمنتقی
هستند و گرفتار تنگنا بودند . از فرزند اکبر مرحوم والد فرزندان و دختران خود مرحمه
وجود دارند که اکثر در حیات هستند و آنها نیز ۹ فرزند محمد تقی محمد محمود احمد)
فرزند دیگر مرحوم میرزا آقا میرزا سید عبدالجواد مجموعا است) که در سنه در تهران
وفات نموده مردی از اخیار و حکماء حاذق زمان خویش بوده است نگارنده مدتی طولانی
خدمت ایشان را نموده ام از آن مرحوم فقط دو پسر بجای مانده (محمد احمد) که هر دو
فعلا در قید حیات و در ادارات دولتی کرمان مشغول کار هستند .

فصل سی ام مراحل جوانی و گذشته عمر)

ساعات و دقائق عمر چون برق و باد در گذر است عمر بیکباره در نهایت زحمت و مشقت سپری
میشود .
سال ۱۳۰۷ هجری شمسی است که من بواسطه کسالت مزاجی مدتی است مرخصی گرفته به کرمان آمده ام
حقوق اهالی من پس از ده سال خدمت سی دو تومان است که باید از این محل امرار
معیشت کنم .
من ۶ سال است در همین رتبه باقی هستم .
خداوند را شکر میکنم رزق یک عائله چند نفری از برادر و مادر قرار داده و منتهی آرزوی من
آن است که موفق شوم این کفالت را به نحو مطلوب انجام دهم .
خیلی سعی کرده ام پدر و مادر از من راضی باشند و اقوام و خویشاوندان خود را نگهداری کنم
اگر از نزدیکان خود ناملایمتی دیده ام تحمل کرده ام و در صدد تلافی نبوده ام بلکه عکس رفتار
کرده ام .
فامیل من میدانند که در تمام دوره زندگانی خود من هیچوقت از طرف من سوء ادب و خلاف اخلاق
مشاهده نکرده اند هر وقت من مرحوم دعا که با آنها رسیده رجوع کرده اند سر از پا نشناخته در
رفع حوائج و تقاضاهای مشروع آنان مضایقه نکرده ام .
من اقوام خود را مثل دوست میدارم برادر و برادرزادگان و خواهر و خواهرزادگان خود را
مانند جوهر جان عزیز دوست دارم .
خیلی آرزو دارم موفق شوم خدمات عمده بهر یک بنمایم .
من از اقوام خود انتظار که حقا سزاوار بود مهربانی ندیده ام ولی نسبت بهمه آنها مهربان هستم
بدی های بعضی از آنان را زود فراموش کرده ام و اگر گاهی بیگانه کرده اند همیشه در خاطر نگاه داشتم
شهادت خدا و اولیاء او و گواهی دوستان من همیشه پاس درستی و محبت را منظور داشته ام
اگر یکی از دوستان بگویم با من محبت و صفا اند من ده قدم بر خود قرار داد و با او بوده ام
اگر خداوند نعمتی عطا کرده به دیگر احباب او و به دوستان احسان کرده ام .
کسانیکه با من بوده و خدماتی انجام داده اند همیشه رعایت حال آنان را منظور نموده ام هر چند اینکه
آنها یک سمت مزدوری با من بوده اند مع هذا نسبت با ایشان سلوک کرده ام و اغلب آنها اکنون صاحب

و باز گشت ایشان بسوی او است و ایجاد این خلق را بجهت عبادت و معرفت فرموده هر کس
بندگی و عبادت کرد نجات یافت و هر کس مخالفت و معصیت نمود مالک کول سلطان را بخرید
و صف می شوید که ما از ذریه پیغمبر اکرمیم ص خداوند خویشی و قرابتی با کسی ندارد عاصی را
به جهنم می برد اگر چه سید قرشی باشد و مطیع و عارف را به بهشت می برد اگر چه سیاه
حبشی باشد اگر میخواهید خدا و رسول ص و ائمه طاهرین ع از شما راضی باشند و عاقبت
بخیر شوید از آنچه موجب سخط و غضب پروردگار است احتراز کنید مهما امکن از محرمات
و مکروهات اجتناب نمائید از معاشرت و مؤالفت با اشرار زنان بخصوص رفیقان دار
صحبت ایشان بگریزید که یار بد بدتر بود از مار بد مار بد تنها تو را بر جان
زند یار بد بر جان و بر ایمان زند
حضرت امیر صلوات الله علیه میفرماید ولا تصحب اخا الجهل و ایاک و ایاه فکم من
جاهل اردی حکیما حین آخاه)
مجالست و معاشرت با اشخاص لاابالی در دین و بی تقوی از سم قاتل و زهر هلاهل
بدتر است زنهار زنهار از قرین بد زنهار و قنا ربنا عذاب النار ،
حتی خدا را خوش نیاید یک ساعت با چنین اشخاص بنشینید که دین شما را فاسد کنند
و از راه راست منحرف نمائید و بابطال نماز شما دلالت کنند .
جوانی و بچه گی و لاقیدی گذشت حال دیگر ما سرخود شدید دیگر خوبیها را گرامی)
اهانت به فرائض و مستحبات ننمائید
الحمد لله در اسلام و شیعه خانه تولد یافته اید جد و پدر و اقوام و عشیره تمام مردمان
دین دار خدا پرستی بوده اند و خداوند بفضل و رحمت خود آنها را بدین قویم
و صراط مستقیم هدایت فرموده تا جائیکه باز میفرماید .
با ارحام و اقارب و اخوان دینی نیکوئی کنید هر گاه از ایشان صدمه
و اذیتی ببینید تحمل نمائید و بپرهیزید از اینکه در صدد تلافی برآئید در حق
برادرهای کوچک خود پدری و مهربانی کنید در هر حال توکل بخدا نمائید و هر چه
ندارید از او بخواهید خدا را در هر حال و در هر مکان حاضر و ناظر دانید و از مردم آزاری
دوری نمائید ضعفا و فقرا را دستگیری کنید و باعث آزردگی خاطر ایشان نشوید
اوقات خود را به بطالت و کسالت نگذرانید و در هر کار رسمی عزم و استقامت را
از دست ندهید خداوند تحصیل علم را بر بندگان واجب فرموده و پیغمبر اکرم در این
باب تاکید اکید نموده تا میتوانید کسب علم و ادب کنید تا بر نور بودستان خود نهی
ننمائید و از رؤسا و بزرگترهای خود احترام کنید الخ »
از عبارات فوق میتوان پی بر صفات و عادات و نیات نویسنده آن برد
از خداوند می طلبیم فرزندان و فامیل او را به پیروی و اطاعت اوامر و نصایح حکیمانه
عاقلانه اش موفق دارد .
مرحوم والد دارای شش نفر اولاد ذکور و اناث بوده که شش نفر از آنها در حال حیات

ماند و اثاثیه و اعتبار هستند و اگر از بعضی آنها خلاف امانت دیده‌ام صرف نظر کرده‌ام
عاملین من آگاه هستند که بعضی از همراهان [illegible] فقط تا به حد اندازه محبت کرده‌ام از تبدیل
حال آنان مضایقه نکرده‌ام و در بین آنان کسانی هستند که حق نعمت و پاس نمک را نگاه
نداشته و با این قدر بودند به مخالفتم قیام کردند طوری که اگر مجبور بودند بواسطه من
بیش از این [illegible] دستشان نبود و من برای رضای خدا چشم از بدیهای آنها پوشیده‌ام و در حال
توانائی [illegible] و خداوند مرا بر آنها غالب فرموده و در حال غلبه که به تادیب آنها
قادر بوده‌ام عفو و اغماض نموده‌ام.

من در عمر خود تا به این حال که رسیده‌ام اشخاص با وفا و امین کم دیده‌ام نه آنکه در یک
یا این وفادار حقیقی [illegible] من خوب است [illegible] کمتر تأمل کرده‌ام
همیشه در ایام خوشی و کامروائی فکر میکردم که اگر بختی در این حال دوستانی برای خود
ذخیره کند مسعود می‌تواند از آنها استفاده خواهد کرد و با این حال شاید از قاعده
[illegible] و اعتدال هم خارج شده در ابراز محبت و اظهار مساعدت و بذل انواع [illegible]
و مساعدت اسراف کرده‌ام [illegible] حاصل دست رنج خود را که معایب برای روز
بی‌نوائی و پیری خود [illegible] ذخیره کنم به مصرف آن [illegible] دوستان [illegible] اگر آنان را بی‌وفا
نام بگذارم [illegible] و روزگار طوری [illegible] که خیلی [illegible]
این اقدام من خطا بوده و روزی به این نکته برخوردم که قسمت عمده دارائی من
در این چند طرق مصرف شده بود.

همان را در مردانگی [illegible]
[illegible] در مواقع احتیاج از گفتن یک کلمه
خودداری نمودند خیلی تعجب خواهید کرد اگر بگویم همان اشخاص با وفا صدها کلمه بر
علیه من گفتند و انواع مفاسد [illegible] در نزد موالی من
نسبت‌های خنده‌ای می‌دادند و افترا زدند آنقدر لجاجت کردند که بعضی از آنها
[illegible] نادم و پشیمان شده گفته‌های خود را علنا تکذیب نمودند و من اگر چه قابل
بوده‌ام در مقابل آنان عرض اندامی کنم ولی اگر [illegible] هم روزی موفق شده‌ام
عوض آن همه نیش‌ها زخم‌ها خنجرها [illegible] ها تقدیم حضورشان
نموده‌ام.

هم [illegible] من در دوره زندگی خود اشخاص منصف و خیرخواه کمتر
دیده‌ام اغلب دوستی‌ها رابطه‌ها برای جلب منافع شخصی است برای تحصیل فایده
چشم از دین و امین و برادری می‌پوشند اگر صد سال یکی احسان کنی و یک روز
حاجت وی را برنیاوری احسان صدساله را فراموش کند و عداوت تو را در
آغوش گیرد.

چشم این مردم به نحو برای تنقید باز است و با عیب‌گویان هم آوازند ولی
از دیدن حسن [illegible] کورند و از تصدیق حسنات مهجور.

اگر یک عیب در تو باشد و هزاران حسن. آن یک را بر هزار کنند و آن هزار را
بر یکی نشمارند.

همیشه همکاران اداری را به خارج پرتاب میکردند که در مرکز ایالت تماشا دیگران
اعمال‌شان [illegible] از اسرار [illegible] بخوبی باخبر بودم و از کردار و [illegible] آگهی
داشتم تصور میکردند با وجود من نتیجه را که میخواهند عاید نمیشود و مقصود حاصل نمیگردید
شیرین خدمتی‌هائی که مکرر [illegible] وقت میکردند [illegible] میکرد و صفائی
نداشت ولی عیب [illegible] خودشان را [illegible] می‌انداختند حیا کردن مانع توجه آنان بودم
و مکر [illegible] مقام آنان را [illegible] آنچه را که میل داشتم میکنم و [illegible] نمیکردم از من
صدمه [illegible] چشم پوشی [illegible] و اغماض میکنند.

آنقدر از این جنس شریف نفاق و دورنگی و مکر و ملعنت دیدم که یکوقتی مردد
شدم آیا خداوند وفا و یگانگی و اتفاق و صمیمیت را خلق فرموده باشند و اگر مراتب
زیارت و مصاحبت چند تن از خوبان و جوانمردان نصیب روزی نشده بود
نعوذ بالله تصور میکردم پایه وجود هموطنان ما بر بی‌وفائی [illegible]
و کلمه وفا و صفا مانند سیمرغ و کیمیا خیالی در میانه نیست.

ولی خدا را هزار مرتبه شکر میکنم که در عمر خود اشخاص بزرگوار خیرخواه و وفادار دیده‌ام
که بدون طمع و غرض بدون چشم داشت تلافی و مکافاتی فقط برای رضای خدا از خدمت به نوع
و طرفداری از افتادگان مضایقه نکرده‌اند و اگر موفق شوم در آتیه نام نامی آنان را
ثبت دفتر و تاریخ زندگانی خود خواهم نمود و از آنچه دیده‌ام تعریف خواهم کرد.

رفقای اداری من که سابقا [illegible] تحت حمایت دولت [illegible] شده‌اند امروز در مقابل
من حرف میگیرند و [illegible] اگر علت [illegible] قارئین گرام [illegible]
مضایقه نبودم ولی [illegible] اوضاع مملکت را [illegible] احتیاج
[illegible] پول [illegible]
که [illegible] برای من تا به اندازه [illegible]
خود را اداره کنم [illegible] دعوت نمایم.

کسالت مزاج من [illegible] از حاصل علاقه موروثی در دست بود صرف
معالجه گردید قریب [illegible] من در گوشه کاشانه [illegible] در بستر رنج و محنت
خفته بودم و [illegible]
قادر به حرکت شوم و به تمام [illegible] زمین گیر شده بودم.

اگر نسخه‌های دوا را جمع کرده بودم حالا کتابی دو برابر این کتاب
شده بود ولی [illegible] یک نسخه از تمام [illegible]
مختصر [illegible] بیش از همه [illegible] این بود که [illegible]
[illegible] در دواخانه‌های کرمان وجود نداشت [illegible] از طهران [illegible]
که [illegible] حاضر شود [illegible] از خارجه [illegible] یک شیشه کوچک [illegible]

مواجهه‌ای وارد میشد پس از چند روز که مداومت بر خوردن آن میکردم میفهمیدم که ابداً نتیجه نداشته و زحمت بیهوده بوده است که در مدت آوردن آن متحمل شده‌ام.

در همان حال و همان ایام کفیل الیگودرز که آدم خلیق نجیبی بود احضار شد و دیگری بجای او به کفیلی الیگودرز منصوب گردید.

از آنجاکه در سنوات سابق داخل نوکری بوده‌اند میدانند که هر یک از حکام در بدو ورود یک کار بوجه؟ میکردند و قبول یکی از رفقای مکتب دان ما قیافه جدی بخود میدادند و گربه در حجله را میکشتند تا دیگران عبرت گیرند و مراد و طمع خود را بنمایانند در این موقع گویا از من بیچاره تری نبود که قرعه فال بنام من بیچاره زدند.

همان دوستان مهربانی که قبلاً شرح کمالات شان را دادیم موقع را مغتنم تر دیدند و میدان را جولانگاه تاخت و تاز اغراض خویش خالی یافتند به خانه نشینی و بیکارگی من دعاگو اکتفا نکرده نموده به القاء شکوک و شبهات پرداختند و حکمران الیگودرز را چنان دلتنگ کردند که مرا طرف عتاب و خطاب قرار دهد ~~و مبالغه [illegible]~~ کرد.

روزی چند [illegible] مراسلات عجیب و غریب دریافت میکردم و با این حال رفتار میکردم به تدارک جواب می‌پرداختم بالاخره به این مکاتبات قناعت نکردند و تکالیف زحمت فراهم نمودند در عوض آنکه از محکمه ده دوازده ساله که حالا ردیف و تعطیل شده عیادتی کنند و اعانتی نمایند انواع خشونت ها نمودند تا آنکه یک روز در قسمت بیرونی تکیه داده مینوانو فتاده از این حرکت‌ها در عجب بودم و خدا را آنچه میرسید شکر میکردم که ناگهان با نخوت مهیب‌تر دق الباب نمودند خادم گفتم که چاره‌ای در این مدت زحمت ها کشیده بود و صابونی برای خود انداخته بود کاغذی هم داد که از مطالعه آن به حیرت اندر شدم.

در آن راسله منتظر چند تهم نوشته بودند و شغلم را به دیگری محول کرده و به اهضوب روانه نمودند دو سه روزی نگذشته بود که رقعه دیگری برسید که مزید بر تعجب گردید.

گویا خیرخواهان هنوز از آنچه کرده بودند راضی نشده و بکار دیگری دست زده اقدام مینمودند که در نتیجه همان اقدامات مرا بمحاکمه اداری دعوت کردند.

پس از چند روز محکمه اداری تشکیل و در همان حال رفع وکالت برای دفاع احضار شده بودم.

رأی محکمه اداری به تبرئه من صادر گردید و دوسیه امر اطهران فرستادند محلی تحقیق رأی صادره را ابرام و برائت مرا از نسبت هائی که داده بودند اعلام نمودند.

حکمرانیه کرمان آقای میرزا محمدخان ناصری هیچ از بی گناهی من مستحضر گردید و باوضاع مالیه کرمان و غرض ورزی های اشخاص مطلع و بصیرت کامل حاصل نمود در صدد جبران برآمد و از آنچه راکه من غیرحق بمن وارد آمده بود اظهار تأسف و تأثر نمود ولی افسوس خساراتیکه بمن رسیده بود قابل جبران نبود مرهم بود ایشان به تدارک و تلافی مافات پرداختند و بعد از ۴۰ روز مجدداً مرا داخل کار نموده مدتی

در کرمان نگاهداشته و پس از چندی ماهی در اواسط سال ۱۳۰۵ بماموریت مادرو کوهستان روانه نمودند.

آقای ناصری یکی از اشخاص نجیب فامیلی و دارای طینتی عالی و اخلاقی نیکو و ممتاز بود در مدت توقف کرمان با نهایت حسن سلوک و متانت و نیکوکاری رفتار فرموده و در قلوب کرمانیان عموماً و مستخدمین دولتی خصوصاً محبت خود را تا ابد جاویدان نهاده است.

آقای ناصری در نفوذ کرمانیان منزلتی منیع دارد که دست اغراض معاندین مطلقا در ارکان آن تزلزلی ایجاد نکرده است.

آقای میرزا محمدخان ناصری در اواسط سال ۱۳۰۷ به پیشکاری مالیه کرمان منصوب و در اواخر ۱۴۰۸ بطهران احضار شده است.

حس قدرشناسی ما را وادار میکند که محامد اخلاق و نیکی های این شخص محترم را از خاطر محو ننمائیم همانطوریکه معزی الیه هم از مصاحبت ارکان هم دوستان خود را فراموش ننموده است.

(فصل سی و یکم ملاقات و مباحثه عجیب)

حکایات از شب دوشنبه ۱۵ تیرماه ۱۳۰۸ میگذرد که من به انتظار مقدم مهمان عزیزی هستم این آقای محترم اطلاع داده بود که پس از مسافرت سفید من در این حدود هم نائل شد، ملاقات کند وقت معینی را برای دیدار ایشان معلوم کرده‌ام موفق نشدند تشریف بیاورند امشب را وعده کرده‌اند و من با ناچار در انتظار دیدار ایشان خواهم بود.

اگر چه این مصاحبه و شرح مکالماتی که با این مهمان گرامی میان آمده در این جا به نگارش ضرورتی ندارد لکن امید خانم است به تاریخ این کتاب نفع کامل بدهد.

این آقا ایرانی الاصل است و مجید از ناصری الدوام مدتها سالکی اعوام قوده با جوفیرا اروپائی همسفرات.

اروپائیان علمای معرفة الارض و مردان دنیا دیده هستند خیلی از معادن این حدود ترقیب میکنند مخصوصاً معدن سنگ نمک گوهر کوهستان خیلی جلب توجه آنان را کرده بود و میگفتند شاید معدن نفط هم در نزدیک آن باشد و چند روز در نزدیکی آن معدن توقف کرده بودند این مسافر محترم تا یکی اروپائی نشده و طوری اخلاق و عادات رفقائیش در او تاثیر کرده بود که من در اول ملاقات تصور کردم ایشان هم از مهمانان اروپا هستند حکم در فرنگی [illegible] افراط کرده بود و انقدر به راه رفتن و تکلم کردن خود تغییر شکل داده بود که خیلی اشکال داشت کسی احتیاط دهد ایشان ایرانی هستند یا اروپائی.

از همه بالاتر محبت دائمی ایشان بود که دست از مجالس های خارجی را [illegible] سته بودم فارسی را خیلی بزحمت تکلم میکردند و گاهی هم لغات فارسی فراموش کرده حتی دقیقه سکوت اختیار مینمودند رفقای اروپائی ایشان خیلی راحت تر بزبان ایرانی صحبت میداشتند و به اندازه این جوان فرنگی ما در ادای کلمات معطل نمیشدند.

در علیه و درود کلاه را از سر برداشته هنگامه انگلیسی گفتند که من از فهم آن عاجز بودم .
طریق معمول سلامی کردم پس از یکی دو بار دست دادن ، ولب خنده خیلی ملیحی که دندان های
طلائی ایشان را بخوبی به من نمایاند دست را گرفته طوری حرکات سخت وشدیدی میداد که واقعا
نزدیک بود عصبانی شده با دست دیگر به سر و کله ایشان بکوبم
خلاصه سه روز بعد از ملاقات من به سر درد ورقرنج دوچار بودم وآثار کوفتگی در خود احساس میکردم
صندلی به آقا تقدیم کرده نشستیم .
در این حال من فوراً موقع کردم بنویسیم که جناب میو بالطوله سگی راهم با خود آورده بودند
که در حین صحبت گاه گاهی هم سر و کله و لب و دهان او را گرفته تا عانی صورت مبارک خود بوده
و هر چند دقیقه که میگذشت یکی دو بوسه محکم بدهان آن حیوان زبان بسته داده اظهار محبت
فوق العاده با او مینمودند اینقدر این عمل تکرار شد که حقیقتاً حال به هم خورده شده از صاحب و سگ
هر دو منزجر شدم ولی بروز نداده خودداری کردم ولی از طرز مخصوص رفتار ایشان چیزی سکوت
اقتضائی نمی نمود .
آقا هم از صرف چای و سیگار و فراغت از نوازش طولانی سگ معهود و انگشت زدن به
سینه و کله خود باسر و صدا آغاز سخن نموده شروع به مکالمه فرمودند
عین مذاکرات آقا را خیلی مشکل بود بنده بتوانم ضبط کرده این جا به نگارم زیرا طرفین
کار بی متجسم بود چه که قارئین محترم استفاده از آن نمی بردند چنانچه خود نگارنده هم فقط
بعض کلمات ایشان معانی شده و از خود مسیو جناب معنای فارسی یا عربی او را سوال
میکردم و من از مدتی فکر و کوشیدن متأثر و متحیر شده بعضی های ظریف و ظاهری
اسمی طوری مبلغی آن پیدا کرده به بنده اطلاع میدادند و گاه میشد که از سؤال
و جواب تماماً بین ما لا ینحل مانده و بالاخره ناچار متقدم از آن جمله صرف نظر کرده
با این حال مفاد فرمایشات ایشان در این جا نگاشته میشود
مکالمات ما در ابتدا سرآب و هوای اینجا و روحیات اهالی و خرافات نیکیه و عادات
قدیم ایرانیان بود که آقا نقد و تنقید را متوجه عادات بعضی ایرانیان
و وضعیت زندگانی ایشان نموده با عصبانیت فوق العاده تعویذ خوردن نهنه و بی
و عقاید سوخته را طرف عتاب قرار داده بود
من در ابتدا ملاحظه اشکی مسیو جناب مهمان وارد است از شما تشکر
صرف نظر میکردم و جواب بی سروته میدادم از طرز مکالمه ایشان بوی
محبت و عصبانیت احساس نموده قلبیه را از منزه خارج کردید طوریکه محو واجب
دیدم قدری با این مرد عزیز صحبت کنم .
از درج عین گفتار ایشان معذوریم واگر مفاد مذاکرات را به نگاریم شاید مقرون
بصواب باشد .
ما را نظر این بود که یک سلسله عقاید و عادات و نیات و مفاسد اخلاقی
و مضرات اجتماعی و وضعیت داخله جمعا عموماً از جهال و پیرزنان دیر ایام

در این فصل تحت عنوان (مسافر تازه وارد) به نگارش مشهورات
و اطلاعات خود را برای تنبه غافلین و آگاهی صالحین ذکر نمائیم ولی
حوادث گوناگون و موانعیکه که از بیان آن عجالةً معذوریم متأسفانه
ما را از تحریرات موقتاً باز داشت و بقیه این داستان را در جلد
دوم این کتاب بموقع خود خواهیم نگاشت پس با اجازه قارئین محترم
جلد اول را بهمین جا خاتمه داده و اگر خداوند توفیق عطا فرماید قریباً
جلد دوم را شروع خواهیم کرد .
در خاتمه از آقایان ادباء و اساتید بیان و زبان پوزش میطلبم اگر در مندرجات
این کتاب عبارات بمورد و الفاظ نامناسبی ملاحظه فرمایند بمقتضای اینکه
هر کس را در سهو و نسیان قسمتی است بلطف عمیم غمض عین فرمایند چه که
حوادث و نوائب ، ناملایمات و گذارشات سنوات اخیره که شرح آن در
مجلدات آتیه خواهد آمد بحدی نگارنده را افسرده و دل زده ساخته
که اگر تشویق و ترغیب عده از دوستان و رفقای مهربان و تفقد و دلجوئی
و اعانت و محبت آقای امیر خان سهرابیان نیکوکار محترم که بعداً آتی کران
در کتاب شرح حالات و خصائل و فضائل صوری و معنوی ایشان در جلد دوم
از نظر قارئین محترم خواهد گذشت ، شامل حالم نشده بود و خداوند
متعال از رحمت واسعه خود حفظ نفرموده بود در حق عمر من کفایت به
اتمام رسانیدن این کتاب نمی نمود .
و در پایان این داستان نیز از آقایان و ذوات محترمیکه خروجهای
این کتاب را قبل از پاکنویس مطالعه و بوسیله تقدیر و تقریظ و تشویقنامه‌های
چندی قرین افتخارم فرموده اند تشکر مینمایم .
« در شهر کرمان بتاریخ اول »
« بهمن ۱۳۱۳ هجری شمسی مطابق ۱۳۵۴ »
« هجری قمری . . . . »
